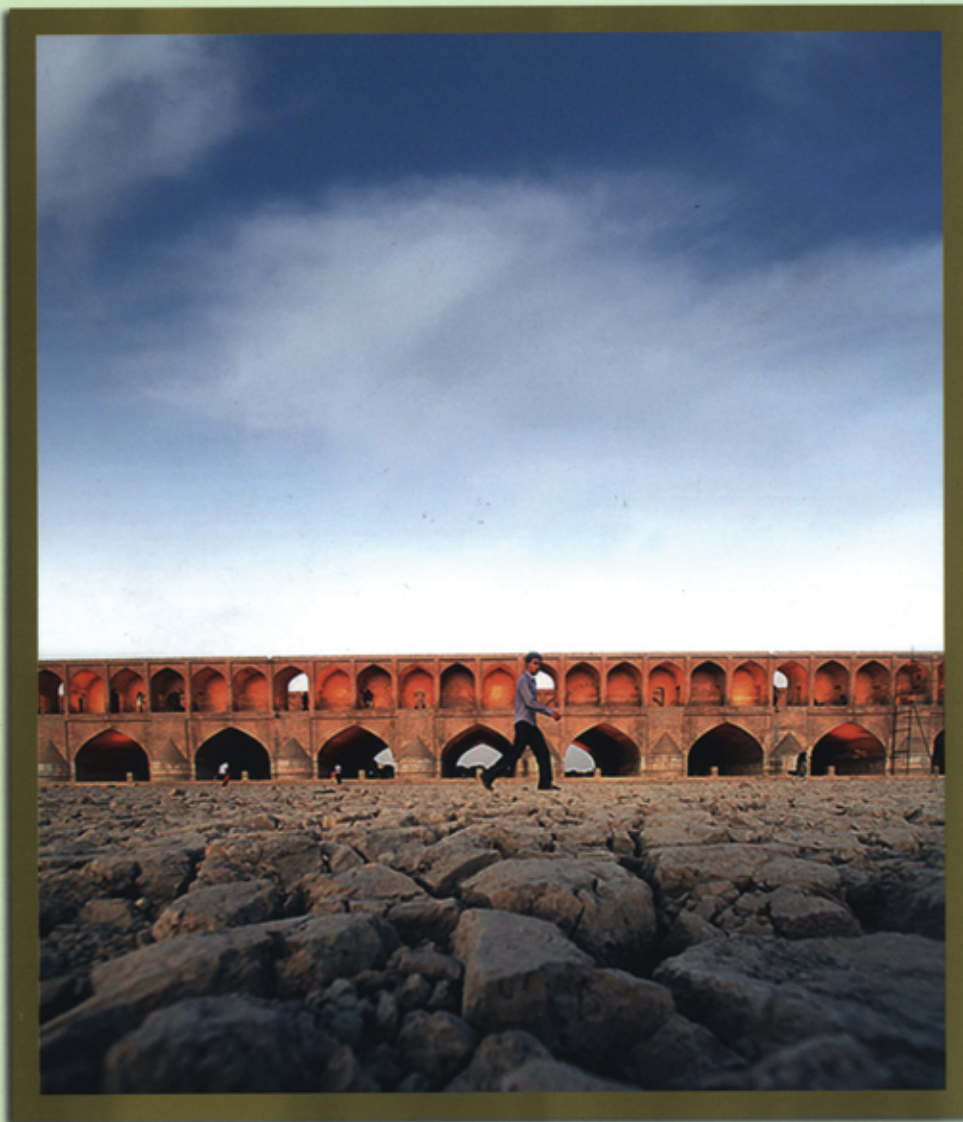


دک

فصلنامه فرهنگی اجتماعی اقتصادی



با آثار و گفتاری از:

- خسرو احتشامی هونه گانی
- محمدرحیم اخوت
- اسفندیار امینی
- جلیل باقری
- زینب چوقادی
- ایمان حجتی زاده
- محمد درویش
- محسن رنانی
- زاون قوکاسیان
- جواد زهتاب
- پانته آصفایی
- فاطمه ظفر نژاد
- زهرا عابدی
- لیلی کسایی
- ناصر یار محمدیان



شماره نهم، شماره بیست و هشتم، پاییز و زمستان ۱۳۹۱
بها: ۶۰۰۰ تومان

مدیرمسئول: حسین ملایی

جانشین مدیرمسئول: دکتر سید ابراهیم جعفری

سر دبیر: مجید زهتاب

شورای نویسندگان: دکتر نعمت الله اکبری، دکتر سید ابراهیم جعفری، جویا جهانبخش

سید محمود حسینی، دکتر سید محسن دوازده امامی، دکتر محسن رنایی، مجید زهتاب

دکتر عبدالحسین ساسان، دکتر مصطفی عمادزاده، دکتر محمدرضا نصر، دکتر گلپر نصری

مدیر داخلی: یاسر شیروی

طراح گرافیک: داود قصری

ISSN: 1735-8035



محسن رنایی

توانمندسازی زنان، نقطه آغازین فرایند توسعه / ۱۵
بسیار خرسندم که امروز در جمع بانوان فرهیخته، کارآفرین، توانمند و حاضر در عرصه‌های اجتماعی و اقتصادی ...



ناصر یارمحمدیان

رفتار سرمایه‌گذاران بخش مسکن و چرخه‌های تجاری در اقتصاد / ۳
رفتار سرمایه‌گذاران بخش مسکن دارای ویژگی‌های خاصی است که تحت ...



حسین ملایی

سر مقاله ۲

ارتباطات گسترده بشری در دوران معاصر هم به لحاظ انسانی و هم به لحاظ ابزاری، توسعه فراوانی یافته ...



علیرضا ارواحی

نیم‌نگاهی کانتی به زیبایی‌شناسی فیلم‌های جشنواره «حسنت» / ۴۳
در جشنواره‌های فیلمی که با هدف مفاهیم اخلاقی برگزار می‌شود مبحث «علاقه» کانت قابل بررسی است...



زاون فوکاسیان

گزارشی از جشنواره فیلم کوتاه «حسنت» / ۴۱
خوشحالم که سومین جشنواره ملی فیلم کوتاه حسنت با دستاوردهای گرانبه‌ای به پایان رسید. در اینجا ...



زهرا عابدی

مشکلات زنان شاغل در ایران / ۲۷

این مقاله در صدد است تا مشکلات زن ایرانی را در عرصه اشتغال بررسی کند. زن ایرانی از روزگاران دور پا به پای ...



فاطمه ظفرنژاد

پیامدهای زیست محیطی مدیریت کلان آب در ایران / ۵۴
سازمان ملل متحد در دهه ۷۰ روز ۲۲ آوریل را «روز زمین» اعلام کرد تا برای افزایش آگاهی از اهمیت محیط زیست...



محمد درویش

بایدها و نبایدهای انتقال آب بین حوضه‌های / ۵۰
در جهانی که همهٔ پیکره‌های تو در توی آن متأثر از ردیای توانمندی‌های فناورانه مهم‌ترین ساکنش...



ایمان حجتی

محیط زیست در لبهٔ پر نگاه / ۴۸

در سال‌های گذشته و دور، اگر مدافعان محیط زیست در گوشه‌ای از کشور به طرحی اعتراض می‌کردند، اقدام...



لیلی کسایی

با او و بی او / ۷۲
سالمی است که وجود نازنینش را می‌بینم و صدای گرم و گریایش طنین‌انداز جسم و جان من است. نگاه نافذش...



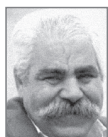
پانته آصفایی، جواد زهتاب

برای رودها و دریاچه‌های کشورم ... / ۶۹
صحرا ز خاطر برده چک‌چک‌های باران را پر کرده ریگ و ماسه دهن این بیابان را



اسفندیار امینی

زاینده‌رود غریب و فرزندان ناسپاس / ۵۸
مردم عزیز ایران، برادران و خواهران اصفهانی و چهارمحالی، مسئولین محترم و دست‌اندرکاران دولتی و غیردولتی...



احمد بیگدلی

داستان «همه ساکت بودند» / ۹۷
البته که این واقعه نگرانم می‌کند. زمانی که نخستین باران پاییزی - که این همه انتظارش را کشیده‌ام، نتواند مرا ...



خسرو احتشامی هونه‌گانی

امپراطوران لاله / ۸۵
جغرافیای شاعرانگی ادبیات پاریس از نخستین نگاه شاعران به طبیعت آغاز می‌شود. در این گستره «لاله‌ها»...



جلیل باقری

فرانکلین دین لویس مولانا، دیروز تا امروز، شرق تا غرب / ۷۵
دکتر فرانکلین دین لویس، مولوی‌پژوه پنجاه ساله آمریکایی، در کتاب خود مولانا دیروز تا امروز، شرق تا غرب ...



رضوان محمدشریفی

شخصیت پردازی زن در آثار محمود دولت‌آبادی / ۱۱۳
همگام با تغییر و تحولات فرهنگی و اجتماعی جامعه در دهه‌های اخیر، ادبیات داستانی نیز دستخوش ...



زینب چوقادی

تحلیل نمادها در نخستین سدهٔ پادشاهی در شاهنامهٔ فردوسی / ۱۰۳
نخستین بهره‌شاهنامه روایت صد سال پادشاهی فرمانروایان اساطیری چون کیومرث، هوشنگ و تهمورث است ...



محمد رحیم اخوت

نگاهی به داستان «همه ساکت بودند» / ۱۰۱
در همان دو - سه سطر اول، تقریباً تمام اطلاعات اساسی مورد نیاز برای شکل گرفتن داستان و درک حال و فضای ...



محسن رنایی

معرفی کتاب

«مناقشه اتمی ایران» / ۱۲۹

نویسنده کتاب، دکتر محسن رنایی را نه تنها از طریق نوشته‌هایی که در حوزه‌های متعددی مانند اقتصاد ...

چاپ و نشر: مؤسسه نشر دریچهٔ نو / ۱-۶۶۴۳۳۷۸ (۰۲۱)

مقالات ارسالی به فصلنامه، بازگردانده نمی‌شود. / فصلنامه، در ویرایش مطالب آزاد است.

نقل مطالب با ذکر مأخذ بلامانع است. / آرای نویسندگان لزوماً دیدگاه فصلنامه نیست.

اصفهان، خیابان ۲۲ بهمن، مجموعه اداری امیرکبیر، مؤسسه مالی و اعتباری آرمان، طبقه دوم، دفتر فصلنامهٔ دریچه

امور مشترکین: ۲۶۶۷۲۳۷ (۰۳۱۱) / daricheh.magazine@yahoo.com / daricheh.magazine@gmail.com

اخلاق و سیاست

ارتباطات گسترده بشری در دوران معاصر هم به لحاظ انسانی و هم به لحاظ ابزاری، توسعه فراوانی یافته است. اگر کج رفتاری کسی در گذشته گریبان معدودی را می‌گرفت و خبرش از شهری به شهر دیگر نمی‌رسید امروز کوچکترین کج رفتاری هم گریبان بسیاری را می‌گیرد و هم خبرش عالمگیر می‌شود.

در بسیاری جوامع اسلامی، مسلمانان بیشتر سیاسی شده‌اند و روابط اجتماعی آن‌ها گسترده شده است. اما آنقدر که در سیاست پیش رفته‌اند در اخلاق رشد نکرده‌اند. مخصوصاً در اخلاق سیاسی و در مراکز آموزشی یا منابر در مجالس وعظ و خطابه از اخلاق غفلت گردیده است. آنقدر که عده‌ای بر طبل سیاست می‌کوبند بر اخلاق اشارتی مناسب نمی‌کنند. اگر این سیر ادامه یابد نسلی پرورده می‌شود سیاسی اما غیر اخلاقی، نسلی که به همه چیز از دریاچه سیاست می‌نگرد و مصالح سیاسی را مقدم بر همه چیز می‌کند و اخلاق را به نفع سیاست زار و نزار می‌گرداند. در گذشته عده‌ای از دینداران دین و سیاست را از هم جدا می‌دیدند و از نیم‌نگاهی به سیاست دریغ می‌ورزیدند. امروزه عده‌ای از طرف دیگر بام افتاده‌اند و چنان سیاسی شده‌اند که دین و اخلاق را فراموش کرده‌اند. به راستی اگر دین منهای سیاست ارتجاع است، سیاست منهای اخلاق و دین نیز انحراف است.

از سال‌ها پیش عده‌ای از کوچکترین واکنش در برابر بزرگترین تحولات عصرشان دریغ می‌ورزیدند و در مقابل امروز عده‌ای همه چیز را با عینک سیاست می‌نگرند و با ترازوی سیاست هر چیز و هر کس را وزن می‌کنند و همفکران سیاسی خود را- هر چند نا لایق- بر چشم می‌نهند و به ناهمفکران خود- هر چند لایق و ارزشمند- نگاهی از گوشه چشمی روا نمی‌دارند.

باید بیاوریم که سیاست مهم است ولی اخلاق از آن مهم‌تر و در تعارض میان اخلاق و سیاست حق تقدم با اخلاق است. میزان اخلاق است و صلاح اخلاقی مقدم بر هر مصلحت سیاسی، ناکامی سیاسی نقص نیست وقتی که با پیروزی اخلاقی باشد و توفیق سیاسی امتیاز نیست هنگامی که قرین شکست اخلاقی باشد.

ما مسلمانان باید از خود آغاز کنیم آن هم از اخلاق به ویژه اخلاق سیاسی و اجتماعی. تا هنگامی که از خود آغاز نکنیم و اخلاق خود را دگرگون نسازیم اگر هم چندگام به پیش بگذاریم بی‌درنگ چندین گام به پس می‌رویم. اگر استعمار و استبداد و استثمار از جهان اسلام ریشه کن شوند و همه مسلمانان به استقلال و آزادی و برابری دست یابند و هیچ دشمن خارجی نداشته باشند بدون احیاء و استحکام اخلاق و برادری باز هم دچار نابسامانی‌ها می‌شوند و بلاها و آفت‌های دیگر تهدیدشان می‌کند و از چاله‌های به چاله‌های دیگر و شاید چاهی دیگر می‌افتند. ما مسلمانان قرن‌ها تحت سیطره خلفای جائر و پادشاهان مستبد بوده‌ایم و در نتیجه اخلاق حکمرانی آنان به ما سرایت کرده است و از هنگامی که چشم گشوده‌ایم یا مشتی قلدر و دیکتاتور خشن در بالای سر خود دیده‌ایم و پنداشته‌ایم که اخلاق و چگونگی برخورد دیگران همین‌گونه است و یا حداکثر برخی پادشاهان را بیش از اندازه درشتخو و سختگیر می‌دانستیم اما به کمتر از آن رضا می‌دادیم و آن را طبیعی می‌شمردیم. حاکمان سیاسی الگوی ما شدند و چون آن‌ها مستبد و درشتخو بودند راه و روش را همان دانستیم و غیر از آن تصور نکردیم و امکان انتخاب نداشتیم.

غیرت دینی را با خشونت اشتباه گرفتیم. می‌پنداریم که دینداری و غیرت دینی همان خشونت و شرف است و اگر کسی در برابر دیگران شدت عمل نوزد عرق دینی ندارد و در دینداری و دفاع از دین ثابت قدم نیست، چون خود را دیندار راستین می‌دانیم می‌پنداریم هر که با ما اختلاف داشته باشد لزوماً نقصان در دین و اختلاف بر سر دین دارد همه اختلاف‌های شخصی و اجتماعی و سیاسی را به اختلاف‌های دینی تأویل می‌کنیم. به اشتباه می‌پنداریم هر که بر حق است حق دارد درشتی کند و با شدت رفتار کند فقط باطل مجاز نیست بدین روش‌ها دست یازد و باید کوتاه بیاید.

این دنیا دارالجزاء و هدف نهایی در آن مجازات کردن بدکاران نیست بلکه هدف آن است که بدکاران را نیکو کار کنیم. چه بسا با انتقام از بدکاران و مقابله با آن‌ها، بدکاران، همچنان بدکار بمانند و با حق، کینه بورزند اما با نیکی، آن‌ها طعم شیرین نیکی را می‌چشند و دوست و نیکوکار می‌شوند. امیرالمومنین علی (ع) فرموده‌اند انسان بنده احسان است. آری احسان کمندی است که به گردن هر که افتد سر به راهش می‌کند و حتی گردن کشان را رام می‌سازد با کمند احسان می‌توان کینه را از دل دشمن زدود و دلش را ربود.

بسیاری از مسلمانان از تأثیر قدرت معنوی و نیروی اخلاق بی‌خبرند با معنویت و مکارم اخلاقی می‌توان به توفیقاتی دست یافت که با صد لشکر و قدرت مادی نمی‌توان. با اکسیر احسان می‌توان دشمن را به مخالف و مخالف را متوقف و متوقف را به موافق تبدیل کرد. تبدیل دشمن به دوست، تغییر و توفیق بزرگی است که گاهی فقط منوط به احسان به اوست.

ما همواره می‌کوشیم که با دشمن درافتیم حال آن که باید بکوشیم دشمنان را براندازیم. با سرکوب دشمن، دشمنی از میان نمی‌رود اما با محو دشمنی، دشمن و دشمنی بر می‌افتد. محو دشمنی بسته به این است که با احسان از دشمن دوست بسازیم و با شیرینی دندان تیزش را کند کنیم. از امیرالمومنین روایت شده احسان به دشمن بدکار او را به صلاح می‌آورد. حسن ختام این کلام را به شعری از بوستان سعدی می‌سپاریم:

بیخس ای پسر کادمی‌زاده صید	به احسان توان کرد و حشی به قید
عدو را به الطاف گردن ببند	که نتوان بریدن به تیغ این کمند
چو دشمن کرم ببند و لطف و جود	نیاید دگر خبث از او در وجود
و گر خواجه با دشمنان نیکخوست	بسی بر نیاید که گردند دوست

●●● شوک‌های
اقتصادی باعث بروز
چرخه‌های رونق و
رکود در بخش مسکن
می‌شود و ویژگی
دارایی بودن مسکن
موجب بروز نوسانات
شدید قیمتی در این
بخش می‌شود. از آن
جایی که مسکن حجم
عظیمی از این دارایی‌ها
و سرمایه‌های جامعه
را شکل می‌دهد، با
نوسانات خود می‌تواند
لطمات جبران ناپذیری
بر اقتصاد وارد
کند ●●●

هم دارای خصیصه مصرفی است و هم به عنوان دارایی با آن برخورد می‌شود. علت اینکه مسکن نوعی دارایی است با دوام بودن این کالا و استهلاک بسیار پایینی است که دارد. برای مثال جین^۱ و زنگ^۲ (۲۰۰۳) نرخ استهلاک ساختمان را ۰/۱۵ برآورد کردند در حالی که همین نرخ را برای سایر سرمایه‌ها ۰/۰۶۵ تخمین زدند. بنابراین از یک طرف تحت تأثیر شوک‌های اقتصادی قرار می‌گیرد و از طرفی، بدلیل اینکه بخش عظیمی از تشکیل سرمایه ناخالص هر اقتصادی را شکل می‌دهد موجب بروز شوک به اقتصاد می‌شود.

شوک‌های اقتصادی باعث بروز چرخه‌های رونق و رکود در بخش مسکن می‌شود و ویژگی دارایی بودن مسکن موجب بروز نوسانات شدید قیمتی در این بخش می‌شود. از آن جایی که مسکن حجم عظیمی از این دارایی‌ها و سرمایه‌های جامعه را شکل می‌دهد، با نوسانات خود می‌تواند لطمات جبران ناپذیری بر اقتصاد وارد کند و موجب بروز بحران‌های مالی و اقتصادی شود. نمونه بارز آن بحران مالی ۲۰۰۸ میلادی است که با افزایش تقاضای مسکن قیمت‌ها افزایش یافت و پس از پیشی گرفتن عرضه، پس از چند دوره قیمت‌ها سقوط کرد و موجب از بین رفتن دارایی جامعه شد. عرضه با وقفه از دیگر ویژگی‌های مسکن است که در شکل‌گیری بحران مالی اخیر بی‌تأثیر نبوده است. نوسانات قیمت مسکن و زمین تأثیر مستقیمی نیز روی سطح فعالیت‌های اقتصاد کلان دارد چرا که هم مصرف و هم سرمایه‌گذاری را به طور همزمان متأثر می‌سازد.

همچنین تحولات بخش مسکن باید مورد توجه سیاست‌گذاران بانک مرکزی قرار بگیرد. به این دلیل

که هنگام فرو پاشیدن حباب مسکن و افت قیمت آن، خانوارها با بدهی سنگینی مواجه خواهند شد و پس انداز کاهش می‌یابد، مصرف و سرمایه‌گذاری کاهش می‌یابد و نقدینگی بانک‌ها منقبض می‌شود. در این شرایط بانکها با بی‌ارزش شدن وثیقه‌ها مواجه می‌شوند، که موجب کاهش بیشتر سطح قیمت‌ها می‌شود و سودشان کاهش می‌یابد. در نتیجه تعداد ورشکستگی‌ها افزایش خواهد یافت و بانکها با بحران مالی مواجه خواهند شد. میسل^۳ (۱۹۶۷) نشان داده است که سرمایه‌گذاری مسکونی نقش مهمی در تأثیرگذاری سیاست پولی بر اقتصاد دارد. اهمیت دیگر مسکن در ارتباط با تورم است. برخی اقتصاددانان اعتقاد دارند قیمت دارایی‌ها باید در شاخص تورم استفاده شود، طرفداران تعدیل شاخص تورم به این دلیل طرفدار ورود قیمت دارایی در شاخص تورم هستند که قیمت دارایی نه تنها نشان دهنده هزینه‌های تورم است بلکه می‌تواند روند تورم‌های آتی را نشان دهد. فیشر (۱۹۱۱) معتقد است افزایش عرضه پول ابتدا موجب افزایش قیمت دارایی‌ها می‌شود و سپس سایر کالاها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در ایران نیز وزن شاخص جزئی مسکن در شاخص قیمت‌های کالا بیش از ۲۵ درصد می‌باشد.

در ادامه نگاهی به ادبیات مربوط به چرخه‌های بازار مسکن می‌شود و در حین آن مطالعات خارجی و داخلی مرور می‌شود. سپس دوران رکود و رونق بازار مسکن ایران مورد پژوهش قرار می‌گیرد و شواهد آشکار شده از آمارهای موجود بررسی می‌شود. در بخش پنجم الگوی نظری مقاله ارائه می‌شود و در بخش آخر نتایج بدست آمده تحلیل و پیشنهادات ارائه می‌گردند.



مطالعات بازار مسکن و چرخه‌های تجاری

مطالعات خارجی:

رابطه میان چرخه‌های اقتصادی و رفتار سرمایه‌گذاران بخش مسکن از جمله موضوعات مهمی است که در ادبیات اقتصاد مسکن قابل مشاهده است. شواهد آماری مبنی بر وجود پدیده رونق و رکود دوره‌ای در فعالیت‌های اقتصاد، توجه اقتصاددانان را به پدیده ادوار تجاری جلب کرد. در ابتدا بدلیل ناتوانی اقتصاد کلاسیک برای توضیح این پدیده علل آن برونزا در نظر گرفته می‌شد و حتی به عواملی از جمله عوامل طبیعی مانند سیل، زلزله و خشکسالی و یا عامل جنگ اشاره می‌شد. حتی گفته می‌شود استانیلی جونز^۴ (۱۸۳۵-۱۸۸۲) علل این پدیده را در آسمان‌ها و پدیده‌های نجومی جست و جو می‌کرده است. شومپیتر (۱۹۳۴) با بیان نردبان خلاقیت، ترقی و سپس افول در اقتصاد را به فعالیت‌های کارآفرینان متصل کرد. کینز سال‌ها بعد تحت تأثیر بحران دهه ۳۰ شوک تقاضا را در رخداد رکود مورد توجه قرار داد و بعدها ساموئلسون بدنال طراحی مدل ریاضی برای چرخه‌های تجاری برآمد.

در دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ همزمان با شکل‌گیری جریان پولگرایان، پدیده ادوار تجاری بدلیل انقباض‌های پولی شناخته شد. پس از آن با مکتب کلاسیک‌های جدید، لوکاس پدیده انتظارات عقلایی را در شکل‌گیری ادوار تجاری مؤثر می‌دانست.

با گسترش مباحث مربوط به ادوار تجاری، نظریات جدید، پدیده ادوار تجاری را ذاتی اقتصاد سرمایه‌داری دانسته‌اند و مکتب ادوار تجاری واقعی^۵ با این ایده شکل گرفت. از اقتصاددانان پیشرو در نظریه ادوار تجاری واقعی

کیدلن^۶ و پریسکات^۷ (۱۹۸۲) هستند. و از مخالفان این تئوری می‌توان به اقتصاد دانان کینزی جدید، کروگمن^۸ و سامرز^۹ نام برد که چرخه‌های تجاری را به جای شوک‌های طرف عرضه ناشی از شوک‌های طرف تقاضا دانسته‌اند.

شاید اولین نظریه‌ای که پدیده ادوار تجاری را بطور درونزا و در ارتباط با مستغلات بیان کرده تئوری هنری جورج^{۱۰} (۱۸۷۹) باشد. از نظر او علت بوجود آمدن ادوار تجاری، بازار مستغلات است. نظریه هنری جورج به بورس‌بازان زمین نقش اساسی می‌دهد. فولدوری^{۱۱} (۱۹۹۱) با در نظر گرفتن بورس بازی در زمین و صنعت ساخت و ساز نشان داد که تئوری هنری جورج در مورد ادوار تجاری مطابق با نظریات جدید اقتصادی است و با شواهد موجود نمی‌توان آن را رد کرد. او نتیجه می‌گیرد که چرخه‌های موجود در صنعت ساخت و ساز علت پدیده ادوار تجاری در اقتصاد است.

اگر چه در ادبیات تمرکز کمی بر بخش مسکن و چرخه‌های تجاری شده اما ادبیات زیادی در ارتباط با سرمایه‌گذاری مسکونی و ادوار تجاری شده است از جمله آلبرتس^{۱۲} (۱۹۶۲) فر^{۱۳} (۱۹۷۲) لو و گرملیچ^{۱۴} (۱۹۶۹). این مطالعات، ادوار تجاری را داده شده در نظر گرفته و تأثیر درآمد بر چرخه‌های سرمایه‌گذاری مسکونی را مورد توجه قرار داده‌اند.

لامونت^{۱۵} و استین^{۱۶} (۱۹۹۹) در ایالات متحده، و مایلز^{۱۷} و اندرو^{۱۸} (۱۹۹۷) در انگلستان نشان داده‌اند که قیمت دارایی‌ها واکنش شدیدی نسبت به شوک‌های درآمدی نشان می‌دهد. پوتربا^{۱۹} (۱۹۹۱) اسمیت^{۲۰} و تسارک^{۲۱} (۱۹۹۱) مایر^{۲۲} (۱۹۹۳) و ارلی^{۲۳} (۱۹۹۶)

●●● با گسترش

مباحث مربوط به

ادوار تجاری، نظریات

جدید، پدیده ادوار

تجاری را ذاتی اقتصاد

سرمایه‌داری دانسته‌اند

و مکتب ادوار تجاری

واقعی با این ایده شکل

گرفت. از اقتصاددانان

پیشرو در نظریه ادوار

تجاری واقعی کیدلن

و پریسکات (۱۹۸۲)

●●● هستند



●●● رشد نقدینگی در ابتدا موجب انتقال منابع عظیم پولی، به صورت سوداگرانه، به سوی بخش مسکن می‌شود. سپس بدلیل ویژگی غیر تجاری بودن کالای مسکن تقاضا موجب افزایش قیمت مسکن، بیش از سایر کالاهای تجاری می‌شود، همین عامل، انگیزه سوداگری در بخش مسکن را تحریک کرده و نقدینگی را با انگیزه سوداگرانه، به صورت سوداگرانه، به سوی بخش مسکن می‌شود. سپس بدلیل ویژگی غیر تجاری بودن کالای مسکن تقاضا موجب افزایش قیمت مسکن، بیش از سایر کالاهای تجاری می‌شود، همین عامل، انگیزه سوداگری در بخش مسکن را تحریک کرده و نقدینگی را با انگیزه کسب سود به بخش مسکن وارد می‌کند ●●●

شواهدی آورده‌اند که قیمت دارایی در دوران رکود کاهش می‌یابد و در دوران رونق افزایش می‌یابد. اورتالو-ماگن و راییدی^{۲۴} (۲۰۰۴ و ۲۰۰۶) شواهدی بر وجود این رابطه در طی زمان آورده‌اند و با استفاده از الگوی چرخه‌های زندگی تأثیر شوک‌های درآمدی را بر تقاضای مسکن مطالعه کرده‌اند.

دیویس^{۲۵} و همکاران (۲۰۰۵) به کمک الگوی تعادل عمومی پویای تصادفی^{۲۶} به دو نتیجه رسیدند: ۱- آنها یافتند که انحراف معیار سرمایه گذاری مسکونی در دوره‌های چرخه‌های تجاری دو برابر سرمایه گذاری غیر مسکونی است و ۲- مقدار مصرف، تولید ناخالص داخلی، سرمایه گذاری غیر مسکونی و سرمایه گذاری مسکونی با یکدیگر در یک جهت حرکت می‌کنند.

دیویس و هیت کوت^{۲۷} (۲۰۰۳) با مطالعه اقتصاد آمریکا با استفاده از مدل تعادل عمومی و روش کالیبراسیون به این نتیجه رسیدند که سرمایه‌گذاری مسکونی دارای ویژگی چرخه‌ای می‌باشد و خود عامل چرخه‌های تجاری در اقتصاد است.

ساتن^{۲۸} (۲۰۰۲) با مطالعه بازارهای مسکن کشورهای مختلف نشان داده است که یک درصد افزایش در نرخ رشد تولید ناخالص ملی می‌تواند قیمت مسکن را بین یک تا چهار درصد افزایش دهد. مکانیزم تأثیر رشد درآمد حقیقی بر قیمت مسکن به این صورت است که افزایش درآمد، تقاضای مصرفی مسکن را افزایش می‌دهد و بنابراین قیمت مسکن افزایش می‌یابد. از طرف دیگر با افزایش درآمد، تقاضای سرمایه‌ای مسکن نیز افزایش می‌یابد، که خود منجر به افزایش قیمت مسکن می‌شود. افزایش تقاضا منجر به جریان سرمایه‌گذاری بیشتر در بخش مسکن خواهد شد.

متغیر تأثیر گذار دیگری که موجب تحریک بازار مسکن و نوسان در آن می‌شود، نقدینگی است. رشد نقدینگی در ابتدا موجب انتقال منابع عظیم پولی، به صورت سوداگرانه، به سوی بخش مسکن می‌شود. سپس

بدلیل ویژگی غیر تجاری بودن کالای مسکن تقاضا موجب افزایش قیمت مسکن، بیش از سایر کالاهای تجاری می‌شود، همین عامل، انگیزه سوداگری در بخش مسکن را تحریک کرده و نقدینگی را با انگیزه کسب سود به بخش مسکن وارد می‌کند. با افزایش سرمایه‌گذاری در بخش مسکن، اضافه عرضه در این بخش به یکباره انتظارات را نسبت به سود آوری در این بخش تغییر داده و منابع مالی را از این بخش خارج کرده و بخش مسکن را به تبع آن اقتصاد کشور را با رکود مواجه می‌سازد. در واقع به علت اینکه امکان وارد کردن کالای غیرمبادله‌ای زمین به منظور افزایش عرضه آنها و کاهش قیمت آن وجود ندارد، با افزایش حجم نقدینگی قیمت این کالا می‌تواند شدیدتر افزایش یابد.

به این ترتیب رشد نقدینگی به همراه انگیزه‌های سوداگرانه موجب شکل گیری ادوار رونق و رکودی در بخش مسکن می‌شود. مطالعات متعددی در زمینه سیاست پولی و بازار مسکن صورت گرفته است. برای مثال لاکاویلو^{۲۹} (۲۰۰۵) با استفاده از یک الگوی چرخه‌های تجاری پولی نشان داد قیمت مسکن هم سو با شاخص قیمت‌ها در واکنش به شوک طرف تقاضا با شدت بیشتری در طول زمان تغییر می‌کند. همچنین در آخر پیشنهاد کرد بانک مرکزی شاخص قیمت مسکن را در قاعده سیاست گذاری مورد ملاحظه قرار دهد.

در این مقاله ارتباط چهار متغیر سرمایه‌گذاری خصوصی مسکن، تولید ناخالص داخلی، تورم و نقدینگی مورد توجه قرار گرفته است. تورم به عنوان جانشین نرخ بهره و بازدهی سرمایه‌گذاری از طریق نقدینگی حقیقی مورد توجه است.

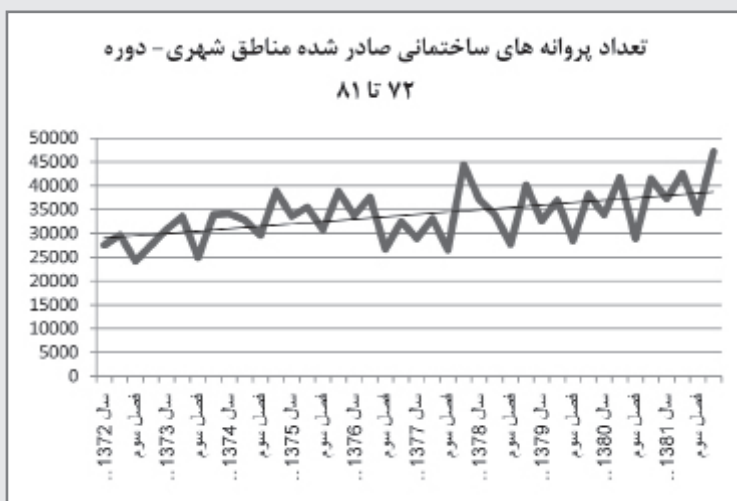
مطالعات داخلی بخش مسکن

اکبری و توسلی (۱۳۸۷) تأثیر عوارض شهرداری‌ها بر قیمت مسکن را مطالعه کردند. قلیزاده و کمیاب (۱۳۸۷) اثر سیاست پولی بر حباب قیمت مسکن در دوره‌های رونق و رکود در ایران را به روش ARDL بررسی





نمودار شماره ۱: پروانه‌های ساختمانی صادر شده دوره ۶۰ تا ۶۹
 مأخذ: سایت بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران



نمودار شماره ۲: پروانه‌های ساختمانی صادر شده دوره ۷۲ تا ۸۱
 مأخذ: سایت بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران

کردند. جعفری صمیمی و دیگران (۱۳۸۶) تأثیر متغیرهای کلان از جمله درآمد سرانه خانوار، شاخص قیمت سهام، شاخص قیمت خدمات ساختمانی، تعداد ساختمان‌های تکمیل شده، حجم پول و نرخ تورم را بر رفتار قیمت مسکن مورد بررسی قرار داده‌اند. الگوی مورد استفاده در مقاله ایشان ARDL بوده است. اکبری و همکاران (۱۳۸۳) عوامل مؤثر بر قیمت مسکن را به روش قیمت هدانیک با تکنیک اقتصادسنجی فضایی برای خانوارهای ساکن مشهد آزموده‌اند. خیابانی (۱۳۸۲) به روش ARDL تعدیل یافته اثر متغیرهای کلان از جمله رشد نقدینگی، نرخ واقعی ارز، تولید و شاخص قیمت سهام را بر نوسانات قیمت مسکن بررسی کرده‌اند.

فرزین‌وش و محسنی زنوری (۱۳۸۰) با استفاده از الگوی SVAR اهمیت تغییرات قیمت مسکن را در مکانیزم انتقال پولی در ایران ارزیابی کردند و به این نتیجه رسیدند که مسکن بطور مستقیم تحت تأثیر شوک‌های پولی انبساطی قرار می‌گیرد و عامل معناداری در انتقال شوک پولی به نوسانات تولید ناخالص داخلی هستند.

دوران رونق و رکود سرمایه‌گذاری مسکن در ایران یکی از راه‌های تحلیل رفتار عاملان در بخش مسکن ارزیابی تقاضای سرمایه‌گذاری مسکونی توسط بخش خصوصی است و یکی از شاخص‌های مناسب و در دسترس در کشور ایران مطالعه پروانه‌های ساختمانی صادر شده توسط شهرداری‌ها است. به کمک داده‌های پروانه‌های ساختمانی صادر شده می‌توان سرمایه‌گذاری بخش مسکن پس از سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۷۶ را به چهار دوره طبقه بندی کرد.

دوره رکودی ۱۳۶۰ تا پایان ۱۳۶۹ که با وجود نوسانات کوتاه مدت اما روند نزولی نمایان است. این روند تا پایان جنگ ادامه دارد. به علاوه داده‌های مربوط به سرمایه‌گذاری فصلی در مسکن نشان می‌دهد متوسط رشد سرمایه‌گذاری بخش خصوصی در سال ۶۴ در ساختمان‌های شروع شده ۱۱/۷- درصد بوده در حالی که متوسط رشد سرمایه‌گذاری بخش خصوصی در ساختمان‌های جدید در دوره هفت ساله قبل از ۱۳۶۴ حدود ۶/۵ درصد بوده است. (نمودار شماره ۱)

دوره رونق بلند مدت ۷۰ تا پایان ۸۱ که دارای ویژگی روند صعودی کم شیب طی ۱۱ سال می‌باشد. این دوران همزمان با دوران سازندگی پس از جنگ نیز می‌باشد. (نمودار شماره ۲)



دوره رکود خفیف و باثبات در دوره کوتاه ۸۲ تا ۸۴ که دارای ویژگی روند نزولی کم شیب، با ثبات، و کوتاه مدت می‌باشد. این دوران همزمان با رونق اقتصادی می‌باشد بطوری که متوسط رشد ۵ درصد بوده است. (نمودار شماره ۳)

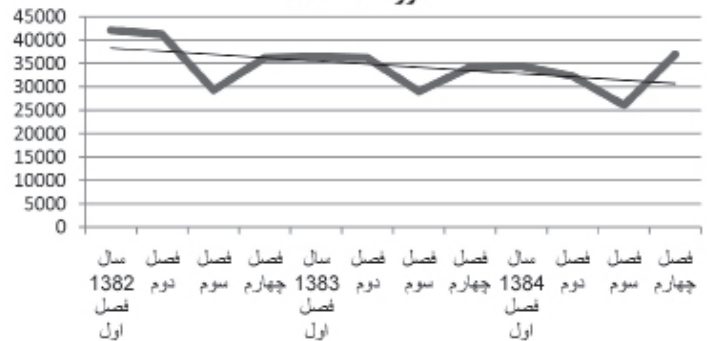
دوران رونق سال‌های ۸۵ تا ۸۶. در این دوران رشد پروانه‌های ساختمانی مشهود است و تقاضای سرمایه‌گذاری در مسکن افزایش داشته است تا اوایل سال ۸۷ که شروع رکود عمیق مسکن در ایران می‌باشد و تا سال‌های بعد ادامه پیدا می‌کند. (نمودار شماره ۴)

شواهد آماری چند نکته را در مورد بازار مسکن و سرمایه‌گذاری مسکونی آشکار می‌سازد. اول اینکه بخش مسکن دارای دوره‌های رونق و رکود است. دوم اینکه دوره‌های رونق بلندمدت‌تر از دوره‌های رکودی می‌باشند. البته طولانی شدن دوره رکودی ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۹ بی‌تأثیر از هشت سال دفاع مقدس نبوده است. سومین مسئله آشکار شده این است که بیش از اینکه رکود عمیق بر بازار حاکم باشد، محیط سرمایه‌گذاری از ثبات و رونق نسبی برخوردار است. آخرین مورد حاکی از وجود عدم تقارن در دوره‌های رکود و رونق بخش مسکن با اقتصاد است. در بخش پنجم مقاله این موارد از طریق آزمون الگوی خودتوضیح برداری تناوبی مارکوف مورد تدقیق قرار می‌گیرند.

تخمین الگو و تفسیر نتایج

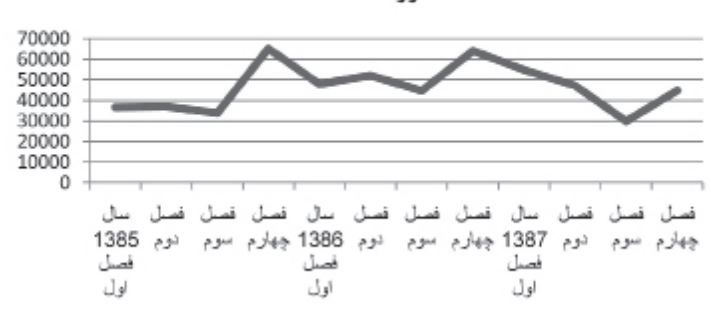
برای آزمون وجود عدم تقارن میان دوره‌های رونق و رکود بخش مسکن و چرخه‌های تجاری از الگوی خودتوضیح برداری تناوبی مارکوف استفاده شده است. برای اولین بار این الگو را همیلتون^{۳۰} (۱۹۸۹) برای چرخه‌های تجاری ایالات متحده به کار برد و نشان داد این الگو توانایی نشان دادن برخی خواص ادوار تجاری را دارد که الگوهای ساده قادر به نشان دادن آن نیست. ایوانز^{۳۱} و لویس^{۳۲} (۱۹۹۵) رابطه بلند مدت فیشر را با تعیین فرایند تناوبی مارکوف برای تورم آزمون کردند. کلمنت^{۳۳} و کرولزیک^{۳۴} (۲۰۰۱) از این الگو برای تکرار چرخه‌های تجاری ایالات متحده با تأکید بر متغیرهای مصرف، سرمایه‌گذاری و تولید استفاده کردند به این

تعداد پروانه‌های ساختمانی صادر شده مناطق شهری
دوره ۸۲ تا ۸۴

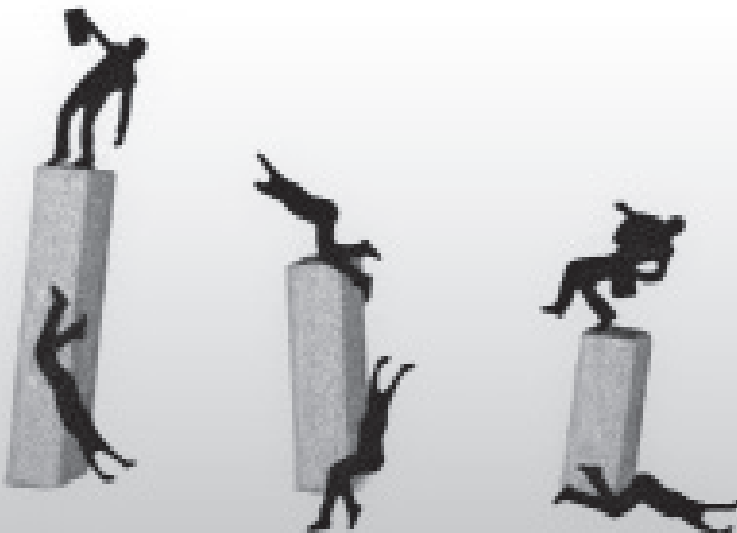


نمودار شماره ۳: پروانه‌های ساختمانی صادر شده دوره ۸۲ تا ۸۴
مأخذ: سایت بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران

تعداد پروانه‌های ساختمانی صادر شده مناطق شهری
دوره ۸۵ تا ۸۷



نمودار شماره ۴: پروانه‌های ساختمانی صادر شده دوره ۸۵ تا ۸۷
مأخذ: سایت بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران



نتیجه رسیدند که این الگوها دارای قابلیت بهتری برای استفاده از ویژگی‌های سری زمانی در مقایسه با الگوهای خطی است. وارگاس^{۳۵} (۲۰۰۹) از الگوی خودتوضیح برداری تناوبی مارکوف استفاده کرده و به کمک آن سیستم هشدار پیش از وقوع بحران مالی را طراحی کردند. آنها نتیجه گرفتند این الگو می‌تواند بحران‌های مالی آسیا را بخوبی از طریق افزایش احتمال بحران، قبل از دوره وقوع پیش‌بینی کند. جانکزورا^{۳۶} و ورون^{۳۷} (۲۰۱۰) در مورد کارایی الگوهای تناوبی مارکوف در بازار خرده فروشی برق بحث کرده‌اند. بک^{۳۸} و همکاران (۲۰۱۱) با مقایسه الگوی تناوبی مارکوف با الگوهای پارامتر پایدار فرضیه پایداری پارامترها را در دوران رکود و رونق بطور قوی رد کرد. در الگوی خود توضیح تناوبی مارکوف از رابطه زیر استفاده می‌شود تا میان دو وضعیت تفکیک قائل شود. اگر به جای متغیر با برداری از متغیرها کار کنیم الگوی خود توضیح برداری می‌شود و به تعداد متغیرهای الگو معادله داریم. در این الگو S_t یک متغیر تصادفی است که در نتیجه تغییرات ساختاری تغییر می‌کند. فرض می‌شود S_t می‌تواند مقدار ۱ یا ۲ را به خود بگیرد. برای مثال در دوران رکود عدد ۱ و در دوران رونق عدد ۲ باشد.

$$y_t = \alpha_{S_t} + \sum_{i=1}^p \varphi_{i,S_t} y_{t-i} + \varepsilon_{S_t} \quad (1)$$

که در آن y_t متغیر وابسته، α_{S_t} و φ_{i,S_t} به ترتیب عرض از مبدأ و ضریب متغیر با وقفه در وضعیت S_t و ε_{S_t} جزء خطا است که دارای توزیع نرمال، میانگین صفر و انحراف معیار ثابت در وضعیت $S_t = i$ و متفاوت با وضعیت $S_t = j$ است. تصور کنید S_t برای زمان‌های ۱، ۲، ...، t_0 برابر است با

جدول شماره ۱: انحراف معیار معادلات در وضعیت‌های مختلف

معادله	انحراف معیار پسماندها
اول: سرمایه‌گذاری خصوصی مسکن (i)	وضعیت ۱ ۰/۰۰۰۴۲
	وضعیت ۲ ۰/۰۰۰۵۰
دوم: تولید ناخالص داخلی (y)	وضعیت ۱ ۰/۰۰۰۳۸
	وضعیت ۲ ۰/۰۰۰۳۰
سوم: حجم نقدینگی به شاخص قیمت (m)	وضعیت ۱ ۰/۰۰۲۵۰
	وضعیت ۲ ۰/۰۰۳۰۳

جدول شماره ۲: مدت زمان انتظاری دوره‌های رونق و رکود

زمان انتظاری دوره رونق (وضعیت ۱)	۱۹/۰۸
زمان انتظاری دوره رکود (وضعیت ۲)	۳/۷۶

جدول شماره ۳: ضرایب متغیرهای با وقفه الگوی خود توضیح برداری تناوبی مارکوف (اعداد داخل پرانتز سطح معناداری می‌باشند)

معادله	وقفه متغیر (i)	وقفه متغیر (y)	وقفه متغیر (m)
سرمایه‌گذاری خصوصی مسکن (i)	وضعیت ۱ ۰/۹ (۰/۰۰)	-۰/۲۴ (۰/۲۷)	-۰/۱۷ (۰/۰۸)
	وضعیت ۲ -۰/۱۹ (۰/۴۵)	-۰/۵۰ (۰/۲۷)	-۰/۱۷ (۰/۴۳)
تولید ناخالص داخلی (y)	وضعیت ۱ ۰/۱۱ (۰/۴۲)	۰/۷۵ (۰/۰۱)	-۰/۲۱ (۰/۰۳)
	وضعیت ۲ -۰/۷۵ (۰/۰۱)	۰/۱۱ (۰/۷۶)	۰/۰۵ (۰/۷۱)
نقدینگی به شاخص قیمت (m)	وضعیت ۱ ۰/۰۰ (۱/۰۰)	۱/۲۷ (۰/۰۲)	-۰/۲۹ (۰/۲۶)
	وضعیت ۲ -۲/۴۲ (۰/۰۱)	۰/۵۵ (۰/۵۷)	-۰/۱۵ (۰/۶۹)

منبع: نتایج مطالعه



●●● نوسانات

سرمایه‌گذاری در

بخش مسکن دارای

رابطه نامتقارن با

نوسانات اقتصادی

است. یکی از دلایل این

پدیده مدت‌دار بودن

سرمایه‌گذاری در بخش

مسکن است ●●●

ناخالص داخلی نتیجه‌ای برعکس معادله اول دارد که شاهدهی است بر ادعای عدم تقارن دوره‌های رکود و رونق بخش مسکن و اقتصاد است و فرضیه وجود عدم تقارن میان چرخه‌های اقتصادی و دوره‌های رونق و رکود سرمایه‌گذاری مسکن رد نمی‌شود.

احتمالات مربوط به انتقال وضعیت در ماتریس انتقال وضعیت، p ، نشان می‌دهد که احتمال باقی ماندن در وضعیت ۱ برابر ۹۵ درصد می‌باشد بنابراین احتمال انتقال وضعیت ۱ به وضعیت ۲ برابر ۵ درصد می‌باشد. ستون دوم ماتریس بیانگر احتمال باقی ماندن در وضعیت ۲ و احتمال انتقال وضعیت ۲ به وضعیت ۱ می‌باشد که به ترتیب برابر ۲۷ درصد و ۷۳ درصد است.

$$\hat{P} = \begin{pmatrix} 0.95 & 0.27 \\ 0.05 & 0.73 \end{pmatrix}$$

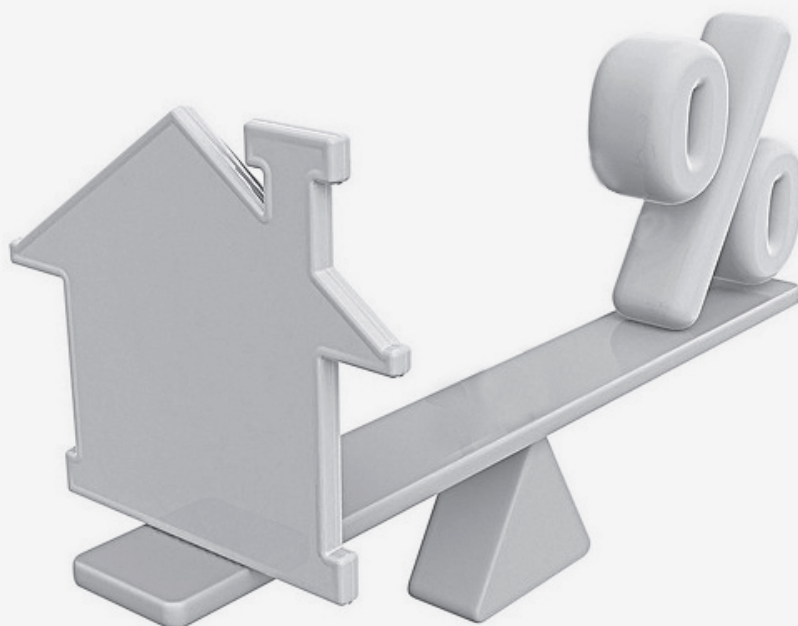
همچنین احتمال هموار شده وضعیت رکودی پس از سال ۱۳۸۳ رو به افزایش است که به معنای حرکت بازار مسکن به وضعیت رکودی است، اما به دلیل در دسترس نبودن داده‌های پس از سال ۱۳۸۶، رکود بی‌سابقه مسکن در سال‌های ۱۳۸۷ و ۱۳۸۸ از چشم الگو به دور مانده است. الگو در شناسایی رکود خفیف دوره ۱۳۸۲ تا ۱۳۸۴ ناموفق بوده است.

دوران انتظاری رونق و رکود با استفاده از ماتریس احتمال انتقال وضعیت قابل محاسبه است. مدت زمان انتظار دوره رکود ۳/۷۶ سال محاسبه شده است، یعنی

i و در زمان (t_0+1) وضعیت تغییر کند، بنابراین برای زمان‌های (t_0+1) ، (t_0+2) ، ...، $T S_t$ برابر می‌شود با Z . در این بخش نتایج مربوط به تخمین سه معادله سرمایه‌گذاری خصوصی مسکن، تولید ناخالص داخلی و نقدینگی تعدیل شده با شاخص قیمت‌ها از روش الگوی خود توضیح برداری تناوبی مارکوف ارائه شده است. داده‌های استفاده شده در این مقاله از سایت بانک مرکزی برای دوره ۱۳۵۳ تا ۱۳۸۶ استخراج شده است، محدودیت‌های آماری مانع توسعه دوره مورد مطالعه گردیده است. الگو با نرم افزار MATLAB برآورد شده است.

بطور کل ۲۸ پارامتر تخمین زده شده است: ۳ انحراف معیار مربوط به معادلات؛ ۴ پارامتر مربوط به احتمال انتقال وضعیت؛ و ۱۸ پارامتر مربوط به ضرایب با وقفه در الگو. در اینجا الگوی خود توضیح برداری تناوبی مارکوف با یک وقفه ($p=1$) و دو وضعیت ($S_t=1,2$) برای ضرایب و انحراف معیارها تخمین زده شده است. هر پارامتر در دو وضعیت رکودی و رونق تخمین زده شده است.

انحراف معیار معادلات در وضعیت‌های مختلف در جدول شماره ۱ ارائه گردیده است. انحراف معیار معادله سرمایه‌گذاری خصوصی مسکن (معادله اول) نشان می‌دهد که نوسانات در وضعیت ۲ بیش از نوسانات در وضعیت ۱ است. همین معیار می‌تواند به عنوان سنج‌های برای تفکیک دوران رکود و رونق در بخش مسکن قرار گیرد. انحراف معیار معادله تولید



●●● بخش مسکن
در اقتصاد ایران بیش از
اینکه از وضعیت رکود
رنج ببرد دارای ثبات
نسبی است، بطوری
که احتمال باقی ماندن
در دوره رونق بیش
از انتقال به وضعیت
رکودی و احتمال خروج
از وضعیت رکودی بیش
از از باقی ماندن در آن
است.
دوره‌های ثبات بخش
مسکن در اقتصاد ایران
بطور متوسط طولانی‌تر
از دوره‌های بی‌ثباتی
است بطوری که شواهد
نشان می‌دهند طول
دوره رونق بطور متوسط
۵ برابر دوره رکود است



سرمایه‌گذاری خصوصی مسکن در دوران رکود معنادار شده است. بی‌معنی بودن ضرایب معادله سوم نشان از بی‌اهمیت بودن وضعیت کلان اقتصادی از جمله ادوار تجاری بخش مسکن در سیاست‌های پولی بانک مرکزی دارد در حالی که اهمیت این امر در ادبیات اقتصادی مورد تأکید قرار گرفته است.
در نهایت نتایج این مقاله را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد.

نوسانات سرمایه‌گذاری در بخش مسکن دارای رابطه نامتقارن با نوسانات اقتصادی است. یکی از دلایل این پدیده مدت‌دار بودن سرمایه‌گذاری در بخش مسکن است بطوری که تکمیل سرمایه‌گذاری‌های نیمه تمام باقی مانده از دوران رونق، بهتر از صرف نظر کردن از تکمیل این سرمایه‌گذاری‌ها در دوران رکود است.

بخش مسکن در اقتصاد ایران بیش از اینکه از وضعیت رکود رنج ببرد دارای ثبات نسبی است، بطوری که احتمال باقی ماندن در دوره رونق بیش از انتقال به وضعیت رکودی و احتمال خروج از وضعیت رکودی بیش از از باقی ماندن در آن است.

دوره‌های ثبات بخش مسکن در اقتصاد ایران بطور متوسط طولانی‌تر از دوره‌های بی‌ثباتی است بطوری که شواهد نشان می‌دهند طول دوره رونق بطور متوسط ۵ برابر دوره رکود است.

بانک مرکزی باید در تعیین سیاست‌های خود توجه بیشتری به بازار دارایی‌ها، چه در سمت عرضه و چه در سمت تقاضا، داشته باشد.

انتظار می‌رود پس از حدود ۴ سال بخش مسکن از رکود خارج شود.

ضرایب متغیرهای با وقفه در جدول شماره ۳ ارائه شده است. از میان ضرایب معادله سرمایه‌گذاری خصوصی مسکن، ضریب متغیر وابسته با وقفه در وضعیت ۱ (دوره رونق) معنادار شده است. تغییر علامت ضریب متغیر با وقفه سرمایه‌گذاری خصوصی مسکن در معادله اول نشان می‌دهد که ادوار رونق و رکود بخش مسکن در ایران دارای ثبات نسبی است به‌گونه‌ای که کاهش سرمایه‌گذاری در دوران رکود موجب افزایش سرمایه‌گذاری در دوره‌های بعدی می‌شود. ضرایب سایر متغیرها در معادله اول بی‌معنی است.

در میان ضرایب معادله دوم (Y) وقفه تولید ناخالص داخلی و نقدینگی در دوران رونق، و وقفه متغیر سرمایه‌گذاری خصوصی مسکن در دوران رکود معنادار شده است. ضریب سرمایه‌گذاری خصوصی مسکن در معادله دوم (۰/۷۵-) به معنای تأثیر منفی سرمایه‌گذاری در بخش مسکن در دوران رکود است. این نتیجه سازگار با نتیجه‌ای است که در جدول شماره ۱ در مورد نامتقارن بودن دوره‌های رکود و رونق بخش مسکن و اقتصاد گرفته شد و تأیید دیگری است بر این مدعا که میان دوره‌های رونق و رکود بخش مسکن و چرخه‌های اقتصادی عدم تقارن وجود دارد.

در میان ضرایب معادله سوم (M) ضریب با وقفه متغیر تولید ناخالص داخلی در دوران رونق و ضریب



- | | |
|------------------------|--|
| 1. Jin | 20. Smith |
| 2. Zeng | 21. Tesarek |
| 3. Maisel | 22. Mayer |
| 4. w. S. jeuons | 23. Earley |
| 5. Real business cycle | 24. Ortalo-Magné and Rady |
| 6. Kydland | 25. Davis |
| 7. Prescott | 26. Dynamic stochastic general equilibrium |
| 8. Krugman | 27. Heathcote |
| 9. Summers | 28. Sutton |
| 10. Henry George | 29. LACOVIELLO |
| 11. Foldvary | 30. Hamilton |
| 12. Alberts | 31. Evans |
| 13. Fair | 32. Lewis |
| 14. Leeuw and Gramlich | 33. Clements |
| 15. Lamont | 34. Krolzig |
| 16. Stein | 35. VARGAS |
| 17. Miles | 36. Janczura |
| 18. Andrew | 37. Weron |
| 19. Poterba | 38. Bec |

منابع

- اکبری، نعمت‌الله، مصطفی عماد زاده، سید علی رضوی، (۱۳۸۳)، بررسی عوامل مؤثر بر قیمت مسکن در شهر مشهد فصلنامه پژوهش‌های اقتصادی شماره ۱۱ و ۱۲ بهار و تابستان ۱۳۸۳.
- اکبری، نعمت‌الله، ناهید توسلی، (۱۳۸۷)، تحلیل تأثیر عوارض شهرداری‌ها بر قیمت مسکن: مطالعه موردی شهر اصفهان (یک رهیافت اقتصاد سنجی فضایی) بررسی‌های اقتصادی (۱): ۶۴-۴۷.
- جعفری صمیمی، احمد و زهرا علمی و آرش هادی‌زاده (۱۳۸۶)، عوامل مؤثر بر تعیین رفتار شاخص قیمت مسکن در ایران، پژوهش‌های اقتصادی ایران، (۳۲): ۵۳-۳۱.
- خیابانی، ناصر (۱۳۸۲)، عوامل تعیین کننده قیمت مسکن در ایران، دفتر برنامه ریزی و اقتصاد مسکن، فصلنامه اقتصاد مسکن، ۵۲-۴۶.
- سلطانی، لیلا، (۱۳۸۱)، بررسی نوسانات اقتصادی در بخش مسکن و آثار آن بر ادوار تجاری در ایران، رساله کارشناسی ارشد رشته اقتصاد، دانشگاه تهران.
- فرزین‌وش، اسد الله و سید جمال محسنی زنوری، (۱۳۸۸)، نقش دارایی‌ها در مکانیزم انتقال پولی، نامه اقتصادی مفید، ۷۲، ج ۵، ش ۱، تیر ۱۳۸۸، ص ۳-۳۲.
- قلی‌زاده، علی‌اکبر، بهناز کمیاب، (۱۳۸۷)، بررسی اثر سیاست پولی بر حباب قیمت مسکن در دوره‌های رونق و رکود در ایران، فصلنامه اقتصاد مقداری (بررسی‌های اقتصادی سابق)، دوره ۵، شماره ۳، پاییز ۱۳۸۷، صفحات ۷۷-۴۹.

- Abiad, Abdul, (2003) , early-warning systems: a survey and a regime-switching approach, IMF working paper, WP/03/32.
- Alberts, William w. (1962), "business cycles, residential consumption cycle, and the mortgage market," the journal of political economy, vol. 70, no. 3., pp. 263-281.
- Bec, Frédérique and Othman BOUABDALLAH ,(2011), «The Possible Shapes of Recoveries in Markov-Switching Models,» Working Papers Laurent FERRARA 2011-02, Centre de Recherche en Economie et Statistique
- Davis A. Morris, and Jonathan Heathcote, (2005) «Housing and the Business Cycle.» International Economic Review, Vol. 46, No. 3
- De leeuw, frank, and Edward M. Gramlich,(1968), «the channels of monetary policy: A further report on federal reserve- M.I.T.Model , the journal of finance, vol. 24, no. 2, pp. 265-290
- Del Negro, M. & C. Otrok. (2007). Monetary Policy and the House Price Boom across US States. Journal of Monetary Economics, 54: 1962-1985.
- EARLEY, F. (1996), «Leap-frogging in the UK Housing Market”, Housing Finance, 32, 7–15.
- Evans, martin d, and Karen k. lewis (1995) «do expected shifts in inflation affect estimates of the long run discher relation?. Journal of finance, vol. 1, no. 1, pp. 225-253
- Fair, Ray C. , (1972), "Disequilibrium in Housing Models,» The Journal of Finance, Vol. 27, No.2, Papers and Proceedings of the Thirtieth Annual Meeting of the American Finance Association, New Orleans, Louisiana, December 27-29, 1971. , pp. 207-221.
- Foldvary E. Fred, (1991), "Real Estate and Business Cycles: Henry George's Theory of the Trade Cycle”, Latvia University of Agriculture Presented at the Lafayette College Henry George Conference, June 13, 1991
- Hamilton. (1988), «Rational Expectations Econometrics Analysis of Changes in Regime: an Investigation of the Term Structure of Interest Rates», Journal of Economic Dynamics and Control, Vol. 12,: 385-423.
- Hamilton. (1989), «A New Approach to the Economic Analysis of Nonstationary Time Series and the Business Cycle», Econometrica, Vol. 57,: 357-84.
- Hamilton, (1990), «Analysis of Time Series Subject to Changes in Regime», Journal of Econometrics, Vol. 45, :39-70.
- Hamilton, james, (1994) «A time series analysis» New jerecy, prinstton university press
- Hamilton, (1996), «Specification Testing in Markov-Switching Time Series Models», Journal of Econometrics, Vol. 70, :127-57.
- Hamilton and Jorda. (2002), «A Model of the Federal Funds Rate Target», Journal of Political Economy, Vol. 110, 11:35-67.
- Janczura, Joanna and Rafa Weron, (2010), Efficient estimation of Markov regime-switching models: An application to electricity wholesale market prices, MPRA Paper No. 26628
- Jin, Yi and Zhixiong Zeng, (2004), «Residential investment and house prices in a multi-sector monetary business cycle model”, Journal of Housing Economics 13 (2004) 268–286
- Kearl, J., (1979). Inflation, mortgage, and housing. Journal of Political Economy 87 (5), 1115–1138.
- Kydland, Finn E.; Prescott, Edward C. (1982). «Time to Build and Aggregate Fluctuations.» Econometrica 50 (6): 1345–1370. doi:10.2307/1913386
- Krolzig, H.-M. (1997). Markov Switching Vector Autoregressions: Modelling, Statistical Infer-

ence and Application to Business Cycle Analysis: Lecture Notes in Economics and Mathematical Systems, 454. Springer-Verlag, Berlin.

Krolzig, H.-M., and Toro, J. (1998). A new approach to the analysis of shocks and the cycle in a model of output and employment. Working paper eco 99/30, EUI, Florence.

Krolzig, H.-M., and Sensier, M. (2000). A disaggregated Markov-switching model of the business cycle in UK manufacturing. Manchester School, 68(3), 442–460.

Iacoviello, Matteo, (2005), «House Prices, Borrowing Constraints, and Monetary Policy in the Business Cycle», The American Economic Review, Vol. 95, No. 3, pp. 739-764

LAMONT, O. and STEIN, J. C. (1999), «Leverage and House-Price Dynamics in U.S. Cities», RAND Journal of Economics, 30, 498–514.

Leamer E. Edward, (2007), «HOUSING IS THE BUSINESS CYCLE», NATIONAL BUREAU OF ECONOMIC RESEARCH», Working Paper 13428.

Lucas, R., (1990). Liquidity and interest rates. Journal of Economic Theory 50, 237–264.

Maisel, Sherman j.(1967), «the effects of monetary policy on expenditures in specific sectors of the economy» the journal of political economy. Vol. 76, no. 4, part. 2, , pp 796-814

MAYER, C. J. (1993), «Taxes, Income Distribution, and the Real Estate Cycle: Why All Houses Do Not Appreciate at the Same Rate», New England Economic Review, May/June, 39–50.

Michael P. Clements , Hans-Martin Krolzig (2001), «Can Regime-Switching Models Reproduce The Business Cycle Features of US aggregate consumption, investment and output? Econometrics Journal, 1, C47–75.

MILES, D. and ANDREW, S. (1997), «The Merrill Lynch Model of the UK Housing Market» (Mimeo, Global Fundamental Equity Research Department, Merrill Lynch, London).

Ortalo-Magne, F., Rady, S., (2001). Housing Market Dynamics: On the Contribution of Income Shock and Credit Constraints, CEPR Working Paper 3015.

ORTALO-MAGNÉ, F. and RADY, S. (2004), «Housing Transactions and Macroeconomic Fluctuations: A Case Study of England and Wales», Journal of Housing Economics, 13, 288–304.

ORTALO-MAGNÉ, F. and RADY, S. (2006), Housing Market Dynamics: On the Contribution of Income Shocks and Credit Constraints, Review of Economic Studies (2006) 73, 459–485

Platania, J., Schlagenhaut, D., (2000). Housing and Asset Holding in a Dynamic General Equilibrium Model, working paper, Florida State University.

POTERBA, J. N. (1991), «House Price Dynamics: The Role of Tax Policy and Demography», Brookings Papers on Economic Activity, 2, 143–203.

SMITH, B. A. and TESAREK, W. P. (1991), «House Prices and Regional Real Estate Cycles: Market Adjustments in Houston», AREUEA Journal, 19, 396–416.

Summers, Lawrence H. (1986). «Some Skeptical Observations on Real Business Cycle Theory.» Federal Reserve Bank of Minneapolis Quarterly Review 10 (Fall): 23–27.

Sutton ,Gregory D. (2002). «Explaining changes in house prices» BIS Quarterly Review, vol.32, pp.46-60

TOPEL, R., AND S. ROSEN, (1988), «Housing Investment in the United States,» Journal of Political Economy 96 :718–40.

Vargas, Gregorio III Alfredo, (2009), «Markov Switching Var Model of Speculative Pressure: An Application to the Asian Financial Crisis.» Dissertations and Theses Collection. Paper 27.http://ink.library.smu.edu.sg/etd_coll/27

توانمندسازی زنان نقطه آغازین فرایند توسعه

دکتر محسن رنانی

دانشیار اقتصاد دانشگاه اصفهان

اشاره

نیمی از جمعیت کشور می‌توان فرآیند توسعه را به راه انداخت؟ و اگر نه فرصت‌ها و چالش‌های فعالیت زنان در حوزه توسعه چیست؟ برای پاسخ ناچارم با مقدمه‌ای آغاز کنم و به بیش از ۱۰۰ سال پیش بازگردم؛ یعنی عصر مشروطیت.

نقطه آغازین فعالیت اقتصادی- اجتماعی زنان را می‌توان انقلاب مشروطه دانست. البته پیش از این انقلاب هم زنان در عرصه‌های اقتصادی فعالیت داشتند، اما فعالیتشان ذیل فعالیت مردان انجام می‌شد. مردان در مزرعه کار می‌کردند و زنان هم با ایشان همکاری می‌کردند. حتی ممکن است بگوییم حجم فعالیت زنان بیش از مردان بوده است چرا که آنان هم در مزرعه و هم در خانه فعالیت می‌کرده‌اند. اما نکته این است که پیش از مشروطیت اثری از حضور مستقل و خودمختار زنان در عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی وجود ندارد.

نوشته زیر متن ویراسته سخنرانی دکتر محسن رنانی است که با عنوان «توسعه نقش اقتصادی زنان در ایران: فرصت‌ها و چالش‌ها» در ۲۵ بهمن ۱۳۹۱ در «سومین همایش ملی فعالیت اقتصادی بانوان با رویکرد توانمندی‌ها، چالش‌ها و راهکارها» که در اتاق بازرگانی استان اصفهان برگزار شد، ایراد شده است.

بسیار خرسندم که امروز در جمع بانوان فرهیخته، کارآفرین، توانمند و حاضر در عرصه‌های اجتماعی و اقتصادی کشور هستم تا در باب یکی از معضلات تاریخی و نهادی توسعه اقتصادی در ایران گفتگو کنیم. سؤال این است که آیا بدون مشارکت زنان، توسعه رخ می‌دهد؟ می‌گوییم: خیر! در واقع سؤال این است: آیا با حذف

●●● نقطه آغازین

فعالیت اقتصادی -

اجتماعی زنان را می توان

انقلاب مشروطه دانست.

البته پیش از این انقلاب

هم زنان در عرصه های

اقتصادی فعالیت

داشتند، اما فعالیتشان

ذیل فعالیت مردان انجام

می شد ●●●

گرچه انقلاب مشروطیت، آغاز تحول ذهنی جامعه بود. یعنی ارتباط با غرب و حضور تحصیل کردگانی که زمانی از ایران رفته و بازگشته بودند - یعنی فرنگ‌دیده‌ها - ذهنیت جامعه ایرانی را تغییر داده بود. اما بد نیست که بدانید با گذشت چیزی حدود ۱۱۰ سال، هنوز اوضاع چندان تغییری نکرده است!

آمارها می‌گوید علی‌رغم حضور شما زنان کارآفرین در این همایش و برگزاری همایش‌هایی از این نوع، هنوز همه چیز در دست مردان است. یعنی هنوز تصمیمات اساسی را مردان می‌گیرند و فرصت‌های اساسی در اختیار ایشان است. می‌بینید که دو انقلاب بزرگ در کشور ما رخ داده، ولی تغییرات اساسی و بنیادینی در جایگاه زنان رخ نداده است.

از انقلاب مشروطیت، تا انقلاب اسلامی بیش از ۷۰ سال طول کشید اما مشارکت زنان، یعنی مشارکت مستقل و آگاهانه زنان در این دوره تنها به ۱۲ درصد رسید. یعنی انقلاب اسلامی که رخ داد، سهم زنان در فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی حدود ۱۲ درصد شده بود. و این در مقایسه با آنچه که می‌باید می‌بود و برای توسعه یافتن ضروری است، بسیار اندک است. البته تحولات بزرگی هم در رژیم پهلوی رخ داد. تغییراتی رخ داد که راه را برای حضور زنان باز کرد. اما آن فرصت‌ها به تسخیر عرصه‌ها توسط زنان نینجامید.

اگر بخواهیم تحولات عمده‌ای که در زمان حکومت پهلوی رخ داد؛ یعنی چهار تحول عمده را که در نقش زنان در جامعه مؤثر بود، بر شمریم، باید به چهار حادثه اشاره کنیم.

۱. تأسیس نظام آموزش رسمی و عمومی

تا پیش از آن «نظام آموزش مکتبخانه‌ای» برقرار بود و معمولاً پسران به مکتبخانه می‌رفتند. تأسیس نظام

آموزش رسمی عمومی و اجباری در زمان رضا شاه، آغازی بود برای حضور زنان و توانمند ساختن ایشان برای شرکت در عرصه‌های اجتماعی. تا پیش از استقرار این نظام، دختران فقط می‌توانستند در برخی مکتبخانه‌های محلی در حد سواد خواندن و نوشتن بیاموزند. اما پس از استقرار نظام آموزش نوین، راه برای آموزش عمومی دختران و نیز برای ادامه تحصیل آنان باز شد.

۲. کشف حجاب

این نیز یکی از تحولات بزرگی بود که گرچه در آغاز با مقاومت اجتماعی روبرو شد و شکست خورد ولی سرانجام تا اواخر رژیم پهلوی آرام آرام تأثیر خودش را گذاشت. کشف حجاب گرچه با بسیاری از انگاره‌های سنتی و باورهای دینی و اسلامی ما در تعارض بود، ولی تحولی بود که راه را برای شرکت زنان در عرصه‌های اجتماعی باز می‌کرد. یعنی حتی اگر زنانی که کشف حجاب کردند، یا نسل‌های پس از آنان دوباره به حجاب سنتی بازمی‌گشتند یا نوع تازه‌ای از حجاب را برمی‌گزیدند، ولی نقش اجتماعی‌شان تغییر کرده، دیگر زنان قبلی نبودند. نقش‌های تازه اجتماعی که زنان از آن موقع بر دوش گرفتند، آثار خودش را حتی تا سال‌های پس از انقلاب گذاشت.

۳. اصلاحات ارضی

اصلاحات ارضی، بخش اعظم مردان کارکن ما را از زمین آزاد کرد. تا پیش از حدود ۷۰ درصد اقتصاد در بخش کشاورزی بود، آن هم کشاورزی روستایی و معیشتی. نکته مهم این بود که ساختار مالکیت در این بخش به گونه‌ای بود که نیروی کار - که عمدتاً مردان بودند - وابسته به زمین بود. اصلاحات ارضی، مردان را از زمین آزاد کرد. به تبع آن زنان‌شان هم آزاد شدند. چون



●●● توسعه این است

که مغزهای ما متحول

شود. یعنی اندیشه‌های

ما توسعه یافته شود

که وقتی اندیشه‌ها

متحول شد، رفتارها

هم تحول می‌یابد و در

پی آن تولید و خلاقیت

و نوآوری و سپس

خوشبختی و رفاه ما هم

بالا می‌رود ●●●

برای زنان نداشت و به گمانم این قصور از خود زنان بود که نتوانستند از این تحولات عظیم در جهت تحول در جایگاه اجتماعی و نقش اقتصادی‌شان استفاده کنند. در طول ۳۰ سال پس از انقلاب، سهم مشارکت زنان ایرانی تنها از ۱۲ درصد به کمی بالاتر از ۱۵ درصد رسیده است. البته در سالهای اولیه انقلاب نرخ مشارکت زنان به شدت کاهش یافت اما دوباره به تدریج بالا رفت و در سالهای اخیر به بالای ۱۵ درصد رسیده است. این نرخ را مقایسه کنید با برخی کشورهای توسعه یافته که ۶۰ تا ۷۰ درصد است. اما چرا با وجود تحولات عظیم پس از انقلاب، هنوز نرخ مشارکت زنان پایین است؟

پیش از پاسخ به این پرسش لازم است یک بحث مقدماتی داشته باشیم و آن این است که بین توسعه و رشد اقتصادی تفاوت هست. رشد اقتصادی این است که تولید یا درآمدهای ما بالا برود. خانه‌های ما نو شود. خودروی بهتر سوار شویم. موبایل دست بگیریم و نظایر این‌ها. اما توسعه این است که مغزهای ما متحول شود. یعنی اندیشه‌های ما توسعه یافته شود که وقتی اندیشه‌ها متحول شد، رفتارها هم تحول می‌یابد و در پی آن تولید و خلاقیت و نوآوری و سپس خوشبختی و رفاه ما هم بالا می‌رود. نقل می‌کنند که پیش از انقلاب، رئیس جمهور فرانسه به ایران می‌آید. شاه به استقبال او می‌رود و هنگامی که در مسیر فرودگاه به سوی کاخ در اتومبیل و در کنار رئیس جمهور نشسته بوده، درباره برنامه‌های بلندپروازانه‌اش برای رساندن ایران به دروازه‌های تمدن بزرگ صحبت می‌کرده است. اتومبیل آنها از خیابان‌های تازه نوسازی شده تهران عبور می‌کرده و باغچه‌های وسط خیابان‌ها با نرده‌های آهنی محافظت می‌شده است. رئیس جمهور فرانسه پس از گوش دادن به سخنان شاه، می‌گوید: «علیحضرت گمان نمی‌کنند در جامعه‌ای که هنوز مجبور است دور باغچه‌ها و گلپایش نرده بکشد،

زنان هم به تبع مردان و به عنوان همکار و یاور مردان وابسته به زمین بودند. وقتی مردان آزاد شدند به شهرها آمدند و طبقه کارگران صنعتی را تشکیل دادند. به دنباله آن و به نوبه خود زنان هم به کارهای صنعتی یا خدمات روی آوردند.

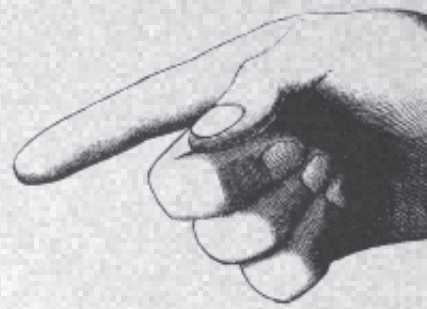
۴. توسعه دانشگاه‌ها

به علت غلبه تفکر سنتی در خانواده‌ها، با توسعه دانشگاه‌ها در رژیم پهلوی، باز این مردان بودند که فرصت‌های تحصیلات عالی را در برابر خود می‌یافتند. با این حال زنان نیز از این توسعه بی‌نصیب نبودند و ورود زنان به دانشگاه و پدیدار شدن تدریجی نسلی از زنان با تحصیلات عالی و متخصص نگاه جامعه به نقش اجتماعی زنان را اصلاح کرد و برای آنان نقشی بیش از «فرزندآوری و خانه داری و شوهرداری» را پذیرفت. بنابراین اگر چه توسعه دانشگاه‌ها منجر به تحول شدید ساختار مردانه جامعه نشد اما دست کم نگاه و باور غالب را اصلاح کرد.

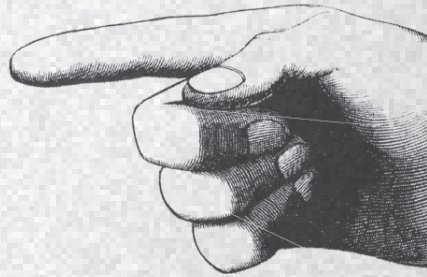
بعد از رخ دادن این چهار حادثه یا تحول، در دوران پهلوی انتظار این بود که زنان از این شرایط استفاده نیکویی ببرند و عرصه‌های اجتماعی و اقتصادی را تسخیر کنند. ولی متأسفانه در پایان رژیم پهلوی ما تنها با سهم ۱۲ درصدی مشارکت زنان روبرو هستیم. بگذارید منظورم را از سهم ۱۲ درصدی بگویم. یعنی سهم زنانی که در فعالیتهای اقتصادی و اجتماعی مسئولیت و اشتغال دارند در کل جمعیت زنان بالای ۱۰ سال، ۱۲ درصد بوده است. یعنی از کل زنان بالای ۱۰ سال، تنها ۱۲ درصدشان در پایان رژیم پهلوی در عرصه‌های اجتماعی و اقتصادی حضور داشتند.

انقلاب اسلامی تحولات حقیقتاً عظیمی را ایجاد کرد؛ اما این تحولات عظیم، متأسفانه پیامدهای عظیمی





●●● توسعه این است
 که ما قانون‌پذیر، اهل
 همکاری و مدارا باشیم
 و با هزینه‌اندکی بتوانیم
 با هم تعامل و زندگی
 کنیم و در یک کلام،
 زندگی اجتماعی‌مان
 کم‌هزینه‌تر باشد. در این
 صورت تولیدمان هم کم
 هزینه‌تر می‌شود ●●●



سخن از دروازه‌های تمدن بزرگ زود است؟»
 این مثال دقیقاً تفاوت رشد و توسعه را نشان می‌دهد.
 ما سرمایه‌گذاری می‌کنیم یا نفت می‌فروشیم، سپس
 تولید و درآمدمان بالا می‌رود، بعد ماشین‌های خوب
 سوار می‌شویم و خیابان‌هایمان را جدول‌بندی و گلکاری
 می‌کنیم، و همه این‌ها به معنی «رشد» است. اما در
 همین زمان مجبوریم برای حفاظت از باغچه‌ها و گل‌هایمان
 نرده بکشیم! و شهرداری در خیابان‌ها سطل زباله نصب
 می‌کند اما عابرین و رانندگان باز زباله‌هایشان را به
 خیابان می‌ریزند! و اداره راهنمایی برای عبور عابران
 پیاده، خط کشی می‌کند اما عابران از روی خطوط
 عبور نمی‌کنند، بعد چراغ راهنمایی هم نصب می‌کنند
 اما کسی رعایت نمی‌کند بعد پلیس هم می‌گذارد اما
 کسی به پلیس هم توجه نمی‌کند و بعد مجبور می‌شود
 خیابان‌ها و مسیر عبور عابران را نرده‌کشی کند. یعنی
 ما باید برای یک عبور از خیابان سه چهار نوع هزینه
 مختلف بپردازیم. این همان تفاوت رشد با توسعه است.
 توسعه این است که ما قانون‌پذیر، اهل همکاری و مدارا
 باشیم و با هزینه‌اندکی بتوانیم با هم تعامل و زندگی
 کنیم و در یک کلام، زندگی اجتماعی‌مان کم‌هزینه
 باشد. در این صورت تولیدمان هم کم‌هزینه‌تر می‌شود.
 هم اکنون در دادگستری، ما شانزده میلیون پرونده در
 جریان داریم که بیش از همه کشورهای دنیا. حتی بیش
 از پرونده‌های دادگستری چین است که جمعیتی تقریباً
 بیست برابر ایران دارد. در سوئیس به ازای هر ۱۰۵۰ نفر
 یک پرونده دادگستری وجود دارد و در ایران به ازای هر
 ۴/۵ نفر. این‌ها همه شاخص‌های توسعه نیافتگی است.
 پس ما رشد کرده‌ایم. جاده‌های خوب داریم. اتومبیل‌های
 خوب سوار می‌شویم. امکانات زندگی‌مان بهتر شده، ولی
 خوشبختی‌مان متناسب با امکاناتمان رشد نکرده است.
 ۱۶ میلیون پرونده در دادگستری داریم و اگر در هر
 پرونده حداقل دو نفر درگیر باشند؛ یعنی دستکم ۳۲
 میلیون نفر از مردمان در دادگستری درگیر یک پرونده
 هستند.
 این‌ها را گفتم که بگویم «توسعه» یعنی تغییر ذهن‌های
 ما، تغییر کیفیت و محتوای زندگی ما ولی «رشد» به
 معنی تغییر ابزارهای زندگی و تغییر ظاهر زندگی ماست.
 اکنون می‌خواهم بگویم به گمان من یکی از عوامل مهم
 این که ما با وجود این همه درآمد نفتی که در صد
 سال اخیر داشته‌ایم و با وجود آن که
 اقتصادمان رشدهای خوبی
 داشته است ولی ما هنوز
 توسعه نیافته‌ایم این است

که در این صد سال نقش اجتماعی و اقتصادی زنانمان
 متحول نشده است. یعنی ظاهراً تعداد زنان تحصیل
 کرده مان «رشد» کرده است اما در نقش اجتماعی زنان
 «توسعه» رخ نداده است. به دیگر سخن، توسعه نیافتن
 کشور ما تا حدود زیادی ناشی از توسعه نیافتن ذهنی زنان
 ما و توسعه نیافتن نقش آنان در جامعه ماست.

البته این رابطه دو طرفه است. یعنی از یک سو همین
 که می‌بینیم سهم مشارکت زنان در جامعه ما پایین است
 نشانگر توسعه نیافتگی ماست یعنی توسعه نیافتگی ما
 عامل پایین ماندن سهم مشارکت زنان شده است و از
 سوی دیگر توسعه نیافتن نقش زنان در جامعه عاملی
 است برای تداوم توسعه نیافتگی. یعنی رابطه علی بین
 این دو متغیر دو طرفه است. به دیگر سخن، توسعه کلی
 کشور و توسعه اجتماعی زنان، رابطه و تأثیر متقابل دارند
 و همدیگر را تشدید و تقویت می‌کند. به عنوان یک
 نتیجه می‌توان گفت اگر ما حقیقتاً بتوانیم نقش اجتماعی
 زنان را متحول کنیم و توسعه بدهیم، بخش بزرگی از
 مشکلات توسعه کلی کشور را حل کرده‌ایم و این نکته‌ای
 است که تاکنون مغفول مانده است و همچنان نیز کسی
 به آن توجهی ندارد.

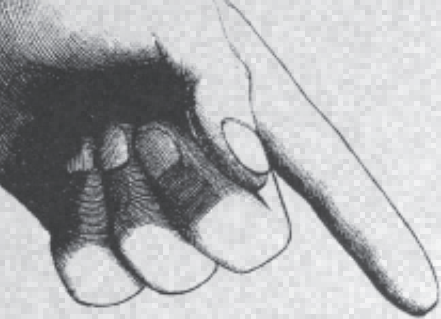
پس گفتیم که ظاهراً موانع مشارکت زنان کاهش
 یافته و فرصت‌های حضور زنان در عرصه‌های اقتصادی و
 اجتماعی و بویژه فرصت تحصیل برای آنان بیشتر شده
 است اما با وجود این همه تحولات، نقش و سهم عملی و
 واقعی زنان در کشور همچنان پایین مانده است و تا این
 تعارض حل نشود گره توسعه نیز گشوده نخواهد شد.
 اکنون پرسش این است که زنان چگونه می‌توانند در
 توسعه نقش بازی کنند؟ یعنی ابعاد تأثیرگذاری آنان
 بر توسعه چیست؟ پاسخ این است که زنان از دو بعد
 می‌توانند در توسعه نقش بازی کنند:

۱. از طریق مشارکت خودشان

وقتی زنان مشارکت بیشتری در اقتصاد فعالیت‌های
 کشور بویژه فعالیت‌های اقتصادی داشته باشند تولید
 ملی افزایش پیدا می‌کند و شکی نیست که رفاه بالا
 می‌رود، رقابت بالا می‌رود و تعداد بیشتری نیروی کار و
 مدیر و کارآفرین خواهیم داشت و این‌ها به رشد اقتصادی
 می‌انجامد. پس زنان با مشارکت در فعالیت‌های تولیدی،
 رشد کشور را افزایش می‌دهند. و متأسفانه بیشتر توجهی
 که به افزایش نقش زنان می‌شود از این بعد است. ولی این
 نقش مهمی نیست این نقش را ماشین‌ها هم می‌توانند
 انجام دهند، روبات‌ها هم می‌توانند انجام بدهند، مردها
 هم می‌توانند انجام دهند. زنان نقش دیگری باید در



دکتر
 پاپ



نداریم. چرا همکاری بلد نیستیم؟! چون روحیه همکاری جمعی یک توانایی است که در کودکی در مدرسه و خانواده آموخته می‌شود و ما در کودکی آموزش‌های لازم را برای کسب این روحیه و این توانایی ندیده‌ایم.

اجازه بدهید تا با مثالی، منظورم را روشن‌تر کنم. در کلاس نقاشی در دبستانهای ما خانم یا آقای معلم یک گل روی تابلو می‌کشد و می‌گوید بچه‌های عزیز این گل را در دفتر نقاشی خود بکشید و بعد به نقاشی آنها نمره می‌دهد. در ژاپن معلم نقاشی یک ورق بزرگ می‌آورد و روی میز وسط کلاس می‌گذارد و به بچه‌ها می‌گوید مدارنگی‌هایتان را روی میز بریزید و همه با همکاری هم «یک گل» بکشید. در این دو مدل آموزشی، همه چیز یکسان است، فقط روش آموزش تغییر کرده است. در روش ایرانی، به دانش آموز تقلید آموخته می‌شود. او باید دقیقاً مثل گلی که معلم کشیده را نقاشی کند. نتیجه این روش چیست؟ او خلاقیت به خرج نمی‌دهد و می‌آموزد که تقلید کند، و نقاشی‌اش را انفرادی می‌کشد یعنی همکاری گروهی و کار جمعی را یاد نمی‌گیرد. اما نتیجه روش آموزش ژاپنی چیست؟ بچه‌های ژاپنی اول باید با هم گفتگو کنند که چه گلی بکشند و در این مورد به توافق برسند و برای توافق باید برای هم استدلال کنند مثلاً به این جمع‌بندی برسند که الان فصل گل لاله است و لاله بکشیم. بعد این سؤال پیش می‌آید که نقاشی را چه کسی بکشد؟ گفت‌وگو می‌کنند و کار را تقسیم می‌کنند. پس تقسیم کار را می‌آموزند. یک نفر ریشه را، یک نفر ساقه را و یکی کوزه را و یکی شاخه را و یکی برگها را می‌کشد. حالا برای کشیدن مثلاً ریشه گل، همه باید منتظر بمانند و همکاری کنند تا نفر اول ریشه را بکشد. در این مرحله کسی که ریشه را می‌کشد خلاقیت و نوآوری را تمرین می‌کند و دیگران نیز صبوری را می‌آموزند و با نظارت بر کار دوستشان آن را نقد می‌کنند، پس خودشان نظارت و نقد کردن را و دوستشان نقد پذیری را می‌آموزد. به همین ترتیب در مرحله بعد باید در مورد رنگ آن تصمیم بگیرند، بخش‌های مختلف گل را چه رنگی بزنند و چه کسی انجام دهد. باز نیاز به گفت‌وگو، تقسیم کار، همکاری، صبوری، نقد و نظارت دارد. پس در یک کلاس ساده نقاشی بچه‌ها یاد می‌گیرند و تمرین می‌کنند که تقلید نکنند، خلاقیت بورزند، برای

توسعه بازی کنند، نقشی که ماشین‌ها، روایات‌ها و مردها نمی‌توانند انجام دهند، نقشی که منحصراً برای آنهاست و تا آنها این نقش را به خوبی انجام ندهند توسعه پدیدار نمی‌شود.

برای این که اهمیت و عمق نقش زنان را در توسعه نشان دهیم، لازم است نظریه‌ای را از داگلاس نورث-برنده جایزه نوبل اقتصادی در سال ۱۹۹۳- بیان کنم. خیلی خلاصه نورث می‌گوید: اگر می‌خواهید ببینید جامعه‌ای می‌تواند توسعه پیدا کند یا نه، به کالاهایی که مصرف می‌کنند نگاه نکنید، یعنی مهم نیست که بنز سوار می‌شوند یا نه، تلویزیون ال‌ای‌دی و موبایل دارند یا نه، فست‌فود می‌خورند یا نه. همچنین به کارخانه‌های تولیدی آنها توجه نکنید، مهم نیست که ذوب آهن دارند یا نه، هواپیما می‌سازند یا نه، انرژی اتمی دارند یا نه. این‌ها همه ظواهر توسعه است. داشتن این‌ها نشانه رشد است اما توسعه نیست. برای این که ببینید کشوری توسعه یافته است یا نه، یا این که ببینید کشوری می‌تواند توسعه پیدا کند یا نه بروید دبستان‌ها و پیش دبستان‌های آن را ببینید. کارخانه «تولید توسعه» آنجاست! هر تحولی آنجا رخ دهد مستقیماً بر توسعه اثر می‌گذارد. بروید روش شناسی و روانشناسی آموزشی را در کودکانتان بررسی کنید. ببینید بچه‌های شما به گونه‌ای آموزش می‌بینند که، عقلانی، خلاق، پرسشگر، منتقد، پر تحرک، تنوع طلب و با روحیه همکاری جمعی تربیت شوند یا خیر. این روحیه‌ها و عادات رفتاری است که از آن توسعه زاده می‌شود. اگر در دبستان‌ها و پیش دبستان‌های شما بچه‌ها را، احساساتی، مقلد، ساکت، سربه زیر و بی پرسش، بی تحرک، یکنواخت، غیر تنوع طلب و فاقد روحیه همکاری جمعی بار می‌آورند، بدانید که این بچه‌ها نمی‌توانند توسعه بوجود بیاورند.

بگذارید تا مثالهایی بزنم. امروزه ما ایرانیان بلد نیستیم با هم همکاری مستمر و بلندمدت داشته باشیم و مثلاً شرکت تأسیس می‌کنیم اما شش ماه بیشتر دوام نمی‌آورد و منحل می‌شود، حتی در ضرب‌المثل‌هایمان داریم که: «اگر شریک خوب بود، خدا هم شریک داشت!» یا علی رغم این که نخستین کشوری هستیم در قاره آسیا که قانون اساسی و پارلمان داشته است و سابقه یک قرن انتخابات را داریم اما امروز یک حزب جدی فراگیر که چند ده سال سابقه داشته باشد

●● اگر در دبستان‌ها

و پیش دبستان‌های شما

بچه‌ها را، احساساتی،

مقلد، ساکت، سربه زیر

و بی پرسش، بی تحرک،

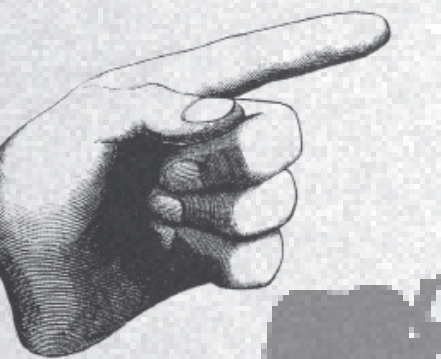
یکنواخت، غیر تنوع طلب و

فاقد روحیه همکاری جمعی

بار می‌آورند، بدانید که این

بچه‌ها نمی‌توانند توسعه

بوجود بیاورند ●●



●●● راه این که زنان بتوانند کودکانشان را با ذهنیت توسعه‌خواه و توانمند بار بیاورند این است که خودشان وارد عرصه‌های اجتماعی شوند و فعالیت کنند. نه تنها باید درس بخوانند و دانشگاه بروند بلکه باید شرکت‌های اقتصادی راه اندازی کنند، سازمان‌های مردم‌نهاد و مؤسسات خیریه راه اندازی کنند، همایش برگزار کنند، تیم ورزشی تشکیل دهند، حزب تأسیس کنند ●●●

رسیدن به اهداف جمعی گفت و گو، همکاری و مشارکت کنند، و نهایتاً این که صبر داشته باشند، نقد کنند و نقد بپذیرند. بعد می‌بینید که شرکت هوندا - سازندهٔ بیشتر موتور سیکلت‌هایی که در خیابان‌هایمان می‌بینیم - را حدود ۷۰ سال پیش جوانی به نام هوندا که به موتور و ماشین علاقه‌مند بوده راه اندازی می‌کند و این شرکت، هنوز دارد کار می‌کند و یکی از شرکت‌های پیش‌رو در حوزه خودرو سازی شده است. این خلاقیت و صبوری و تداوم در همکاری جمعی را ژاپنی‌ها در خانه و مدرسه آموخته‌اند.

بنابراین توسعه در دبستان‌ها و پیش دبستان‌ها رخ می‌دهد. اگر می‌خواهید توسعه ایجاد شود روی بچه‌ها سرمایه‌گذاری کنید. سرمایه‌گذاری روی صنایع و حتی روی انرژی اتمی و نظایر این‌ها ممکن است رشد بیاورند اما توسعه نمی‌آورد. الان تحولی که در نظام آموزشی کشورهای توسعه یافته رخ داده این است که سوی شیوه‌های آموزش شناختی رفته‌اند. اما متأسفانه در ایران ۷-۸ سال است که یک عده می‌خواهند این مدارس را راه بیندازند ولی آموزش و پرورش همکاری مؤثر نمی‌کند! در مدارس شناختی امتحان وجود ندارد. بچه‌ها در مسابقه با یکدیگر قرار نمی‌گیرند بلکه عمدتاً بر خلاقیت و همکاری و مشارکت تأکید می‌شود و هوش عاطفی یا هیجانی آنها رشد داده می‌شود. اما متأسفانه نظام آموزشی ما که باید پیشرو باشد، خودش مانع توسعه این مدارس است.

خوب، برگردیم به بحث نقش زنان در توسعه. گفتیم که تئوری اقتصادی می‌گوید توسعه از خانواده و از پیش دبستان و دبستان شروع می‌شود. این جاست که نقش مادران در توسعه آشکار می‌شود. این مادرانند که می‌توانند از همان کودکی، نخستین و عمیق‌ترین آموزش‌ها دربارهٔ خلاقیت، تنوع طلبی، نوآوری، پرسشگری، مدارا، دوستی، همکاری، مشارکت‌ورزی، صبوری، انتقاد و نقدپذیری را به کودکان خود آموزش بدهند. اما کدام زن می‌تواند نه با کلام بلکه با نحوه رفتار و شیوه زندگی خود چنین آموزش‌هایی را به کودک خود بدهد؟ زنی که خودش خلاقیت، صبوری، پرسشگری، مشارکت اجتماعی، مدارای اجتماعی و نظایر این‌ها را بلد باشد و این‌ها وقتی محقق می‌شود که زنان جایگاه مناسب خود را در جامعه درک کرده و پیدا کرده باشند. بنابراین راه این که زنان بتوانند کودکانشان را با ذهنیت توسعه‌خواه و توانمند بار بیاورند این است که خودشان وارد عرصه‌های اجتماعی شوند و فعالیت کنند. نه تنها باید درس بخوانند و دانشگاه بروند بلکه باید شرکت‌های اقتصادی راه اندازی کنند، سازمان‌های مردم‌نهاد و مؤسسات خیریه راه اندازی کنند، همایش برگزار کنند، تیم ورزشی تشکیل دهند، حزب تأسیس کنند و فعال اجتماعی بزرگ کنند. مادری که همه‌اش در افکار شخصی و خانوادگی خود غوطه می‌خورد و صبح تا شب را در آشپزخانه سر می‌کند و تمام اطلاعاتش را از تلویزیون می‌گیرد، و همهٔ فکر و ذکرش مد لباس مجریان و هنر پیشه‌هاست، و همه افکار مذهبی‌اش تقلیدی است، و رابطه‌اش با همسرش یا با اطاعت محض است یا با تنش مستمر همراه است و با همسرش دیالوگ ندارد، چگونه می‌تواند یک فرزند توسعه آفرین تربیت کند؟

پس، از یک نگاه، توسعه از حضور زنان در جامعه آغاز می‌شود. زنان باید وارد اجتماع شوند و سهم مناسبی کسب کنند و آموزش‌ها و آگاهی‌ها و توانایی‌های لازم را کسب کنند، تا بتوانند کودکانی توسعه‌خواه و دارای توانمندی‌های





توسعه آفرین بار بیاورند. از این جاست که می‌گوییم نقش اجتماعی و اقتصادی زنان بسیار مهم است و هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند گامهای نخستین توسعه را بردارد، مگر با حضور گسترده زنان در عرصه‌های اجتماعی و اقتصادی و دادن سهم مناسبی از فعالیت‌ها به ایشان.

از آنجا که ما، یعنی نسل کنونی، در خانواده‌های مقلد و غیر پرسشگر و فاقد روحیه مشارکت اجتماعی بار آمده‌ایم، در دوره ما توسعه نیز رخ نداده است و این توسعه میسر نمی‌شود مگر با حضور شایسته زنان نسل امروز در عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی تا فرزندان فردا با توانایی‌های توسعه‌ای پرورش یابند. ایشان باید آموزش ببینند تا کودکانشان را هم درست آموزش دهند. شکل‌گیری توانایی‌های جسمی و مغزی بچه‌ها از دوران جنینی آغاز می‌شود و در کودکی ادامه می‌یابد. بهره هوشی بچه‌ها در دوران جنینی و توانایی‌های توسعه‌ای آنان در دوران کودکی شکل می‌گیرد و بعد از آن نمی‌توان تغییر اساسی در آن ایجاد کرد و مادران عامل اصلی در هر دوی این مراحل هستند. با روش کنونی پرورش و آموزش در جامعه ما، فرزندان ما در آینده ریاضیدان، نقاش و متخصص می‌شوند ولی توسعه خواه نمی‌شوند. ممکن است فرزند ما تحصیل کرده باشد و درآمدهای بالا کسب کند و ماشین مدل بالا سوار شود ولی وقتی توسعه خواه نیست، حتماً سر چهار راه با ماشین خود روی خط عابر پیاده توقف می‌کند. اینها نشانه‌های ساده‌ای از توسعه نیافتگی است. این که هنوز رعایت حقوق دیگران و حقوق اجتماعی برای ما جدی نیست نشانه‌ای از فقدان شخصیت توسعه‌ای در ماست. پس زنان باید اول عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی را تسخیر کنند تا خودشان تعامل، همکاری، خلاقیت و خطرپذیری را بیاموزند و بعد این روحیه‌ها و توانایی‌ها را به کودکان خود منتقل کنند. روشن است مادری که خطر پذیر یا خلاق نیست نمی‌تواند کودک خطرپذیر یا خلاق بار بیاورد. مادری که دیالوگ نمی‌داند، نمی‌تواند کودک دارای توانایی دیالوگ با دیگران پرورش دهد و نظایر این‌ها. مثلاً توسعه نیاز به خطر کردن دارد. نیاز به سرمایه‌گذاریهایی پر ریسک دارد. و این روحیه‌ها را ما باید در کودکی بیاموزیم. کودک نوآور، مادری خلاق و نوآور داشته است. بنابراین برای شکل دادن فرایند توسعه، باید از توانمندسازی زنان آغاز کنیم.

به طور خلاصه ابعاد توانمندسازی زنان، برای تربیت فرزندان توسعه‌خواه در پنج موضوع خلاصه می‌شود:

۱- بعد رفاه مادی؛ یعنی توانمندسازی زنان در بعد تغذیه، سلامت جسمی و

●●● علی رغم این
که نخستین کشوری
هستیم در قاره آسیا که
قانون اساسی و پارلمان
داشته است و سابقه
یک قرن انتخابات را
داریم اما امروز یک
حزب جدی فراگیر که
چند ده سال سابقه
داشته باشد نداریم. چرا
همکاری بلد نیستیم؟!
چون روحیه همکاری
جمعی یک توانایی
است که در کودکی در
مدرسه و خانواده آموخته
می‌شود و ما در کودکی
آموزش‌های لازم را برای
کسب این روحیه و این
توانایی ندیده‌ایم ●●●





نیروی کار و سهم زنان در فعالیت‌های بخش کشاورزی را کاهش داده است. در واقع توسعه فناوری، با کاهش اشتغال، سهم زنان را هم کم می‌کند و این به زیان زنان است. اصولاً فناوری‌های نو و مشاغل جدید نیازمند تحرک مکانی و شغلی است. تعویض مداوم شغل یا مکان فعالیت از ضرورت‌های اقتصاد امروز است. روشن است که مردان می‌توانند محل کار خود یا شغل خود را پی‌درپی عوض کنند یا برای کار به شهرستان بروند، ولی زنان چنین امکانی را ندارند. بنابراین در برخی عرصه‌ها زنان فرصت‌های خود را از دست می‌دهند. اما تأثیر این تحولات می‌تواند خنثی شود. چراکه متقابلاً تحولات شگرف دیگری رخ داده که می‌توانسته به افزایش نقش زنان در حوزه‌های دیگری بینجامد. یکی از مهمترین این تحولات افزایش سن ازدواج بوده است. البته این تحول ناخواسته بوده و زنان در انتخاب آن نقشی نداشته‌اند. در این سه دهه پس از انقلاب، به علت تحولات جمعیتی و مشکلات اقتصادی و تورم و نظایر این‌ها، متوسط سن ازدواج زنان از حدود ۱۹ سال به ۲۴ سال رسیده است که این زمان دقیقاً برابر با یک دوره آموزش دانشگاهی است و به زنان فرصت داده است تا به علت تعویق زمان ازدواجشان، بتوانند تحصیلات عالی را دنبال کنند. گرایش به خانواده کم جمعیت هم از دیگر تغییرات مثبت است که به سود زنان رخ داده است. پیش از انقلاب بُعد خانوار در ایران بیش از شش نفر بوده است اما امروز این بعد حدوداً به ۳/۵ رسیده است. این تحول بار بزرگی را از دوش زنان برداشته است. در واقع نرخ باروری زنان و نرخ مرگ و میر کودکان هر دو کاهش

روحي، و رفاه مادي. ۲- بعد برابری فرصتی و یا برابری دسترسی؛ یعنی زنان و مردان به فرصت‌ها و سرمایه‌های اقتصادی و اجتماعی به صورت برابر دسترسی داشته باشند. ۳- بعد آگاهی یا خود آگاهی؛ یعنی زنان نسبت به توانایی‌ها، مزیت و حقوق خود آگاه شوند و از آنها حراست کنند. ۴- بعد مشارکت اجتماعی و اقتصادی؛ یعنی زنان فعالیت‌های مستمر، عقلانی و سازمان‌یافته اجتماعی را بیاموزند که به شکل فعالیت در نهادهای مدنی و در بنگاه‌ها و شرکت‌ها و نهادهای اجتماعی متجلی می‌شود. ۵- بعد کنترل؛ یعنی زنان در نهادهایی که نقش قانونگذاری و نظارت و کنترل و توزیع قدرت و ثروت را برعهده دارند حضور فعال داشته باشند. مشارکت در فعالیت‌های سیاسی، تسخیر شوراهای، مجلس، وزارتخانه‌ها و ادارها از نمونه‌های آن است. تا زمانی که زنان ما به فرصت‌های سیاسی دست پیدا نکنند، بر مردان کنترل نخواهند داشت. تا زمانی که این بعد تقویت نشود زنان ابزارهای کنترلی کافی برای حفاظت از منزلت و حقوق خود نخواهند داشت. در سه دهه بعد از انقلاب در حوزه‌هایی از این پنج بعد پیشرفت‌هایی داشته‌ایم. البته در برخی حوزه‌ها نیز تحولاتی رخ داده که نقش زنان را کاهش داده است. اگر زنان نتوانند متناسب با کاهش نقش و سهم‌شان در برخی ابعاد، در دیگر ابعاد نقش خود را افزایش دهند، آسیب‌پذیری آنها بالا می‌رود. به عنوان مثال توسعه فناوری‌های کشاورزی، نیاز به

توسعه ●●●
فناوری، با کاهش اشتغال، سهم زنان را هم کم می‌کند و این به زیان زنان است. اصولاً فناوری‌های نو و مشاغل جدید نیازمند تحرک مکانی و شغلی است. تعویض مداوم شغل یا مکان فعالیت از ضرورت‌های اقتصاد امروز است ●●●



●●● امروزه زنان، بیش از پیش به سلامت فردی اهمیت می‌دهند. در سال ۱۳۵۱ میزان اهمیت به سلامت فردی، چهل و یک درصد بوده و امروز به ۹۷ درصد رسیده است. این پیشرفت، نشانه گسترش و افزایش ارزش‌های مادی است. شکی نیست که ارزش‌های معنوی نقش جدی در سلامت و سعادت زندگی ما دارند ولی اگر ارزش‌های مادی نباشند و ایجاد انگیزه‌های مادی نکنند، زنان برای حضور مؤثر در جامعه چندان توجیهی نخواهند داشت ●●●

۲۴ سال به ۲۶/۷ سال رسیده است؛ یعنی سن ازدواج در مردان ۲/۵ سال و در زنان ۴ سال افزایش پیدا کرده است. سرعت افزایش سن ازدواج زنان نزدیک به دو برابر سن ازدواج مردان بوده است. به لحاظ شخصی ممکن است افرادی از این افزایش سن ازدواج آسیب ببینند ولی برای کل جامعه این تحول مثبتی بوده است. از سال ۱۳۴۵ تا به امروز، یعنی حدود ۴۵ سال بیسوادی زنان از ۸۰ درصد رسیده به ۲۰ درصد. پس می‌توانیم بگوییم اکثریت قریب به اتفاق زنانی که امروز در سنین فعالیت قرار دارند باسواد هستند. این تحول خیلی بزرگی است. در سال ۱۳۴۵ تنها یک درصد زنان تحصیلات دانشگاهی داشتند و امروز ۸ درصد. یعنی ۷ درصد افزایش پیدا کرده است. این‌ها همه نشانه تحولات مثبتی است.

اما نکته مهم این است که علی‌رغم این همه تحول مثبت، متأسفانه نرخ مشارکت زنان متناسب با آنها بالا نرفته است. یعنی نرخ مشارکت زنان از حدود ۱۲ درصد در قبل از انقلاب به بالاتر از ۱۵ درصد در سالهای اخیر رسیده است. یعنی آن تغییرات در عمل به افزایش قدرت اجتماعی زنان منجر نشده است. اکنون پرسش مهم این است که چرا با وجود این همه تحول، نرخ مشارکت زنان متناسب با آن رشد نکرده است؟

انقلاب اسلامی سه خدمت بزرگ به زنان کرد اما متأسفانه زنان ما هنوز نتوانسته‌اند از این خدمات یا فرصت‌ها بهره‌گیری مناسب بکنند:

۱- مشارکت زنان در انقلاب اسلامی: تا قبل از انقلاب اسلامی مشارکت سیاسی جدی برای زنان وجود نداشت.

پیدا کرده است. یعنی هم تعدد زایمان‌ها کاهش یافته است و هم دوران مسئولیت پرورش کودکان کوتاه‌تر شده است و این به زنان امکان می‌دهد که فرصت‌های اجتماعی و اقتصادی مناسب خودشان را کسب کنند. از دیگر سو توجه به ارزش‌های فردگرایانه نیز رشد قابل توجهی داشته است. مطالعات انجام شده نشان می‌دهد که ارزش‌های فردگرایانه در زنان رو به افزایش است. مثلاً آنها دیگر برای گرفتن هر تصمیمی به پدر یا شوهر یا پسر خود مراجعه نمی‌کنند.

دیگر تحول رخ یافته در این سالها، اهمیت دادن زنان به رفاه است. آمارها نشان می‌دهد که در سال ۱۳۵۳ تنها ۲ درصد از زنان به رفاه اهمیت می‌داند و در سال ۱۳۸۲ سی و پنج درصد از آنان به رفاه اهمیت می‌دادند. یعنی در سال ۱۳۵۳ حدود ۹۸ درصد زنان با زندگی بدون رفاه و فقیرانه کنار می‌آمده‌اند اما الان ۶۵ درصد چنین‌اند و بقیه به رفاه اهمیت می‌دهند و برای کسب آن تلاش می‌کنند.

امروزه زنان، بیش از پیش به سلامت فردی اهمیت می‌دهند. در سال ۱۳۵۱ میزان اهمیت به سلامت فردی، چهل و یک درصد بوده و امروز به ۹۷ درصد رسیده است. این پیشرفت، نشانه گسترش و افزایش ارزش‌های مادی است. شکی نیست که ارزش‌های معنوی نقش جدی در سلامت و سعادت زندگی ما دارند ولی اگر ارزش‌های مادی نباشند و ایجاد انگیزه‌های مادی نکنند، زنان برای حضور مؤثر در جامعه چندان توجیهی نخواهند داشت.

در سی سال گذشته میانگین سن ازدواج مردان از



●●● امروزه دختران روستایی هم به دانشگاه می‌روند. مثلاً در سالهای اخیر ۷۰ درصد پذیرفته شدگان در دانشگاه اصفهان، زن بوده‌اند. این که در سالهای پس از انقلاب ذهن خانواده سنتی ایرانی تحول پیدا کرد و به زنها اجازه رفتن به دانشگاه را داده، تحول بزرگی است ●●●



قبل از انقلاب اسلامی نهضت ملی شدن نفت را داریم و قبل از آن انقلاب مشروطیت که سهم زنان در آنها تقریباً صفر است. هر دوی آنها انقلاب با تحول اجتماعی مردانه بوده است. اما در انقلاب اسلامی سهم زنان با مردان برابر است. مشارکت سیاسی زنان یکمرتبه بالا رفت و در دوره انقلاب در همه عرصه‌ها زنان را همدوش مردان مشاهده می‌کنیم. اما متأسفانه پس از انقلاب آموزش‌های دموکراتیک کافی داده نشد و نهادهای اجتماعی دموکراتیک مناسبی برای زنان شکل نگرفت تا این سهم مشارکت به صورت دموکراتیک و مستمر باقی بماند و امروز زنان به طور موردی به خیابان‌ها می‌آیند یا در عرصه‌های سیاسی مثل انتخابات وارد می‌شوند. در واقع زنان خودشان را سازمان‌دهی نکردند، حزب درست نکردند، مرکز مشارکت برای خودشان درست نکردند، سازمان مردم‌نهاد تأسیس نکردند و نظایر این‌ها. البته در هر صورت آنها یاد گرفتند که در مسایل مهم همراه با مردان خیابان‌ها بیایند و تأثیر خودشان را بگذارند یعنی سهم مشارکت و آموزش سیاسی آنها بالا رفت. اما این حضور، مستمر و سازمان یافته نیست. در سال ۱۳۴۱ که با تصویب «لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی» به زنان حق رأی داده شد، علمای قم و بویژه مرحوم آیه الله خمینی به عنوان یک قانون ضد شرعی با آن مخالفت می‌کنند. اما تنها ۱۰-۱۲ سال بعد زنها در انقلاب اسلامی مشارکت می‌کنند و پس از انقلاب حق رأی هم می‌گیرند. این تحول بزرگی است که انقلاب اسلامی آن را ایجاد کرد. اما متأسفانه زنان این فرصت حضور اجتماعی را سازمان‌دهی نکردند و استمرار نبخشیدند. زنان دوباره به خانه‌ها برگشتند و تنها گاهی به صورت موردی، مثلاً در انتخابات، در عرصه‌های اجتماعی نقش بازی کردند.

۲- خدمت دیگری که انقلاب اسلامی به زنان کرد، گشودن دانشگاه‌ها به روی زنان بود. این امکان پیش از انقلاب هم بود ولی خانواده‌ها به خاطر سنت‌ها یا به علل اعتقادی راغب نبودند دخترانشان به دانشگاه بروند. فقط درصد کمی از خانواده‌های مرفه شهری دختران خودشان را به دانشگاه می‌فرستادند. امروزه دختران روستایی هم به دانشگاه می‌روند. مثلاً در سالهای اخیر ۷۰ درصد پذیرفته شدگان در دانشگاه اصفهان، زن بوده‌اند. این که در سالهای پس از انقلاب ذهن خانواده سنتی ایرانی تحول پیدا کرد و به زنها اجازه رفتن به دانشگاه را داده، تحول بزرگی است.

۳- تحول سوم که از همه مهمتر و نسبت به تحولات

پیشین تأثیر بیشتری داشته است، تورم است. ما تنها کشوری هستیم که ۳۸ سال مداوم تورم دو رقمی داشته‌ایم (جز یک سال). تورم مداوم مانند تب مداوم است و بسیار برای اقتصاد خطرناک است. تورم مستمر اقتصاد را زمین گیر می‌کند. ولی البته داروی درمانگری برای توسعه مشارکت زنان است. جمهوری اسلامی با ایجاد بیش از ۳۰ سال تورم دو رقمی به زنان خدمت بزرگی کرده‌است. چگونه؟ تورم سبب شده تا سن ازدواج افزایش یابد. افزایش سن ازدواج باعث شده که زنان به دانشگاه بروند. هم از این بابت که به تعویق افتادن ازدواج، فرصت تحصیل را به آنان می‌دهد و هم این که برای گذران زندگی باید شغلی پیدا کنند و درآمدی کسب کنند. و مهمتر از همه، تورم، روحیه مردسالار و غیرتی پدران و مردان ما را شکست. تورم به مردان ما گفت دیگر «غیرت ورزی» بی‌معنی است. باید به همسران و دختران و خواهرانتان اجازه دهید به سر کار بروند و کسب درآمد کنند. تورم به مردان ما نشان داد که دیگر مردان به تنهایی نمی‌توانند از عهده تأمین مخارج خانواده برآیند! بنابراین روحیه سنتی پدران ما با تورم از بین رفت و مردان ما پذیرفتند که همسران و دخترانشان به دانشگاه و سپس به سر کار بروند.

این سه تحول بزرگ زمینه‌های لازم برای مشارکت جدی زنان در جامعه را فراهم کرده است. اما متأسفانه زنان از این تحولات بهره‌بردار مناسب را نکرده‌اند. مثلاً گرچه ۷۰ درصد دانشگاه‌های ما در تسخیر زنان است ولی فقط ۱۵ درصد زنان ما به مشاغل اجتماعی دسترسی دارند. با این همه هزینه‌ای که داده شده تا عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی به تسخیر زنان در بیاید، چرا این تحول رخ نداده‌است؟ من البته همچنان مشکل را در خود زنان می‌بینم. در این مورد چند نکته را عرض می‌کنم:

۱. با افزایش ساده سهم مشارکت زنان الزاماً توسعه رخ نمی‌دهد. و الزاماً مشارکت زنان پایدار نمی‌ماند. در بیشتر سالهای این سی سال پس از انقلاب در اقتصاد ما یا رکود حاکم بوده است یا تورم و یا رکود توری. در رکود که هم مردان بی‌کار می‌شوند هم زنان. بنابراین فرصتی برای توسعه نقش زنان نمی‌ماند. در تورم هم که گاهی رونق کسب و کار رخ می‌دهد معمولاً جمعیت مردان بیکار به اندازه کافی هست که فرصت‌های شغلی را پر کنند و روشن است که در رقابت بین زنان و مردان این مردان هستند که شانس بالاتری برای به چنگ آوری یک شغل را دارند. در



●●● تورم مداوم مانند تب مداوم است و بسیار برای اقتصاد خطرناک است. تورم مستمر اقتصاد را زمین گیر می کند. ولی البته داروی درمانگری برای توسعه مشارکت زنان است. جمهوری اسلامی با ایجاد بیش از ۳۰ سال تورم دو رقمی به زنان خدمت بزرگی کرده است ●●●



این ۲-۳ دهه یا تورم و یا رکود داشته ایم. در رکود تورمی هم مانند رکود، هر دو مردان و زنان بیکار می شوند. پس در دوره رکود هر دو بی کار شده اند و در دوره تورم چون حجم زیادی از مردان بیکار داشته ایم، مردان سر کار رفته اند.

۲. آنچه در این سالها در مورد زنان رخ داده افزایش «آزادیهای منفی» یا «آزادی سلبی» آنها بوده است در حالی که زنان به «آزادی مثبت» یا «آزادی ایجابی» نیاز دارند. آزادی منفی بد نیست. هم آزادی منفی خوب است و هم آزادی مثبت ولی هر دو آزادی باید با هم بالا برود. آزادی منفی چیست؟ آزادی منفی و یا سلبی یعنی آزادی هایی که بندها را از ما برمی دارد و قیدی را سلب می کند. زندانی وقتی از زندان بیرون می آید، بندها از او برداشته شده و به آزادی منفی رسیده است. پس آزادی منفی یعنی فقدان قیود. اما وقتی یک زندانی بی سواد از زندان آزاد شود او همچنان در زندان ناتوانی های خود محصور است، نه سواد دارد و نه حرفه ای بلد است. پس همچنان از بسیاری از فرصت هایی که در جامعه وجود دارد محروم است. او وقتی آزادی مثبت دارد که در صورت آزادی از زندان دارای توانایی هایی باشد که بتواند فرصت های اجتماعی را کسب کند. در واقع توانایی هایی که در ما ایجاد می شود در حکم آزادی مثبت است و بندهایی که از ما برداشته می شود، در حکم آزادی منفی است.

در این سه دهه دیوارهای زیادی از مقابل زنان ما برداشته شده است یعنی آزادی منفی زیادی به زنان داده شده است، ولی زنان متناسب با آن، آزادی مثبت کسب نکردند. مثلاً قانون در بسیاری از جاها به زنان فرصتی برابر با مردان داده است. این در واقع حذف بندهاست، ولی از این فرصت توسط زنان استفاده مناسب نشده است. بخشی را زنان تصور کرده اند و بخش دیگری را مردان مقصرند. اما بخش بزرگی از اشکال متوجه زنان است. تغییراتی که باید در اندیشه های آنها رخ دهد، انجام نگرفته است. بگذارید تا مثالی بزنم. امروزه اگر در خیابان مردی به زنی متلک بگوید این کیست که خجالت می کشد؟ زن! در حالیکه مرد باید خجالت بکشد! چه کسی سکوت می کند و می رود؟ زن! در حالی که باید همان جا به پلیس زنگ بزند و به عنوان مصداق اهانت بر علیه آن مرد اقدام کند. این تغییر نقش باید رخ دهد یعنی زنها باید خودشان را باور کنند. اینکه زنان به دانشگاه بروند یا در انتخابات شرکت کنند چیزی را عوض نمی کند، بلکه خود زنان از نظر شخصیتی و فکری و رفتاری باید عوض شوند. موانع فرهنگی، سنت ها و باورهایی که وجود دارد، باید اصلاح شود. به عنوان مثالی دیگر، امروز سهم بزرگی از سپرده گذاران بانکها زنان هستند. اما سهم اندکی از وام گیرندگان بانکها زنان هستند. چرا؟!

۳. نکته قابل توجه سوم، تخریب سرمایه های اجتماعی است. متأسفانه در سال های اخیر همزمان با فارغ التحصیل شدن خیل بزرگی از زنان، سرمایه اجتماعی، هنجارها و اعتماد اجتماعی که فضای زندگی مسالمت آمیز را شکل می دهد آرام آرام تخریب شده است. هر چه اینها تخریب شوند، ریسک حضور در عرصه های عمومی و فعالیت اجتماعی بالا می رود. هر چه اعتماد عمومی کاهش پیدا کند حضور زنها در جامعه پرهزینه تر و کمتر می شود. اکنون ارزشها در حال فروریختن است و به همین دلیل ریسک حضور اجتماعی زنان افزایش یافته است.

آمارها نشان می دهد که دوره جستجوی شغل در زنان کمتر از مردان است. یعنی

●●● برخی

سیاست‌های

اجتماعی می‌تواند

نقش زنان را

بهبود داده یا

توانایی‌های آنان

را ارتقا دهد. مثلاً

یکی از کارهایی

که هوش هیجانی و

عاطفی را در زنان

بالا می‌برد، ورزش

عمومی است. خود

ورزش به طور کلی

اعتماد به نفس و

هوش هیجانی را بالا

می‌برد اما ورزش

عمومی، خیلی

بیشتر ●●●

اگر یک مرد ۶ ماه دنبال شغل گشت و پیدا نکرد باز هم می‌گردد و خود را خانه نشین نمی‌کند؛ اما زنان معمولاً بعد از فراغت از تحصیل مدت زمان کمی به جستجوی شغل می‌پردازند و اگر نیافتند خیلی زود جستجو را رها می‌کنند و به خانه می‌روند. این اشکالی اساسی است که در زنان باید تغییر کند. مردان به سادگی اجازه نخواهند داد که زنان فرصت‌های شغلی را تسخیر کنند. پس زنان باید بیاموزند که در کسب فرصت‌ها، پایداری کنند.

اکنون سؤال این است که چه باید کرد؟ چند توصیه کلی می‌توان کرد که در ذیل هر توصیه به تعداد زیادی سیاست‌گذاری نیاز است:

۱. توسعه ارتباطات: زنان باید سعی کنند ارتباطات خود را گسترش دهند. خود ارتباط، اعتماد به نفس، امید و نشاط می‌آورد. البته شبکه اینترنت، ماهواره‌ها و... هم در کنار همه تبعاتشان یک پیامدهای خوب و مثبتی دارند. یکی آن که زن‌ها را از نقش مهم خودشان آگاه می‌سازند و از طریق دیدن زندگی زنان در جوامع توسعه یافته می‌آموزند که چگونه نقش خود را پیدا کنند. در هر صورت توسعه ارتباطات، اعتماد به نفس می‌آورد. ارتباطاتی که خود زنان ایجاد کنند، از طریق تشکیل نهادهای مدنی، NGOها، خیریه‌ها و حتی فعالیت اقتصادی محلی و تولید یک کالا در محله خودشان می‌توانند اعتماد به نفسشان را بالا ببرند.

۲. ارتقای هوش عاطفی زنان: بهره هوشی یا هوش عقلانی همان قدرت محاسباتی ما است اما هوش عاطفی توانایی برقراری ارتباط، توانایی رساندن پیام به دیگران، قدرت مدارا و تحمل دیگران، توانایی سازماندهی و داشتن روحیه اجتماعی است. زنان باید کلاس‌های آموزشی و همکاری‌های جمعی و نشست‌های گروهی برای بهبود هوش عاطفی خود برگزار کنند. باید بکوشند در محله‌ها یا خانه‌ها و یا نهادهایی مانند خیریه‌ها و دانشگاه‌ها و حتی در نهادهای رسمی مانند کمیسیون زنان اتاق بازرگانی این دوره‌ها و نشست‌ها را برگزار کنند. و البته نظام آموزشی ما هم باید متحول شود تا هوش عاطفی زنان نسل بعد بهبود یابد. زنان می‌توانند از طریق همکاری با مدارس فرزندانشان هم تجربه خود را بالا ببرند و هم به بهبود هوش عاطفی بچه‌های خود کمک کنند. در حوزه تحول نظام آموزشی باید یک نهضت اجتماعی راه بیندازیم.

۳. لازم است که با اصلاح قوانین، تأسیس نهادهای مدنی زنان تسهیل شود. الان برای تأسیس این نهادها وقت زیادی صرف می‌شود و فرایندی طولانی باید طی شود. دولت می‌تواند از طریق تسهیل تأسیس نهادهای مدنی و حتی

شرکت‌های اقتصادی برای زنان به این امر کمک کند.

۴. بهبود حقوق مالکیت به نفع زنان: یعنی ایجاد تبعیض مثبت در حقوق مالکیت برای زنان. در حال حاضر قوانین مالکیت برای زنان و مردان تفاوتی ندارد. مثلاً می‌توان صدور سند مالکیت املاک را برای زنان ساده‌تر و کم‌هزینه‌تر کرد. به عنوان مثالی دیگر الان سند ازدواج زنان به عنوان سند مالکیتی محاسبه نمی‌شود، کافی است که سند ازدواج به عنوان یک سند مالکیتی شناخته شود تا به عنوان یک پشتوانه اقتصادی برای زنان عمل کند و مثلاً زنان بتوانند بوسیله آن وام بگیرند.

۵. تبعیض مثبت سیاست اقتصادی به نفع زنان: مثلاً تشریفات وام به نفع زنان کاهش پیدا کند. مانند این که شرایط ضمانت وام‌هایی که زنان می‌گیرند را ساده‌تر کنیم. به عنوان مثالی دیگر برای زنان فعال اقتصادی، بخشودگی مالیاتی ویژه در نظر گرفته شود. یا یارانه‌های نقدی به زنان خانواده پرداخت شود و نظایر اینها.

۶. توسعه سیاست‌های اجتماعی ویژه زنان: برخی سیاست‌های اجتماعی می‌تواند نقش زنان را بهبود داده یا توانایی‌های آنان را ارتقا دهد. مثلاً یکی از کارهایی که هوش هیجانی و عاطفی را در زنان بالا می‌برد، ورزش عمومی است. خود ورزش به طور کلی اعتماد به نفس و هوش هیجانی را بالا می‌برد اما ورزش عمومی، خیلی بیشتر. در این مورد البته اگر دولت اقدام به زمینه‌سازی کند خیلی مؤثر است اما نیازی نیست زنان منتظر بمانند تا دولت اقدام کند. زنان می‌توانند در هر محله‌ای قرار ورزش جمعی بگذارند. یکی از شاخص‌های سنجش نشاط در جوامع، ورزش عمومی است. چه درصدی از زنان ما به ورزش عمومی روی می‌آورند؟ به نظرم خیلی اندک و شاید نزدیک به صفر! برای مثال اصفهان یکی از شهرهایی است که بیشترین پارک و محل ورزش‌های عمومی را دارد، به این پارک‌ها مراجعه کنید، ببینید چه تعداد زن در ورزش‌های عمومی مشارکت می‌کنند.

به این فهرست از اقدامات، همچنان می‌توان افزود. اما اشاره به همین چند مورد کفایت می‌کند. البته ممکن است بسیاری از این پیشنهادها در شرایط امروز ایران قابل اجرا نباشد اما طرح این نکات می‌تواند ضربه‌های ذهنی‌ای باشد که توجه ما را به سمت برخی نکات مغفول مانده جلب کند. یک روشنفکر باید زمینه‌های فکری تحولات را فراهم کند و بعد مصلحان اجتماعی باید زمینه‌های عملی تحولات را به وجود بیاورند.

مشکلات زنان شاغل در ایران

زهرا عابدی

دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی

چکیده

این مقاله در صدد است تا مشکلات زن ایرانی را در عرصه اشتغال بررسی کند. زن ایرانی از روزگاران دور پا به پای مرد، چرخ زندگی را چرخانده است اما همواره در عرصه اشتغال و اقتصاد با موانع زیادی از جمله نابرابری‌ها و تبعیض‌های جنسیتی، تابوها و نگرش‌های منفی فرهنگی رو به رو بوده و هست. او با بار سنگین کار خانه و شغل بیرون از خانه رو به رو است و علی‌رغم تحول در حوزه زندگی‌اش، هنوز نتوانسته در زمینه باورها و اعتقادات فرهنگی در باب اشتغال زنان تغییر زیادی ایجاد کند. این نوشته سعی دارد به بررسی این موانع و مشکلات بپردازد.

واژگان کلیدی: زنان شاغل، نابرابری جنسیتی، نگرش، تبلیغات، تعادل شغلی و خانوادگی، استرس.

مقدمه

پدیده اشتغال و کار از ابتدای زندگی بشر مورد توجه بوده است. از دیر باز زنان همپای مردان بار مسئولیت‌های زندگی را به دوش کشیده و به کار مشغول بوده‌اند. قبل از دوران شهرنشینی، بسیاری از زنان وظایف متعددی را افزون بر مراقبت از بچه‌ها و کارهای معمولی خانواده انجام می‌دادند. رسیدگی به مزارع و انجام کارهای کشاورزی، دامداری، تهیه خوراک روزانه خانواده، نظافت و غیره از جمله کارهای زنان بوده است. با صنعتی شدن جوامع و رشد تکنولوژی در بیشتر نقاط جهان نقش زن و مرد در خانوار دچار تغییرات شده است. در اکثر جوامع، زن مانند مرد بیرون از خانه به کار و فعالیت‌های مختلف می‌پردازد و به زندگی اقتصادی خانواده کمک می‌کند. امروزه زنان بسیاری در خارج از خانه مشغول به کار هستند. (باغبان و همکاران، ۱۳۸۸: ۱)

از طرف دیگر بردگی زن، به قدمت تاریخ بشریت است،



●●● زن ایرانی از روزگاران دور پا به پای مرد، چرخ زندگی را چرخانده است اما همواره در عرصه اشتغال و اقتصاد با موانع زیادی از جمله نابرابری‌ها و تبعیض‌های جنسیتی، تابوها و نگرش‌های منفی فرهنگی رو به رو بوده و هست ●●●

دیجی

و در نتیجه مبارزات زن، برای رهایی نیز مانند دیگر بردگان در تمام طول تاریخ ادامه داشته است. بردگان عموماً راه رهایی را در مسیر کسب استقلال اقتصادی جستجو کرده‌اند و شگفتی آور نیست اگر زنان نیز کلید رهایی را در همین مسیر جستجو کنند و مخالفان استثمار زدایی از زنان، به جای اعلام صریح نقطه نظرهای استثمارگرانه خود، زن را به بهانه الوهیت و تقدس مقام مادری، از کار باز دارند و او را روانه خانه سازند و سطح اتکای استقلال اقتصادی را از زیر پایش بکشند. (کار، ۱۳۷۳: ۹۳) «در خاورمیانه که کشور ما بخشی از پیکر جغرافیایی و فرهنگی آن است، اکثر دختران در خانه پدری، زیر چتر پشتوانه‌های اقتصادی او قرار دارند و در خانه شوهر نیز، همچنان از نظر اقتصادی وابسته می‌مانند، فقط شخصی که از نظر اقتصادی باید به او اتکا کنند تغییر می‌کند. به این ترتیب استقلال زن هیچ گاه عملی نمی‌شود، زیرا نهادهای حقوقی، عرفی و سنتی چنان عمل می‌کنند که زن را در بازار کار به استناد قانون یا عرف نمی‌پذیرند و در صورت پذیرش، جایگاه پایین تر را به آنها اختصاص می‌دهند.»

زنان در روزگار کهن، در سرنوشت کشورها و تمدن عصر خود سهم قابل توجهی داشته‌اند و شایستگی آنان به اندازه‌ای بوده که حتی به مقام سلطنت و نیابت سلطنت نیز برگزیده شده‌اند. از نیروی کار زنان در مواقع مختلف استفاده شده، آنان پا به پای مردان و در صدر نیروی مبارزان و آزادی خواهان جنگیده‌اند. با افزایش سطح دانش و گسترش رشد معنوی و عاطفی، زنان بیش از پیش نسبت به زندگی خانوادگی، کمک به شوهران خود و تربیت فرزندان مقید شده‌اند، اما دگرگونی اقتصادی جهان و انقلاب اجتماعی که در یک تا دو قرن گذشته در آمریکا و کشورهای اروپایی و نیز در سال‌های اخیر در کشور ما به وقوع پیوسته، زنان را وادار ساخت که از محیط خانه و زندگی پا را فراتر گذارند. (خانیا، ۱۳۸۷: ۱۵۵)

چنین پدیده‌ای در سایر کشورهای جهان و از جمله ایران رخ داد. اشتغال و استقلال اقتصادی زنان به عنوان کلیدی به سوی موقعیت بهتر آنها مطرح است. در بسیاری از نظام‌های اجتماعی، زنانی که موقعیت اقتصادی بهتری دارند و بیشتر متکی به خود هستند، از موقعیت بالاتری برخوردارند، احساس آزادی بیشتری می‌کنند و به لحاظ اقتصادی متکی به دیگران نیستند. (شیخی، ۱۳۸۰: ۹۴) آمارهای داخلی نشان می‌دهد که گرایش طبقه متوسط و بالاتر از متوسط به اشتغال زنان بیش از طبقات ضعیف بوده است و با افزایش درآمد افراد، موافقت با کار زن بیشتر می‌شود. (باقری، ۱۳۸۲: ۱۰۲) «این موضوع نشان می‌دهد که اشتغال بسیاری از زنان متأهل در کشور نیاز اقتصادی نیست، بلکه به امید دستیابی به موقعیت بهتر و نقش فعال تر در عرصه زندگی خصوصی و عمومی صورت می‌گیرد. اگر نیاز اقتصادی زنان را وادار به این کار کرده باشد، می‌باید تعداد زنان شاغلی که شوهرانشان کم درآمد هستند بیشتر و تعداد آنهایی که شوهر پردرآمد دارند کمتر باشد، در حالی که وضع برعکس است.» به طور کلی زنان به دلایل چند، اشتیاق بیشتری به کار کردن نشان داده‌اند. عوامل اقتصادی معمولاً مهمترین است. زنان برای جبران کمبود درآمد خانواده و بالا بردن قدرت خرید، برای کسب نوعی آزادی فردی و استقلال و یا به عنوان ایمنی برای آینده خود یا خانواده‌شان کار می‌کنند. عوامل دیگری نیز مؤثر هستند که عبارتند از: کار کردن به جای در خانه بودن، وسیله‌ای برای استقلال یافتن، علاقه به کار یا برآورد نیازهای شخصی. (سفیری، ۱۳۷۷: ۴۵)

نکته جالب این جاست که نزدیک به نیمی از جمعیت کشور را زنان تشکیل می‌دهند، در حالی که حدود ۱۵ درصد از مجموعه شاغلان کشور زن هستند. (تا سال ۱۳۸۴) در طی سال‌های ۱۳۵۵ تا ۱۳۶۵، به طور متوسط هر سال ۱ درصد از میزان اشتغال زنان کاسته شد. به این ترتیب از هر ۱۰۰ زن ده ساله و بالاتر، ۹۱ زن هیچ گونه نقشی در فعالیتهای اقتصادی نداشته و تحت تکفل مردان خانواده زندگی کرده‌اند. این زمینه‌ها باعث تقویت هنجارها و ارزش‌هایی شد که موافق مشارکت زنان در فعالیتهای اقتصادی نبودند و اکثر مشاغل در انحصار مردان قرار گرفته است. طی این سال‌ها تأکیدات و تبلیغات گسترده‌ای بر نقش‌های غیر اقتصادی زنان انجام شد. تبلیغاتی که وظیفه زنان را مادری یا همسررداری و خانه‌داری معرفی کرده است. (خانیا، ۱۳۸۷: ۱۶۲-۱۶۱)

« در هر حال کار زنان سهم به سزایی در فرآیند صنعتی شدن ایفا کرده است. این سهم در آسیا که



اینجاست که جوامع برای فراهم آوردن شرایط اشتغال این زنان، چه اقداماتی می‌توانند انجام دهند؟»
 استقرار محل کار خارج از خانه ممکن است لازمه تولید و خدمات بخش جدید به شمار آید، اما این امر به نحو روز افزونی در کشورهای صنعتی زیر سؤال قرار گرفته است و در هر حال نیاز به ساعات کار ثابت و اشتغال تمام وقت جزء طبیعت سیستم نیست. در سالهای اخیر در جوامع صنعتی، کار پاره وقت کمک زیادی کرده است تا زنانی که مسئولیت‌های خانوادگی دارند بتوانند به نیروی کار ملحق شوند. اما برعکس در کشورهای در حال توسعه که کار پاره وقت تشویق نمی‌شود وضعیت متفاوت است. اشتغال در بخش جدید به دلیل داشتن مقررات خشک در مورد ساعات و محل کار عملاً شرایط مناسبی برای اشتغال زنان در بخش جدید فراهم نمی‌کند. (کار، ۱۳۷۳: ۳۱-۲۹)

●●● اشتغال بسیاری

از زنان متأهل در

کشور نیاز اقتصادی

نیست، بلکه به امید

دستیابی به موقعیت

بهتر و نقش فعال‌تر در

عرصه زندگی خصوصی

و عمومی صورت

می‌گیرد ●●●

قوانین حمایتی (مرخصی زایمان)

«معمولاً برای حمایت از زنان شاغل قوانین حمایتی تصویب می‌شود که غالباً با استانداردهای سازمان بین‌المللی کار انطباق دارد و هدف آنها کمک به وضعیت زنان شاغل است. برای مثال مقررات حمایتی خاصی برای مرخصی زایمان وضع شده و ایجاد تسهیلات بهداشتی جداگانه برای زنان پیش‌بینی شده است. حال سؤال اساسی این است که آیا این قوانین حمایتی، تأثیر مثبت بر اشتغال زنان دارد و یا این که می‌تواند بنا به دلایلی، فرصت‌های اشتغال زنان را محدود می‌کند و هزینه نسبی کارگران زن را افزایش می‌دهد؟»
 برای پاسخ به این سؤال باید گفت این مقررات از

کار زنان در بخش صنایع صادراتی نقش مهمی در رشد موفقیت‌آمیز داشته، آشکارتر می‌شود. اما زنان ایرانی در زمینه اشتغال با مشکلاتی رو به رو هستند. می‌توان مشکلات زنان شاغل را در جامعه در حال گذار ایران به چند گروه تقسیم کرد که عبارتند از: نابرابری‌های جنسیتی در بازار کار، برقراری تعادل بین زندگی خانوادگی و شغلی، نگرش‌های منفی و تبلیغات گسترده علیه اشتغال زنان، استرس زیاد و مسأله شیردهی مادران شاغل.»

نابرابری‌های جنسیتی در بازار کار

نابرابری‌های جنسیتی در بازار کار ناشی از تفاوت‌های جنسیتی در سرمایه‌گذاری انسانی، ساختار بازار کار و موازن فرهنگی نسبت به موقعیت و نقش زنان در جامعه است.

ساعات و محل کار

«کم نیستند زنانی که تمایل به اشتغال دارند اما از طرف دیگر مسئول امور خانواده و به ویژه نگهداری از فرزند می‌باشند و امکان اشتغال تمام وقت خارج از خانه را ندارند. سازمان کار در بخش‌های جدید کشورهای در حال توسعه، ساعت کار هفتگی را معمولاً ۴۸ ساعت در محلی خارج از خانه تعیین کرده است. در نتیجه امور اشتغال افراد خانواده از امور خانگی آنها جدا می‌شود. روشن است که این شیوه به زیان افرادی (عمدتاً زنان) است که مسئولیت نگهداری کودک و امور خانگی را دارا هستند. زیرا ترکیب این وظایف با کار در ساعات طولانی در محلی خارج از خانه، دشوار است. حال سؤال

●●● کارفرما در رابطه با
باروری و فرزندآوری کارگر
زن متحمل «هزینه‌های»
مستقیمی نظیر پرداخت
مزد ایام مرخصی زایمان،
و هزینه‌های غیرمستقیمی
نظیر جانشین کردن
کارگر دیگری در مدت
مرخصی زایمان، بهره‌وری
پایین‌تر طی دوره بارداری
یا بعد از مرخصی زایمان
می‌شود. این نگرانی نیز
وجود دارد که کارگر زن
بعد از تولد بچه به کار باز
نگردد یا اگر به کار برگردد
مسئولیت‌های جدید
خانوادگی بر کار او تأثیر
بگذارد. ●●●

لحاظ طول مدت مرخصی، شرایط مشمول شدن، میزان
مزد دریافتی و این که این مزد از جانب کارفرما باشد
با از طریق بیمه‌های اجتماعی، با یکدیگر تفاوت‌های
زیادی دارد و عاملی که در پاسخ به این سؤال تأثیر
دارد چگونگی پرداخت مزد یا کمک‌های مربوط به این
مرخصی است: اگر بار مالی بر دوش کارفرما باشد، از
آنجا که این امر هزینه کارگران را افزایش می‌دهد نوعی
بی‌علاقگی (انگیزه منفی) برای استخدام زن‌ها ایجاد
می‌کند. این تأثیر منفی نامطلوب و ناخواسته قوانین
مربوط به مرخصی زایمان را می‌توان با تحمیل بار هزینه
به جامعه و پرداخت کمک‌های مربوط به آن از طریق
نظام بیمه‌های اجتماعی تعدیل کرد. (کار، ۱۳۷۳: ۳۵-۳۴)



جنسیتی در حوزه اشتغال، طرز تلقی مدیران از نیروی
کار زنان است.»

در تحقیقات موردی انجام شده در کشورها، نمونه‌هایی از
عمل کارفرما را می‌توان ذکر کرد که صراحتاً نشان‌دهنده
آثاری از تبعیض بر مبنای جنسیت است. هنگامی که
از کارفرمایان برخی کشورها سؤال شد که چرا تعداد
زن‌های شاغل در مؤسسات بخش جدید این اندازه کم
است؟ بیش از نیمی از آنها به ترجیح کلی برای استخدام
کارگران مرد اشاره کردند و فقط ۱۴ درصد اظهار داشتند
که زن‌ها تواناییهای لازم را برای انجام این نوع کارها ندارند.
این نتایج نشان‌دهنده گرایش علیه اشتغال زنان است
که با بهره‌وری آنها ارتباطی ندارد و از این رو می‌توان آن
را نوعی تبعیض قلمداد کرد. در بررسی‌های انجام شده
بیشترین شکایت کارفرمایان از کارگران زن این است
که زن‌ها بیشتر از مردها غیبت دارند. علت غیبت بیشتر
زن‌ها را می‌توان در مسئولیت‌های نگهداری جستجو کرد.
زن‌های مجرد بیشتر از مردها غیبت نداشته‌اند. در مورد
زنان متأهل، بیماری کودک یا نگهداری از کودک علت
۴۰ درصد از غیبت آنها بوده است. مشکل دیگری که
در رابطه با کارگران زن از سوی کارفرما عنوان می‌شود
بارداری و فرزندآوری است. تحقیقات نشان می‌دهد
بعضی کارفرمایان اظهار داشته‌اند که در بعضی از موارد،
داوطلبان زن را به دلیل نگرانی از این که پس از استخدام
بلافاصله بچه‌دار می‌شوند، نپذیرفته‌اند. بارداری کارگران
زن می‌تواند مشکلات مختلفی را برای کارفرما ایجاد
کند و روشن نیست که کدام مشکل اهمیت بیشتری
دارد. کارفرما در رابطه با باروری و فرزندآوری کارگر
زن متحمل «هزینه‌های» مستقیمی نظیر پرداخت مزد
ایام مرخصی زایمان، و هزینه‌های غیرمستقیمی نظیر
جانشین کردن کارگر دیگری در مدت مرخصی زایمان،
بهره‌وری پایین‌تر طی دوره بارداری یا بعد از مرخصی
زایمان می‌شود. این نگرانی نیز وجود دارد که کارگر زن
بعد از تولد بچه به کار باز نگردد یا اگر به کار برگردد
مسئولیت‌های جدید خانوادگی بر کار او تأثیر بگذارد.
(کار، ۱۳۷۳: ۴۳-۳۹)

تقسیم جنسیتی مشاغل

تقسیم جنسیتی مشاغل یکی دیگر از عوامل
محدودکننده زنان در عرصه اشتغال است. در بررسی‌ها،
تنها شغلی که کارفرمایان، زن‌ها را برای احراز آن مانند
مردان یا بهتر از آنها می‌دانستند آموزگاری بود. معدودی
از مشاغل تولیدی، کارهای منشی‌گری، کارهای فاقد
مهارت ساختمانی و بعضی از مشاغل فروشندگی را نیز
جمعی از کارفرمایان برای زن‌ها مناسب می‌دانستند.
تعداد مشاغلی که زن‌ها را برای آن، کمتر از مردها مناسب

سندیکاه‌ها، بخش‌های مدیریتی و هیئت‌های علمی
«تابربری دیگر مربوط به نابرابری‌های جنسیتی در
پست‌های بالاتر در سندیکاه‌ها، بخش‌های مدیریتی و
هیئت‌های علمی دانشگاه‌ها است. حضور زنان در این
سطح، به ویژه در کشورهای در حال توسعه کم‌رنگ
است و پست‌های کلیدی بیشتر به مردان اختصاص
دارد. از آنجایی که به حضور زن در بخش‌های کلان
مدیریتی اعتقاد عمیقی وجود ندارد و او را متعلق به
حوزه خصوصی (خانه و اداره امور خانوادگی) می‌دانند،
حضور او در مجلس، جایی که قوانین مربوط به امور
متفاوت از جمله امور زنان به تصویب می‌رسد، کابینه
دولت، هیئت علمی دانشگاه‌ها، سندیکاهای کارگری و...
ممتاز و تأثیرگذار نبوده و حضوری حاشیه‌ای به چشم
می‌خورد. یکی از عوامل تأثیرگذار دیگر بر این نابرابری

●●● بردگان عموماً
راه‌هایی را در
مسیر کسب استقلال
اقتصادی جستجو
کرده‌اند و شگفتی آور
نیست اگر زنان نیز
کلید‌هایی را در همین
مسیر جستجو کنند و
مخالفان استثمار‌زدایی
از زنان، به جای اعلام
صریح نقطه نظرهای
استثمارگرانه خود،
زن را به بهانه الوهیت
و تقدس مقام مادری،
از کار باز دارند و او را
روانه خانه سازند و
سطح اتکای استقلال
اقتصادی را از زیر پایش
بکشند ●●●

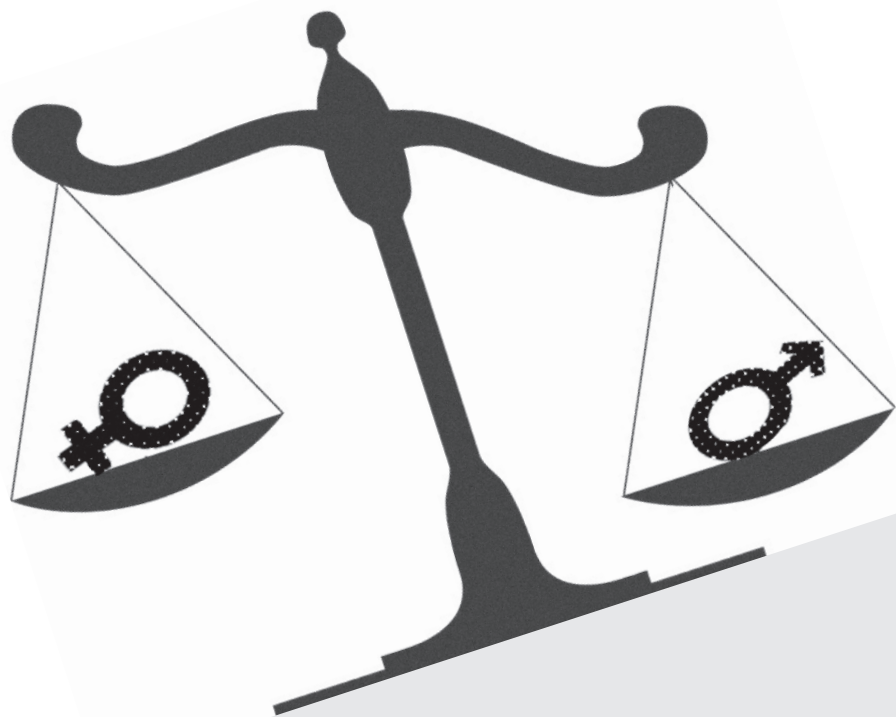
یا سرپرستی را اشغال می‌کنند بدون تردید ناشی از ذهنیت کارفرما نسبت به زنها است. اما ریشه‌های مشکل عمیق‌تر است و با ساختار جنسیتی جامعه ارتباط دارد. مشاغل زیر نفوذ مردها: کارفرمایان میل ندارند برای مشاغلی که فعلاً در اختیار مردها است کارگر زن استخدام کنند. بررسی انجام شده نشان می‌دهد که در حدود سه چهارم کارفرمایان می‌گفتند که برای مشاغلی که آنها را «مردانه» می‌دانند، داوطلبان زن را نمی‌پذیرند. اگرچه کارفرمایان، مردها را برای بعضی از مشاغل مناسب‌تر می‌دانند، اما برای بعضی از مشاغل دیگر هم زن‌ها را مناسب‌تر می‌بینند، که این ترجیح دلایلی دارد از جمله:

مزد کمتر و سر به راهی بیشتر: دو ویژگی مثبتی که کارفرمایان در بررسی‌های موردی برای کارگران زن ذکر کرده‌اند تمایل آنها به کار با مزد کمتر از مردان و سر به راهی بیشتر آنها بوده است. این ویژگی زنها در مشاغل سطوح پایین با مزد پایین اهمیت پیدا می‌کند و در مشاغل با سطوح بالاتر و در پستهای سرپرستی ارزشی ندارد. البته سر به راه بودن زنها با این عقیده که آنها برای مشاغل سرپرستی مناسب نیستند مرتبط و به این معناست که بسیاری از مشاغل مناسب شناخته شده برای زنها، در پایین‌ترین سطح هرم مشاغل قرار دارد. مهارت‌های مرتبط با وظایف خانگی: کارفرمایان معمولاً زنها را برای مشاغلی مناسب می‌دانند که مهارت‌های مورد نیاز آنها مشابه مهارت‌های به کار رفته در وظایف

می‌دانستند بسیار زیادتر بود. در کشورهای در حال توسعه، در مورد مناسب بودن زنها و مردها برای مشاغل خاص یک تصور قبلی وجود دارد که فرصت‌های اشتغال زنان را به میزانی به مراتب بیشتر از مردها محدود می‌کند. در هر حال فقط کارفرمایان نیستند که چنین نظراتی دارند. واحدهای کارایی و دولت‌ها هم گاه چنین نظریاتی دارند و آن را تشویق می‌کنند.

حالت علت این که چرا زنها برای برخی از مشاغل نامناسب شناخته می‌شوند متفاوت است. بررسیها نشان می‌دهد سه دلیل بیشتر به چشم می‌خورد: قدرت جسمی: مهمترین علت عدم تمایل کارفرما به استخدام کارگران زن در بازرگانی و تولیدات صنعتی بخش خصوصی این است که معتقدند زنها فاقد قدرت جسمی لازم هستند.

ناتوانی در نظارت و سرپرستی: این باور که زنها نظارت یا سرپرستی ضعیف‌تری اعمال می‌کنند بسیار رواج دارد و از آنجا که فرصت‌های شغلی زنان را محدود می‌کند زیان‌آور است. عملاً هم در کشورهای صنعتی و هم در کشورهای در حال توسعه، زنان نسبت کوچکی از کارکنان مدیریت و سرپرستی را تشکیل می‌دهند. یکی از دلایلی که کارفرما کارگر مرد را برای پست‌های سرپرستی ترجیح می‌دهد این باور است که مردان سرپرستی زنها را نمی‌پذیرند. زنها تقریباً فقط زمانی می‌توانند موقعیت سرپرستی را به دست بیاورند که کارکنان تابع آنها مؤنث باشند. این واقعیت که زنها معدودی پست‌های مدیریت



●●● امروزه جوامع با
نوع جدیدی از خانواده با
عنوان «خانواده‌های دو
شغله» رو به رو هستند،
خانواده‌هایی که در آن
زوجین هر دو شاغل
می‌باشند. دلیل ظهور
این نوع از خانواده،
صنعتی شدن جوامع و
رشد تکنولوژی در بیشتر
نقاط جهان است که نقش
زن و مرد در خانوارها را
دستخوش تغییر ساخته
است ●●●

خانگی باشد نظیر آموزگاری، پرستاری، دوزندگی و...
جاذبه‌زانه: زنانگی خود کیفیتی است که سبب می‌شود
کارفرمایان، زنان را برای بعضی مشاغل مانند فروشنده‌گی
و پیشخدمتی که در این مشاغل خاصیت زنانه در جلب
مشتریان مؤثر است، مناسب‌تر تشخیص می‌دهند. با این
که کارفرمایان، زنان را برای کار در هتل‌ها و رستوران‌ها
ترجیح می‌دهند ولی ممکن است آنها مایل نباشند «زن
بودن» آنها مورد سوء استفاده قرار گیرد و لذا از چنین
مشاغلی اجتناب کنند. (کار، ۱۳۷۳)

برقراری تعادل بین زندگی خانوادگی و شغلی

امروزه جوامع با نوع جدیدی از خانواده با عنوان
«خانواده‌های دو شغله» رو به رو هستند، خانواده‌هایی
که در آن زوجین هر دو شاغل می‌باشند. دلیل ظهور این
نوع از خانواده، صنعتی شدن جوامع و رشد تکنولوژی در
بیشتر نقاط جهان است که نقش زن و مرد در خانوارها
را دستخوش تغییر ساخته است. در اکثر جوامع، زن
مانند مرد بیرون از خانه به کار و فعالیت‌های مختلف
می‌پردازد و به زندگی اقتصادی خانواده کمک می‌کند.
زنان بسیاری در خارج از خانه مشغول به کار هستند.
توسعه تکنولوژی، افزایش سطح تحصیلات زنان،
فراگیری تخصص‌های مختلف توسط آنها و بهبود وضع
کار از یک سو و علاقه به استقلال اقتصادی و داشتن
نقشی پویاتر در زندگی خصوصی و فعالیت‌های اجتماعی
از سوی دیگر، به افزایش فعالیت زنان انجامیده است.»
زوجین دوشغله ابتدا به وسیله‌ی رایپورتها در سال ۱۹۷۱
به عنوان یک توافق بین زن و شوهر توصیف شد که
در این قرارداد، هر دو نفر شغلی را عهده‌دار می‌شوند
که از نظر شخصی برای آنها رضایت بخش است و
دارای یک توالی و زنجیره رو به رشد و یا یک نردبان
حرفه‌ای به سوی پیشرفت است و نیاز به درجات بالایی
از مسئولیت‌پذیری دارد. البته گروه دیگری از زوجین
دو شغله نیز وجود دارد. این زوجها از نظر اقتصادی-
اجتماعی پایین‌تر از زوجهای دو شغله متخصص هستند.
در هر حال چه زوج متخصص باشند چه غیر متخصص،
ممکن است در زندگی خود با مسائلی رو به رو شوند
که موجب آزار آنها می‌شود. طبق گفته فیدر (۱۹۷۷)
آنچه در این میان اهمیت دارد این است که خروج زن از
خانواده به معنای پایان کار خانگی نبوده است. دکتر آرتلی
هوخشیلد که یک جامعه‌شناس است می‌گوید: «اکثر
زنانی که در طول روز عهده دار شغل بیرون از خانه
هستند، شب هنگام نیز کار دومی برایشان وجود دارد که

شامل قسمت اعظم خرید خانه، پخت و پز و خانه داری
است. اگر زن شاغل دارای فرزند نیز باشد این وظایف
چندین برابر می‌شود.» (باغبان و همکاران، ۱۳۸۸: ۳-۱)
در نتیجه امروزه زنان شاغل در خانواده‌های دوشغله
با پدیده‌ای به نام تعارض «کار - خانواده» و تعارض
«خانواده - کار» مواجه شده‌اند. تعارض کار - خانواده
نوعی از تعارض بین نقشی است که در آن فشار حاصل از
نقش‌های کاری و خانوادگی از هر دو طرف ناهمساز باشد،
بدین معنا که مشارکت در نقش کاری یا (خانوادگی) به
دلیل مشارکت در نقش خانوادگی یا (کاری) دشوار است.
نت مایر و همکارانش تعارض کار - خانواده را این گونه
تعریف کرده‌اند: این تعارض شکلی از تعارض درون نقش
است که در آن زمان کلی اختصاص داده شده به شغل
و فشار وارد آمده از سوی آن در انجام مسئولیت‌های
خانوادگی اخلال ایجاد می‌کند. به همین ترتیب تعارض
خانواده - کار شکلی از تعارض درون نقش است که در
آن زمان کلی اختصاص داده شده به خانواده و فشار وارد
آمده از سوی آن در انجام مسئولیت‌های شغلی اخلال
ایجاد می‌کند. تعارض کار - خانواده می‌تواند به سه
دسته تقسیم شود: الف) تعارض مبتنی بر زمان: این
تعارض پیامد رقابت‌های چندگانه برای تصاحب زمان در
اختیار فرد است. حال آن که نمی‌توان مدت زمان انجام
فعالیت در یک نقش را برای فعالیت‌های مربوط به نقش
دیگر اختصاص داد. ب) تعارض مبتنی بر فشار: شکل
دوم تعارض، فشار تولید شده نقش در نتیجه محرک‌های
تنش‌زای شغلی و خانوادگی است. این محرک‌ها در
قلمرو هر یک از نقش‌های شغلی و خانوادگی، فشارهای
فیزیکی و روانی نظیر تنش، اضطراب، خستگی، افسردگی
و تندخویی را پدید می‌آورد که ایفای انتظارات ناشی از
نقش دیگر را دشوار می‌سازد. بدین ترتیب فشار حاصله در
یک نقش بر عملکرد شخص در نقش دیگر اثر می‌گذارد.
ج) تعارض مبتنی بر رفتار: در این نوع تعارض، الگوهای
ویژه‌ای از رفتار در نقش معین با انتظارات مربوط به
رفتار در نقش دیگر ناسازگار می‌شود. بدین ترتیب ممکن
است در نقش شغلی، رفتارهایی از فرد در خواست شود
که با انتظارات رفتاری در حوزه نقش‌های خانوادگی
تعارض داشته باشد. (باغبان و همکاران، ۱۳۸۸: ۱۱-۷)
منابع تعارض و فشار در زندگی زوجینی که هر دوی
آنها شاغل باشند در دو گروه کلی درونی و بیرونی قرار
می‌گیرند. استرس‌زاهای بیرونی عبارتند از: بار اضافی
نقش، تقسیم کار خانه و مراقبت از کودکان.

بار اضافی نقش

بار اضافی نقش یک اصطلاح جامعه‌شناسی است که به معنای بر عهده گرفتن کار بیشتری نسبت به آنچه فرد در نقش یا نقش جنسیتی ویژه می‌تواند از عهده آن برآید، می‌باشد. زوجین دو شغله باید هم نقش فرد شاغل و هم فرد خانه دار را بر عهده بگیرند که هر دو نقش مسئولیت‌ها و وظایف بسیار زیادی دارد، مخصوصاً اگر زوجین کودکانی هم داشته باشند. بار اضافی نقش، فشار و خستگی ایجاد می‌کند. خستگی به این دلیل ایجاد می‌شود که تمام توان زوجین صرف برنامه‌ریزی‌های زمان‌بندی شده می‌شود، اما بر جنبه‌های پاداش‌دهنده تعامل تأکید نمی‌شود. زوجین دو شغله زمان زیادی را صرف بحث کردن، مذاکره و چانه زنی بر سر مسئولیت‌های زندگی می‌کنند و این کار می‌تواند منجر به کاهش صمیمیت شود. (باغبان و همکاران، ۱۳۸۸: ۱۳)

تقسیم کار خانه

تقسیم کار در همهٔ جوامع لازم است. تقسیم کار باعث پیشرفت می‌شود، ولی لزومی ندارد که زنان بخش کارهای خانه را مختص خود بدانند و مردان کار خارج از خانه. در شرایط حاضر که زنان خارج از خانه نیز به حرفه و کار اشتغال دارند، وظایفشان مضاعف گردیده و بار سنگینی را به دوش می‌کشند. پس باید کار خارج از خانه و داخل خانه به تساوی بین زن و مرد تقسیم شود و در بسیاری موارد برای زنان به جهت این که وظیفهٔ پرورش نسل بعدی را به عهده دارند، شرایط سهل‌تری از نظر کار ایجاد گردد. (سفیری، ۱۳۷۷: ۲۳) اما در عمل زمانی که زوجین شاغل هر دو شروع به کار می‌کنند سؤال مهمی پیش می‌آید «چه کسی تصمیم دارد آنچه را که به طور سنتی وظایف زنانه بوده است انجام دهد؟» مسألهٔ تقسیم‌بندی کارها و آنچه «شیفت کاری دوم» نامیده شده است، مانعی عمده و اساسی برای بسیاری از زوجین دو شغله است. حرفهٔ خانوادگی، شاید دیگر از طرف هیچ کدام از زوجین مطلوب نیست. اما هر دو عضو ممکن است هنوز هم خانه را به عنوان قلمرو زن تلقی کنند. یافته‌ها حاکی از آن است که زنان متأهل بیشتر از زنان مجرد در خانه کار می‌کنند. بنابراین به نظر می‌رسد به محض ازدواج کردن، زن احساس می‌کند مؤظف است وظایف سنتی زنانه را بر عهده بگیرد. امروزه جنسیت عامل اصطکاک در خانواده است. نقش سنتی مرد تأکید دارد به نان‌آوری و سرپرستی خانواده و این که مرد باید از نظر جسمی و عاطفی قوی بوده و بر زن مسلط باشد و تصمیمات لازمه را اتخاذ کند. نقش سنتی زن نیز ایفای نقش همسری و مادری به بهترین وجه است. زن باید وقت خود را به مراقبت و آموزش کودکان اختصاص دهد. اما مفاهیم جدید از نقش جنسی فرد بر فردیت شخص تأکید دارد. مرد شریک زندگی است و با همسرش در انجام وظایف خانه و مراقبت از کودکان همکاری می‌کند. وی را در تصمیمات شرکت می‌دهد و مانع برآوردن تمایلات وی نمی‌شود. با وجود تغییر نقش‌های جنسیتی، نگرش‌های سنتی جنسیتی هنوز تغییر چندانی نیافته است.

فرزنددار شدن و مراقبت از کودکان

تصمیم به فرزنددار شدن، بارداری، پرورش و تغذیه کودک یکی از مراحل چرخهٔ زندگی خانوادگی است. در ابتدا جر و بحث در مورد فرزند دار شدن یا نشدن است. برخی از زوجین شاغل تبدیل به زوجینی با درآمد بالا و فاقد فرزند می‌شوند. وقتی که زوجین دو شغله تصمیم به بچه‌دار شدن می‌گیرند، این موضوع ممکن است زوج را به سمت یک موقعیت غیر قابل کنترل سوق دهد. زوجین شاغلی که اکثر اوقات زندگیشان برنامه‌ریزی شده است، اکنون از انعطاف‌پذیری که داشتن فرزند آن را ایجاد می‌کند، متحیر و مبهوت می‌مانند. سپس مسئله بی‌عدالتی در تربیت کودک آشکار می‌شود. حتی اگر زوجین پرستاری را استخدام کنند، معمولاً زن بر این برنامه‌ها نظارت دارد. (باغبان و همکاران، ۱۳۸۸: ۱۶-۱۴)



نگرش‌های منفی و تبلیغات علیه اشتغال زنان

نگرش را آمادگی برای کنش، یعنی آمادگی برای نوع ویژه‌ای از فعالیت تعریف کرده‌اند. نگرش می‌تواند نوعی جهت‌گیری مثبت یا منفی در برابر یک شخص، جمع ویژه‌ای از اشخاص، یک گروه یا صورتی از الگوی اجتماعی رفتار باشد. مفهوم نگرش در روان‌شناسی اجتماعی عبارت است از آمادگی به نسبت ثابت در برابر یک موضوع اجتماعی (نهاد، فرد، گروه اندیشه) که سبب رفتارها و ایده‌های مثبت یا منفی (گرایش یا عدم گرایش، علاقه‌مندی یا نفرت) خاص می‌شود. نگرش‌ها مستقیماً مشاهده‌پذیر نیستند ولی در تعیین رفتارها و ایده‌ها و همچنین در بازسازی فرد و ادراک او نسبت به موضوع‌های اجتماعی نقش دارند. آلبورت، نگرش را به عنوان یک حالت عصبی یا آمادگی عقلانی تعریف می‌کند که از راه تجربه به دست آمده و سازماندهی می‌شود. (احمدی، ۱۳۸۲: ۷۱)

نگرش، جهت‌گیری مبتنی بر ارزشیابی از چیزها و امور است. از جنبه‌های دیگر، نگرش ساخت ذهنی مخفی در شخصیت است و آن را می‌توان آمادگی ویژه فرد از نظر روانی در رو به رویی با پدیده‌ها، مسائل، چیزها و وقایع و عکس‌العمل توأم با هیجان نسبت به آنها دانست. نگرش‌های افراد، نتیجه گذشته آنها و تجربه‌های گوناگون زندگی است. (محسنی، ۱۳۸۶: ۲۷۱)

یکی از عوامل مهم و تعیین کننده در اشتغال زنان، فرهنگ جامعه است. آنچه در راه اشتغال زنان سد ایجاد کرده، قوانین و مقررات نیست، بلکه نحوه نگرش، باورهای غلط و تعلیم و تربیت نادرست افراد است. متأسفانه در محیط کار و برخی خانواده‌ها، مردان به جای آن که در کنار زنان قرار بگیرند، در مقابل آنها جبهه می‌گیرند و به جای مضاعف کردن توان آنها، به تضعیف آنها می‌پردازند. (سلیمی، ۱۳۸۹)

وجود نوعی نگرش اجتماعی و نگاه بسته فرهنگی است که مبتنی بر باورهای غلط و عادت‌های ناپسند تاریخی و سنت‌های بعضاً مغایر با روح دین، خود به خود موانعی را برای مشارکت وسیع و فراگیر و حضور حقیقی و مؤثر زنان در سطوح مختلف جامعه فراهم می‌سازد. نگرش‌های منفی نسبت به اشتغال زنان مسئله مهمی است که حتی در میان خود زنان نیز به طور عمیق و نهفته دیده می‌شود و در مواردی حاکی از آن است که توانایی‌های خود را دست کم می‌گیرند. تأثیر اشتغال بر روابط خانوادگی و وظایف زنان به عنوان همسر و مادر



●●● زنانگی خود
کیفیتی است که سبب می‌شود کارفرمایان، زنان را برای بعضی مشاغل مانند فروشنده‌گی و پیشخدمتی که در این مشاغل خاصیت زنانه در جلب مشتریان مؤثر است، مناسب‌تر تشخیص می‌دهند. با این که کارفرمایان، زن‌ها را برای کار در هتل‌ها و رستوران‌ها ترجیح می‌دهند ولی ممکن

است زن‌ها مایل نباشند «زن بودن» آنها مورد سوء استفاده قرار گیرد و لذا از چنین مشاغلی اجتناب کنند ●●●

استرس‌زاهای درونی عقاید مربوط به خود کارآمدی و نیازهای روان شناختی است و شامل اجتماعی شدن براساس نقش‌های جنسیتی، میل شدید به پیشرفت و فقدان زمان برای صمیمیت می‌باشد. عضویت در یک خانواده دو شغله فرد را مجبور می‌کند تا رفتارهایش را سازگار کند. در غیر این صورت ممکن است برای فرد مشکلاتی ایجاد شود. مردی که همسرش شاغل است باید یاد بگیرد پوشک بچه عوض کند و یا غذا بپزد. در عوض زن هم باید یاد بگیرد در محل کار، خود را نشان داده و از خود دفاع کند و یا مثلاً ماشین تعمیر کند. بسیاری از افراد اگر مجبور شوند عقاید ریشه دار خود را عوض کنند، دچار رنجش و عصبانیت می‌شوند. از طرفی زوجین شاغل، افراد پیشرفت کننده‌ای هستند که به مسئولیت‌های خانوادگی به عنوان کارهایی که به هر حال باید انجام شود نگاه می‌کنند. میل به پیشرفت، می‌تواند زن و شوهر را به دو فرد رقابت کننده به جای حمایت کننده تبدیل کند. از آنجا که زندگی زوجین شاغل پرتلاش و پر تکاپو است، همسران زمان کمتری برای گذران وقت با یکدیگر و با دوستان خویش دارند. حتی گاه زوجین تلاش می‌کنند نیاز به صمیمیت را به جای این که همراه با همسرشان تأمین کنند، با دوستان و همکاران خود برآورده سازند. (باغبان و همکاران،

نیز اهم موانعی است که در زمینه اشتغال مطرح می‌شود. (خانی، ۱۳۸۷، ۱۶۴)

از طرفی جمعی را عقیده بر این است که احکام شرع انور با استفاده از نیروی کار زنان در بازار، فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی موافق نیست و این حضور را نمی‌پسندد. (کار، ۱۳۷۳: ۲۳۰) در صورتی که اسلام به کار و تلاش اهمیت زیادی می‌دهد و در قرآن مجید آیات بسیاری در این خصوص آمده است. کار نه تنها وسیله‌ای برای تأمین معاش و گذران زندگی دنیوی است، بلکه دارای نقش بسزای تربیتی در انسان است و موجب اعتماد به نفس و پدید آمدن حس استغناء، بی‌نیازی از دیگران و استقلال شخصیت فردی می‌شود. (روشن فر، ۱۳۸۲)

پس از انقلاب اسلامی، موقعیت‌ها و فرصت‌های سیاسی - اجتماعی سمبولیک که در اختیار زنان گذاشته شده بود، از آنجا که زمینه‌های مستحکم اعتقادی نداشت، مورد اعتراض قرار گرفت و در بسیاری از سطوح مدیریت و تصمیم‌گیری زنان حذف شدند و زنان قاضی پیش‌مرگان این حادثه تاریخی بودند. تحت تأثیر این نوع تفکر افراطی، برنامه‌های آموزشی در برخی رشته‌های مورد علاقه زنان متوقف شد و باورها و اعتقادات ضد اشتغال زنان توانست در محیط مناسب تری نشو و نما کند. ضدیت با استقلال مالی زن که یکی از مهمترین اصول شناخته شده در اسلام است، به شیوه‌های گوناگون و زیر پوششی از تقدیس زن خانگی تبلیغ می‌شد. (کار، ۱۳۷۳: ۱۰۳)

«مروزه اگرچه تندرویهایی سابق به چشم نمی‌خورد،

اما هنوز هم این نگرش جنسیتی وجود دارد که زن باید امور خانه و امور مربوط به نگهداری و آموزش کودکان را به عهده بگیرد. هنوز هم، اشتغال و استقلال اقتصادی زنان، مسئله‌ای ضروری قلمداد نمی‌شود و آنها همچنان زیر چتر حمایتی پدران و سپس همسران خود قرار دارند. این مسئله می‌تواند باعث محدودیت زنان، تن دادن به طلاق عاطفی و ماندن در زندگی مشترک بدون رضایت زناشویی شود. نگارنده (۱۳۹۱) در تحقیقی تحت عنوان «دلایل استحکام زندگی مشترک زنان فاقد رضایت زناشویی» به این نتیجه رسید که وابستگی مالی دومین عامل تأثیرگذار در استحکام زندگی مشترک زنانی است که از زندگی زناشویی خود هیچ رضایتی نداشته و از طلاق عاطفی رنج می‌برند. از طرفی، اگر طلاق هم رخ دهد تازه آغاز مشکلات است. زن خانه دار پس از طلاق چاره‌ای جز بازگشت به خانه‌پداری ندارد و به شدت تحت فشارهای روحی و اقتصادی قرار می‌گیرد. برای حل چنین معضلاتی، عده‌ای را عقیده بر این است که زن در اسلام از مهریه برخوردار است و در صورت بروز مشکل و طلاق می‌تواند از آن به عنوان پشتوانه مالی استفاده کند.»

درست است که مهریه تعیین می‌شود اما گرفتن مهریه در قانون و عرف ساده نیست. با وجود قانون اعسار و با قبول این که با قبول اعسار زوج از پرداخت مهریه، محاکم مبادرت به تقسیط مهریه می‌کنند و در تقسیط هم توانایی مرد ملاک میزان پرداخت می‌باشد، اساساً پشتوانه بودن مهریه برای روزهای تنهایی زن امری بی‌معنا گردیده است. به حکایت آرای اصداری از محاکم،

●●● آنچه در راه

اشتغال زنان سد ایجاد

کرده، قوانین و مقررات

نیست، بلکه نحوه

نگرش، باورهای غلط و

تعلیم و تربیت نادرست

افراد است. متأسفانه

در محیط کار و برخی

خانواده‌ها، مردان به

جای آن که در کنار زنان

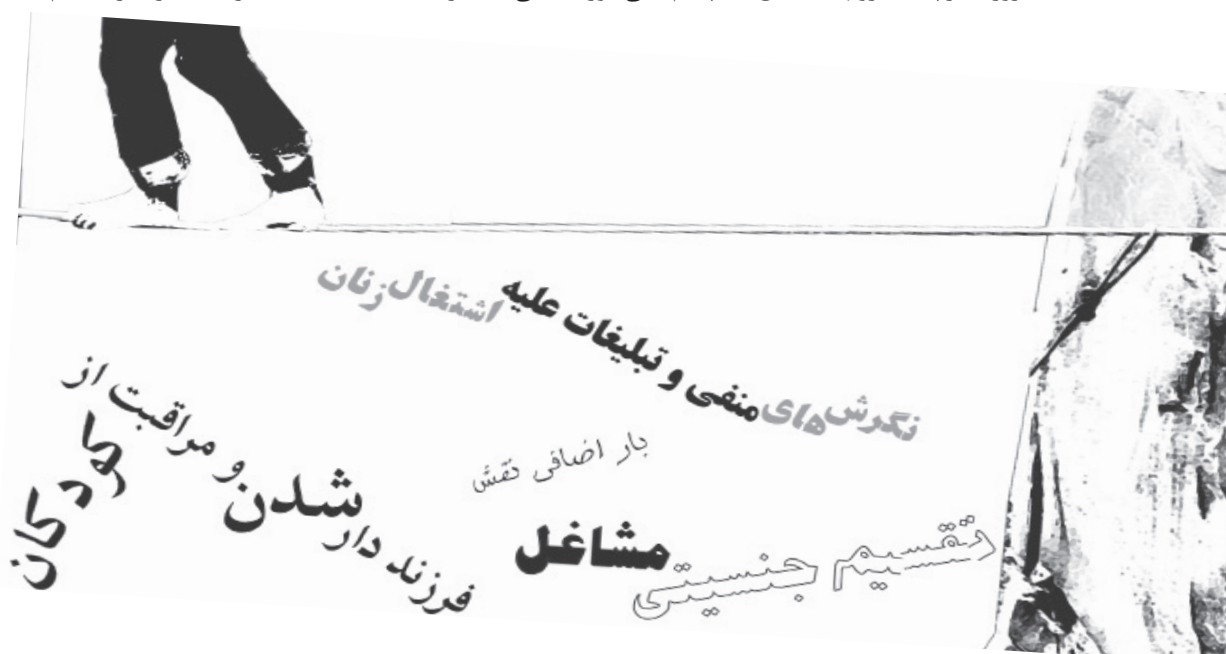
قرار بگیرند، در مقابل

آنها جبهه می‌گیرند و به

جای مضاعف کردن توان

آنها، به تضعیف آنها

می‌پردازند ●●●





●●● وابستگی مالی
دومین عامل تأثیرگذار
در استحکام زندگی
مشترک زنانی است
که از زندگی زناشویی
خود هیچ رضایتی
نداشته و از طلاق
عاطفی رنج می‌برند.
از طرفی، اگر طلاق
هم رخ دهد تازه آغاز
مشکلات است ●●●

تنها ۳ الی ۴ درصد زنان مراجعه کننده موفق به دریافت مهریه می‌شوند و بقیه باید ماه‌ها و سال‌ها انتظار بکشند تا به مهریه‌هایشان دسترسی پیدا کنند. گاه زن برای خلاصی از اذیت‌های شوهر حاضر می‌شود مهریه خود را بذل کند تا موفق به طلاق شود.» (بهشتی، ۱۳۸۷: ۱۶۶) علاوه بر وجود این نگرش‌های منفی در مورد اشتغال زنان، تبلیغات منفی زیادی هم در ارتباط با کار زنان در رسانه‌ها به چشم می‌خورد. طی سالهای ۶۵-۱۳۵۵ تعداد زنان شاغل از ۱۲۰۰۰۰۰ نفر به ۹۷۵۰۰۰ نفر کاهش یافت و به این ترتیب نسبت اشتغال زنان از ۱۴ درصد کل شاغلین کشور به ۹ درصد رسیده، طی این سال‌ها تأکیدات و تبلیغات گسترده‌ای بر نقش‌های غیر اقتصادی زنان انجام شد. تبلیغاتی که وظیفه زنان را صرفاً مادری، همسر داری و خانه‌داری معرفی کرده است. (کار، ۱۳۷۳: ۱۴۲-۱۴۱)

امروزه هم رسانه‌ها، به خصوص تلویزیون این رسالت را بر عهده گرفته است. برنامه‌های تلویزیونی، خواه آشکار، خواه نهان، مملو از گفت‌وگوهای جنسیتی هستند. این که ما به عنوان زن یا مرد کیستیم و چگونه باید در فضاهای مختلف رفتار کنیم، بخشی از فرهنگ جنسیتی است که توسط نهادهایی چون رسانه باز تولید می‌شود. برنامه‌های تلویزیونی نقش مهمی در باز آفرینی تصورات جنسیتی جامعه دارند. آنها بیان کننده تصورات فرهنگی از نقش‌های مناسب زنان و مردان، هویت‌های جنسی و جنسیتی هستند. رسانه به عنوان یک سیستم محافظه کار در جامعه سعی در تثبیت آنچه وجود داشته است، دارد و از نمایش تغییرات تا زمانی که به عنوان یک عامل پایدار، تثبیت نشده باشند، خودداری می‌کند. بنابراین می‌توان گفت رسانه در تأیید هنجارهای جامعه و به عنوان بخشی از فرهنگ جامعه، کلیشه‌های جنسیتی را از جامعه گرفته و با نمایش دادن آن، به باز تولید و تثبیت بیشتر آنها می‌پردازد. (فسایی و کریمی، ۱۳۸۳)

نحوه برخورد رسانه‌های گروهی با زنان شاغل این است که او چگونه زندگی گسترده‌تر و آزادتری را به دست می‌آورد و با آسیب زدن به قدرت پدرشاهی مرد در خانه و کاهش خدمات خانگی از جانب همسرش، چگونه شکست می‌خورد. آنها زوج‌های دو درآمد را متقاعد می‌کنند که باید این قوانین را رعایت کنند:

- زن باید همه یا بیشتر کارهای خانه را به عهده بگیرد تا آنچه را که «بهای» شغلش برای مرد به شمار می‌آید، را جبران کند؛

- زن هرگز نباید اشاره کند که چون در بار تکفل

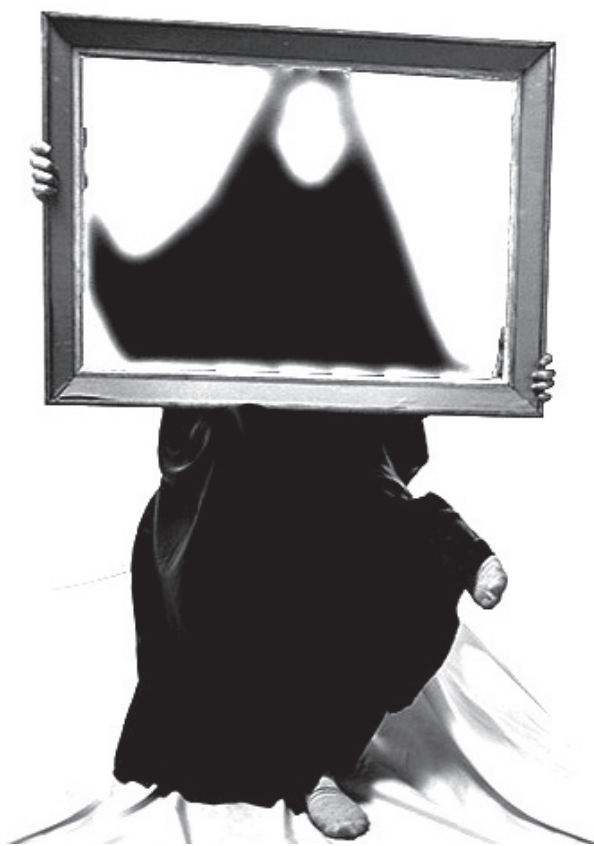
خانواده سهم دارد، در نتیجه حق است مرد نیز در مسئولیت‌های خانه سهیم باشد؛

- زن نباید برای واگذاری هیچ یک از بخش‌های مهم خانه داری و بچه داری به همسر و فرزندان و کمک کار اقدام کند. انجام دادن چنین کاری، زنانگی او را محکوم می‌کند و او را در مقام زن ناقص می‌نمایاند. (فیدر، ترجمه اعظامی، ۱۳۷۷: ۲۵۹)

منیژه حقیقی نسب (۱۳۸۴) در مقاله‌ای تحت عنوان «بررسی تصویر سازی نقش جنسیت در آگهی‌های بازرگانی سیمای جمهوری اسلامی ایران» به این نتیجه می‌رسد که در بیشتر آگهی‌ها، زنان در آگهی فرآورده‌های خانگی و مردان در آگهی خودرو و خدماتی دیده می‌شوند. تفاوت چشمگیری میان وضعیت تأهل و کار زن و مرد به چشم می‌خورد. در بیشتر آگهی‌ها زنان، همسر دار و غیر شاغل و خانه‌دار نمایش داده می‌شوند و مردان بی همسر و شاغل.

در سریال‌های تلویزیونی هم مشاغل به دو دسته زنان و مردانه تقسیم شده‌اند. زنان در اکثر موارد خانه‌دار بوده و در صورت شاغل بودن، منشی، معلم و یا پرستار هستند. در سطح اجتماعی هم، زنان منفعل به تصویر کشیده می‌شوند و اگر هم در سطح اجتماعی فعال باشند، در سطوح کوچک و محلی فعالند، اما مردان از مسئولیت‌های سنگین برخوردارند. در نقش‌های درون خانواده هم، نقش خدمت‌رسان خانوادگی و وابسته به همسر را بر عهده دارند و پدر نقش نان‌آور و تکیه گاه را. اگرچه به نظر می‌رسد زن در تلویزیون امروز با زن سنتی متفاوت است، او دیگر دائماً در کنار یک تشد در حال رخت‌شویی نشان داده نمی‌شود، در حال نگهداری از بچه‌های قد و نیم قد نیست، در پی تحصیل علم است، پای رایانه می‌نشیند، در رانندگی ماهر است، اما باز هم فرودست و منفعل بوده و نیازمند کمک و حمایت است. او ناتوان از مقاومت و ایستادگی در برابر مشکلات می‌باشد. (فسایی و کریمی، ۱۳۸۳)

«در برخی سریال‌ها، علت مشکلات خانواده، انحراف اخلاقی همسر (مرد) و هرگونه آسیبی به خانه و خانواده، زنی است که کار بیرون از خانه دارد و به خانه داری اکتفا نکرده است. او در حالی به تصویر کشیده می‌شود که وقت کافی برای همسر و فرزندان خود ندارد و در نتیجه همسرش مجبور به خیانت به او می‌شود، البته مرد در این خیانت مقصر نیست و مقصر اصلی همسر شاغل اوست. اما زن خانه دار یک قدیسه، همسری ایده آل مرد ایرانی و مادری تمام عیار به تصویر کشیده می‌شود.»



●●● اگر چه به
 نظر می‌رسد زن در
 تلویزیون امروز با زن
 سنتی متفاوت است،
 او دیگر دائماً در کنار
 یک تشت در حال
 رخت‌شویی نشان
 داده نمی‌شود، در حال
 نگهداری از بچه‌های قد
 و نیم قد نیست، در پی
 تحصیل علم است، پای
 رایانه می‌نشیند، در
 رانندگی ماهر است،
 اما باز هم فرودست و
 منفعل بوده و نیازمند
 کمک و حمایت
 است ●●●

فعالیت‌های خانه‌داری و مراقبت از کودکان را به عهده
 گیرند. (بختیاری، نقل از زعفرانچی، ۱۳۸۸)

در نتیجه این تعارضات زنان شاغل می‌توانند دچار
 استرس شوند. تعریف واحدی از استرس که مورد قبول
 همه قرار گیرد وجود ندارد. استرس را می‌توان به منزله
 «محرک» توصیف کرد. یا این که آن را به منزله «پاسخ»
 در نظر می‌گیرند و بر واکنش افراد در برابر عناصر
 استرس‌زا تأکید می‌کنند و یا این که استرس را به منزله
 «فرآیندی» که شامل عنصر استرس‌زا و استرس است
 توصیف می‌نمایند، اما بعد مهم ارتباط بین شخص و
 محیط را به آن می‌افزایند.

منابع زیادی درباره استرس وجود دارد. سه منبع اصلی،
 سرچشمه استرس محسوب می‌شوند:

الف) اول مربوط به درون شخص است که از خلال
 بیماری به وجود می‌آید.

ب) منابع درون خانواده که از تعامل افراد درون خانواده
 بر اساس رفتارها، نیازها و شخصیت هر یک از اعضای
 خانواده ایجاد می‌شود.

ج) منابع مربوط به جامعه که از برخورد و تماس مردم
 در خارج از خانواده ناشی می‌شود.

یکی از منابع مهم استرس، استرس شغلی است که
 تهدیدی جدی برای فرد به شمار می‌آید. خصیصه‌های
 فردی، رویارویی خانواده و کار، روابط شغلی، ساختار و
 جو سازمانی، محیط شغلی، نوع کار، افراط یا تفریط در
 کار و خطرهای جسمانی، منابع استرس و تنش‌های
 شغلی محسوب می‌شوند.

استرس زیاد و مسأله شیردهی مادران شاغل
 پژوهش‌های انجام شده گویای آن است که اشتغال
 زنان پیامدهای مثبت و منفی دارد. بنابراین پژوهش‌ها،
 پیامدهای مثبت اشتغال عبارتند از:

۱. افزایش آگاهی، بینش اجتماعی، ایجاد روحیه اعتماد
 به نفس و رشد استقلال فکری- روحی زنان؛

۲. کمک به فهم و درک مسائل زنان و حل مشکلات
 آنان همراه با حضور بیشتر ایشان در اجتماع؛

۳. بالا رفتن منزلت زن در جامعه و مشارکت بیشتر در
 تصمیم‌گیری‌ها و خروج آنان از انفعال؛

۴. افزایش توان مدیریتی زنان که به تصمیم‌گیری‌های
 اساسی خانواده کمک بسزایی خواهد کرد؛

۵. آشنایی بیشتر با روش‌های افزایش بهره‌وری از
 امکانات مادی و معنوی خانواده و تلاش در این زمینه؛

۶. کمک به اقتصاد خانواده، شادابی و سلامت روحی
 زن و جلوگیری از افسردگی بر اثر بیکاری و یکنواختی
 زندگی روزمره.

از طرف دیگر این تحقیقات نشان داده‌اند که زنان
 شاغل افزون بر رویارویی با تنش‌های کاری مشابه
 با مردان، با فشارهای اضافی چون خستگی، تفکرات
 کلیشه‌ای و تعارض نقش‌های خانوادگی - شغلی روبه‌رو
 هستند. با این که امروزه بخش چشمگیری از نیروی کار
 را زنان تشکیل داده‌اند، هنوز هم بیشتر کارهای مربوط
 به خانه و مراقبت از کودکان بر عهده آنان است. حتی در
 کشورهای صنعتی پیشرفته، با افزایش آمار اشتغال زنان،
 آنان مایلند و از آنان انتظار می‌رود که اصلی‌ترین بخش



●●● نادیده گرفتن نقش پدر در تربیت کودک و تلقی صرفاً اقتصادی و تأمین معاش داشتن از نقش پدری که متأسفانه در جامعه مرسوم است می تواند به تربیت کودک لطمه بزند و مادر تنها رها شده در این مسیر را که گاه اطلاعات و توانایی لازم را ندارد، خسته و فرسوده کند ●●●

در مقایسه با مادران خانه دار وقت کمتری را به مراقبت از کودکان خود و بچه داری اختصاص می دهند. اما توجه به این نکته الزامی است که باید مادری را «کیفیت» قلمداد کرد نه «کمیت». شاید مادر شاغل وقت کمتری را با کودک خود سپری کند، اما مهم چگونگی صرف این وقت است. نمی توان صرف این که زنی تمام وقت خود را در خانه می گذراند، او را مادری تمام عیار قلمداد کرد و زن شاغل را به کم کاری در قبال تربیت فرزندان متهم نمود. از طرف دیگر بهتر است به جای «مادری» بر «والدگری» تأکید کرد که هم پدر و هم مادر را در بر می گیرد. نادیده گرفتن نقش پدر در تربیت کودک و تلقی صرفاً اقتصادی و تأمین معاش داشتن از نقش پدری که متأسفانه در جامعه مرسوم است می تواند به تربیت کودک لطمه بزند و مادر تنها رها شده در این مسیر را که گاه اطلاعات و توانایی لازم را ندارد، خسته و فرسوده کند. در تحقیقی که توسط آماتو (۱۹۹۴)، نقل از تبریزی (۱۳۸۳) صورت گرفت مشخص شد که نزدیک بودن کودکان به پدر، موجب شادمانی، رضایت از زندگی و آرامش روانی کودک می شود.»

از طرف دیگر ماسون و بارلینگ (۱۹۸۸) نشان داده اند تضاد بین نقش مادری و شغلی، بر سازش خانوادگی زنان تأثیر منفی دارد.

«اما اگر همگام با افزایش فعالیت زنان در عرصه

از طرف دیگر بدون شک یکی از مهمترین نقش هایی که زنان در طول زندگی خود ایفا می کنند، نقش «مادری» است که در زندگی زن دگرگونی های ایجاد می کند. روابط مادر و کودک مبنای رشد و تکامل کودک است. مادران شاغل عمدتاً استرس ناشی از شغل را به خانه منتقل می کنند، کار کردن تا دیر وقت در شب ممکن است آنها را از شرکت در جمع خانوادگی باز دارد و بر عکس، مشکلات خانوادگی، مادر را از کارش باز دارد. به این دلیل که زنان شاغل بیشتر درگیر مسئولیت های خانه هستند، بیش از مردان دست خوش آثار منفی استرس زا می شوند که بر سلامت جسمانی و روانی مادر و کودک اثر دارد. (حاتمی، ۱۳۸۲: ۱۵-۹)

در تحقیقی که اورباخ (۱۹۸۴) انجام داد مشکلات مادران شاغل شیرده را بررسی کرده و نتیجه گرفت ۸۶ درصد مادران شاغل شیرده مشکلات بیشتری داشتند و بیشترین مشکل آنها سنگینی بیش از حد نقش مادرانه در پاسخ به الزام های متعددی بود که بر آنها تحمیل شده بود. کیلین (۱۹۹۰) در نتیجه پژوهش خود عنوان داشته است نگرانی های زن باردار در مورد خطرات محیطی کار، جو غیرحمایتی محیط کار، از جمله عواملی هستند که می توانند بر آسیب پذیری روان شناختی زن باردار شاغل اثر بگذارد. (حاتمی، ۱۳۸۲: ۱۰۵)

«تحقیقات هافمن (۱۹۸۹) نشان می دهد مادران شاغل

نتیجه

زنان ایرانی از گذشته‌های دور، پا به پای مردان کار کرده و چرخ زندگی را چرخانده‌اند. آنها علاوه بر اداره امر خانه و مراقبت از کودکان، در کشاورزی و دامداری و صنایع دستی از جمله ریسندگی، دوشادوش مردان تلاش کرده‌اند. اما چه در جامعه سنتی و مذهبی گذشته و چه در جامعه در حال گذار امروزی، در زمینه اشتغال و کار بیرون از خانه، با مشکلات عدیده‌ای مواجه بوده و هستند. آنها همواره از نابرابری‌های جنسیتی رنج برده و تحت فشار بوده‌اند. آنها معمولاً مجبورند در مشاغل محدودی که زنانه تلقی می‌شوند از جمله پرستاری و معلمی مشغول به کار باشند. در برخی از موارد حقوق کمتری دریافت می‌کنند و در سطح مدیریتی و کلان جامعه جایگاه ممتازی ندارند.

یکی از مشکلات عمده زنان شاغل ایرانی، برقراری تعادل بین زندگی خانوادگی و شغلی است. آنها از یک طرف علاقه‌مند به کار بیرون از خانه هستند، چون به آنها استقلال مالی و عزت نفس می‌دهد، اما از طرف دیگر حفظ تعادل بین زندگی خانوادگی و شغلشان مشکل است، چون بر اساس کلیشه‌ها و نگرش‌های جنسیتی، زن مسئول امور خانه و کودکان است و معمولاً از همکاری دیگران به خصوص همسرش در این زمینه بهره‌مند نیست. در نتیجه وقت کافی برای فرزندان و همسر و اوقات فراغت ندارد و زندگی برای او سخت و طاقت فرسا می‌شود و می‌تواند به تنش و ناسازگاری زناشویی منجر گردد.

از طرف دیگر زنان ایرانی همواره از نگرش‌های منفی و تبلیغات سوء علیه اشتغال زنان، رنج کشیده‌اند. علی‌رغم تغییر در حوزه زندگی زنان، نگرش‌ها و کلیشه‌های جنسیتی چندان تغییر نکرده است. هنوز هم مرد نان‌آور خانواده و زن مسئول امور خانه و مراقبت از کودکان قلمداد می‌شود، حتی زنی که شاغل است باز هم بار سنگین امور خانه و کودکان را بر عهده دارد. در چنین شرایطی زن، دچار تعارض کار - خانواده شده، از بار اضافی نقش تحت فشار است و گرفتار مشکلات روحی از جمله استرس می‌شود. از طرف دیگر رسانه‌ها به ویژه تلویزیون با استفاده از سریال‌ها و سایر برنامه‌ها به تبلیغ علیه اشتغال زنان پرداخته‌اند. آنها از زن خانه‌دار یک قدیسه ساخته و اشتغال زن را به عنوان عامل اصلی مشکلات همسر و فرزندان زن معرفی می‌کنند. عده‌ای هم به نام شرع و مسائل فقهی مانع حضور زنان در عرصه اشتغال و اقتصاد می‌شوند.

اجتماعی و اقتصادی، نگرش‌های جنسیتی در مورد خانه‌داری تغییر یابد و به جای تأکید صرف بر مادری بر والدگری تأکید شود، زنان شاغل راحت‌تر می‌توانند بین نقش والای مادری و شغل خود تعادل ایجاد کنند.» اییوت و هاپرت (۱۹۹۱) در تحقیق خود عنوان می‌دارند، مادران شاغل نمی‌توانند به دلیل اشتغال و بچه‌داری از اوقات فراغت استفاده کنند. بر این اساس همبستگی معناداری بین بیماری و سلامت روان با اشتغال و تعهدات خانوادگی وجود دارد (حاتمی، ۱۳۸۲: ۱۱۱-۱۰۹). اما بر عکس زنانی که باموفقیت، نقش‌های مختلفی را ترکیب می‌کنند، زنانه هستند که از حمایت روانی - اجتماعی چه در مجموعه کاری و چه در خانه برخوردارند. (سفیری، ۱۳۷۷: ۳۳)

مسئله دیگر شیردهی مادران شاغل است. تحقیقات نشان می‌دهد سلامت بدنی کودکی که از شیر مادر تغذیه می‌کند، بهتر از کودکی است که با شیر خشک تغذیه می‌شود. این یک حقیقت است که کودکان تغذیه شده با شیر خشک، هفت برابر بیشتر از کودکان تغذیه شده با شیر مادر دچار بیماری‌های عفونی می‌شوند. آشکارترین برتری و مزیت شیر مادر، کامل بودن آن است. در طی میلیون‌ها سال، شیر انسان کامل‌ترین غذا برای رشد و نمو کودک بوده است و قابل مقایسه با شیر دیگر موجودات نیست. شیر مادر برای رشد مغز کودک مساعد است، تعداد اندکی از کودکانی که با شیر مادر تغذیه می‌کنند، دچار آلرژی می‌شوند. دهان نوزاد با شیر خوردن از سینه مادر شکل و قالب صحیحی به خود می‌گیرد و در نتیجه کودک بهتر و واضح‌تر صحبت می‌کند و کمتر به گفتار درمانی نیاز پیدا می‌کند. علاوه بر فواید جسمانی، شیر دهی باعث بهبود حالات روانی و ارتباط عاشقانه کودک و مادر می‌شود. دو رکن اصلی و مهم در شیر خوردن کودک، تلاقی چشمها و تماس بدنی است که مادر و کودک را عاشق هم می‌کند و باعث ایجاد احساس امنیت و نشاط در کودک می‌شود. شیر دهی برای مادر هم مزایایی دارد. شیردهی راحت و آسان است و دردسر حمل شیشه و شستن آن را ندارد، باعث صرفه جویی در پول و کاهش وزن می‌گردد. به مادر احساس خوشی و مسرت می‌دهد. برای عملکرد رحم مفید است و خطر ابتلا به سرطان سینه را کاهش می‌دهد. اما با نهایت انصاف باید قبول کنیم تمامی این مزیت‌ها شامل حال مادر شاغل نمی‌شود و شیر دادن برای او با دردسر همراه است. (پرایس، ۱۳۷۳: ۲۴-۱۰)

●●● رسانه‌ها به ویژه

تلویزیون با استفاده از

سریال‌ها و سایر برنامه‌ها

به تبلیغ علیه اشتغال

زنان پرداخته‌اند. آنها

از زن خانه‌دار یک

قدیسه ساخته و اشتغال

زن را به عنوان عامل

اصلی مشکلات همسر

و فرزندان زن معرفی

می‌کنند. عده‌ای هم به

نام شرع و مسائل فقهی

مانع حضور زنان در

عرصه اشتغال و اقتصاد

می‌شوند ●●●

پیشنهادها

۶. الگوسازی از زنان موفق و مدیر جهت ترغیب اذهان عمومی جامعه برای افزایش اشتغال زنان؛
۷. تجدیدنظر جدی در محتوای سریال‌های تلویزیونی و تلاش برای پذیرش و گسترش استقلال اقتصادی بانوان و همکاری همه افراد خانواده با آنها.
۸. تلاش و ایجاد زمینه مناسب جهت ادامه تحصیلات زنان در مقاطع کارشناسی ارشد و دکترا و جلوگیری از ریزش آنها در این مقاطع؛
۹. مبارزه با محدود کردن زنان به مشاغل خاص و تلاش همه جانبه برای آموزش و یاد دادن انواع تخصص‌ها در زمینه‌های مختلف به آنها؛
۱۰. ایجاد مهدکودک و شیرخوارگاه در محل کار زنان و دادن مرخصی زایمان و تسهیلات مناسب به آنها؛
۱۱. تلاش برای تغییر کلیشه‌های جنسیتی در باب امور خانه و مراقبت از کودکان، جهت جلوگیری از بار اضافی نقش زنان و کاهش مسئولیت‌های آنها.

جهت رفع موانع پیش روی زنان در عرصه اشتغال و حضور هرچه مؤثرتر آنان در عرصه خانوادگی و شغلی، کارشناسان این راهکارها پیشنهاد می‌کنند:

۱. تلاش جهت توانمندسازی زنان و کمک به خودباوری آنان از طریق برنامه‌های آموزشی به کمک انواع رسانه‌ها؛
۲. بازنگری در قوانین ناظر بر امور خانواده و آموزش و امور کیفری که مستقیم یا غیر مستقیم مانع مشارکت زنان در عرصه‌های مختلف است؛
۳. مبارزه و حذف آگهی‌های استخدام که مستقیم یا غیرمستقیم حاوی تبعیض و سوءاستفاده از زنان ایرانی است؛
۴. استفاده مناسب و آگاهانه از منابع سنتی و فقهی در جهت افزایش اشتغال زنان و استقلال مالی آنها (مسئله‌ای که یکی از اصول اساسی اما فراموش شده اسلام است)؛
۵. تفویض پست‌ها و مقامات دولتی به زنان واجد شرایط؛

منابع

- برگ زیتون: تهران.
- سفیری، خدیجه، ۱۳۷۷، جامعه شناسی اشتغال زنان، موسسه فرهنگی انتشاراتی تبیان: تهران.
- سلیمی، فریبا، ۱۳۸۹، تبیین مفهوم غنی سازی کار - خانواده و بررسی مبانی نظری و پژوهشی و راه کارهای اجرایی آن در زنان شاغل، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه اصفهان.
- شیخی، محمد تقی، ۱۳۸۰، جامعه شناسی زنان و خانواده، شرکت سهامی انتشار: تهران.
- عابدی، زهرا، ۱۳۹۱، دلایل استحکام زندگی مشترک زنان فاقد رضایت زناشویی، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه اصفهان.
- فسایی و کریمی، سهیلا و شیدا، ۱۳۸۳، کلیشه های جنسیتی سریال های تلویزیونی ایران، پژوهش زنان، دوره ۳: شماره ۳.
- فیدر، شرلی اسلون، ۱۳۷۷، بار سنگین زنان شاغل، ترجمه مینا اعظامی، نشر البرز: تهران.
- کار، مهرانگیز، ۱۳۷۳، زنان در بازار کار ایران، انتشارات روشنگران: تهران.
- محسنی، منوچهر، ۱۳۸۶، بررسی در جامعه شناسی فرهنگی ایران، نشر پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات: تهران.

- احمدی، حبیب، ۱۳۸۲، روان شناسی اجتماعی، انتشارات دانشگاه شیراز: شیراز.
- باغبان و دیگران، ایران، ۱۳۸۸، برقراری تعادل بین زندگی خانوادگی و شغلی، نشر کنکاش: اصفهان.
- باقری، شهلا، ۱۳۸۲، اشتغال زنان در ایران، روابط عمومی شورای فرهنگی - اجتماعی زنان: تهران.
- بختیاری، آمنه (۱۳۸۸). تأثیر اشتغال زنان با تأکید بر فرزندان، اشتغال زنان (مجموعه مقالات)، تألیف زعفرانچی، مرکز امور زنان و خانواده نهاد ریاست جمهوری: تهران.
- بهشتی، مرتضی، ۱۳۸۷، ترجمان مهندسی مهریه در شعاع جامعه و خانواده، تهران.
- پرایس، آن، ۱۳۷۳، تغذیه کودک با شیر مادر: راهنمای مادران شاغل، نشر آوای نور: تهران.
- حاتمی، محمد، ۱۳۸۲، استرس مادران شاغل، مؤسسه فرهنگی منادی تربیت: تهران.
- حقیقی نسب، منیژه، ۱۳۸۴، بررسی تصویر سازی نقش جنسیت در آگهی های بازرگانی سیمای جمهوری اسلامی ایران، مطالعات زنان، دوره ۳: شماره ۷.
- خانیا، پروانه، ۱۳۸۷، زنان ایران در چشم انداز توسعه، نشر بینش آزادگان: اصفهان.
- روشن فر، محمد، ۱۳۸۲، زن، اشتغال، مالکیت، انتشارات



از نگاه یک سینماگر

گزارشی از جشنواره فیلم کوتاه «حسنات»

زاون قوکاسیان

منتقد و مدرس سینما

داستانی و تجربه نخست نیز حضوری تعیین کننده داشت. توفیق کم نظیر جشنواره امسال چاپ کتاب فیلمنامه‌های منتخب در دومین جشنواره بود. این اتفاق از آن جهت کم نظیر است که یک جشنواره می‌تواند به آنجا برسد که به مقوله فیلمنامه و نشر آن بعنوان یک رکن آموزشی هنری پردازد و از این طریق بانی خیر برای فیلمنامه نویسان جوانی باشد که می‌توانند در آینده فیلمنامه نویسان و فیلمسازان کشور باشند. کسانی که از «حسنات» به سینما می‌آیند تا «حسنات» را تصویر کنند.

یکی از بخشهای مهم و ویژه جشنواره در سه سال اخیر و امسال بزرگداشت هنرمندان بوده است. هنرمندانی که از دریچه سینما به انسان می‌نگرند، انسانهایی که سینما بهانه ورود آنان به دنیایی ست که می‌باید درستی و زشتی از آن رخت بربندد. از این رو بزرگداشت کارگردان بزرگ

خوشحالم که سومین جشنواره ملی فیلم کوتاه حسنات با دستاوردهای گرانبها به پایان رسید. در اینجا مایلیم گزارشی کوتاه از جشنواره برای علاقه‌مندان ارائه کنم. امسال جشنواره در سه بخش برگزار شد و از استقبال شایانی نیز برخوردار گردید. تعداد فیلم‌ها و فیلمنامه‌های شرکت کننده و نیز علاقه‌مندان تماشای این فیلم‌ها بیش از سال‌های پیش بود، و مراسم اختتامیه در دو سالن بزرگ در حالی برگزار گردید که علاقه‌مندان بسیاری ایستاده بودند. افتتاحیه نمادین مراسم نیز نشان از اهداف جشنواره داشت و از استقبال خوبی برخوردار شد که نشان از گسترش مطلوب و نهادینه شدن آن در بین هواخواهان سینما داشت.

در بخش فیلمنامه، عمده آثار برگزیده بطور مشخص نگاه انسانی و متعالی را در کلیه محورها و تم‌های زندگی سرلوحه کار خود قرار داده بود. این نگاه در بخش

سینمای ایران مسعود جعفری جوزانی نقطه عطفی در جشنواره سوم است. جوزانی بی‌نیاز از تعریف است. او از سینما رسانه‌ای سالم و مطمئن برای باورهایش ساخته است سینمای او بر این باور است که انسان با گذر از سختی‌ها می‌تواند انسانی زیبا و بخشنده باشد.

در ادامه این بخش امسال جشنواره قدردان کسانی بود که همواره در بدنه سینما و در پنهان تصویر حضور دارند. امسال از صدابردار خاموش شده مسعود بهنام و نیز از یاری رسان همیشگی در سینما به نام علی بابایی تجلیل شد. همانطور که سال گذشته این جشنواره قدردان حسن بنی هاشمی، زنده یاد فرهاد فارسی و ملکه رنجبر بود. امسال در نبود هنرمند بزرگ تئاتر شهرمان بابافاضل جشنواره توانست با نمایش فیلم کوتاه «هفتاد و پنج سالگی»، با حضور ام‌الله احمدجو و حسن اکلیلی در مراسمی یادبود این هنرمند خاضع و ارزشمند که جای خالی او بخوبی احساس می‌شود فرصتی هرچند کم فراهم آورد تا یادی از این هنرمند گرامی داشته باشیم.

در سومین دوره جشنواره دیدار با «آرد زند» و فیلم‌های و نشست‌های تخصصی درباره فیلم‌ها و نیز در ادامه همین نشست‌ها در دیدار با رؤیا نونهالی هنرمند توانمند سینمای ایران در گفتگوی رودررو درباره بازیگری و نیز گفتگوی رو در رو با بهنام بهزادی و احمد طالبی نژاد درباره بازیگری را می‌توان از مهمترین اتفاقات آموزشی هنری جشنواره ملی فیلم کوتاه حسنت دانست.

هرچند توانایی‌های این جشنواره نسبت به دو دوره قبل اعتلا یافته است و حسنت موفق شده است که رسانه سینما را در خدمت خود گیرد تا جوانان، باورهای انسان دوستانه و خصال نیکومنش خود را متجلی سازند، به این نکته نیز باید اذعان داشت که حسنت می‌توانست «رسانه» یا «تعریف» دیگری را برای پیشبرد اهداف خود برگزیند. اما دقت و حسن نظر بانیان جشنواره و دورنمای آینده کشور آنان را بر آن ساخت تا با دیدگاهی نوین بذری را آماده کشت سازند که جوانان هنرمند امروز و آینده کشور گسترش دهنده آن دیدگاه الهی باشند که در نیت حسنت وجود دارد. از این رو است که این جشنواره می‌تواند همواره در شهر اصفهان که پایتخت هنر کشور است همواره فعال و پر تلاؤو در پیشبرد نیکی و نیکوکاری کوشا باشد.

آنچه در جشنواره امسال را از نظر فیلمسازان حرفه‌ای‌تر کمی متفاوت کرد حضور فیلم‌هایی با ساختاری قوی‌تر از سالهای گذشته بود که به دلیل کم‌رنگ شدن تم محوری جشنواره که همانا مفهوم حسنت و نیکوکاری در برخی از فیلم‌هایشان بود نتوانستند جوایز جشنواره را تصاحب کنند.

شاید یکی از شاخصه‌های مهم جشنواره‌های موضوعی نیز همین باشد؛ ولی استقبال تماشاگران به نوعی این مهم را نیز پاسخ داد و موجب رضایت خاطر فراوانتر تماشاگران و بخصوص فیلمسازان شد و بینندگان جشنواره امسال با فیلم‌های قوی‌تر و جذاب‌تر از سالهای قبل روبرو شدند.





نیم‌نگاهی کانتی به زیبایی‌شناسی فیلم‌های جشنواره «حسنات»

علیرضا ارواحی

پژوهشگر مباحث نظری هنر

احکام زیبا توجه می‌کند و علاقه را مغایر با احکام ذوقی و زیبایی‌شناختی می‌داند. برای فهم این مطلب در ابتدا می‌بایست میان دو نوع داوری مبتنی بر ذوق از دیدگاه کانت تفاوت گذاشت. وی با توجه به روند فلسفی خود بیان می‌کند که دو نوع داوری مبتنی بر ذوق وجود دارد، یکی بر اساس «زیبا» (Le beau) و دیگری بر اساس «والا» (Le sublime) و سپس «به پیروی از نویسندگان انگلیسی [صاحب نظر] درباره زیبایی‌شناسی، حکم به زیبایی شیئی را حکم ذوقی» (کاپلستون، ۱۳۶۰: ۲۲۷) می‌خواند.

در این داوری انواع چهارگانه صور منطقی اهمیت دارد: «کیفیت»، «کمیت»، «نسبت» و «جهت». کانت برخلاف فیلسوفان پیشین «کیفیت را قبل از کمیت قرار می‌دهد و کلیت حکم و جنبه کمی آن را به نحوی تعدیل می‌کند و کاربرد ریاضی را تلویحاً در احکام ذوقی

در جشنواره‌های فیلمی که با هدف مفاهیم اخلاقی برگزار می‌شود مبحث «علاقه» (Interesse / Interest) کانت قابل بررسی است، کانت بی‌توجهی به این مبحث را فارغ از نگاه زیبایی‌شناسی (Aesthetic) می‌داند.

این بی‌توجهی در فیلم‌های جشنواره «حسنات» مشهود است و معمولاً مخاطب با فیلم‌هایی روبه‌رو می‌شود که در آن «امر زیبا» در مقایسه با اخلاق رنگ می‌بازد و به باور کانت با یک نگاه علاقه‌ای همراه می‌گردد. مفهوم علاقه معمولاً در فلسفه بررسی می‌شود و کانت یکی از مهم‌ترین کسانی است که به تفصیل به زیبایی‌شناسی در هنر و این مفهوم پرداخته است و نظرات وی در این زمینه پراهمیت و مطلعی برای صاحب‌نظران هنر به‌شمار می‌آید.

کانت در کتاب خود به نام «نقد قوه حکم» (داوری) در صورت منطقی «کیفیت»، به علاقه و رابطه آن با



●●● «داوری
زیبایی‌شناسی عاری از
علاقه، نه تنها نسبت
به ترجیح‌های ذهنی
(و بنابراین نسبت به
آنچه مطبوع یا نامطبوع
می‌یابیم)، بلکه حتی
نسبت به قانون اخلاقی
(نسبت به آنچه به عنوان
اجبار بر من تحمیل
می‌شود) آزاد است ●●●

و مسائل زیباشناختی ناموجه اعلام می‌دارد.» (مجتهدی، ۱۳۸۶: ۱۷۵ و ۱۷۶) از دیدگاه کانت علاوه بر جابه‌جایی کیفیت و کمیت، اهمیت دادن به این صور منطقی در بحث زیبایی‌شناختی و حکم ذوقی و پیوند میان ماتقدم و ذوق قابل ذکر است.

«حکم ذوقی به هیچ وجه نه یک حکم شناختی و در نتیجه منطقی بلکه [حکمی] زیباشناختی است که از آن چنین بر می‌آید که مبنای اجباری آن فقط می‌تواند مبنایی ذهنی باشد» (کانت، ۱۳۸۸: ۹۹ و ۱۰۰)، در حکم ذوقی «توانایی ارزیابی یک موضوع یا چگونگی یک تصور وجود دارد» (نقیب‌زاده، ۱۳۴۶: ۳۴۸) و در این ارزیابی و داوری عدم نسبت دادن تصور چیزی که زیباست به موضوع دیده می‌شود. این برخورد مانع از این امر است که چیز زیبا به وسیله مفاهیم شناخته شود. حکم ذوقی، شناختی مفهومی نیست، چرا که مفهوم به دنبال برابر کردن چیزهای نابرابر است و برابری مفهومی در هنر وجود ندارد و «عاری از مفاهیم» است و خود زیبایی نیز یک مفهوم نیست.» (اسکروتن، ۱۳۷۵: ۱۵۱) «در واقع باید چنین گفت که وقتی کانت مفاهیم مشخص را کنار می‌گذارد (که ممکن بود در کل زیبا مصداق یابد)، مانع از این می‌شود که زیبا به بخشی از تجربیات عینی مبدل گردد (...). و به عنوان واقعیتهای خارجی وجود پیدا کند و نفع و غرضی به آن تعلق بگیرد.» (کورنر، ۱۳۸۰: ۳۴۵) این نگاه کانت، زیبایی را از مفهوم جدا و لذت حاصل از زیبایی را از نفع و علاقه آزاد می‌کند.

با توجه به آنچه آمد می‌توان گفت ذوق، «نیروی ارائه حکم است دربارهٔ ابژه، یعنی شیوه متصور شدن ابژه است رها از هر غرض. لذت ناشی از ادراک زیبایی رهاست از هر گونه بهره، سود و علقه خاص.» (احمدی، ۱۳۸۸: ۸۴) یعنی زیبایی به خاطر خود زیبایی اهمیت دارد. «زیبایی

به خاطر زیبایی و این شعار آشنایی است، که از حیث مضمون شبیه گفته مشهور اسکار وایلد است، دایر بر این که جملهٔ هنرها کاملاً عاری از فایده‌اند.» (گراهام، ۱۳۸۳: ۳۳)

«داوری زیبایی‌شناسی عاری از علاقه، نه تنها نسبت به ترجیح‌های ذهنی (و بنابراین نسبت به آنچه مطبوع یا نامطبوع می‌یابیم)، بلکه حتی نسبت به قانون اخلاقی (نسبت به آنچه به عنوان اجبار بر من تحمیل می‌شود) آزاد است. کانت آن را «خود قانون‌گذاری» می‌خواند: آن از طریق فعالیت تأملی خود بر صورت تصویر [بازنمود] حسی اعمال می‌شود و به خود تعیین می‌بخشد. بلادرنگ در می‌یابیم که چرا تنها خصایص صوری عین در حکم ذوقی دخالت دارد. اگر حکم نسبت به ماده باشد، دیگر آزادی برای آن نخواهد بود، زیرا احساس فاعل شناسا در برخورد به ماده همواره پذیرنده و انفعالی است.» (شفر، ۱۳۸۷: ۶۳)

به‌طور کلی می‌توان گفت: «ذوق نیروی داوری و ستایش یک ابژه یا یک شیوه بیانگری است، از راه لذت با عدم لذتی که از هر منفعتی [و علاقه‌ای] مستقل باشد. ما موضوع چنین لذتی را زیبا می‌خوانیم.» (احمدی، ۱۳۸۸: ۸۴)، این لذت، حکم ذوقی را معین می‌کند و در محتوا و فرم از «علاقه» آزاد است.

کلاً در انگیزش این لذت و تأثیر بر روی مخاطب، استفاده از هر نوع «علاقه» کمکی به زیباشناسی فیلم نمی‌کند و کانت در این تأثیر بر تفاوت میان «دریافت حسی» (Empfindung / sensation) و «احساس» (Feeling) تأکید می‌گذارد (کانت، ۱۳۸۸: ۱۰۳ و بووی، ۱۳۸۶: ۶۰). به عبارتی «یک شناخت می‌تواند یا طبق قانون نیروی حساسیت یا طبق قانون نیروی فهم کامل باشد.» (خراسانی، ۱۳۷۶: ۳۹۷) که این دو با هم



●●● انتخاب و داوری

فیلم‌ها و حتی برگزاری

یک جشنواره می‌بایست

به دور از مفاهیمی

هم‌چون سود، میل،

خواست و «علاقه» باشد.

در فیلم‌های جشنواره

حسنات تأثیر غالب

موضوع جشنواره یعنی

«حسنات» بر روی

انتخاب فیلم‌ها باعث

دور شدن از مباحث

زیبایی‌شناختی شده

است ●●●

خیر (Gut / Good) و «امر زیبا».

در «نقد قوه حکم» درباره امر مطبوع آمده است: «مطبوع چیزی است که در دریافت حسی، خوشایند حواس واقع شود.» (کانت، ۱۳۸۸: ۱۰۲) امر مطبوع میان انسان و حیوان مشترک است و میل و شهوت را ارضاء می‌کند، مثلاً خوراکی که برای ما لذت‌بخش است و ذائقه را تحریک می‌کند، امر مطبوع به‌شمار می‌آید و با علاقه پیوسته است و «چیزی که به‌وسیله عقل از طریق مفهوم صرف، خوشایند باشد، خیر است» (کانت، ۱۳۸۸: ۱۰۴) و بر خلاف امر مطبوع، میان موجودات عاقل مشترک است و با امر مطبوع اختلافات دیگری هم دارد. تشابه امر مطبوع و امر خیر در وجود «علاقه» است و این دو با «علاقه» در متعلق خویشتن پیوسته‌اند. مهم‌ترین تفاوت زیبا با خیر و مطبوع در عدم پیوستگی زیبا با «علاقه» است.

به عبارت دیگر: «مطبوع به چیزی گفته می‌شود که به شخص التذاذ بخشد. زیبا به چیزی گفته می‌شود که صرفاً او را خوش آید. خیر، چیزی است که آن را ارج نهد [یا تصویب کند] یعنی چیزی که برایش ارزش عینی قائل باشد.» (کانت، ۱۳۸۸: ۱۰۸)

فیلم‌های به نمایش درآمده در جشنواره معمولاً پیرو امر خیر است و با توجه به نظر برگزارکنندگان بر اساس مفاهیمی هم‌چون «احسان، نیکوکاری و سنت خیراندیشی، همیاری، نوع‌دوستی و همدلی» شکل گرفته است. کانت در حوزه اخلاق به این‌گونه مفاهیم توجه دارد و این مفاهیم را در زیبایی‌شناسی بررسی نمی‌کند.

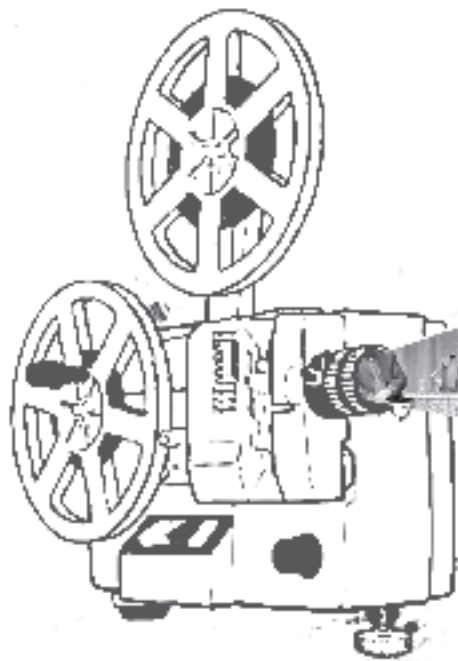
در پایان می‌توان گفت، «علاقه»، «رضایتی است که به تصور وجود یک عین پیوند می‌زنیم چنین رضایتی همیشه با قوه میل نسبت دارد، خواه به مثابه مبنای

متفاوتند و همان‌طور که ذکر شد شناخت زیبایی به‌طور بی‌واسطه ارتباطی با فهم ندارد. چهار صور ذکر شده به چهار بیان از زیبا اشاره می‌کنند که مکمل یکدیگرند که در صورت اول، اثر هنری در سنجش کیفیتی از دیدگاه کانت، هیچ رابطه‌ای با «بهره»، «سود»، «میل»، «قوه شهوانی»، «خواست»، «دلبستگی»، «فرض» و «علاقه» ندارد.

انتخاب و داوری فیلم‌ها و حتی برگزاری یک جشنواره می‌بایست به دور از مفاهیمی هم‌چون سود، میل، خواست و «علاقه» باشد. در فیلم‌های جشنواره حسنات تأثیر غالب موضوع جشنواره یعنی «حسنات» بر روی انتخاب فیلم‌ها باعث دور شدن از مباحث زیبایی‌شناختی شده است. این امر به فیلم‌ها یک گرایش مفهومی و محتوایی داده است و بعضاً فیلم‌هایی دیده می‌شود که در آن مفهوم بر جنبه‌های زیبایی‌شناسی آن غالب است و فیلم‌ها در مواردی از هرگونه نفع، غرض، ترجیح‌های ذهنی و قانون اخلاقی رها نیست. اگر دیدن فیلمی تداعی‌کننده یک خاطره دلنشین و آزاردهنده است و با هر بار دیدن لذتی از آن حاصل می‌شود، این لذت، لذتی زیبا شناختی نیست، چرا که همراه با میل و علاقه و نظایر آن بوده است و معمولاً این‌گونه فیلم‌ها با جانب‌داری همراه می‌شود.

کانت در باب «علاقه» و رابطه‌اش با حکم ذوقی و زیبایی‌شناختی اذعان می‌کند که «هرکس باید بپذیرد که داوری درباره زیبایی اگر با کمترین علاقه‌ای آمیخته باشد، بسیار جانب‌دار (Parteilich / Partial) است و یک حکم ذوقی محض نیست.» (کانت، ۱۳۸۸: ۱۰۱)

در ادامه لازم به ذکر است که کانت در باب ذوق و «علاقه»، میان سه چیز تفاوت می‌گذارد: «امر مطبوع» (Angenehm / Pleasant / Agreeable)، «امر



می‌یابد و جشنواره به بستری برای ترویج مفاهیم اخلاقی سوق داده می‌شود و هنر و سینما به واسطه‌ای برای این بستر تقلیل می‌یابد. در چنین جشنواره‌ای که با توجه به نظر برگزارکنندگان آن با «رستارین زبان هنر یعنی سینما» شکل گرفته است، نوعی ترجیح امور اخلاقی بر زیبایی دیده می‌شود و اخلاق غایتی برای هنر قلمداد می‌گردد. کانت در این مورد نیز هنر و زیبایی‌شناسی را در صورت منطقی «نسبت» فارغ از «غایت» و واسطه‌ای برای رسیدن به مفاهیم می‌داند و به‌صراحت اشاره می‌کند که حکم ذوقی نمی‌تواند «به وسیله هیچ تصویری از غایتی عینی و نتیجتاً توسط هیچ مفهومی از خیر، ایجاب شود، زیرا حکمی زیبایی‌شناختی نه شناختی است و بنابراین کاری با هیچ مفهومی ندارد.» (کانت، ۱۳۸۸: ۱۲۳ و ۱۲۴)

ایجابی آن، خواه به مثابه [امری] ضرورتاً پیوسته به مبنای ایجابی آن. لیکن وقتی سؤال این است که آیا چیزی زیباست، نمی‌خواهیم بدانیم آیا من یا هر کسی دیگری علاقه‌ای به وجود آن داریم یا می‌توانیم داشته باشیم بلکه [می‌خواهیم بدانیم] چگونه درباره آن به کمک مشاهده صرف (Betrachtung / Observation) (شهود یا تأمل) داوری می‌کنیم» (کانت، ۱۳۸۸: ۱۰۰ و ۱۰۱) و حکم ذوقی، حکم زیبایی‌شناختی است و «قوة داوری درباره یک عین یا یک شیوه تصور آن از طریق رضایت، بدون هر علاقه‌ای است. متعلق چنین رضایتی زیبا نامیده می‌شود.» (کانت، ۱۳۸۸: ۱۰۹)

هنر برای کانت با امر زیبا پیوند دارد و مفاهیم اخلاقی فارغ از مباحث هنری است و با توجه به آنچه که در باب زیبایی‌شناسی مطرح شد با پرداختن به مفاهیم اخلاقی امکان دست‌یابی به مباحث زیبایی‌شناسی و هنر کاهش

●●● با پرداختن
به مفاهیم اخلاقی
امکان دست‌یابی به
مباحث زیبایی‌شناسی
و هنر کاهش می‌یابد
و جشنواره به بستری
برای ترویج مفاهیم
اخلاقی سوق داده
می‌شود و هنر و سینما
به واسطه‌ای برای این
بستر تقلیل می‌یابد
●●●

منابع

- احمدی، بابک، ۱۳۸۸، حقیقت و زیبایی، نشر مرکز، چاپ هفدهم.
اسکروتن، راجزر، ۱۳۷۵، کانت، پایا، علی، طرح نو، چاپ اول.
بووی، اندرو، ۱۳۸۶، زیبایی‌شناسی و ذهنیت، از کانت تا نیچه، مجیدی، فریبرز، فرهنگستان هنر.
خراسانی، شرف‌الدین (شرف)، ۱۳۷۶، از برونو تا کانت، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
شفر، ژان ماری، ۱۳۸۷، فلسفه هنر از کانت تا هایدگر، قانونی، ایرج، انتشارات آگه، چاپ دوم.
کاپلستون، فردریک، کانت، بزرگمهر، منوچهر، دانشگاه صنعتی شریف با همکاری مرکز نشر دانشگاهی، تهران.
کانت، ایمانوئل، ۱۳۸۸، نقد قوه حکم، رشیدیان، عبدالکریم، نشرنی، چاپ دهم.
کورنر، اشتفان، ۱۳۸۰، فلسفه کانت، فولادوند، عزت‌الله، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، چاپ دوم.
گراهام، گوردون، ۱۳۸۳، فلسفه هنرها، درآمدی بر زیبایی‌شناسی، علیا، مسعود، ققنوس.
مجتهدی، کریم، ۱۳۸۶، افکار کانت، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ اول.
نقیب‌زاده، میرعبدالحسین، ۱۳۴۶، فلسفه کانت (بیداری از خواب دگماتیسم)، انتشارات آگاه چاپ اول.

پرونده محیط زیست



●●● چند سالی است به خاطر مشکلات مختلف که خشکسالی نیز آنها را تشدید کرده، آب زاینده‌رود به اصفهان نمی‌رسد. انگار اصفهانی‌ها هم به خشک شدن زاینده‌رود در تقریباً نیمی از فصل‌های سال عادت کرده‌اند. روزی جاری می‌شود و مردم به استقبال می‌روند و روزی بدون خداحافظی قطع می‌شود ●●●

ایمان حجتی

روزنامه‌نگار میراث فرهنگی و محیط زیست

در سال‌های گذشته و دور، اگر مدافعان محیط زیست در گوشه‌ای از کشور به طرحی اعتراض می‌کردند، اقدام آنان برای بسیاری لوکس و بی‌اولویت دانسته می‌شد. بسیاری معتقد بودند و هستند که وجود اولویت‌های دیگر، لزوم توجه و حمایت از حفظ محیط زیست را کاهش داده و کشیدن جاده، اتوبان و ساختن مجتمع‌های عظیم صنعتی به هر قیمت مهم‌تر و اولی‌تر است. ولی اکنون شرایط با سالهای گذشته فرق زیادی کرده است. برای درک این مسئله، کافی است از ده شهروند اصفهانی بزرگترین مشکلات شهرستان پرسیده شود تا در صدر فهرست، چندین مشکل زیست محیطی مانند آلودگی هوا و خشک شدن مکرر زاینده‌رود را ببینیم. توجه زیاد کاندیداهای نهمین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی در تبلیغات انتخاباتی به مسائلی نظیر مشکلات آب استان و آلودگی هوا نیز، بیشتر شدن این دغدغه در بین مردم را تأیید می‌کند. استاندار اصفهان سال ۱۳۹۰ را سال حصول نتایج خوب و برنامه‌های مدون در حوزه محیط زیست نامید ولی به نظر می‌رسد مشکلات محیط زیست اصفهان ریشه‌ای‌تر از این صحبت‌هاست. چند سالی است به خاطر مشکلات مختلف که خشکسالی نیز آنها را تشدید کرده، آب زاینده‌رود به اصفهان نمی‌رسد. انگار اصفهانی‌ها هم به خشک شدن زاینده‌رود در تقریباً نیمی از فصل‌های سال عادت کرده‌اند. روزی جاری می‌شود و مردم به استقبال می‌روند و روزی بدون خداحافظی قطع می‌شود. بروز این مسئله دلایل گوناگونی دارد که در این گزارش، مجال برای پرداختن به آنها نیست. قطع شدن آب، باعث نرسیدن آب به بسیاری از حق‌آبه داران شد که صدای اعتراض آنها در سال گذشته به گوش بسیاری رسید. کشاورزان معترض شرق اصفهان بارها از نرسیدن آب به خود-که از حق‌آبه داران رودخانه زاینده‌رود محسوب می‌شوند- گلهمند بودند ولی در این بین

فراموش

نکنیم فقط حق‌آبه کشاورزان نبود که در اثر شرایط تحت تأثیر قرار گرفت و زندگی و معیشت آنان را با خطر مواجه کرد. زاینده‌رود حق‌آبه داران دیگری نیز دارد که به حق خود نرسیدند.

حق‌آبه زیست محیطی فراموش شده رودها، تالاب‌ها، خلیج‌ها و... نیازهای آبی دارند که تأمین آن برای حفظ اکوسیستم‌های طبیعی آنها لازم و ضروری است. این نیاز آبی که با عنوان حق‌آبه زیست محیطی (Environmental Water) طی سه دهه اخیر در سطح دنیا به صورت ویژه مطرح شده است، همان مؤلفه‌ای است که رعایت نکردن آن باعث آسیب دیدن بسیاری از اکوسیستم‌ها شده و دوام دراز مدت آنها را با

●●● حق آبه زیست

محیطی حقی برای رودخانه است که بر اساس آن، در بدترین حالت باید ۱۵ درصد آورد هر رودخانه دائمی در هر نقطه کره زمین مختص جاری شدن آب در آن رودخانه و حفظ پایاب و تالاب پایین دست باشد ●●●

سفره‌های زیر زمینی گنجایش خود را از دست داده و باعث نشست زمین می‌شوند. این مسئله، خطر بزرگی است که اصفهان را تهدید می‌کند. خطر نشست زمین بر اثر افت آب‌های زیر زمینی یک خطر جهانی است و در مقیاس جهانی مورد توجه قرار گرفته است. با توجه به اینکه نشست زمین معمولاً در محدوده وسیعی صورت می‌پذیرد، معمولاً مقابله با آن مشکل است.

آمار دشت‌های کشور که در آن نشست زمین گزارش گردیده شامل ۲۰۹ دشت است که از این جمله می‌توان به دشت سیستان، دشت کاشمر، دشت اسد آباد در استان همدان، دشت مشهد، دشت نیشابور، دشت رفسنجان در استان کرمان و... اشاره کرد.

نشست زمین تأثیرات مختلفی از جمله تأثیر بر روی الگوی جریان‌های زیر زمینی و سطحی، کاهش کیفیت آب‌های زیر زمینی و افزایش نمک این آب‌ها، کاهش ظرفیت مخزن آبخوان‌ها و... را به دنبال دارد. مدیر کل ستاد مدیریت بحران استان اصفهان نیز در همایش خشک‌سالی گفته بود: «برای جبران تأثیر خشک‌سالی بر منابع آبی زیر زمینی استان، ۲۱ سال بارندگی نرمال نیاز است.»

گاوخونی یا بمب ساعتی گاوخونی یکی از حق‌آبه داران زاینده‌رود است. حقی که چند سالی است ادا نشده و بستر این تالاب را خشکانده است. تالاب گاوخونی با بیش از ۷۰۰ کیلومتر مربع مساحت، از تالاب‌های ثبت شده ایران در کنوانسیون جهانی رامسر است. به گفته احمد لاهیجان‌زاده مدیرکل محیط زیست استان اصفهان، حق آبه تالاب گاوخونی ۱۶۰ میلیون متر مکعب در سال است. این در حالی است که بستر این تالاب دو سال است خشک شده و تنها در اسفند ۸۹ اندکی نم‌دار شد. بدون تردید خشک شدن بستر گاوخونی، زنگ خطر را به صدا در آورده و خاطره تلخ خشک شدن تالاب هورالعظیم که تأثیراتش هنوز در هنگام وزش بادهای شدید در استان‌های غربی کشور مشهود است، را پیش چشم ایرانیان زنده می‌کند. خشک شدن تالاب گاوخونی و رسیدن میزان خطر آن به سطح بحرانی می‌تواند بمب ساعتی محیط زیست ایران باشد زیرا چشمه‌ای از گرد و خاک را در مرکز کشور فراهم کرده که اثرات آن مشکلات جدیدتری را برای محیط زیست کشورمان به وجود می‌آورد.

خطر مواجهه کرده است. سال گذشته بود که عدم رعایت حق آبه طبیعی دریاچه ارومیه، این دریاچه را در آستانه خطرات زیست محیطی بزرگ‌تر قرار داده و هر چند بارندگی‌های زمستان این مشکل را موقتاً حل کرده ولی با نزدیک شدن به ماه‌های خشک سال باز مشکل سر بر خواهد آورد.

حق آبه زیست محیطی حقی برای رودخانه است که بر اساس آن، در بدترین حالت باید ۱۵ درصد آورد هر رودخانه دائمی در هر نقطه کره زمین مختص جاری شدن آب در آن رودخانه و حفظ پایاب و تالاب پایین دست باشد. متأسفانه در بیان‌دهی آب وزارت نیرو، این حق‌آبه دیده نمی‌شود و یا اگر دیده شود، به خاطر مسائل دیگر رعایت نمی‌شود. بدون شک اگر این حق ۱۵ درصدی آب محترم شمرده می‌شد، شاهد مشکلات بعدی که خشکی زاینده‌رود برای کل اکوسیستم ایجاد می‌کند، نبودیم. سفره‌های آب زیر زمینی ۲۱ سال بارندگی طلبکارند! جهانی که در آن زیست می‌کنیم، چنان کوچک و به هم وابسته است که اگر یک پروانه، بال‌های خود را در جنگل‌های آمازون به هم زند، ممکن است طوفان مهیبی در آن سوی کره زمین رخ دهد. شاید این جمله در نگاه اول به یک شوخی شبیه باشد ولی اصلی زیست محیطی است که با عنوان تأثیر پروانه «Butterfly Effect» شناخته می‌شود.

ایرانیان در سال‌های گذشته، با این اصل زیست محیطی زمانی که گرد و غبار در آسمان - حتی شهرهای مرکزی ایران - مشکلاتی زیست محیطی برای آنان ایجاد کرد، آشنا شدند. این تأثیر پروانه بود که خشک شدن تالابی در عراق را به بحرانی در ایران و سایر کشورهای همسایه ایجاد کرد و این مسئله در خصوص به هم خوردن اکوسیستم زاینده‌رود نیز صادق است.

چندسالی است به دنبال خشک شدن زاینده‌رود در بسیاری از فصول سال و همچنین استفاده کشاورزی و... از آب، در باقیمانده فصل‌ها که آب در این رودخانه جاری است، چند سالی است دشت اصفهان تغذیه نشده و باعث شده پدیده‌ای با نام «افت آب زیر زمینی» در این منطقه رخ دهد. اگر این افت زیر زمینی با شتاب زیاد ادامه پیدا کند، سفره‌های آب زیر زمینی خالی شده و لایه‌های بالایی زمین به یکدیگر می‌چسبند و چون این لایه‌ها، آب درون را از دست داده‌اند سدهای زیر زمینی یا همان

با ریهها

انتقال آب بین حوضه های



محمد درویش

عضو هیأت علمی موسسه تحقیقات جنگلها و مراتع کشور

سال ۱۹۲۷ میلادی افزایش داد. ولی در فاصله ۸۴ سال بعد تا امروز، ۵ میلیارد نفر دیگر به شمار آدم زمینی‌ها افزوده شد! چرا؟

بی‌شک یکی از مهم‌ترین دلایل این جهش خیره کننده، همان طور که اشاره شد، کشف پنیسیلین توسط یک اسکاتلندی به نام الکساندر فلمینگ بود؛ کشفی که هر چند تا اواسط جنگ جهانی دوم (۱۹۴۱) آن چنان شناخته نشد، اما در آن سال توانست به عنوان مهم‌ترین ماده شفا بخش در مقابله با مرگ و میرهای ناشی از جراحی و عفونت عمل کند. افزون بر آن، پنیسیلین، مؤثرترین ماده در مبارزه با بیماری‌هایی چون تب سرخ، دیفتری، سفلیس، سوزاک، آرتریت، بُرُنشیت، مننژیت و مسمومیت خون بود؛ بیماری‌هایی که تا پیش از کشف پنیسیلین قاتل میلیون‌ها انسان بودند. بنابر این، اگر بگوییم که دست کم حیات نیمی از جمعیت هفت میلیاردی امروز جهان، مدیون الکساندر فلمینگ است، حرفی به گراف نزده‌ایم.

در چنین شرایطی و با بررسی بازخوردهای کشف فلمینگ، فرض کنیم که پنیسیلین، ۹۰۰ سال زودتر از وی و توسط یک دانشمند مشهور ایرانی به نام پورسینا کشف و به کار گرفته می‌شد! فکر می‌کنید در آن صورت ما اینک کجا بودیم و آیا می‌توانستیم از بایدها و نبایدهای انتقال آب بین حوضه‌ای سخن بگوییم؟

وقتی در طول ۸۴ سال، پنج میلیارد نفر به جمعیت جهان افزوده می‌شود؛ وقتی می‌دانیم که بر بنیاد

سیاه اندرون باشد و سنگدل که خواهد که موری شود تنگدل

در جهانی که همه پیکره‌های تو در توی آن متأثر از ردپای توانمندی‌های فناورانه مهم‌ترین ساکنش - آدمی - دستخوش تغییر و تحول شده، آشکار است که نفی کامل یکی از همین شناسه‌های توانمندی، نه ممکن و نه خردمندانه و نه لازم است.

وقتی که بشر این اجازه را می‌یابد تا با کشف و کاربست ماده‌ای به نام پنیسیلین، امید به زندگی نسل خود را بر روی این بیگانه کره قابل زیست در کهکشان راه شیری، دست کم تا دو برابر افزایش دهد، معلوم است که این حق را هم باید به او داد تا از هر ابزار و تمهیدی برای ماندگاری با کیفیت‌تر و متوازن‌ترش بر پهنه سیزده و نیم میلیارد هکتاری خشکی‌های زمین برخوردار شده و بتواند هر آنچه، مانعی به نام محدودیت در دسترسی به اندوخته‌ها و منابع آب شیرین را به زورآزمایی و هم‌آوردی دعوت کند.

به دیگر سخن، هرچند اینک کمتر می‌شود آدم‌هایی را یافت که رخدادهای سال ۱۹۲۸ میلادی را به خاطر داشته باشند، اما با این وجود، شاید یکی از مهم‌ترین سال‌های کره زمین در طول عمر ۴/۶ میلیارد ساله‌اش، همین سال ۱۹۲۸ باشد! زیرا تا پیش از این سال، یعنی در طول بیش از ۹۹۰۰ سال، جمعیت جهان شمار خویش را از حدود یک میلیون نفر در آغاز عصر کشاورزی در ده هزار سال پیش، به دو میلیارد نفر در



پژوهش‌های واگر (۲۰۰۲)، ظرفیت پذیرش کره زمین در سال ۱۹۸۰ به پایان رسیده و از آن تاریخ، یعنی زمانی که جمعیت جهان هنوز به ۵ میلیارد نفر هم نرسیده بود، میزان مصرف از میزان تولید سالانه زمین پیشی گرفت؛ معلوم است که اگر پور سینا، پنسیلین را ۹۰۰ سال زودتر کشف کرده بود، باید تصور چه دوزخ جانسوزی را امروز می‌کردیم.

انگار آن چیزی که گاه سبب شده تا ماندگاری حیات تا امروز ادامه یابد، هوشمندی بشر نبوده، بلکه شانسش بوده که خیلی هم هوشمند و دانا آفریده نشده است! و گر نه امروز با حاکمیت چنین کیفیتی از آزمندی، نه از خاک نشان می‌ماند و نه از خاک‌نشان!

باید بپذیریم که در کلان ماجرا، هنوز آن چیزی که حرف نخست را در معادله زندگی آدم زمینی‌ها بر کرسی می‌نشانند، بیش از آن که خردمندی در چیدمان توسعه مبتنی بر توانمندی‌های بوم شناختی سرزمین باشد؛ آزمندی، جاه‌طلبی و غلبه توسعه بر بنیاد نیازهای بشر است و نه رعایت خواش‌های اکولوژیکی سرزمینی که جان پناهش بوده و هست.

اگر امروز در جهانی زندگی می‌کنیم که شتابان بر ناسازه‌هایش افزوده و از آرامش ساکنانش کاسته می‌شود، حاصل همین غلبه آزمندی و نادانی، بر خردمندی و صبوری است. به این مثال دقت کنید:

در سال ۱۹۷۸ میلادی، کتابی منتشر شد به نام «دشمن هفتم» که حاوی پیشگویی تلخی بود؛ پیشگویی تلخی که امروز بدل به حقیقتی غم‌انگیز شده است. آن حقیقت که ۳۴ سال پیش توسط رانالد هیگینز (Ronald Higgins) به رشته تحریر درآمد، چنین است: «بیست و پنج سال آینده و شاید دهه آتی، برای صدها میلیون انسان، مرگ از گرسنگی به بار

خواهد آورد و برای بقیه ما، سختی، ناامنی یا جنگ.» به نظر شما هیگینز یک پیشگو بود و با استفاده از شگردهای رمالی به چنین پیش بینی دقیقی دست یافته بود؟ یا فقط یک آینده نگر باهوش متوسط بود؟ آینده‌نگری که برای تأیید آینده‌نگری هایش، کار زیاد دشواری هم بر عهده نداشته است! کافی است به برخی از رخدادها و تصمیم‌ها و اعمال سلیقه‌ها در جهان معاصر دقت می‌کرد که کرد!

برای همین است که شاید هیچ گاه چون امروز، یعنی در سال‌های آغازین دومین دهه از سده بیست و یکم میلادی، چهره جهان از غم آوارگی‌ها، نسل کشی‌ها، تجاوزها، عملیات انتحاری و جنگ‌های داخلی در عراق، افغانستان، فلسطین، سودان، پاکستان، کشمیر، هائیتی، رواندا، سومالی و پاره‌هایی دیگر از زیستگاه‌هایش، چنین افسرده و چروکیده نبوده است؛ ۱/۵ میلیارد فقیر گرسنه، ۱۳/۵ میلیون آواره جنگی و ده‌ها هزار کشته، دستاورد خجلت بار تمدن بشری در سپیده دم سومین هزاره پس از میلاد مسیح (ع) است؛ تمدنی که از آغاز شکوفایی‌اش در پنج هزار سال پیش تا کنون، وارث ۱۴ هزار جنگ و قتل عام چهار میلیارد انسان بوده و هم اکنون نیز به طور متوسط شاهد ۲۰ جنگ مسلحانه در روز است؛ تمدنی که شهروندان پسامدرن آن، هر ۴۰ ثانیه و به صورتی داوطلبانه زنگ خودکشی را به صدا در آورده و خود را به آن سوی انفجار بزرگ می‌رسانند! غافل از اینکه اخیراً ثابت شده که شاید اصلاً انفجار بزرگی هم در کار نبوده. از طرفی بحران‌های زیست محیطی، هیچ زمان چون امروز مرگ آفرین و بنیان‌کن نشان داده و هیچ گاه اُفول اندوخته‌های طبیعی و ذخیره‌گاه‌های ژنتیک جهان تا به این حد، شتاب نگرفته بودند؛ کافی است نگاهی به دسته گل بی‌پی در خلیج مکزیکو بیندازیم و یا به بزرگترین فاجعه قرن

●●● باید بپذیریم که در کلان ماجرا، هنوز آن چیزی که حرف نخست را در معادله زندگی آدم زمینی‌ها بر کرسی می‌نشانند، بیش از آن که خردمندی در چیدمان توسعه مبتنی بر توانمندی‌های بوم شناختی سرزمین باشد؛ آزمندی، جاه‌طلبی و غلبه توسعه بر بنیاد نیازهای بشر است و نه رعایت خواش‌های اکولوژیکی سرزمینی که جان پناهش بوده و هست ●●●



●●● شگرد انتقال
آب، مثل هر ابزار و
فناوری مدرن دیگری
ذاتاً ارزش یا ضد ارزش
نمی‌تواند تلقی شود؛
بل آنچه که در جهان
امروز سبب شده
تا پیوسته بر شمار
مخالفان استفاده از این
توانمندی بشری در
بین فعالان و نخبگان
محیط زیست افزوده
شود، نوع نگاه تمامیت
خواهانه ما به آن است



در رخدادهای سیل پاکستان دقت کنیم؛ سرزمینی که تحمل این همه آدم را ندارد. افزون بر آن، دست کم سالی یکصد میلیارد تن مواد آلوده کننده در هوا، آب و زمین پخش می‌شوند و آخرین برآوردها حکایت از آن دارد که بیش از ۵ میلیارد هکتار از سرزمین‌های جهان، یعنی عرصه‌ای به وسعت ۵ برابر کشور پهنای کانادا، از جریان‌های بیابان‌زایی آسیب دیده و دچار افت توان تولید شده‌اند و هم اکنون با شتابی معادل ۵۰ میلیون هکتار در سال (۵ برابر مساحت استان اصفهان)، بر وسعت سرزمین‌های متأثر از بیابان‌زدایی در جهان افزوده می‌شود؛ رویدادهایی که خود به شکل دیگر سیمای زمین را فرتوت‌تر از آنچه که هست نشان خواهند داد.

چگونه است که در پی ایجاد ارتباط با موجودات احتمالی آن سوی منظومه شمسی بر می‌آییم و خواستار درک جهانی با فاصله ۱۴ میلیارد سال نوری از خویش هستیم، اما در مهار روند شناختناک پیدایش و شیوع امراض جدید و ناشناخته، عاجز مانده و تنها نظاره‌گر این حقیقت تلخ باشیم که مرگ و میر ناشی از ابتلا به ویروس HIV در طول دهه گذشته ۶ برابر رشد کند؟ اصلاً مگر می‌توان تولد ۶۰ میلیون انسان بی‌گناه حامل این ویروس مرگ‌آفرین را در زمانه حاضر نادیده گرفت؟ انسان‌هایی که این بخت را داشتند تا ۳ هزار سال پس از افلاطون به دنیا آیند و سزاوارتر آن بود که از موهبت رفاهی سود جویند که می‌توانست تمدن برایشان به ارمغان آورد، نه ستمی که در جانشان دمیده شد! و مگر می‌شود از شنیدن این خبر اندوهگین نشد «در صورت ادامه روند کنونی، تا پایان قرن‌ی که در آن هستیم؛ نسل بیش از نیمی از ۱,۷۵۰,۰۰۰ (یک میلیون و هفتصد و پنجاه هزار) گونه زیست‌مندی که اینک در جهان شناسایی شده‌اند، برای همیشه نابود خواهند شد.»

چنین دریافت‌هایی نشان می‌دهند، تا چه اندازه پیش‌بینی هیگینز به واقعیت نزدیک بوده است.

سخن را کوتاه کنم، شگرد انتقال آب، مثل هر ابزار و فناوری مدرن دیگری ذاتاً ارزش یا ضد ارزش نمی‌تواند تلقی شود؛ بل آنچه که در جهان امروز سبب شده تا پیوسته بر شمار مخالفان استفاده از این توانمندی بشری در بین فعالان و نخبگان محیط زیست افزوده شود، نوع نگاه تمامیت خواهانه ما به آن است. و گر نه آنجا که پای زندگی و جان انسان‌ها در میان باشد و آنجا که بیم تهدید ماندگاری و تمدن حس شود، باید از هر

تمهیدی از جمله انتقال آب برای حفظ انسان و آباد بومش سود جست. اما پرسش این است که آیا اغلب طرح‌های انتقال آبی که در ایران به اجرا درآمده است، از بیم عدم دسترسی به آب شرب و شیرین برای شهروندان ایرانی بوده است و یا نشانه‌ای از لابی‌گری قدرت‌سالاران و رانت‌های منطقه‌ای در چرخش نقشه توسعه، بر بنیاد مصلحت‌های بخشی و ناحیه‌ای و نه ملی؟

نگاه کنیم به سرنوشت عبرت آموز دیار زنده‌رود...

مگر آورد طبیعی و سالانه زاینده‌رود را در طول چند دهه اخیر از ۸۰۰ میلیون مترمکعب به حدود دو برابر با استفاده از تونل‌های کوه‌رنگ افزایش ندادیم؟ پس چرا کماکان مهم‌ترین تالاب مرکزی کشور، گاوخونی خشک مانده و به جای گیرش گرد و خاک منطقه و افزایش ظرفیت گرمایی ویژه آن، خود به چشمه تولید گرد و خاک و نمکی جدید و هراس‌آور بدل شده و از کارمایه‌ها می‌کاهد؟

کسی با ماندگاری تمدن کهن اصفهان، یا ماندگاری مردم سخت‌کوش یزد در سکونتگاه آبا و اجدادی‌شان مخالفتی ندارد، اما پرسش این است که چرا باید نیاز ۶۰ درصد آجر، سفال و کاشی ایران بر دوش آن بخشی از سرزمین پهناورمان باشد که خود با محدودیت‌های جدی و طبیعی در حوزه استحصال آب مواجه است؟ چرا باید پرمصرف‌ترین صنایع ما مانند فولاد، آهن و لاستیک سازی در اصفهان، یزد و کرمان استقرار یابند که با بیشترین افت سطح آب زیرزمینی در کشور مواجه‌اند؟ آیا مهاجر پذیری این استان‌ها و داشتن بالاترین نرخ اشتغال، می‌تواند در چنین شرایطی افتخار آفرین باشد و بر پایدارای سرزمین بیفزاید؟

نگاه کنید به بلایی که در طول چند دهه اخیر بر سر یکی از حاصلخیزترین حوضه‌های آبخیز خود، یعنی ارومیه آوردیم؛ چرا مدیریت حاکم بر سرزمین در برابر راهبرد افزایش افقی سطح اراضی کشاورزی سکوت کرد و اجازه داد تا وسعت اراضی زارعی منطقه از ۳۲۰ هزار هکتار به ۶۸۰ هزار هکتار افزایش یابد و در نتیجه نیاز آبی معادل ۳/۶ میلیارد متر مکعب بر حوضه‌ای تحمیل شود که منبع آب جدیدی برایش تعریف نشده بود. آیا به جای این افزایش مرگ‌آور و سکوت در برابر حفر ۲۴ هزار حلقه چاه غیر مجاز و احداث ده‌ها سد مخزنی جدید، بهتر نبود به ارتقای نرم‌افزاری بخش کشاورزی و افزایش دانایی و مهارت‌های فنی کاربران همت کرده

●●● اگر برگ‌های
توسعه را مبتنی بر سند
آمایش سرزمین بر
زمین‌زنی، اگر چیدمان
توسعه در هر استان را بر
بنیاد مزیت‌های طبیعی،
تاریخی، جغرافیایی
و فرهنگی‌اش تعیین
کنیم، آنگاه بی‌شک
اندوخته‌های آبی ایران
زمین‌بان‌دکی تغییرات
مکانی و زمانی اجتناب
ناپذیر می‌تواند نیازهای
همه ایرانیان ساکن در
همه ۳۱ استان وطن را
پاسخگو باشد ●●●

جغرافیایی و فرهنگی‌اش تعیین کنیم، آنگاه بی‌شک اندوخته‌های آبی ایران زمین‌بان‌دکی تغییرات مکانی و زمانی اجتناب‌ناپذیر می‌تواند نیازهای همه ایرانیان ساکن در همه ۳۱ استان وطن را پاسخگو باشد و در آن صورت، کسی منتقد طرح‌های انتقال آب نیز نخواهد بود؛ اما حقیقت این است که نیاز امروز ما کمبود آب شیرین نیست، بلکه هدر رفت شگفت‌آور آن است؛ نیاز امروز ما این است که بدانیم در کشوری که بر کمربند خشک جهان استقرار یافته، نباید و نمی‌توان با کوبیدن بر طبل کشاورزی سنتی، کشور را به خودکفایی و امنیت غذایی رساند؛ معضلی که البته با انتقال آب بین حوضه‌ای حل نخواهد شد.

به کلام فردوسی بزرگ برگ گردیم و بار دیگر تأکید کنیم:

سیاه اندرون باشد و سنگدل
که خواهد که موری شود تنگدل

باور کنیم که مخالفان طرح‌های انتقال آب بین حوضه‌ای، هرگز راضی به تنگدلی هیچ زیست‌مندی در ایران نبوده و نیستند و بل، این مخالفت را عین پایداری و تضمین زندگی با کیفیت ایرانیان می‌دانند و بس.

و ضریب ضایعات غذایی را از ۲۰ درصد به کمتر از ۵ درصد کاهش می‌دادیم و همزمان، راندمان آبیاری را به حد استانداردهای منطقه رسانده و از میزان خجالت‌بار ۳۰ درصد نجات می‌دادیم؟ اما ما این کارها را نکردیم و زمین را سوزاندیم تا با پیدایش ۳۹۰ هزار هکتار شوره‌زار جدید، بزرگترین رخداد بیابان‌زایی قرن در شمال باختری وطن را رقم‌زنیم؛ جایی که باید خود را آماده کنیم تا به جای کاربست واژه دلنشین دریاچه ارومیه از عبارت خوفناک کویر ارومیه استفاده کنیم. به راستی آیا در چنین شرایطی مقصر اصلی «کمبود آب» در حوضه آبخیز ارومیه بوده است که بخواهیم اینک با طرح‌های انتقال آب از ارس یا زاب یا دریای خزر آن را جبران کنیم؟ و آیا تا زمانی که ندانیم، شرط حکومت بر طبیعت، شناخت قوانین حاکم بر آن و طراحی توسعه بر بنیاد خواهش‌های بوم‌شناختی آن است، نباید نگران باشیم که سرنوشت ارومیه پس از انتقال آب بین حوضه‌ای هم مانند سرنوشت تلخ حوضه آبخیز زاینده‌رود و دیار سپاهان شود؟

همه حرفم این است که اگر برگ‌های توسعه را مبتنی بر سند آمایش سرزمین بر زمین‌زنی، اگر چیدمان توسعه در هر استان را بر بنیاد مزیت‌های طبیعی، تاریخی،



پیامدهای زیست محیطی مدیریت کلان آب در ایران



فاطمه ظفر نژاد

کارشناس محیط زیست

جانوری روی زمین نابود شدند. الگوی توسعه جهانی با جهانی سازی، الگوی یکسان شهرسازی، راه سازی و سد سازی را بدون هماهنگی با بوم سامانه‌های گوناگون رواج داد. انسان مجهز به خرد خام، گام به گام زمین را برای گونه‌های زنده و برای خود سکونت ناپذیر کرد، اما اندیشمندان ما می‌دانستند که کم دانستن از ندانستن خطرناک‌تر است که مولوی می‌فرماید:

دانش ناقص ندادند فرق را
لاجرم خورشید داند برق را

«اثر پروانه‌ای» در سال ۱۹۶۱ از سوی ادوارد لورنز مطرح شد و او مبنای نظری توفانی را که بر هم خوردن بال‌های یک پروانه در برزیل، می‌تواند در تگزاس پدیدار سازد، در مجله علمی نیویورک به چاپ رساند. اثر پروانه‌ای در حقیقت رفتار درونی، پر راز و رمز و نامعلومی است که با دانش خطی پیش بینی پذیر نیست. تغییری کوچک در یک سامانه غیر خطی می‌تواند در دورها یا دیرها به تغییرات گسترده بینجامد. قانون اثر یا همان پیامدهای پیچیده پدیده‌ها نزد دانشمندان ما شناخته

سازمان ملل متحد در دهه ۷۰ روز ۲۲ آوریل را «روز زمین» اعلام کرد تا برای افزایش آگاهی از اهمیت محیط زیست در سراسر جهان برنامه‌هایی برگزار شود.

این روز در ۱۷۵ کشور جهان و در ایران با نام «روز زمین پاک» جشن گرفته می‌شود. دوستداران ایران زمین و طبیعت شگفت‌انگیزش تلاش می‌کنند در این روز رفتار درست با طبیعت را ترویج کنند. انسان مصرف‌زده عصر مدرن، نه بر پایه نیاز که بر پایه آز مصرف می‌کند و بهره‌برداری ژرف اندیشی نشده از طبیعت را در دستور کار می‌گذارد؛ بی‌آنکه به دیگران بیندیشد. مدرک تحصیلی انسان مدرن پیوسته افزایش یافت اما سامانه ارزش‌ها و نیز دل‌بستگی‌اش به طبیعت کم‌رنگ شد و او بمب اتمی، ناپالم، خردل و... را بر فرق زمین فرو ریخت. جنگل‌ها آزمندانه کف‌بر شدند و بیش از ۶۰ درصد جنگل‌های زمین از میان رفتند. رودها با سدسازی و انتقال حوضه‌ای خشکیدند و دریاچه‌ها و تالاب‌ها به شوره‌زارهای خطرناک تبدیل شدند.

زیستگاه‌ها و بیش از یک سوم گونه‌های گیاهی و

●●● انتقال حوضه‌ای

همان اندازه برای احیای دریاچه ارومیه نامؤثر است که روش بامزه باروری ابر شوره‌زار خطرناکی به نام دریاچه ارومیه باریزگرد شور همه مزارع را تهدید می‌کند و تولیدات کشاورزی را به شدت کاهش داده و مرگ و میر و سرطان را به شدت افزایش خواهد

داد ●●●

دیچ



●●● کمیسیون انرژی
در سال گذشته حتی
یک نشست برگزار
نکرد تا مبادا پرسیده
شود در سرزمین
مهر تابان و مستعد
انرژی خورشیدی چرا
باید با ساخت سد و
نیروگاه، گران‌ترین و پر
پیامدترین شیوه تولید
برق را ادامه دهیم ●●●

در دست ساخت است و بقیه در دست مطالعه هستند. اینک نگاهی به دستاوردهای اثر پروانه‌ای در مهم‌ترین حوضه‌های آبی کشور می‌اندازیم:

ارومیه یا چیچست و ۶ میلیون نفر ساکنان این حوضه با بحرانی عظیم رو در رویند. ارومیه یکی از ۶ حوضه آبریز مهم کشور است که رودهای مهمی چون زرینه‌رود، سیمینه‌رود، گذار، باراندور، شهرچای، نازلو، زولا و... با آورد سالانه بیش از ۵/۵ میلیارد متر مکعب آب به آن می‌ریختند. پارک ملی ارومیه پس از انزلی مهم‌ترین زیستگاه طبیعی ایران با ۲۷ گونه پستاندار، ۲۱۲ گونه پرنده، ۴۱ گونه خزنده، ۷ گونه دوزیست و ۲۶ گونه ماهی بود.

ساخت میان‌گذر، توازن زیست‌شناختی و محیطی دریاچه را بر هم زد. اما بحران پارک ملی ارومیه به ساخت بیش از ۴۰ سد باز می‌گردد. اعلام نقش ۵ یا ۱۰ یا حتی ۲۵ درصدی سدسازی در این بحران کارشناسی نشده و غیر مسئولانه است که منبع و مأخذ دانشی ندارد. اسناد دفتر فنی آب نشان می‌دهد که همه بحران از سد سازی است. راهکارهای ناکارآمد و پرهزینه، چون انتقال از زاب، ارس، خزر (چرانه خلیج فارس) جز از ذهن کارگزاران منتفع در تصمیم‌گیری‌های ناپسندگرو برون نمی‌تراود. کسانی که تشنج مرگ یک به دار آویخته را نه از طناب دار که از نارسایی کبدی، کلیوی، فشار خون و... ارزیابی می‌کنند تا قراردادهایی کلان برای بررسی علت این تشنج نصیبشان شود. انتقال حوضه‌ای همان اندازه برای احیای دریاچه ارومیه نامؤثر است که روش بامزه باروری ابر شوره‌زار خطرناکی به نام دریاچه ارومیه با ریزگرد شور همه مزارع را تهدید می‌کند و تولیدات کشاورزی را به شدت کاهش داده و مرگ و میر و سرطان را به شدت افزایش خواهد داد. برای برون رفت از بحران تنها باید راه‌های حیات میسر را باز کرد. راه‌های ورود آب به دریاچه را باید به حال نخست باز گردانیم.

حوضه آبخیز کارون بزرگ و میلیون‌ها نفر ساکن آن نیز با بحران روبه‌رو هستند. کارون بلندترین، پر آب‌ترین و تنها رودخانه قابل کشتیرانی کشور با ساخت سامانه‌های انتقال از سرشاخه‌ها به خشکه رودی بدل شده است. کوه‌رنگ یک، سالانه ۳۳۰ میلیون متر مکعب،

شده بود. مولوی در نقد دانش خطی و تأیید اثر راز گونه پدیده‌ها می‌گوید:

نه هر کلکی شکر دارد نه هر زبری زبر دارد
نه هر چشمی نظر دارد نه هر بحری گهر دارد

بنال ای بلبل دستان ازیرا ناله مستان
میان صخره و خارا اثر دارد اثر دارد

شیوه تقلیدی مدیریت کلان آب در ایران از حدود ۷۰ سال پیش آغاز شد. سامانه‌های انتقال حوضه‌ای و بزرگ‌ترین و بلندترین سدها ساخته شدند. ۶ دهه مدیریت ناپایدار آب به خشکیدن دریاچه ارومیه، خشکیدن و تحلیل کرخه، کارون و تالاب‌های هورالعظیم و شادگان، خشکیدن زاینده‌رود و تالاب گاوخونی، خشکیدن تالاب‌های پارک ملی بختگان، تخریب دهانه‌ها در خزر، تخریب دهانه‌ها و جنگل‌های خرا و دیگر مناطق نزدیک به آنها در خلیج فارس و تخریب قنات‌ها انجامید. در مغایرت با اصول ۴۴، ۴۸ و ۵۰ قانون اساسی ساخت سد و سامانه‌های انتقال بدون نیازسنجی، گزینه‌یابی، بررسی‌های اجتماعی ژرف درباره حق‌آبه جوامع بومی حوضه‌ها، بررسی هزینه‌های مؤثر، تخصیص مؤثر و تحلیل ژرف نگرانه پیامدهای زیست محیطی ادامه یافته است. سدسازی ادعا می‌کند آب بیشتری تولید کرده، اما اسناد و گزارش‌های سیمای طرح سدها چیز دیگری را نشان می‌دهند.

کمیسیون انرژی در سال گذشته حتی یک نشست برگزار نکرد تا مبادا پرسیده شود در سرزمین مهر تابان و مستعد انرژی خورشیدی چرا باید با ساخت سد و نیروگاه، گران‌ترین و پر پیامدترین شیوه تولید برق را ادامه دهیم؟ نگاهی به نظرات کارشناسی دفتر فنی آب درباره اثر بخشی سدها در فاصله ۱۳۷۵ تا ۱۳۸۵، پاسخ‌گویی حقیقی سدها و نقش آنها در اقتصاد ملی را با پرسشی بسیار بزرگ روبه‌رو می‌کند. سامانه تصمیم‌گیری سدسازی همواره در راستای سود شرکت‌های ساخت و ساز در آبخیزها هدایت شده است نه در راستای منافع ملی و مردمی. روی هم رفته نزدیک به ۱۳۰۰ سد در حوضه‌های آبخیز سراسر کشور تعریف و بیش از ۶۰۰ سد از میان آنها ساخته شده است. بیش از ۲۰۰ سد

●●● تالاب گاوخونی
و زاینده‌رود نیز با
ساخت و آبگیری
سد ۵/۱ میلیارد متر
مکعبی زاینده‌رود از
اواخر دهه ۴۰ آغاز
بحران را تجربه کرد.
همان روزها نابودی
تالاب ۴۷۰ کیلومتر
مربعی گاوخونی رقم
خورد ●●●

و ۳۰ سد در دست بررسی دارد. جوامع بومی شادگان با سرنوشت ناگواری رو در رو هستند.

در حوضه آبخیز کرخه، سد ۶/۵ میلیارد متر مکعبی کرخه ۱۶۰ کیلومتر مربع از زمین‌های کشاورزان، مراتع عشایر و جنگل‌های کمیاب زاگرس را زیر آب برد و سالانه دست کم ۳۲۰ میلیون متر مکعب آب شیرین را در مخزن خود تبخیر می‌کند. سد گول پیکر ۲/۳ میلیارد متر مکعبی سیمره روی یکی از دو سرشاخه کرخه یعنی سیمره، دیگر سد حوضه کرخه است. این سد گران‌ترین برق کشور را تولید می‌کند و در مخزن ۷۰ کیلومتر مربعی خود نه تنها زمین مردم و مراتع عشایر که ته مانده جنگل‌های کمیاب زاگرس را زیر آب می‌برد و سالانه دست کم ۱۳۳ میلیون متر مکعب آب شیرین را تبخیر می‌کند. با ساخت این دو سد آخرین بخش تالاب هورالعظیم که به جریان کرخه وابسته بود (به جز دجله و فرات) خشکید. تعطیلی روزهای بیشتری از سال در اثر پدیده ریزگرد با همه اثرات اقتصادی، اجتماعی و بهداشتی آن را در پیش رو داریم که این نیست مگر پیامد مدیریت نابسامان آب در کشور.

تالاب گاوخونی و زاینده‌رود نیز با ساخت و آبگیری سد ۵/۱ میلیارد متر مکعبی زاینده‌رود از اواخر دهه ۴۰ آغاز بحران را تجربه کرد. همان روزها نابودی تالاب ۴۷۰ کیلومتر مربعی گاوخونی رقم خورد. تالاب گذشته

کوه‌رنگ ۲ سالانه ۲۷۰ میلیون متر مکعب، کوه‌رنگ ۳ با ظرفیت سالانه ۳۰۰ میلیون متر مکعب و سامانه دز به قلمرو ۲۰۰ میلیون متر مکعب، نزدیک به یک میلیارد متر مکعب از آب این رودخانه را از سرشاخه‌ها منتقل می‌کنند. این برداشت‌ها با اثر حتمی بر کاهش کمیت و کیفیت آب کارون، بی‌توجه به حقوق مشروع و قانونی میلیون‌ها خانوار مولد کشاورز، باغ‌دار، مرتع‌دار، عشایر، نخل‌کار و ماهیگیر جلگه خوزستان انجام می‌شود.

بیش از ۲۰ سد روی کارون ساخته شده، بیش از ۲۰ سد با شتاب در دست ساخت و ۶۰ سد هم در دست بررسی است و ساخت ۱۲ سد برق-آبی نیز با همه پیامدهای ناسازگارش ادامه دارد. نخلستان‌های انتهای آبخیز از هجوم آب شور تخریب شده‌اند. تالاب شادگان که از جریان رودهای جراحی و زهره و نیز جریان‌های سیلابی دز و کارون بهره‌مند می‌شود، بزرگ‌ترین تالاب کشور با گستره ۴۰۰ هزار هکتار (با ۳۲۸ هزار هکتار پناهگاه حیات وحش) است.

این تالاب تأمین‌کننده خوراک، ماهی و علوفه دام برای بومیان و نیز منبع درآمدهای گردشگری به شمار می‌رود. شادگان نه تنها با ساخت سدها در آبخیز کارون بزرگ از جریان‌های سیلابی محروم شد که ۷ سد ساخته شده در حوضه جراحی و زهره نیز اثر زیادی بر آن گذاشت. حوضه جراحی و زهره بیش از ۳ سد در دست ساخت



از تعدیل اقلیم، منبع معیشت و درآمد ماهیگیری و گردشگری مردم بود. از همان پایین آبخیز، روستاها یک به یک با از دست دادن حق‌آبه از سکنه خالی شدند. شهر باستانی ورزنه در ۳۰ کیلومتری تالاب از سال ۱۳۴۷ شهرداری داشت، اما اینک تنها ۱۳ هزار نفر جمعیت دارد. با از دست رفتن حق‌آبه پنبه‌زارها و گندم‌زارها، صنایع وابسته به کشاورزی و پارچه‌بافی نیز از دست رفت. سدسازی و انحراف حق‌آبه‌ها از بالا دست حوضه، شهر با هویت چند هزار ساله را به فراموشی در غبار محکوم کرده است و امروز خشکی زاینده‌رود از اصفهان هم گذشته و اثر ناسازگاری بر هویت و اهمیت گردشگری اصفهان (پایتخت فرهنگی ایران زمین) بر جای گذاشته است.

ساخت و گسترش صنایع فولادی که به حذف حق‌آبه‌های کشاورزی میلیون‌ها خانوار مولد انجامید از آغاز نادرست بود. صنایع فولاد باید در کنار آب‌های آزاد ساخته شود و آب‌های نامتعارف را به کار گیرد. کشاورزان حق‌آبه‌دار از رودها و قنات‌ها، عشایر، ماهیگیران، جنگل نشینان، باغ داران، صاحبان صنایع ملی، پیشه‌وران وابسته به منابع طبیعی آبخیزها، زنان و صاحبان صنایع دستی بومی یعنی مولدترین اقشار جامعه که در مقوله مهم خودکفایی ملی به شدت به آنها وابسته‌ایم، از سیاستگذاری‌های جانبدارانه شرکت‌های دولتی بخش آب آسیب زیادی دیده‌اند.

در فارس دریاچه‌های نخبگان، طشک و مهارلو از سدسازی خشک شده‌اند. رود کر و رودخانه بلاغی، ۳ پیکره آبی به هم پیوسته طشک، کمجان و بختگان را سیراب می‌کردند. روی رودخانه کر سد ۵۲۶ میلیون متر مکعبی درودزن زده شد. همچنین سد ۳۲۹ میلیون متر مکعبی تنگ براق (ملاصدرا) در همین حوضه کوچک ساخته شد. گذشته از این دو، سد ۹۲ میلیون متر مکعبی سیوند با خشکاندن رود بلاغی، خشکاندن کامل این پیکره‌های آبی را تکمیل کرد. گستره ۱۱۷ هزار هکتاری پارک ملی نخبگان که زیستگاه هزاران گونه مهم مانند فلامینگو، اردک، مرمری، پلیکان خاکستری، لک سفید و... است، زیستگاه‌های خود را از دست داده و بیابان شده است.

راه بیرون رفت، مدیریت یکپارچه آب، منابع طبیعی و کشاورزی و حذف رویکرد ساخت و ساز از آن است. حفاظت و احیای آبخیزها را باید با همکاری جوامع بومی به انجام برسانیم. تغییر کارآیی آبیاری باید

با توقف ساخت و آبیگری سدها توأم شود. باز کردن دریچه سدها و انجام فوری بررسی‌های احیای حوضه آبریز در کوتاه مدت و برچیدن سدها در بلند مدت تنها چاره کار است. راهکارهای نرم افزاری سیاست‌های کلی اصلاح الگوی مصرف، زود بازده‌تر، کم هزینه‌تر و کم پیامدتر از روش‌های دیگر است. راه بیرون رفت، تغییر نقش تصمیم‌گیری برای منابع طبیعی از دولتیان و مجلسیان به انجمن‌های کشاورزان و آب‌بران هر حوضه است. دستگاه‌های اجرایی و قانون گذاری تنها باید هماهنگ‌کننده باشند نه تصمیم‌گیرنده. راه بیرون رفت توجه به دانش حقیقی به جای مدرک‌گرایی در سامانه آموزشی کشور است. راه بیرون رفت، کاربست دانش ژرف اندیشانی است که دهه‌ها صدایشان در هیاهوی گشایش سدها ناشنیده مانده و به قول خواجه شیراز:

هزار نکته باریک‌تر ز مو اینجاست
نه هر که سر بترشد قلندری داند

●●● راه بیرون رفت،
تغییر نقش تصمیم‌گیری
برای منابع طبیعی از
دولتیان و مجلسیان به
انجمن‌های کشاورزان و
آب‌بران هر حوضه است.
دستگاه‌های اجرایی و
قانون گذاری تنها باید
هماهنگ‌کننده باشند
نه تصمیم‌گیرنده. راه
بیرون رفت توجه به
دانش حقیقی به جای
مدرک‌گرایی در سامانه
آموزشی کشور است





زاینده رود غریب و فرزندان ناسپاس

اسفندیار امینی

مدیرعامل کانون خبرنگان کشاورزی استان اصفهان

۱-۱ رودخانه زاینده رود از چشمه دیمه واقع در استان چهارمحال سرچشمه می‌گیرد. از سرچشمه تا انتها که تالاب گاوخونی می‌باشد بیش از ۴۲۰ کیلومتر طول دارد و حجمی حدود ۸۵۰ میلیون متر مکعب آب وارد سد زاینده رود می‌نماید و در طول مسیر آب راه‌ها و چشمه‌سارها و بازیافت‌ها و برگشت آب‌های برداشت شده و بارش‌های مناطق پایین دست نیز به آن اضافه می‌شود. در تکمیل نظام‌نامه‌های مکتوب قبلی که شرح آن در بند ۳ خواهد رفت مرحوم علامه شیخ‌بهائی در زمان صفویه در طرح جامعی موسوم به طومار شیخ‌بهائی آب رودخانه را بر اساس میزان اراضی و استعداد آن در حوضه آبریز، بلندی و گودی مناطق، امکان انتقال آب به روش ثقلی و بسیاری فاکتورهای دیگر و با همکاری معتمدین مناطق و معمرین و میراب‌ها و مادی‌سالارها به ۳۳ سهم در مناطق ۷ گانه اصفهان بین حق‌آبه داران تقسیم نمودند. به این ترتیب که مالکیت ۱۹ سهم آن به حق‌آبه داران شرق اصفهان شامل رود شتین، برآن جنوبی و شمالی، جی و قهاب و کراچ و ۴ سهم آن به باغات شهری شهر اصفهان و ماریین و غیره... و ۱۰ سهم آن به غرب اصفهان

مردم عزیز ایران، برادران و خواهران اصفهانی و چهارمحالی، مسئولین محترم و دست‌اندرکاران دولتی و غیردولتی، درد دلی از زبان زاینده رود غریب با فرزندان ناسپاس خود که با این مایه حیات بخش چه کردند، برای تمام خوانندگان، علاقه‌مندان به تاریخ و تمدن ایران و اصفهان، عاشقان عمران و کشاورزی و پیشرفت، دلسوختگان عرصه‌های هنر، صنعت، خودکفایی، علم و مدافعان قانون و محافظان محیط زیست و سلامتی و... نقل می‌گردد.

امید است که ما هر چه زودتر به خود بیاییم و به شکرانه نعمت الهی بابت اهداء این هدیه ارزشمند و حفظ آن برای حال و آینده خود و فرزندانمان بیش از پیش سپاسگزار این نعمت باشیم و به ایرانی فکر کنیم که روزی نفت نخواهد داشت، گاز و معادن و دیگر ذخایری برای فروش نخواهد بود و آن زمان اگر تولید نداشته باشیم بیگانگان ما را سلاخی خواهند کرد.

۱. معرفی و اطلاعات کمی از زاینده رود

در حال حاضر کل آب زاینده رود از ۴ منبع به شرح ذیل تأمین می‌شود:

●●● از سرچشمه

تا انتهای رودخانه

زاینده رود بیش از

۴۲۰ کیلومتر است

و در طول مسیر آب

راه‌ها و چشمه‌سارها

و باز یافت‌ها و برگشت

آب‌های برداشت شده

و بارش‌های مناطق

پایین دست به آن

اضافه می‌شود و در

نهایت میانگین حجمی

حدود ۹۰۰ میلیون

متر مکعب آب تولید

می‌شود ●●●

دیجی

شامل لنجانان (و زرین شهر و مبارکه و فلاورجان و خمینی‌شهر و نجف‌آباد) تعلق گرفت. علاوه بر تقسیم آب، طراحی بسیار عملی و کارآیی، جهت احداث شبکه مادی‌ها و انهار آب‌رسانی انجام داده که تا به امروز نیز همچنان کاراست و بدون صرف انرژی با احداث بندهای متعدد به منظور آب‌گیری انهار و مادی‌های مذکور در مسیر، آب رودخانه را به این مناطق ارسال می‌نموده که سهم مشخص و مکتوب شده‌تک تک روستاها و مناطق بطور کامل و بدون مشکل در بالادست و پایین‌دست تحویل می‌شود.

۲-۱ تونل اول کوه‌رنگ نیز که با سرمایه ۳۳ سهم حق‌آبه‌دار زاینده‌رود احداث شد (شرح در بند ۳) حجم آبی معادل میانگین سالانه ۳۳۰ میلیون متر مکعب تولید می‌کند.

۳-۱ تونل دوم کوه‌رنگ که با اعتبارات ملی و استانی احداث شده و حجم میانگینی معادل حدود ۲۵۰ میلیون متر مکعب آب در سال به حوضه زاینده‌رود انتقال می‌دهد.

۴-۱ تونل چشمه لنگان که با اعتبارات ملی و استانی احداث شده و سالانه حجم آبی معادل متوسط ۱۴۰ میلیون متر مکعب از مناطق فریدونشهر در غرب استان اصفهان وارد حوضه زاینده‌رود می‌نماید.

بنابر این رودخانه اصلی و تونل اول که جمعاً به طور متوسط حدود ۱۱۸۰ میلیون متر مکعب آب تولید می‌کنند، (قریب بر ۷۵ درصد آب رودخانه) متعلق به حق‌آبه‌دار است و در مالکیت و اختیار دولت نیست که در مواد ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۶، ۲۱، ۴۸، ۴۴ و ماده واحده شماره (-۲۲۵۴ ق ۱۳۸۰) قانون تشویق سرمایه‌گذاری در طرح‌های آب کشور، و همچنین ایرادهای شرعی و قانونی وارده توسط شورای محترم نگهبان در سال ۱۳۶۱ به مصوبات اولیه قانون توزیع عادلانه آب، که منتج به برگشت مکرر آن به مجلس محترم و اصلاح و تصویب شد، تماماً حقوق مالکیتی حق‌آبه‌دار و تکالیف دستگاه‌های دولتی در برخورد با حق‌آبه‌ها را بوضوح معین نموده است، بنابر این فقط آب استحصالی از تونل کوه‌رنگ و چشمه لنگان که میانگین حجمی سالانه معادل حدود ۳۹۰ میلیون متر مکعب در سال می‌باشد را وزارت نیرو اجازه داشته و دارد که تخصیص جدید بدهد و چنانچه پیش فروش هم داشته باشد، الزاماً باید از محل طرح‌های در دست احداث مانند تونل سوم کوه‌رنگ باشد. البته این تخصیص‌ها و اجرای طرح‌ها و پروژه‌ها نیز باید به گونه‌ای

باشد که مطابق ماده ۴۴ قانون توزیع عادلانه، بواسطه آن، آب رودخانه، قنوات و چاه‌های متعلق به حق‌آبه‌دار نقصان نیافته و یا خشک نشود.

۲. دلایل خشکی زاینده‌رود

خشکی زاینده‌رود، دلایل متعددی دارد:

الف - کمی بارش نزولات آسمانی در سال‌های اخیر نسبت به میانگین بلند مدت؛

ب - برداشت‌های بی‌رویه و غیر قابل کنترل در بالادست رودخانه (استانهای اصفهان و چهارمحال و بزد)؛

ج - تخصیص‌های بیش از حد آب توسط وزارت نیرو که بمراتب زیاده‌تر از آب استحصالی از تونل دوم کوه‌رنگ و چشمه لنگان و ذخیره سد زاینده‌رود بوده است؛

د - میزان برداشت آب به صورت پمپاژ، بیشتر توسط بهره‌بردار مدیریت می‌شود تا سازمان‌های آب منطقه‌ای.

فلذا عدم نظارت کافی و یا قابلیت کنترل پمپاژها باعث برداشت بیش از حد مجاز در پروانه‌ها می‌باشد؛

ه - وقتی آب به وسیله پمپاژ در ارتفاعات به خارج از حوضه زاینده‌رود انتقال داده می‌شود، بعد از مصرف امکان برگشت به حوضه زاینده‌رود از طریق شیب ثقیلی

زیرزمینی و روزمینی را ندارد فلذا انتقال آب به خارج از حوضه زاینده‌رود نیز از دیگر دلایل است؛

تذکر ۱: آبی که یکبار با صرف سرمایه‌های کلان از حوضه دیگری به حوضه زاینده‌رود منتقل شده، بسیار

غیر کارشناسانه و دور از عقل و منطق است که مجدداً از این حوضه خارج شود، آن هم با صرف هزینه مجدد

و دائم.

تذکر ۲: در هیچ کجای دنیا برداشت آب بوسیله پمپاژ متعارف نیست چون علاوه بر ایجاد مشکلاتی از

این قبیل، کلاً صرف انرژی و هزینه دائمی و تعمیرات و تجهیزات فراوان و محدودیت‌های فنی برای زراعت و

باغبانی در ارتفاعات و بسیاری دیگر، این کار را منسوخ نموده است.

و - توسعه بی‌رویه کشاورزی، شهرنشینی، صنعت و غیره که خارج از ظرفیت آب زاینده‌رود بوده و بارگذاری

بسیار زیاده‌تر از آب موجود را بر زاینده‌رود باعث شده است؛

ز - تضييع زياد آب از طريق شبکه‌های پوسیده آبرسانی شهرها بویژه اصفهان و...؛

ح- از بین بردن مدیریت واحد حوضه‌ای رودخانه زاینده‌رود و ایجاد امکان تصمیم‌گیری برای تخصیص و

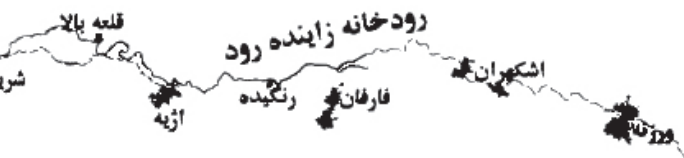
مدیریت توزیع آب یک رودخانه در چند استان.

●●● آبی که یکبار
با صرف سرمایه‌های
کلان از حوضه دیگری
به حوضه زاینده‌رود
منتقل شده، بسیار غیر
کارشناسانه و دور از
عقل و منطق است که
مجدداً از این حوضه
خارج شود، آن هم با
صرف هزینه مجدد و

●●● دائم



پیک



برسیان، اندلان، ازیران و بسیاری از قلاع، برج‌ها، آب‌انبارها، بندها، کاروانسراها و... همه اسناد تاریخی و موجود این تمدن ریشه‌دار و با سابقه است و از افتخارات اصفهان و زاینده‌رود همین بس که یکی از چند رودخانه بزرگ جهان است که دارای نظام‌نامه قدیمی هستند. در زمان حمله اسکندر مقدونی و بعد در زمان ساسانیان و حمله اعراب، در زمان تیموریان، افغان‌ها، صفویان، زندیان، قاجار و... در تمامی حملات و ملال‌های تاریخی که به ایران و اصفهان وارد شده، «زنده‌رود همچنان زنده مانده و به اصفهان حیات بخشیده است» به گونه‌ای که علی‌رغم تمام ناملایمات تاریخی که حتی در مقاطعی از تاریخ بوده که بیشتر مردم اصفهان سربریده شدند ولی اصفهان امروزی را با تمام شهرت و اقتدار خود را به میراث گذاشته است.

میرخان از نزدیکان تیمور در کتاب سریع‌الطیف می‌گوید: «در اصفهان همه را سر بریدند و تنها زنده شهر زنده‌رود بود.» در هنگامه تیمور که همه در اصفهان مردند، آن که زنده ماند، زنده‌رود بود. و باقی ماند که ما امروز زندگی کنیم. اینک ما زنده‌ایم و زنده‌رود مرده است. پس با دل می‌شتابیم تا جان خویش را مایه حیات دوباره زنده‌رود کنیم.

۴. نقش زاینده‌رود در سیما و منظر شهری

اگر اصفهان بدون زاینده‌رود را لحظه‌ای در ذهن خود مجسم کنیم، شهری کاملاً کویری، خالی از باغات، گرم و سوزان، با بادهای گرد و غبارهای فراوان، فاقد زیبایی و سرسبزی، بی‌نام و بدون شهرت، بدون صنعت و محروم از هنرمندان شهره، فاقد گنبد‌های فیروزه‌ای، فارغ از آثار هنری و خلاقین آن، عاری از مردم دانشمند و شجاع و بسیاری از کمالات و محاسن و مزایای فعلی، متبادر

۳. تاریخچه اصفهان و زاینده‌رود

تاریخچه اصفهان را بیشتر متخصصان و مورخان مربوط به زاینده‌رود می‌دانند ولی همین قدر بگوییم دورترین سابقه‌ای که بنده می‌دانم و در نوشته‌ها آمده است به نیمه دوم هزاره چهارم قبل از میلاد بر می‌گردد که کشاورزی و حیات در جلگه زاینده‌رود و اصفهان جریان داشته است. بعد از آن در زمان هخامنشیان و بعد در زمان اردشیر بابکان (حدود ۱۷۰۰ سال پیش) که اولین نظام‌نامه زاینده‌رود تنظیم شده است در طول تاریخ فوق‌الذکر نظام‌نامه‌هایی برای رودخانه زاینده‌رود نوشته شده که مکمل یکدیگر بوده و سعی شده نظم حاکم بر رودخانه زاینده‌رود مخدوش نشده و آسیبی به تمدن و حیات و آبادانی و حقوق مردم این دیار وارد نشود. در ۴ قرن اخیر برای زاینده‌رود و مالکیت آب و اراضی آن نظامی مرقوم شد و اصفهان را در این قرون به اوج پیشرفت و شهرت در تمامی زمینه‌های تمدن و علم و صنعت و هنر و کشاورزی و غیره رسانید. نظام‌نامه‌ای موسوم به طومار شیخ‌بهائی توسط مرحوم علامه بهاء‌الدین عملی (شیخ بهائی) در زمان صفویه که به سال ۹۲۳ ه.ق آب زاینده‌رود را به ۳۳ سهم بین حق‌آبه داران مناطق هفت گانه اصفهان با شرح مرقوم در بند ۱ تقسیم نمود.

در طول قرون متمادی با وجود حوادث فراوان، زنده رود همچنان به زندگی بخشی خود در خطه اصفهان ادامه داده است و عظمت اصفهان در زمینه هنر، صنعت، کشاورزی، فرهنگ و... که موجبات شهرت جهانی آن شده است؛ تماماً بواسطه این نعمت بی‌نظیر بوده است. وجود مناره‌ها در شرق اصفهان مانند زیار گار برسیان و مساجد قدیمی از هزاره‌های قبل مانند ورزنه، دشتی،

●●● میرخان از
نزدیکان تیمور در کتاب
سریع‌الطیف می‌گوید:
«در اصفهان همه را
سر بریدند و تنها زنده
شهر زنده‌رود بود.» در
هنگامه تیمور که همه
در اصفهان مردند، آن
که زنده ماند، زنده‌رود
بود. و باقی ماند که ما
امروز زندگی کنیم.
اینک ما زنده‌ایم و
زنده‌رود مرده است





خواهد شد که امثال آن در نزدیکی خود اصفهان نیز وجود دارد، اگر اصفهان زیباست و سرشار از محاسنی که آرزوی هر سیاح و جهانگردی است که برای یکبار هم که شده در طول عمر خود اصفهان را ببیند به خاطر وجود زاینده رود است. اگر یکی از نشانه‌های ایران باستان و ایران فعلی در جهان، که ایران را به آن می‌شناسند، اصفهان است، بدلیل وجود زاینده رود است و سابقه تاریخی و آب‌های جاری این شهر است.

ابودلف جهانگرد عرب (۳۰۱ - ۳۸۵ ه ق) می‌گوید: «اصفهان دارای هوای صاف و خالی از حشرات است. بدن مردگان آنجا در خاک نمی‌پوسد و بوی گوشت در آن تغییر نمی‌کند. هرگاه یک دیگ غذا بعد از یک ماه پخت و پز به همان حال وا بماند، تغییری در آن روی نمی‌دهد!»

تاورنیه سیاح گفته است: «از هر طرف که به طرف اصفهان می‌رفتم اول مناره‌های مساجد و بعد درختان و خانه‌ها نمودار می‌شدند، به طوری که از دور اصفهان به جنگل بیشتر شباهت دارد تا به شهر.»

هولستر جهانگرد آورده است: «اگر از سمت جنوب به اصفهان می‌نگریستیم، گویی که شهر در میان باغ بزرگی قرار داشت و رودخانه از غرب به شرق مانند یک رشته سیمین از وسط آن می‌گذشت.»

ناصر خسرو در قرن ۵ ه ق می‌نویسد: «در همه سرزمین پاریسی گویان، شهری جامع‌تر و نیکوتر از اصفهان ندیدم.»

۵. سابقه تاریخی زاینده رود و مضرات خشکی آن مانند مباحث اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، روانشناسی در خصوص سابقه نظام بهره‌برداری زاینده رود اگر جویا

شویم، بر می‌خوریم به:

۱- نظام‌نامه زمان ارشیر بابکان؛

۲- طومار شیخ بهایی در ۹۲۳ ه ق؛
۳- قانون انتقال آب کوهرنگ به رودخانه زاینده رود مصوب سال ۱۳۱۱ مجلس شورای ملی؛
۴- تصویب‌نامه ۴۳۲۲ مورخ ۲۹ اردیبهشت ۱۳۳۳ هیأت وزیران در خصوص نحوه انتقال و تخصیص و توزیع آب تونل اول کوهرنگ.

ضمن تقسیم آب مالکیتی حق‌آبه‌دار به ۳۳ سهم، طراحی بی‌نظیر شبکه‌های آبرسانی، علی‌رغم خاکی بودن مادی‌ها، بدلیل انتخاب صحیح محل بندهای آبگیر در مسیر و داشتن شیب مناسب آنها و انشعاب مادی‌ها از رودخانه، آب با کمترین هدر رفتی به محل مصرف می‌رسیده و در عین حال مخازن زیرزمینی را نیز به گونه‌ای تغذیه می‌نموده است که در فصول گرم سال که آب جاری از رودخانه کمتر در اختیار زارعین و مردم بوده است، ذخایر زیرزمینی باعث می‌شده که آب قنوات و چاه‌ها در اختیار باشد و جای فخر و مباهات است که این خطه چنین دانشمندانی را در تمامی اعصار داشته و اینگونه خلاقیت‌ها را از خود بروز داده‌اند تا هم مشکل خودشان را حل نموده و هم اقدامشان الگویی برای بسیاری از نقاط دنیا شود و مهم‌تر اینکه هم اکنون هر میزان از شبکه‌های جدید بتونی را که به تبعیت از این شبکه‌ها انجام شده است مشکل نداشته ولی هر کدام که خارج از این قاعده انجام گرفته با مشکل فنی بویژه ثقلی مواجه شده است.

۶. نظام بهره‌برداری از زاینده رود و اختلالات آن اختلالاتی که به نظام بهره‌برداری از رودخانه وارد شده است:

۱- توسعه بی‌رویه در دشت‌های فراوان برای زراعت و باغبانی و...؛

●●● هولستر

جهانگرد آورده است:

«اگر از سمت جنوب به

اصفهان می‌نگریستیم،

گویی که شهر در میان

باغ بزرگی قرار داشت

و رودخانه از غرب به

شرق مانند یک رشته

سیمین از وسط آن می

گذشت.» ●●●



●●● استان بالادست
(چهارمحال) بهانه‌هایی
را مطرح کرد و تا کنون
موفق شده طی دو
مرحله خط مرزی را
تغییر دهد و در شرف
تغییر سوم می‌باشد
که بر عکس تمام دنیا
و تمام اصول علمی
و تاریخی و تجربی و
منطقی، خط مرزی را
به خط القعر دریاچه
زاینده‌رود تغییر دهد و
همه عقلا و دانشمندان
بی‌غرض تأکید می‌کنند
که اینکار خلاف است
و هدف مسئولین
آن استان رسیدن به
مدیریت سد زاینده‌رود
است ●●●

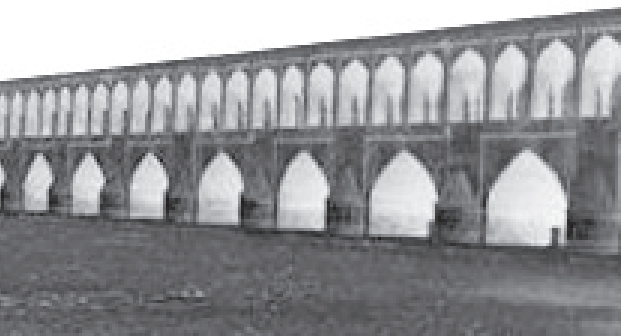
۲- برهم زدن شیوه تقسیم آب که مغایر با نظام و شبکه اصلی بوده که پایداری را از تمامی بخش‌های کشاورزی و شهری و غیره گرفته است؛
۳- دخالت‌های زیاد در نظم طبیعی زاینده‌رود که بایستی آب آن در این حوضه آبریز می‌ماند و خارج نمی‌شد؛
۴- تخصیص بیش از حد آب برای صنعت و خدمات شهری که یا کلاً برگشت پذیر نیست و یا به‌قدری با انواع موادشیمیایی مخلوط و آلوده می‌شود که قابل استفاده جایگزینی برای آب زاینده‌رود نیست؛
۵- برداشت‌های بی‌رویه و زیاد از حد از چاه‌ها و قنوات و چشمه‌سارها و تخلیه منابع زیرزمینی و آبخوان‌های جلگه زاینده‌رود؛
۶- پمپاژهای بالادست و خروج آب از حوضه زاینده‌رود. به دلایل فوق و بسیاری دیگر آب زاینده‌رود باید پاسخ‌گوی تمامی این برداشت‌ها و جایگزین‌ها باشد و حال آنکه این رودخانه هم ظرفیت محدودی دارد. بنابر این شاهدیم که اکوسیستم، زندگی مردم، کشاورزی صنعت خدمات بالادست و پایین‌دست و غیره همه با مشکل مواجه شده‌اند.

۷. بررسی مزایای مختلف زاینده‌رود و مضرات خشکی آن مانند مباحث اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، روانشناسی و...

زاینده‌رود همانگونه که از نامش پیداست علاوه بر آب استحصالی از سرچشمه‌ها و تونل‌ها، خود نیز به دلیل برگشت مجدد آب مصرفی به داخل رودخانه زایش‌های فراوانی داشته است، فلذا همیشه اگر ۱۵۷۰ میلیون متر مکعب آب از بالادست وارد زاینده‌رود می‌شده، با محاسبه کاربری دوباره و بعضاً سه باره آب هنگام برگشت به رودخانه و هم چنین تزریق آب به چاه‌ها و قنوات که از عمق کمی برخوردارند و استحصال مجدد آن از چاه‌ها و قنوات، به جرأت می‌توان گفت بر خلاف آنچه می‌گویند، راندمان آب در اصفهان پایین است، در بعضی از مناطق راندمان از ۱۰۰ درصد هم بیشتر است.

از مضرات خشکی زاینده‌رود:

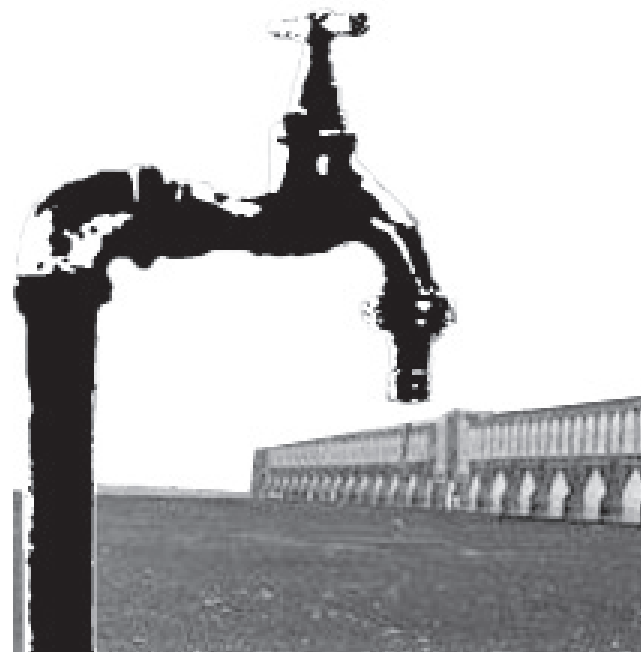
۱- از دست رفتن مشاغل مستقیم و غیر مستقیم زیاد در بخش کشاورزی و دامداری و گلخانه و صنعت؛
۲- مهاجرت بی‌رویه که برای مهاجر، محلی که از آنجا مهاجرت صورت می‌گیرد، محل یا شهرهایی که به آنجا مهاجرت می‌شود، مشکل‌آفرین است؛
۳- بزه‌کاری‌هایی که از عوارض بیکاری است. مانند سرقت، کلاهبرداری، نزاع‌ها و قتل‌ها و...؛



۴- خمودگی و دل‌مردگی مردم؛
۵- گرد و غبار و بیماری‌های فراوان به دلیل عدم تولید اکسیژن؛
۶- کاهش درآمد و تأثیر مستقیم بر تولید کنندگان و متعاقب آن برای تجار و بازاریان و مشاغل خدماتی و غیره؛
۷- ترک تحصیل‌ها و تأثیر منفی فرهنگی و تخصصی؛
۸- طلاق‌ها و تأخیر در ازدواج‌ها و...؛
۹- فروش‌های ارزان اراضی و ترک شغل؛
۱۰- مرگ‌های خاموش و پیری‌های زودرس و عارضه‌های منفی فراوان بر سلامتی مردم؛
۱۱- عدم مقابله با آلاینده‌های صنعتی و غیره؛
۱۲- عدم انگیزه و علاقه برای نسل جوان به منظور ورود به بخش‌های کشاورزی و دامی و به طبع آن از بین رفتن نسل کشاورزان خبیره که شهرت کشوری و بعضاً جهانی دارند؛
۱۳- کم‌انگیزه شدن نسبت به مسائل فرهنگی، و دوری از فرامین مذهبی و غیره به واسطه مشاهده بی‌عدالتی‌ها و بی‌قانونی‌ها؛
۱۴- قانون‌گریزی و شکستن قبح قانون‌گریزی به دلیل مشاهده واگذاری غیرقانونی حق‌آبه‌های مردم توسط دولت و ناگفته‌های بسیار دیگر...

۸. تأثیر تغییرات مرزی استان بر زاینده‌رود

معمول است در کل دنیا، که خطوط مرزی بین مناطق را خط‌الرأس و ارتفاعات آن مناطق، انتخاب می‌کنند که حتی‌المقدور تداخل منافع و تردد مردم و امورات جاری بین دو منطقه به حداقل برسد و قابل کنترل باشد. به همین دلیل خط مرزی بین دو استان اصفهان و چهارمحال در سمت چادگان، رشته کوه‌های شیدا در ضلع جنوبی سد زاینده‌رود که خط‌الرأس آن منطقه



می‌باشد، انتخاب شده بود و تا آن زمان که مرز دو استان آنجا بود، هیچ‌گونه مشکلی در این زمینه میان دو استان نبود، لیکن استان بالادست (چهارمحال) بهانه‌هایی را مطرح کرد و تا کنون موفق شده طی دو مرحله خط مرزی را تغییر دهد و در شرف تغییر سوم می‌باشد که بر عکس تمام دنیا و تمام اصول علمی و تاریخی و تجربی و منطقی، خط مرزی را به خط‌القعر دریاچه زاینده‌رود تغییر دهد و همه عقلا و دانشمندان بی‌غرض تأکید می‌کنند که اینکار خلاف است و هدف مسئولین آن استان رسیدن به مدیریت سد زاینده‌رود است.

نظر به اینکه مدیریت آب استانها در سال ۱۳۸۴ مستقل شد و سازمان‌های آب منطقه‌ای تبدیل به شرکت شدند و مجوزی آمد که شرکت‌های آب استانها به هر میزان که آب فروختند، می‌توانند در منطقه خودشان سرمایه گذاری کنند، استان بالا دست می‌خواهد با در اختیار گرفتن مدیریت سد، آزادی عمل بیشتری در فروش آب، آن هم به هر کس که قیمت بیشتری می‌خرد را داشته‌باشد. و الا هیچ کدام از برداشت‌های آب در بالادست با این مشکل انتقال و صرف هزینه‌های گزاف و انرژی و غیره، اقتصادی نبوده و در توان مردم عادی نیست مگر اینکه عده‌ای با هدف ایجاد فضای سبز و بستر مناسب برای ویلاسازی و ساخت و ساز، به نام مردم محروم با این قیمت‌های گزاف آب را خریداری و با آن تجارت کنند.

چنین کاری به مردم پایین دست اصفهان آسیب می‌رساند ولی درآمدی واقعی برای مردم بالادست و چهارمحال ایجاد نمی‌کند و مردم صرفاً بهانه هستند.

کشاورزان اصفهان از تغییر این خط مرزی نگران هستند چون قریب ۷۵ درصد آب آن متعلق به حق‌آبه‌دار است که تمام حیات آنها وابسته به این آب است و بقیه

نیز برای مصارف شرب و صنعت و خدمات و گسترش بخش کشاورزی واگذار شده است.

اصفهان و به ویژه حق‌آبه‌دار بابت تغییر مرزی نگران است چون می‌داند این تغییر مرزی ختم به انتقال مدیریت سد زاینده‌رود به استان بالادست می‌شود و حالا که مدیریت سد و تخصیص و توزیع آب با خود اصفهان بوده است، وضعیت حق‌آبه‌داران و سایر آنگیران به این شکل است، پس وقتی با استان بالادست که با این ذهنیت و تفکر که کاملاً با بسیاری از موازین قانون و شرع و منطق مغایر است، بیفتد، چه خواهد شد.

این استان نگران است چون هم اکنون آب شرب بالغ بر ۵ میلیون نفر از این رودخانه تأمین می‌شود و با طرح‌های آب‌رسانی که پیش‌بینی شده است قرار است بزودی ۶ میلیون نفر و چنان چه تونل بهشت‌آباد هم اضافه شود بیشتر برای شرب از این آب استفاده کنند.

ما نگرانیم چون اگر شهرک تفریحی دیگری مانند آن مورد که توسط خود اصفهان ساخته شد و آلودگی‌های زیادی را به دریاچه سد وارد می‌کند، ساخته شود، قطعاً این آلودگی مضاف خواهد بود.

تذکر ۱: متأسفم که باید بگویم با وجود اینکه در اوامر مؤکد مقام معظم رهبری در سال ۱۳۷۱ خطاب به ستاد فرماندهی کل قوا آمده است احداث هرگونه مراکز تفریحی و آموزشی در حاشیه و داخل سدها و منابع آب شرب مردم حتی برای مسائل آموزشی و نظامی و انتظامی ممنوع است،

تذکر ۲: هم چنین در ماده ۴ آیین‌نامه و جلوگیری از آلودگی آب مصوب ۷۳/۲/۱۸ هیئت وزیران آمده که به هر عمل که موجبات آلودگی آب را فراهم نماید ممنوع است. مع‌الاسف علی‌رغم سرایت مستقیم و غیر مستقیم بسیاری از فاضلاب‌ها در بالادست و پایین‌دست رودخانه، متأسفانه هم چنان اصرار هست که شهرک جدید شیدا تأسیس شود و تأسفاتر اینک تحت عنوان طرح ملی و با مصوبه هیئت دولت در استان بالادست این کار صورت می‌پذیرد. که مغایر با مصوبه قبلی هیئت دولت و اوامر مقام رهبری است.

ما نگرانیم چون مرز توقفی برای پایان این اشتباهات و برگرداندن مسیر اجرا به سمت صحیح و اصلاح نمی‌بینیم و بالعکس اصرار بر ادامه اشتباهات وجود دارد.

ما نگرانیم چون مطابق تبصره ۳ ماده ۲ قانون توزیع عادلانه آب آمده است که احداث هر گونه مستحدثاتی در حریم و یا بستر رودخانه‌ها و دریاچه‌ها

●●● اصفهان و به

ویژه حق‌آبه‌دار بابت

تغییر مرزی نگران

است چون می‌داند

این تغییر مرزی ختم

به انتقال مدیریت سد

زاینده‌رود به استان

بالادست می‌شود و

حالا که مدیریت سد و

تخصیص و توزیع آب با

خود اصفهان بوده است،

وضعیت حق‌آبه‌داران

و سایر آنگیران به این

شکل است، پس وقتی

با استان بالادست که

با این ذهنیت و تفکر

که کاملاً با بسیاری از

موازین قانون و شرع

و منطق مغایر است،

بیفتد، چه خواهد

شد ●●●

●●● نهایتاً اینکه
تغییر خط مرزی
با هدف سیاسی و
زیاده خواهی این بی
قانونی‌ها را تشدید
خواهد کرد ضمن
اینکه انتخاب خط
مرزی دو استان در
خط القعر دریاچه
سد که ۹۵ درصد
آب مصرفی استان
پایین دست را تأمین
می‌کند در کل دنیا
اولی خواهد بود و
حتماً باید در کتاب
رکوردهای گینس
نوشته شود ●●●

اعم از طبیعی و یا مخزنی، ممنوع است و مسئولیت آن با وزارت نیرو می‌باشد. ولی متأسفانه هیچ اقدامی نمی‌شود علی‌رغم اینکه مطابق تبصره ۴ همان ماده قانونی (۲) وزارت نیرو مکلف است پس از اخطار قانونی به خاطی و عدم توجه توسط مشارالیه نسبت به تخلیه و قلع آن اقدام کند ولی شاهد هیچ‌گونه عملی از طرف دستگاه موظف نیستیم.

ما نگرانیم چون می‌دانیم مطابق ماده ۴۴ قانون توزیع عادلانه آب، آلوده ساختن آب‌ها ممنوع است و مسئولیت پیشگیری و ممانعت و جلوگیری از آلودگی منابع آب به سازمان حفاظت محیط زیست محول شده است، اما متأسفانه خبری از اقدام سازمان مذکور نیست و هر شخص حقیقی یا حقوقی، دولتی یا خصوصی هم چنان انواع فاضلاب‌ها و آلاینده‌ها را وارد زاینده‌رود می‌نماید.

ناراحتیم از اینکه می‌دانیم بر اساس مواد ۳۱ و ۵۰ قانون توزیع عادلانه آب، نیروهای انتظامی مکلفند، دستورات وزارت‌های جهاد کشاورزی و نیرو را در اجرای قانون عملی نمایند و دادگاه‌ها نیز مکلفند به فوریت و خارج از نوبت به اختلافات در این مورد رسیدگی کنند، ولی متأسفانه در عمل هر چه هست عکس این قوانین است.

نهایتاً اینکه تغییر خط مرزی با هدف سیاسی و زیاده خواهی این بی قانونی‌ها را تشدید خواهد کرد ضمن اینکه انتخاب خط مرزی دو استان در خط القعر دریاچه سد که ۹۵ درصد آب مصرفی استان پایین دست را تأمین می‌کند در کل دنیا اولی خواهد بود و حتماً باید در کتاب رکوردهای گینس نوشته شود.

۹. انتقال آب، نقش سد و تونل

بسیار اتفاق می‌افتد که در یک کشور، مناطقی هستند که بارندگی زیاد دارند، ولی امکان مصرف تمام آن آب در آن مناطق نیست. فلذا آن میزانی که به دریا ریخته و یا مورد استفاده خاصی برای آن نیست با صرف هزینه به مناطقی که مورد استفاده دارد و وجود اراضی حاصلخیز، نیروهای کارآمد، نیاز بالا به دلیل وجود جمعیت انبوه و بسیاری دیگر، که هم نیاز آن مناطق را تأمین کند و هم لطمه‌ای به جای دیگر وارد نیاید و هم کمک به تولید ملی بنماید آب را از یک حوضه به حوضه دیگر منتقل می‌کنند. که احداث تونل، یکی از راه‌های انتقال است و با عنایت به اینکه بیش از ۱۱ میلیارد متر مکعب بارش سالانه در استان چهارمحال وجود دارد، از هزاران سال قبل حدود یک میلیارد مترمکعب آب آن

به سمت اصفهان جاری می‌شد که به سوابق آن اشاره شد. و مابقی، آنچه که در استان چهار محال استفاده نمی‌شده است به سمت استان خوزستان و مازاد آن به خلیج فارس وارد می‌شد. و پس از بررسی فراوان و وجود عوامل صدرالذکر در استان اصفهان با احداث تونل‌های اول و دوم کوه‌رنگ، بخشی از آبی که به خلیج فارس وارد می‌شده به سمت استان اصفهان برگشت شده و وارد حوضه زاینده‌رود می‌گردد. یادآور می‌شود تونل‌های چشمه لنگان و خندگستان، آب را از مناطق فریدونشهر و فریدن که از توابع خود استان اصفهان هستند، وارد حوضه زاینده‌رود نموده از طرفی مقدار زیادی آب در مناطق سمیرم و فریدونشهر از توابع اصفهان خارج و به سمت استانهای چهارمحال و خوزستان می‌رود که حجم آن از آنچه از آن استان وارد زاینده‌رود می‌شود، بیشتر است. یادآور می‌شود از آنجا که بارش‌ها عمدتاً در زمستان و اوایل بهار بوده و می‌باشد، لذا در زمانیکه سد وجود نداشت بسیاری از این آب‌ها زمانی در رودخانه جاری می‌شد که نیاز آن چنانی به آن آب نبود، لذا آن میزانی که در ذخایر زیرزمینی تزریق می‌شده، در فصول بعدی و برای کشت‌های بعدی از طریق چاه‌ها و قنوات استفاده می‌شد ولی مازاد آب از دسترس استفاده خارج می‌شد و این کار اگر چه یک نظم طبیعی و اکوسیستمی را ایجاد کرده بود و تالاب گاوخونی را تغذیه می‌کرد؛ ولی امکان این که مقداری از آب نیز از گردونه انتفاع خارج شود، وجود داشت. و مهمتر این که به دلیل افزایش نیاز آب برای توسعه شرب و صنعت و خدمات و غیره و ذخیره نمودن آب، احداث سد در دستور کار قرار گرفت و با اینکار هم امکان ذخیره آب مازاد بر مصرف ایجاد می‌شد، و هم مقداری توسعه شهری و صنعتی و کشاورزی صورت می‌پذیرفت.

و نکته مهمی که رسالت اصلی احداث سدها می‌باشد، به ویژه در مناطق کم باران و خشک مثل اصفهان، این بوده و هست که با ذخیره آب در سال‌های پر باران و تنظیم مصرف سالانه، بتوانیم در سال‌های کم باران، آن حوضه را از خشکسالی نجات دهیم، ولی متأسفانه در عمل، بخشی از اهداف فوق تغییر کرد و در اثر عملکردهای اشتباه بسیاری از دست اندرکاران، اوضاع به صورت دیگری رقم خورد و عواملی از قبیل:

- اختصاص زیاد آب به متقاضیان مختلف و عدم برگشت آن به رودخانه؛
- توسعه زیاد شهری و صنعتی و خدماتی و غیره؛



- پمپاژهای بی‌رویه به ارتفاعات دوردست رودخانه و خروج آب از حوضه زاینده‌رود؛
- عدم رها سازی آب در رودخانه به گونه‌ای که حداقل چاه‌ها و قنوات را تغذیه کند؛
- انتقال آب از حوضه زاینده‌رود به دیگر شهرها و استانها و بسیاری از عوامل دیگر و موارد مرقوم در بند ۶ باعث شدند که هیچ تناسبی بین میزان بارش نزولات و انتقال آب پشت سد و زاینده‌رود با میزان برداشت‌ها و تخصیص و توزیع به لحاظ حجمی و زمانی وجود نداشته و الان با این مشکل‌های حاد مواجه باشیم.

۱۰. مصارف شهری، فضای سبز، صنعت و کشاورزی

(۱) مصارف شهری بسیار بالاست؛
(۲) شبکه‌های آبرسانی نیز به دلیل فرسودگی حجم قابل ملاحظه‌ای آب را از بین می‌برد. آن هم با صرف هزینه‌های بالا به منظور تصفیه؛
(۳) بدتر از همه این که آب مصرفی برای تمام بخش‌های مصارف شهری از قبیل آشامیدنی، پخت و پز، لباسشویی، ظرف شویی، دستشویی، باغچه و فضای سبز منازل، ساختمان‌سازی، بسیاری از کارگاه‌های صنعتی و خدمات شهری و... تماماً تصفیه شده است. در صورتی که می‌توان با جداسازی آنها از هم دیگر، راندمان مصرف آن را چندین برابر نمود؛
(۴) الگوی فضای سبز در تمامی شهرهایی که از حوضه آبریز زاینده‌رود برداشت آب دارند، مناسب نیست. چون ما در منطقه کم آب و خشک هستیم فلذا کشت بعضی از گیاهان مانند چمن، گل‌های علوفه‌ای با نیاز آبی بالا به عنوان فضای سبز که عمده آب و بعضاً تا بالای ۸۰ درصد آن را تبخیر می‌نماید، به مصلحت نیست؛

(۵) صنعت نیز هم رشد روز افزون داشته و از آب‌های جاری و زیرزمینی و قنوات بیش از پیش استفاده می‌کند و هم اینکه متأسفانه در حالی که می‌شود با انجام هزینه‌های لازم و احداث تأسیسات تصفیه‌ای و گردش مجدد آب در سیستم کارخانجات، مصرف را کم نموده و راندمان را بالا برد، اینکار صورت نمی‌گیرد بلکه بالعکس آن مختصر پس مانده آبی هم که قبلاً توسط کارخانجات بزرگ پس از استفاده در سیستم‌های خنک‌کننده به رودخانه بر می‌گشت، صرف کشاورزی و یا احداث باغات و فضای سبز اطراف کارخانجات شده و مشکل ساز شده است؛

(۶) در بخش کشاورزی یک بار در سال ۱۳۴۳ به دلیل انجام اصلاحات اراضی و یک بار در اوایل انقلاب که

●●● الگوی فضای سبز در تمامی شهرهایی که از حوضه آبریز زاینده‌رود برداشت آب دارند، مناسب نیست. چون ما در منطقه کم آب و خشک هستیم فلذا کشت بعضی از گیاهان مانند چمن، گل‌های علوفه‌ای با نیاز آبی بالا به عنوان فضای سبز که عمده آب و بعضاً تا بالای ۸۰ درصد آن را تبخیر می‌نماید، به مصلحت نیست ●●●

بسیاری زمین‌های بزرگ و یکپارچه توسط مردم مناطق تصرف شد و هم چنین واگذاری‌های اراضی که به صورت قطعات کوچک صورت گرفته و می‌گیرد و قانون ارث هم که اجازه تقسیم و تفکیک اراضی را داده و بدتر از همه این که تبدیل اراضی کشاورزی در دل اراضی دیگر به غیر کشاورزی و باغ‌سازی و ویلاسازی و غیره... و از طرف دیگر هم نوسانات مختلف در تحول آب به کشاورزی و خشک و کم آب و بد آب شدن چاه‌ها و قنوات، امکان و انگیزه سرمایه‌گذاری در سیستم‌های آبیاری هدایت شده و یا استفاده از ماشین آلات بسیار پیشرفته لیزری برای تسطیح و عمل آوری اراضی به گونه‌ای که مصرف آب به حداقل برسد را کم نموده است. بنابر این همین‌ها باعث شده که میزان مصرف در کشاورزی نیز معقول نباشد که البته در این مقوله صحبت‌های بسیار وسیعی جای طرح دارد.

۱۱. آلودگی کیفی رودخانه

گود بودن رودخانه زاینده‌رود به خودی خود، چه از طریق جاری شدن فاضلاب و آب‌های آلوده به طرف رودخانه و با نشت فاضلاب‌ها و آب‌های آلوده به مواد شیمیایی که بخاطر انتقال به ارتفاعات و برگشت بخشی از آن صورت می‌گیرد و بدتر از همه احداث مجتمع‌های تفریحی و مسکونی که در نزدیکی رودخانه در طول مسیر وجود دارد و بعضاً لوله مستقیم انتقال فاضلاب به رودخانه را مشاهده می‌کنیم، رودخانه را آلوده کرده است. و علی‌رغم صراحت قانون در ممنوعیت این کارها و روشن بودن وظائف دستگاه‌های مسئول مع‌الاسف شاهد گسترش آن هستیم.



۱۲. تالاب گاوخونی مزایا و خشکی آن

تالاب گاوخونی که از سرمایه‌های ارزشمند و آثار ملی ایران می‌باشد و در زمانهایی که آب داشت، به خودی خود یک اکوسیستم کامل و زیستگاه بسیار مناسبی برای انواع وحوش و پرندگان بود و سالانه میزبان صدها هزار از انواع پرندگان زیبا و مهاجر بوده که آرزوی هر علاقه‌مند به محیط زیست در ایران و جهان بوده و هست که حداقل یک بار بتواند از این اثر جاودانه و زیبا دیدن کند، ضمن این که وجود این تالاب نقش بسیار تعدیل‌کننده‌ای در ممانعت از ایجاد گرد و غبار و تنظیم دمای مناطق شرق اصفهان دارد که متأسفانه از آنجا که تعادل توزیع آب به هم خورده، این اثر جاودانه هم رو به زوال رفته و هم اکنون تقریباً بیشتر حیات وحش و اکوسیستم منطقه از بین رفته و پرندگان مهاجر نیز دیگر به آن منطقه نمی‌آیند و تالابی که به جز محاسن فوق، امید شرق اصفهان بوده که یک منطقه توریستی و گردشگری با اشتغال‌زایی فراوان داشته باشد، از بین رفته است.

۱۳. بندهای رودخانه و تسطیح بستر

نکته حائز اهمیت این که هر رودخانه‌ای به خودی خود نقطه قعر مناطق اطراف خود می‌باشد و مضاف بر آن در بستر هر رودخانه‌ای نیز یک گودی وجود دارد، بدین صورت که هر چه از حاشیه دو طرف رودخانه به وسط آب نزدیک می‌شویم گودتر می‌شود و این امر باعث می‌شود که حتی آب را در بالادست ببندند، باز هم به واسطه وجود خط‌القعر در رودخانه و نشت و نفوذ آب اطراف به رودخانه، هیچ وقت آن رودخانه کامل نخشکد، فلذا همیشه زاینده‌رود حتی در مواقعی که آب سد بسته بود، ولی تا محل گاوخونی مختصر آبی در رودخانه جریان داشت. بنابر این بنده در تمام مطالعاتم، مطلبی را ندیده‌ام که گزارش خشکی زاینده‌رود را بدهد، ولی متأسفانه چند سالی است که به منظور زیبا سازی شهرهای اصفهان، فلاورجان و درچه در حاشیه رودخانه و بعضی مناطق بالادست، اقدام به تسطیح و طبعاً تعریض بستر رودخانه کرده‌اند و هم چنین صدور مجوز برای برداشت شن و ماسه از بستر رودخانه توسط سازمان آب و احداث بندهای متعدد توسط شهرداری‌های مذکور و غیره. این خط‌القعر را بر هم زده‌اند. به همین دلیل است که به محض این که حتی آب سد را کم می‌کنند (نه این که کاملاً ببندند) باز هم ما شاهد خشکی کامل رودخانه هستیم و متأسفانه پیگیری‌ها، جلسات و مکاتبات و اقدامات گوناگون نیز نتیجه بخش برای رفع این معضلات نبوده است. اگر آمارهای تضييع آب را بدانیم، بسیار تعجب می‌کنیم و این در صورتی است که «مطابق تبصره ۳ ماده ۲ قانون توزیع عادلانه آب» این کار ممنوع است و باید وزارت نیرو اجازه دهد و اگر مجوز نگرفته باشند خلاف کرده‌اند و چنان چه وزارت نیرو هم مجوز داده باشد بر اساس تبصره ۴ ماده ۲ همین قانون وظیفه دارد برای اینگونه اقدام‌ها که خسارت بار و مزاحم است نه این که مجوز ندهد بلکه اقدام به خلع ید، قلع و قمع و پیگیری قضایی نیز بنماید. و از همه مهم‌تر این که مطابق ماده ۳۶ قانون توزیع عادلانه آب، هیچ کس بدون اجازه وزارت نیرو حق احداث و تغییر مقطع و مجرای آب را ندارد و هر بالادستی مسئول خسارتی است که از عمل غیر متعارف و به پایین‌دستی وارد می‌آید. ماده ۴۸ قانون نیز نحوه صدور مجوزها را توسط وزارت نیرو مشخص کرده است.

۱۴. عملیات عمرانی حاشیه‌ای زاینده‌رود

حریم زاینده‌رود تا آنجا است که اگر اقدامی در آن نقطه بشود، به هر طریق، چه مستقیم و یا غیر مستقیم بر کمیت و کیفیت آب تأثیر بگذارد. و اگر احداث ابنیه

●●● متأسفانه چند سالی است

که به منظور زیبا سازی شهرهای

اصفهان، فلاورجان و درچه در

حاشیه رودخانه و بعضی مناطق

بالادست، اقدام به تسطیح و طبعاً

تعریض بستر رودخانه کرده‌اند

و هم چنین صدور مجوز برای

برداشت شن و ماسه از بستر

رودخانه توسط سازمان آب و

احداث بندهای متعدد توسط

شهرداری‌های مذکور و غیره. این

خط‌القعر را بر هم زده‌اند ●●●



و دخل و تصرف در بستر و حاشیه، برای زاینده‌رود مزاحمت ایجاد کند ممنوع می‌باشد. «مواد ۲، ۳۱، ۳۵، ۳۶، ۴۶، ۴۸ و ۵۰ قانون توزیع عادلانه آب کاملاً بر محدودیت‌ها و برخورد با متخلفین و وظایف دستگاه‌های مرتبط توضیح داده است.»

۱۵. معرفی و آسیب‌شناسی پل‌ها و بناهای تاریخی مرتبط با زاینده‌رود

در ارتباط با پل‌ها و بناهای تاریخی زاینده‌رود، بنده به لحاظ فنی و سازه‌ای تخصص ندارم. ولی به لحاظ تاریخی و اجتماعی همین قدر می‌دانم که این آثار ارزشمند با بودن زاینده‌رود شکل گرفته است. اگر پاسخ این سوال را پیدا کنیم که چرا این پل‌ها را در ضلع شمالی و یا جنوبی اصفهان بنا نکرده‌اند، آن وقت به نقش زاینده‌رود در احداث این بناها بیشتر پی خواهیم برد.

بنابراین نه این که پل‌ها بلکه بسیاری از آسیب‌های تاریخی، بندهای زیبا که در گذشته دور به منظور تقسیم آب ایجاد شده است، حتی ابنیه تاریخی دیگر اصفهان نیز با بودن زاینده‌رود، معنادار و جذاب شده است و متأسفانه، به راحتی، توسط مدیرانی که تسلط کارشناسی و حقوقی به مسئولیتشان نداشته‌اند از یک طرف و تعدادی سود جو که بدون علم و آگاهی از عمق فاجعه، منفعت‌طلبی خود را بدون اهمیت به گذشته و آینده این خطه در نظر داشته‌اند، از طرف دیگر، این وضعیت را برای اصفهان پیش آورده‌اند. در حالی که جهان وقتی متوجه شده که دو طبقه اضافی روی ساختمان جهان‌نما گذاشتند و این کار جلوه سایر بناهای تاریخی را تحت‌الشعاع قرار داده، چه واکنش‌ها و سر و صداها و تهدیدهایی که نکردند تا این مشکل را حل نمودند. آیا به مخاطره افتادن بقای خود این آثار تاریخی کمتر از تحت‌الشعاع قرار گرفتن جلوه‌های بیرونی آنها است؟ اگر مردم جهان و دستگاه‌ها و نهادهای بین‌المللی مرتبط بفهمند با این آثار چه می‌شود، چه واکنشی خواهند داشت؟

۱۶. سازمان‌ها و نهادهای مرتبط، برنامه و نقش آنها و نقد عملکرد

به نظر می‌رسد اگر سازمان‌ها و نهادهای مرتبط، در زمان لازم به نقش خود که قانون بر عهده آنها گذاشته است درست عمل می‌کردند الان این مشکلات را نداشتیم و هم اکنون نیز باید شروع کنند و انجمن‌های مردم نهاد (NGO) باید وارد عمل شوند و اطلاع‌رسانی کنند.

۱۷. زاینده‌رود و محیط زیست

زاینده‌رود از شروع خلقت تا چند سال پیش، سلامتی و محیط زیست سالم برای مردم ارمغان می‌آورد ولی متأسفانه چندین سال است آرام و خاموش به واسطه آلودگی که دارد، سلامتی مردم را می‌گیرد و هم اکنون نیز نفس‌های آخر خود را می‌کشد.

۱۸. قیاس با مثال‌های جهانی

در بسیاری از نقاط دنیا رودخانه‌هایی را داریم که نه فقط از بین دو استان بلکه از بین دو قاره می‌گذرد ولی حقوق بالادستی و پایین‌دستی حفظ می‌شود و مهمترین مسئله مردم و دولت‌های آن قاره و کشورها، حفظ و حراست از آن رودخانه‌ها است. مثل رودخانه‌های ولگا و یا می‌سی‌سی‌پی و رودخانه نیل و بسیاری موارد دیگر... در حالی که آنها رودخانه‌ها را بین دو قاره مدیریت حوضه‌ای می‌کنند و مشکل ندارند ما در کشورمان رودخانه بین دو استان را نمی‌توانیم مدیریت کنیم و با دست خودمان این بلاها را بر سر خودمان می‌آوریم. مقصر کیست؟

۱۹. بررسی کلی و راه‌کارها

(۱) همه مسئولین و کارشناسان در هر حوزه کاری، مسلح و مسلط به قوانین مرتبط با کار و مسئولیتشان باشند و عمل کنند. و برای این کار آموزش‌ها و آزمون‌ها قبل از انتخاب، معمول شود؛
(۲) تحقیق و تفحص اقدام‌های تمامی دستگاه‌های مرتبط با زاینده‌رود مانند وزارتخانه‌های نیرو، جهاد

●●● آیا به مخاطره

افتادن بقای خود این

آثار تاریخی کمتر از

تحت الشعاع قرار گرفتن

جلوه‌های بیرونی آنها

است؟ اگر مردم جهان

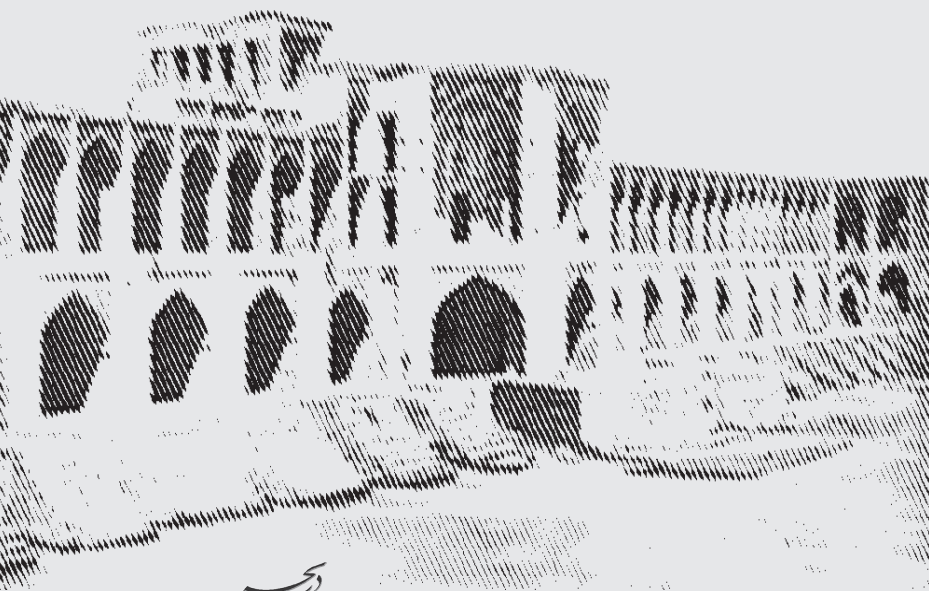
و دستگاه‌ها و نهادهای

بین‌المللی مرتبط بفهمند

با این آثار چه می‌شود،

چه واکنشی خواهند

داشت؟ ●●●



یچ

●●● اگر بخواهیم در استان اصفهان توسعه پایدار داشته باشیم، اگر بخواهیم صنعتی شکوفا و پر رونق داشته باشیم، اگر شهری عاری از آلاینده‌های زیست محیطی و مردمی سالم داشته باشیم، اگر اشتغال پایدار و درآمدزا بخواهیم، اگر مواد غذایی و محصولات سالم و مکفی بخواهیم، اگر خودکفایی و سربلندی استان و به تبع آن کشور مد نظر است، اگر حفظ آثار و ابنیه تاریخی در زاینده‌رود و دیگر نقاط استان آرزوی ماست، اگر میل به جذب توریست و ارتقاء این صنعت در نظر است، اگر فکر بقای کشور بعد از تمام منابع فسیلی و معدنی در اذهان ماست و بسیاری اگرهای دیگر، راهی به جز حفظ زاینده‌رود پر آب و کشاورزی آباد و پیشرفته وجود ندارد ●●●

کشاورزی و شرکت‌های آب منطقه‌ای اصفهان و چهارمحال و سازمان جهاد کشاورزی استان، سازمان محیط زیست، سازمان بهداشت (بابت آب شرب روستایی) میراث فرهنگی، شهرداری و برخورد با خاطیان؛

۳) توقف کامل تخصیص و فروش جدید آب از زاینده‌رود و چاه‌ها و همچنین لغو بسیاری از تخصیص‌های قبلی چه از رودخانه و چه از چاه‌ها؛

۴) ایجاد کمیته کارشناسی مشترک بین دو استان اصفهان و چهارمحال و وزارت نیرو و نمایندگان حق‌آبه‌دار و کنترل کامل برداشت‌ها و قراردادهای؛

۵) اصلاح بستر رودخانه و برگردان خط‌القعر رودخانه به حالت اول و حذف بندها و طراحی مناسب کارشناسی برای استفاده از زیبایی‌های زاینده‌رود توسط شهرداری‌ها به گونه‌ای که مانعی برای عبور آب ایجاد نشود و تخریب مستحذات مزاحم و خسارت‌زا بر اساس قانون؛

۶) اصلاح شبکه‌های آبرسانی در صنعت و شرب و کشاورزی؛

۷) جدا سازی شبکه‌های آبرسانی، شرب و آشپزخانه با سایر مصارف و استفاده پس‌آب شرب و آشپزخانه در سایر مصارف فردی و استفاده سایر مصارف فردی در فضای سبز و دیگر مصارف شهری از قبیل خدماتی، کارگاهی و صنعتی و غیره متناسب با الگوها مشابه موجود در جای جای دنیا

۸) اعمال مدیریت صحیح در سیستم توزیع آب رودخانه زاینده‌رود و غنی کردن آب چاه‌ها و قنوات؛

۹) برگرداندن خط مرزی اصفهان و چهارمحال و بختیاری به جای اول (خط‌الرأس کوه‌های شیدا)؛

۱۰) ورود صدا و سیما و کلیه مراکز اطلاع رسانی، به عرصه، و برگزاری همایش‌ها، مساعدت حوزه و دانشگاه و مساجد و منابر و کلاس‌های آموزش و پرورش و مدارس و سایر رسانه‌ها و اطلاع رسانی قانونی و فنی و آموزشی؛

۱۱) وضع قانون برای تشویق و امتیاز برای کسانی که اراضی خود را یکپارچه می‌کنند؛

۱۲) خرید مازاد حجم آب مرقوم در پروانه بهره‌برداری چاه‌ها و رودخانه‌ها از کسانی که یا چاهشان کم آب شده و یا به هر دلیل حاضرند به وزارت نیرو برگردانند؛

۱۳) حذف پمپاژ آب از رودخانه برای مصارف

کشاورزی و باغات، به ویژه در ارتفاعات که آب را از حوضه زاینده‌رود خارج می‌کنند؛

۱۴) کم کردن مصارف تمام بخش‌ها به نسبت مشابه و برابر، در شرب و صنعت و کشاورزی و رعایت حقوق حق‌آبه‌دار؛

۱۵) اصلاح الگوی فضای سبز در شهرها و حذف چمن و دیگر گیاهان با نیاز آب بالا در شهرهایی که از زاینده‌رود آب برداشت می‌کنند؛

۱۶) بازنگری قانون استقلال آب استانها و اعمال مدیریت واحد بر حوضه زاینده‌رود از ابتدا تا انتها؛

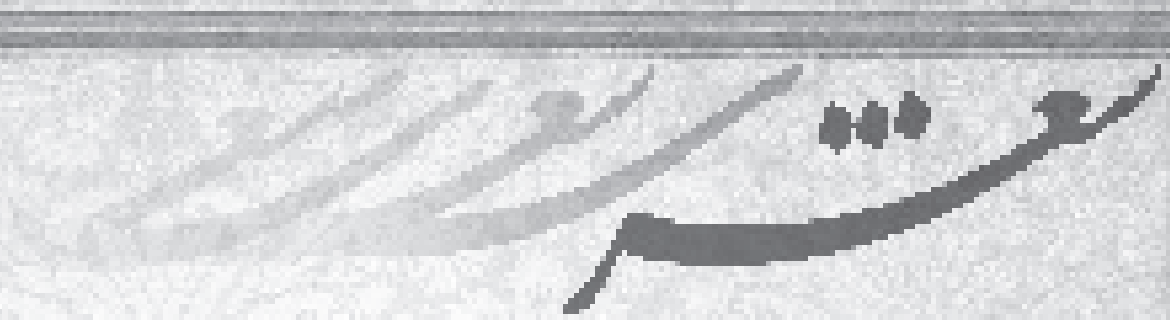
۱۷) تحقق کامل علمی و اقتصادی بر انتقال آب از طریق پمپاژ به ارتفاعات و بررسی عملکرد اقتصادی موارد موجود در بالادست و اینکه این کار برای بالادست مفید بوده یا خیر؛

۱۸) بررسی علمی توسط متخصصین و دانشمندان از تأثیر خشکسالی و عدم ورود آب به زاینده‌رود بر پل‌ها و ابنیه تاریخی موجود؛

۱۹) بررسی کارشناسی و علمی جامع از آثار خشکسالی بر اقتصاد استان اصفهان و مسائل احتمالی و زیست محیطی به ویژه در شرق اصفهان؛

در پایان اینجانب اسفندیار امینی کشاورز و دامدار در منطقه شرق اصفهان و در حاشیه زاینده‌رود که از طفولیت تاکنون با مسائل و مشکلات زاینده‌رود آشنایی داشته و دارم، بر این باورم که اگر بخواهیم در استان اصفهان توسعه پایدار داشته باشیم، اگر بخواهیم صنعتی شکوفا و پر رونق داشته باشیم، اگر شهری عاری از آلاینده‌های زیست محیطی و مردمی سالم داشته باشیم، اگر اشتغال پایدار و درآمدزا بخواهیم، اگر مواد غذایی و محصولات سالم و مکفی بخواهیم، اگر خودکفایی و سربلندی استان و به تبع آن کشور مد نظر است، اگر حفظ آثار و ابنیه تاریخی در زاینده‌رود و دیگر نقاط استان آرزوی ماست، اگر میل به جذب توریست و ارتقاء این صنعت در نظر است، اگر فکر بقای کشور بعد از تمام منابع فسیلی و معدنی در اذهان ماست و بسیاری اگرهای دیگر، راهی به جز حفظ زاینده‌رود پر آب و کشاورزی آباد و پیشرفته وجود ندارد. پس:

دست در دست هم دهیم به مهر
میهن خویش را کنیم آباد




برای رودها و دریاچه‌های کشورم،
که یکی یکی می خشکند ...

پانته‌آ صفایی

صحرا ز خاطر برده چک‌چک‌های باران را
پر کرده ریگ و ماسه ذهن این بیابان را
هر روز سوگ یزدگردی یا سیاوشی...
لعنت کند پروردگار افراسیابان را
هر شهر را یک رود خاموش است و هر ده را
دریاچه‌ای خشکیده و هر کوی و میدان را-
فواره‌ای خوابیده در حوضی پراز جلبک،
هر خانه‌ای در انتظاری تلخ، باران را
زاینده رودت را بگیریم یا ارس را، یا
دریاچه چیچست* و هامون یا پریشان را؟
ای خاک دریادل! چرا چیزی نمی گویی؟
بر لب بیاور بار دیگر اسم طوفان را
کی خسرویی کو تا که برخیزد که بنشاند
بر هفت سال خشکسالی مهر پایان را؟
کو ابر باران آوری؟ تا پرسیاووشان
گلدان کند این دشت بیزار از زمستان را

* چیچست نام اساطیری دریاچه ارومیه است.



■ جواد زهتاب

شعری و طبع روان یاد تو می‌اندازدم
زنده‌رود مهربان یاد تو می‌اندازدم
ای زلالِ زنده جاری در اسلیمی و شعر
گوشه گوشه اصفهان یاد تو می‌اندازدم
خواب یا رؤیا اگر هستی نمی‌دانم ولی؛
هر گمانی بی‌گمان یاد تو می‌اندازدم
ناگهانی مثل عشق و بی‌زمانی مثل شعر
لحظه‌های ناگهان یاد تو می‌اندازدم

■
ای خونِ آبی در رگان زندگانی
ای بر زمین جاری ولیکن آسمانی
با چشم‌های آبی مایل به سبزت
حتماً دلم را می‌توانی... می‌توانی
رویت مرا آینه ذوق جمال است
طبعت روان چون شعر خلاق‌المعانی
ای رود! هر گوشه سرودی هست، از توست
آواز سیال رها در اصفهانی
ای از ازل جاری شده، جاری‌تر از پیش
باید بمانی تا ابد، باید بمانی

■
در پیش پایم نهادی، از سیب‌های بهشتی
تا من هوایی بمانم، یک دشت گندم نوشتی
بین من و تو همیشه، تا بود گل بود و گل بود
گفتی اگر یا شنیدی، خواندی اگر یا نوشتی
با چشم تو آبی‌ام من، ای آسمان در نگاهت
شاید خود زنده‌رودی، کز اصفهانم گذشتی
حتی اگر در دل موج، من با تو می‌آیم ای رود
من با تو دریا به دریا، من با تو کشتی به کشتی
از شهر آینده‌ای تو، از کوچه نیک‌روزی
همسایه بخت مایی، هم‌خانه سرنوشتی
ترس از دی و بهم‌نم نیست، ای فرودین شکفته
با تو بهاری‌ترینم، بانوی اردیبهشتی

■
نام تو را بردم، دهانم از تو پر شد
چشم تو را دیدم، جهانم از تو پر شد
با جام پر، قسمت به جزبی بهره‌گی نیست
خالی شدم از خویش و جانم از تو پر شد
تصویر تو در زنده‌رود افتاد و دیدم
آئینه طبع روانم از تو پر شد
از من، تمام شهرم از من بی‌خبر ماند
از تو، تمام اصفهانم از تو پر شد
دست من و دست تو... تنها قصه این بود
اما تمام داستانم از تو پر شد

با او و بی او

لیلی کسایی

فرزند استاد حسن کسایی

با اویم و نیستم

رفتی که آتشی بفروزی به جان ما
سوزد ز هجر روی تو روح و روان ما
یک لحظه بی وجود تو آسوده نیستم
گویی که بسته اند به جان تو جان ما

سالهاست که وجود نازنینش را می بینم و صدای گرم و
گیرایش طنین انداز جسم و جان من است. نگاه نافذش
در بند بند وجودم جاریست. شاید امروز شاد باشد؟! اما
نه او غمگین است! دیگر امروز می دانیم که درونش پر از
خشم است. باز هم اشتباه می کنم و وجودش آکنده از مهر
است. آیا او را می شناسم؟ نمی دانم!

چون به او نزدیکم ولی نزدیک دور. تصور می کنم که
خوب می شناسمش؟! نه! باید اقرار کنم نه آن طور که
دختری پدرش را.

رنوف و مهربان است؛ در عین حال سخت گیر و جدی.
گاه می خندد، آنچنان که خنده را بر لبانمان می نشاند
و گاه شکوه می کند و اشک می ریزد. زمانی از حزن
می گیرد و گاه از وجد. سخنهای شیرین و شنیدنی فراوان
دارد. و هر کلامش آمیخته به شعری مناسب و در وصف
حال. اما گاهی سکوت می کند. سکوتی که سالهاست به
آن می اندیشم. سکوتی که ساز هزار قصه و سوز هزار
غصه را با خود دارد.

انگار با خود زمزمه می کند این خسته دلشکسته که:

یاری اندر کس نمی بینیم یاران را چه شد؟
دوستی کی آخر آمد؟ دوستداران را چه شد؟

و یا

ز دوستان من امروز گر نمانده کسی
ز داستان من خسته هم نمانده بسی

اما آن نواهای سحرآمیز نایش را و زخمه های سه تارش
را چگونه می توان با واژه های زمینی توصیف کرد که این
نواهای زمینی که نه، آسمانی هم نیست. خروشی است
از درون، از درون خسته او که در فغان و در غوغاست.
جوششی است از دردها و رنجها، شادی ها و ناکامی ها،
و یا پیروزی ها و رنجش ها. چنان که با تار و پود وجود

در می آمیزد. ای کاش مرا توان گفتن بود و شما را تاب
شنیدن. چرا که می دانم حال درون او حالی نیست که
مرا یارای درک آن باشد. و به قول خودش:

بارها گفتم این قرار کنم
که روم ترک عشق یار کنم

باز اندیشه می کنم که اگر
نکنم عاشقی چه کار کنم؟!

او عاشق است، برای همین است که به او نزدیکیم اما
از او دور. استوار است و صبور. هرگاه که رنج بیماری
وجود نازکش را می آزد با بردباری تحمل می کند
و با بی اعتنایی از کنارش می گذرد و با نیشخندی که
می گوید:

این همه زخم نهان هست و مجال آه نیست!

با تمام این صبوری؛ اما دلی کوچک دارد. تحمل
دوری یاران و عزیزان، دشوارترین لحظات زندگی اوست.
سکوت را دوست دارد؛ اما نه در خلوت، بلکه در میان
شور و غوغای دوستان. وجود پرهیاهویش تنهایی را
تاب نمی آورد. گرچه که یک عمر در تنهایی درون خود
زیست و او را آنگونه که سزاوارش بود نشناختیم!

زیور دست جهان بودم مرا نشناختند
گوهری را رایگان در خاک راه انداختند

روشنایی بخش بزم دوستان بودم چو شمع
خود به عشرت در نشستند و مرا بگذاختند

او مظلوم زیست و دریغ که مظلومانه هم به دیار باقی
شتافت:

گشتی مرا ای روزگار از بی وفایی
آتش زدی بر جانم از داغ جدایی

ای کاشکی آخر غم هجران نبودی
یا خود نبودی روز اول آشنایی

یک دل مگر تا چند تاب درد دارد
کی ساعتی جان یافت از محنت رهایی

●●● از یاد نخواهم

برد دقایقی را که

نفسهای جادویی اش

به شماره افتاده بود.

از آن صورت زیبا جز

چشمانی درشت و نافذ

چیزی به جا نمانده

بود. چشمانی که برای

بارهای واپسین باز

می شدند و با نگاهی

آرام ولی پر درد خبر

از ساعات پایانی

می دادند ●●●

دیح

از بعد هر داغی که گفتم آخرین است
آمدغمی دیگر که هان چونی؟ کجایی؟

داغ پدر سوگ عزیزان هجر یاران
تاکی فلک جان گاهی و محنت فزایی

این داغ یاران طاقتی چون کوه خواهد
مارا کشد با این همه بی دست و پایی

امروز پس از گذشت حدود پنج ماه، اگرچه
جایش بسیار خالیست و دگر نمی بینمش؛ اما
حضورش را همیشه و همه جا حس می کنم. او
هرگز نمرده است چون دلش به عشق زنده بود و
عشق را در موسیقی ما جاودان کرد.

اکنون از جسم خاکی، از رنج و از ظلمت رهاست.
او سراسر نور است. بنابراین بر سر مزارش اینگونه
فریاد بر می آورم: کسایی آسوده بخواب دیگر نگران
اندک حقوق بازنشستگی ات و خانه پدری ات نباش

پدر عزیزم آسوده بخواب، آرام آرام!

بی اویم و نیستم

تویی که سوختی ام از فراق و رحم نکردی
منم که سوختم و ساختم نفس نکشیدم

هرگز باور ندارم! سالی گذشت در حسرت یک
لحظه دیدارش.

هرگز باور نداشتم لحظه های بی او بودن را. چه
توان کرد که سعی ما باطل است چرا که مرگ عین
حقیقت است. همان است که اساس تلاش برای
جاودانگی و معنا بخشیدن به زندگی است. این از
شکوه خلقت حکایت دارد، نه از کاستی آن.

بارها و بارها برایم از آسانی مرگ گفته بود؛ اما
آن زمان که بر بالینش نظاره گر رنج های او شدم
به آسانی آن شک کرده بودم. از یاد نخواهم برد
دقایقی را که نفسهای جادویی اش به شماره افتاده
بود. از آن صورت زیبا جز چشمانی درشت و نافذ
چیزی به جا نمانده بود. چشمانی که برای بارهای
واپسین باز می شدند و با نگاهی آرام ولی پر درد
خبر از ساعات پایانی می دادند. در آن حال برای
بار آخر چشمانم با چشمانش گره خورد، لبخند
وداع بر لبانش نقش بست؛ اما باز هم باور نداشتم.
قفسه سینه اش به سختی بالا و پایین می شد همه
خانواده بر بالینش بودیم، اما کسی نمی دانست یا
نمی خواست که حقیقت را بداند.

پنج شنبه، بعد از ظهر یکی از واپسین روزهای بهار
بود. ۲۵ خرداد سال ۱۳۹۱ ساعت ۲/۵۰ دقیقه
بالاخره مرگ آرام و آسان او را در ربود. دیگر نفسی
بر نمی آمد.

فریادها برخاست، دکتر را خبر کنید، اکسیژن! او
را بنشانید! نبضش! اما نفسی بر نیامد که نیامد. مادر
بر دست و پایش می زد و فریاد برآورد «عشقم-
آقای من چه شدی؟» در کمال آرامش در آغوش
من و برادرانم به همان آسانی که وصف کرده بود
رفت.

او رفت. پدر رفت. نابغه قرن رفت. حال چه کنیم؟

با فراق چند سازم برگ تنهاییم نیست

دستگاه صبر و پایاب شکیباییم نیست

بدنش را بوسیدیم، بوئیدیم، آن لباسهای
همیشگی که صبحها با آن عصازنان از در خانه
بیرون می رفت بر تنش کردیم.

گلمان را گلباران کنید. شمع روشن کنید.
صدای زنگ در و تلفن ها برخاست. همه آمدند.
در کمال ناباوری، مبهوت و حیران. حس می کردم
همه جا مه آلود است. چشمانم انگار کم سو شده
بود. صدای همه مه و زاری به گوشم می رسید؛ اما
کسی را نمی دیدم. او را نبرید دوستان و نزدیکان
می خواهند با او وداع کنند.

دستانش در دستانم، گرم گرم، صورتش زیبا
و نورانی تر از همیشه؛ اما در لابه لای آن انوار
خطوطی نمایان بود که حکایت از غم بسیار او
داشت.

رفتی و ندانمت کجایی!

نباید گریه کنم! او نمرده است، می دانم که اینجاست.
اشکها ریختند مویه و زاری ها کردند. دوستانش،
شاگردانش با او وداع کردند، از جان نالیدند و آواز
سر دادند.

گل من سنبل من رفته در خواب!

غسل و کفنش در کنار حوض خانه چه باشکوه
بود و همان بود که آرزویش را داشت باز همه جا
مه آلود بود. همه سرگردان و نالان از اتاقی به اتاق
دیگر می رفتیم. نماز در فضای حیاط خانه در کنار
جمع یاران و زیر نور ماه برگزار شد.

نیمه های شب بود. مهتاب بود و ستارگان در
آسمان سو سو می زدند.

تکیه سیدالعراقین همان جا که خودش خواسته
بود. کنار یار دیرینش تاج اصفهانی. صدایی در

●●● تکیه سیدالعراقین

همان جا که خودش

خواسته بود. کنار یار

دیرینش تاج اصفهانی.

صدایی در گوشم

طنین انداز شد. انگار تاج

و فرشتگان میزبان مهمان

عزیزشان کسایی بودند و

آواز تنگسیری تاج و نی

پدر درونم را عطر آگین

کرده بود ●●●



استاد کسایی و لیلی

رفیعی می‌دهند. در میان باغ‌هایی سرسبز با حوض‌های تو در تو، فواره‌های رنگین و رقصان و درختان آذین بسته و پرمیوه، قدم می‌زند در حالیکه لباس سفید فاخری بر تن دارد، با مدالی تابان بر گردن. می‌گوید بر مرگم بی‌قرار نباشید که «این‌جا» دنیای من است. و این یادآور شعری است که بارها و بارها در قول و غزلش زمزمه می‌کرد.

چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانیست
روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم

او در زمان حیاتش برای همه معلمی بزرگ بود و در طی این سال‌های وقت‌آثار و سخنانش را از نظر می‌گذرانیم بر بزرگی و اهمیت آنها بیشتر پی می‌بریم و پس از مرگ نیز به ما درس صبوری، سوختن و ساختن داد و اینکه می‌توان با فقدان فیزیکی بزرگی چو او با وجود داغی بر جگر باز هم شب را به صبح آورد و من شادم. شادم از اینکه هر شب تا صبح با اویم. انگار با هم نظاره‌گر همه چیزیم. مثل یک روحیم. حسی که برایم تازه‌است و این تنها امید من است «شب هنگام که به بستر می‌روم با خیالش به خواب می‌روم.»

دیشب به سیل‌اشک ره خواب می‌زدم
نقشی به یاد خط تو بر آب می‌زدم
نقش خیال روی تو تا وقت صبحدم
بر کارگاه دیده‌ی خواب می‌زدم

گوشم طنین‌انداز شد. انگار تاج و فرشتگان میزبان مهمان عزیزشان کسایی بودند و آواز تنگسیری تاج و نی پدر درونم را عطرآگین کرده بود.

رفیق مهربان و یار همدم!

همه‌جا سکوت، بغض‌ها در سینه، صداها در گلو مانده، نگاه‌ها نگران و چشمها اشکبار. ده پانزده نفری که بودیم مجسمه‌ای را می‌ماندیم تا نظاره‌گر قرار او در جایگاه ابدیش باشیم. دیگر زجر نمی‌کشد. روحش از آن جسم رنجور و ضعیف آزاد شد و جسمش هم آغوش خاک گشت.

بهار بود و تو بودی و عشق بود و امید
بهار رفت و تو رفتی و هر چه بود گذشت!
دیگر نگران ناخن سه تارش نیست که تا دم آخر حفظش کرد. به آن امید که دوباره خواهد نواخت. هنگامی که دستان سردش را از میان دستانم جدا کردند، نگاه اندوه‌بارم به انگشتش افتاد. انگشتانی که سال‌های سال بر روی رقص خود بر سوراخ‌های یک تکه چوب، یاور نفس‌هایش تا آن نواهای سحرآمیز به گوش دوستدارانش برسد، مرهمی شود بر دل‌های ریش، روزنه‌ی امید برای ناامیدان و یا خنده‌ای بر لب‌های بیماری.

نوا نی او بود که سوز غزلم داد
غزل باز همی خواند که نی سوخت، نوا رفت

پس بدون شک این است که رؤیایا خبر از جایگاه

●●● او در زمان
حیاتش برای همه
معلمی بزرگ بود و در
طی این سال‌های وقت‌آثار و سخنانش را از
نظر می‌گذرانیم بر
بزرگی و اهمیت آنها
بیشتر پی می‌بریم
و پس از مرگ نیز
به ما درس صبوری،
سوختن و ساختن
داد ●●●

فرانکلین دین لوئیس مولانا دیروز تا امروز، شرق تا غرب

جلیل باقری

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

چکیده

او را از آغاز تا امروز با رویکردی تاریخی مورد بررسی قرار دهد محسوس بود. سالها قبل، رینولد نیکلسون (۱۹۴۵-۱۸۶۸م)، مولوی پژوه برجسته انگلیسی، آثار محققانه خود را به زبان انگلیسی منتشر کرد. پس از نیکلسون شاگردش، آرتور جان آربری (۱۹۰۵-۶۹)، بر آن بود تا تحقیقی کامل راجع به زندگی، آثار و تعالیم مولانا فراهم آورد ولی عمرش وفا نکرد. و این کار همچنان بر جای مانده بود تا اینکه در سال ۲۰۰۰ م. فرانکلین دین لوئیس کتاب مولانا دیروز تا امروز، شرق تا غرب را به زبان انگلیسی منتشر کرد. در این مقاله سعی شده تا این مولوی پژوه و اثرش به دستداران مولانا معرفی گردد.

کلید واژه

فرانکلین دین لوئیس، مولانا دیروز تا امروز، شرق تا غرب- مولانا

دکتر فرانکلین دین لوئیس، مولوی پژوه پنجاه ساله آمریکایی، در کتاب خود مولانا دیروز تا امروز، شرق تا غرب سعی کرده تا چهره راستین مولانا جلال الدین محمد بلخی را که گاه در جهان غرب دستخوش تغییر و تحریف قرار گرفته است به هموطنان آمریکایی‌اش معرفی کند. مخاطبان دکتر لوئیس که در اصل هموطنان او هستند، می‌توانند از طریق این کتاب که با تکیه بر رویکردی تاریخی نگاشته شده است مولانا و بستر تاریخی- فرهنگی او را بهتر بشناسند و همچنین از بازتاب اشعار و افکار مولانا در جهان امروز شرق و غرب آگاهی یابند. پیش از لوئیس در دنیای غرب بیشتر به ترجمه آثار مولانا و شرح آراء و افکار او پرداخته شده بود. از این رو جای خالی کتابی جامع که احوال مولانا و روزگار



مقدمه

در میان آثار ادبی منظوم نادرند آثاری که در صورت ترجمه شدن باز هم بتوانند خوانندگان بسیاری را به خود جذب کنند. از این رو برای آنکه یک اثر بعد از ترجمه نیز همچنان جالب و تأثیرگذار باقی بماند، باید حداقل یکی از این دو یا هر دو را داشته باشد: اول، مترجم توانا دوم، آنکه خود اثر در باطن حرفی برای گفتن داشته باشد. چرا که اگر قوام یک اثر تنها به واج آرابی‌ها، تشبیهات، مفتعلن‌ها و سایر زیبایی‌های ظاهری ادبی باشد، در اکثر موارد پس از ترجمه، آن اثر تا حد زیادی جذابیت خود را از دست خواهد داد.

مثنوی معنوی مولانا جلال الدین محمد بلخی همچون دیوان شمس او از آن نادره گفتارهایی است که مولانا خیمه آن را تنها بر ستون زیبایی‌های ظاهر بر پا نکرده است. این کتاب دفترهایی است حاصل هجوم اندیشه‌های بدیع و ژرف بر ذهن پویا و خاطر سرکش مولانا. اندیشه‌هایی چنان عمیق که به هر زبان ترجمه شود با سطح آن زبان فاصله بسیار دارد و هم از این روست که امروز مولانا جزء پرطرفدارترین شاعران فارسی‌گوی در سرزمین‌های غیرفارسی زبان به شمار می‌رود.

در تاریخ ۱۳۸۹/۹/۱۹ یکی از رادیوهای انگلیسی زبان ایالات متحده به نام رادیو ان.پی.آر. (NPR) در یک مصاحبه هفت دقیقه‌ای با کالمن بارکس - که بیش از دیگران باعث شهرت مولانا در آمریکا شده - اعلام کرد که مولانا پرفروش‌ترین شاعر آمریکاست. (The top selling poet in America) (ان.پی.آر. اکتبر ۲۰۱۰) سیزده سال پیش، یعنی سال ۱۳۷۶ ش. نیز مجله کریسچن ساینس مانیتور همین مطلب را اعلام

کرده بود. (لویس، ۳/۱۳۸۶)

رادیوی مذکور در سپتامبر سال ۲۰۰۷ نیز به مناسبت هشتادمین سالگرد مولانا مصاحبه‌ای هفت دقیقه‌ای به زبان انگلیسی با دکتر سید حسین نصر برگزار کرد و در آن اعلام کرد که مولانا یکی از محبوب‌ترین شاعران دنیای غرب است که هنوز بعد از هشتصدسال شور و وجد و میل به عالم الهی را بر می‌انگیزاند. (ان.پی.آر. سپتامبر ۲۰۰۷) در همان سال (۲۰۰۷) به مناسبت هشتادمین سالگرد مولانا یکی از پر بیننده‌ترین تلویزیون‌های انگلیسی زبان (بی.بی.سی) که روزانه حدود سی میلیون بیننده دارد، در بخش خبر خود، با نمایش تصاویری از سماع مولویان ترکیه قسمتی را به مولانا اختصاص داد، در زیرنویس آن خبر نوشته بود «شاعر قرن سیزدهم میلادی، مشهور در آمریکا» (بی.بی.سی، سپتامبر ۲۰۰۷)

در دانشنامه نرم‌افزاری جامع و پر رونق انگلیسی زبان انکارتا (انکارتا، ۲۰۰۸) که محصولی است از شرکت مایکروسافت (Microsoft) ذیل نام جلال‌الدین رومی (Jalal al-din Rumi) وصفی از مولانا را به همراه قطعه‌ای صوتی - که تنها برای تعداد محدودی از شخصیت‌ها در نظر گرفته شده - از ترجمه شعر او می‌توان دید. در همان ابتدای مدخل آمده است «عارف و شاعر ایرانی، که اشعارش آمیخته است با تصوف و جنبش عرفانی اسلامی، زاده بلخ در افغانستان امروز، وی همراه با خانواده‌اش به قونیه سفر کرد ...» (انکارتا، ۲۰۰۸)

البته با توجه به مطالب فوق‌الذکر نباید چنین تصور کنیم که مولانا در غرب چنان مشهور است که فردوسی و خود مولانا و سعدی و حافظ در ایران.

اما نکته‌ای که گاه دغدغه خاطر مولوی‌پژوهان امروز

●●● دکتر فرانکلین دین لویس، مولوی پژوه پنجاه ساله آمریکایی، در کتاب خود مولانا دیروز تا امروز، شرق تا غرب سعی کرده تا چهره راستین مولانا جلال الدین محمد بلخی را که گاه در جهان غرب دستخوش تغییر و تحریف قرار گرفته است به هموطنان آمریکایی‌اش معرفی کند ●●●



●●● برای آنکه یک اثر بعد از ترجمه نیز همچنان جالب و تأثیرگذار باقی بماند، باید حداقل یکی از این دو یا هر دو را داشته باشد: اول، مترجم توانا دوم، آنکه خود اثر در باطن حرفی برای گفتن داشته باشد. چرا که

اگر قوام یک اثر تنها به واج آرایه‌ها، تشبیهات، مفتعلن‌ها و سایر زیبایی‌های ظاهری ادبی باشد، در اکثر موارد پس از ترجمه، آن اثر تا حد زیادی جذابیت خود را از دست خواهد داد ●●●

بعد از دوران دبیرستان لوئیس به هندوستان می‌رود و به طور اتفاقی با یک خانواده ایرانی که اهل ذوق و هنر بوده‌اند آشنا می‌شود. تشویق آن خانواده باعث می‌شود تا او در دانشگاه برکلی ثبت نام کند. طبق گفته لوئیس، او در کلاسی بوده که سی نفر دانشجوی ایرانی داشته و لوئیس تنها دانشجوی خارجی آن کلاس بوده است. آن طور که او خود نیز می‌گوید، آن کلاس برای او همچون محیط طبیعی زبان فارسی بوده است.

براساس اظهارات لوئیس در سال ۱۳۸۳، شاید تعداد کل دانشجویان زبان فارسی در دانشگاه‌های آمریکا تنها به ۳۰۰ نفر برسد و از این تعداد عده محدودتری به زبان نوشتار و تاریخ و فرهنگ مکتوب ایران می‌پردازند. او دلیل این استقبال اندک را در کمی گشت و گذار آمریکاییان در کشورهای فارسی زبان می‌بیند. (شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی، ۱۳۸۹)

آن طور که دکتر حسن لاهوتی مترجم کتاب لوئیس گفته، این مولوی پژوه پنجاه ساله آمریکایی از آغاز دوره لیسانس تاکنون بیشتر از ۲۵ سال را صرف آموختن زبان و ادبیات فارسی کرده و تا این سال، ۱۳۸۹، حدود دوازده سال است که به تدریس زبان و ادبیات فارسی مشغول بوده است. تحقیقاتش بیشتر منحصر به ادبیات فارسی و لوازم آن همچون ادبیات عرب و علوم اسلامی بوده است. موضوع پایان‌نامه دکتریش سنایی و پیدایش غزل فارسی بوده که جایزه بنیاد تحقیقات ایرانی را برای او به ارمغان آورده است. به مگر کتاب ارزشمند او درباره مولانا که جداگانه از آن سخن خواهیم گفت، مقالاتش درباره حافظ و رندی، حافظ و موسیقی و گلستان سعدی است که در دایرة المعارف ایرنیکا به چاپ رسیده است.

غرب است، تصور دور از واقع و چهره تغییر یافته و غربی شده مولاناست که برخی در ذهن خود مجسم کرده‌اند. این مطلب را دکتر فرانکلین دین لوئیس در کتاب مولانا دیروز تا امروز، شرق تا غرب به تفصیل بیان کرده و سعی نموده تا با روشی تاریخی بستر فرهنگی و چهره راستین مولانا را به دنیای غرب معرفی کند.

سابقه فارسی‌دانی فرانکلین دین لوئیس

دکتر فرانکلین دین لوئیس متولد ۱۹۶۱م. ایالت ویرجینیای آمریکا و بزرگ شده کالیفرنیاست. امروزه ایرانیان زیادی در کالیفرنیا زندگی می‌کنند و دکتر لوئیس سال‌های جوانی‌اش را در میان ایرانیان و ایران دوستان مقیم کالیفرنیا گذرانده است. وی با یک خانواده ایرانی مقیم آمریکا و اهل کرمانشاه وصلت کرده است و از این رو با خلق و خو و آداب و رسوم و ادبیات ایرانی آشنایی دارد.

در مصاحبه‌ای که خانم آریتا همدانی در سال ۱۳۸۳ با او انجام داده و در سایت شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی قرار دارد، آمده است که او به شیوایی به فارسی سخن می‌گوید. وی برای اولین بار به دعوت شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی در آذرماه ۱۳۸۲ به ایران آمد. لوئیس می‌گوید که زمان آشنایی‌اش با زبان فارسی به سال‌های دبیرستان بر می‌گردد. در آن دوران پدر بزرگش بخش‌هایی از ترجمه فیتز جerald از رباعیات خیام را که حفظ کرده بود برای او می‌خوانده است. سپس لوئیس متوجه می‌شود ایرانیان زیادی - که میراث‌داران خیامند - در محل سکونتش زندگی می‌کنند و این می‌توانسته در آشناییش با زبان فارسی مفید باشد. (شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی، ۱۳۸۹)



است.» (لوئیس، ۱۳۸۶/۸ و ۹) در آن دوران لوئیس از آن که پیروی از مولانا در آمریکای شمالی رو به فزونی داشته خرسند بوده اما امروز نگران آن است که فرهنگ عوام در پیام مولانا رخنه کرده و علاوه بر تحریف آن ممکن است متاع معنوی مولانا به کالایی تجاری و مادی تبدیل شود. (لوئیس، ۱۳۸۶/۹) این پژوهشگر آمریکایی درباره مقایسه مثنوی و کمدی الهی دانت می گوید:

«واقعیت آن است که هر خواننده حقیقت بین اگر وقت صرف کند و کمدی الهی دانت را با مثنوی معنوی که نزدیک به دو برابر آن است مقایسه کند، ناگزیر اذعان خواهد کرد مولانا جلال الدین، که نیم قرن قبل از دانت مثنوی را سروده، به مراتب دارای وسعت نظر بیشتر است و اندیشه‌های دینی بسیار ژرف‌تر و جامع‌تری را مطرح می‌سازد.» (لوئیس، ۱۳۸۶/۷)

کتاب مولانا دیروز تا امروز، شرق تا غرب

مهمترین و جامع‌ترین اثر فرانکلین دین لوئیس درباره مولانا همین کتاب مولانا دیروز تا امروز، شرق تا غرب است که جایزه انجمن دوستی بریتانیا و کویت را برای او به ارمغان آورد. متن این کتاب که بیش از هشتصد صفحه است، به پنج بخش کلی و پانزده بخش جزئی‌تر تقسیم شده است.

در واقع مخاطبان این کتاب بیشتر آمریکایی‌ها هستند ولی مولوی پژوهان سایر ملل نیز این کتاب را مفید خواهند یافت. از این کتاب دو ترجمه در دست است که اولی ترجمه فرهاد فرهمندفر است که در سال ۱۳۸۳ انتشارات ثالث آن را چاپ کرد و دومی ترجمه دکتر حسن لاهوتی است که نشر نامک ویراست سوم آن را نیز در سال ۱۳۸۶ به چاپ رساند. در گفتگوی تلفنی نگارنده

او همچنین مقامات شیخ احمد جام، ژنده پیل، را هم به انگلیسی ترجمه کرده است. (لوئیس، ۱۳۸۶/ بیست و چهار- پنج)

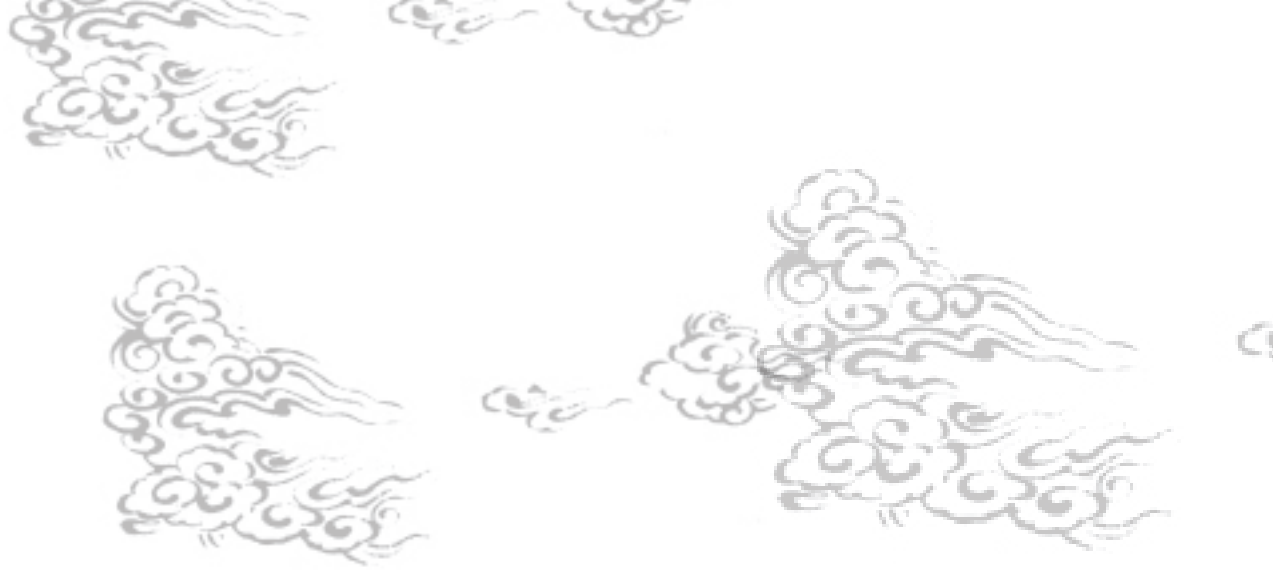
دکتر لوئیس آموختن زبان فارسی در سطح دانشگاه را از دانشگاه برکلی آغاز کرد و قبل از پایان آن دوره، دو سال برای تحصیل ادبیات عرب به دانشگاه لیدز انگلستان رفت. پس از دانشگاه لیدز وارد دانشگاه شیکاگو شد و در سال ۱۹۹۵ دکترای زبان و ادبیات فارسی گرفت. (لوئیس، ۱۳۸۶/ بیست و پنج)

از استادان ایرانی معروف او می‌توان از دکتر حشمت‌الله مؤید - که مهمترین کتاب لوئیس تقدیم به اوست -، دکتر ژاله پیرنظر و دکتر محمود امیدسالار نام برد. این مولوی‌پژوه ابتدا در دانشگاه اموری (Emory University) زبان و ادبیات فارسی تدریس کرد و اکنون در دانشگاه شیکاگو به پژوهش و تدریس در حوزه ادبیات و الهیات ایران مشغول است.

آشنایی با مولانا و علاقه به او

دکتر فرانکلین دین لوئیس در کتاب مولانا دیروز تا امروز، شرق تا غرب می‌گوید که آشنایی شخصی او با مولانا در دوران دبیرستان، در جنوب کالیفرنیا و در میان سال‌های دهه ۱۳۶۰ شروع شده‌است. لوئیسدر ایالت کالیفرنیا ابتدا از طریق کتب دینی که ابیاتی از مولانا در آن بوده با مولوی آشنایی یافته است و پس از آن آثار عالمانه رینولد نیکلسون، ادوارد براون و آرتور جان آربری را مورد مطالعه قرار می‌دهد. بعد از مدتی که در زبان فارسی پیشرفت می‌کند به سراغ اصل اشعار مولانا می‌رود. او خود می‌گوید: «نوار کاستی که شاعر نوپرداز ایران احمد شاملو اشعار مولانا را در آن خوانده، از اوایل دهه ۱۳۶۰/۱۹۸۰ به بعد پیوسته مونس من بوده

●●● دکتر لوئیس آموختن زبان فارسی در سطح دانشگاه را از دانشگاه برکلی آغاز کرد و قبل از پایان آن دوره، دو سال برای تحصیل ادبیات عرب به دانشگاه لیدز انگلستان رفت. پس از دانشگاه لیدز وارد دانشگاه شیکاگو شد و در سال ۱۹۹۵ دکترای زبان و ادبیات فارسی گرفت ●●●



با دکتر لاهوتی ایشان اظهار داشتند که در چاپ اول مخصوصاً و تا حدی در چاپ دوم اشکالاتی چایی که گاه در اعداد و ارقام نیز هست دیده می‌شود و این اشکالات در چاپ سوم رفع شده است. (لاهوری، ۱۳۸۹)

دکتر لاهوتی آثار متعددی از مستشرقان را که درباره مولانا بوده به فارسی برگردانده است. از آن جمله می‌توان به ترجمه شرح مثنوی معنوی مولوی اثر رینولد نیکلسون و گزیده نیکلسون از غزلیات شمس به نام جانِ جان، و نیز ترجمه دو اثر از آنه ماری شیمل به نام‌های شکوه شمس، سیری در افکار و آثار مولانا جلال الدین و محمد رسول خدا اشاره کرد.

نکته دیگر درباره برگردان دکتر لاهوتی آن است که او همگام با ترجمه‌اش با دکتر لوئیس در ارتباط بوده و توانسته از راه مشورت با او ترجمه مطمئنی ارائه دهد. او همچنین از این امتیاز برخوردار بوده که بتواند در حین دو سال ترجمه، برخی از تحقیقات جدید دکتر لوئیس را نیز در کار خود بگنجانند و آن طور که دکتر لاهوتی خود می‌گوید می‌توان گفت ترجمه او در واقع ویرایش جدیدی از کتاب فرانکلین دین لوئیس نیز هست.

درباره کتاب مولانا دیروز تا امروز، شرق تا غرب باید به این نکته اشاره کرد که این اثر بیشتر با رویکرد تاریخی به مولانا نگریسته است، هر چند که تحلیل‌ها، تعاریف و نکات معرفتی راجع به مولانا در آن کم نیست.

هر خواننده‌ای چه ایرانی و ترک، چه تاجیک و افغان، اگر از زاویه خاص خود به کتاب دکتر لوئیس ننگرد، درمی‌یابد که او با اصرار بر استدلال، مطالب را بدون دلیل نپذیرفته و با تکیه بر همین روش سعی کرده تا نتایج قابل اطمینانی از تحلیل‌های خود استخراج کند. از این رو در مواردی هم که نتیجه‌گیری دشوار یا غیر ممکن بوده دکتر لوئیس تا جای ممکن و گاه با بحث‌های مفصل به

روش استدلالی ادامه داده و در پایان بیان کرده که فعلاً با این شواهد و استدلال‌ها فلان نتیجه همچنان معتبر است. (نمونه این گونه مباحث استدلالی را می‌توان درباره دیدار عطار و مولانا (لوئیس، ۸۲/۱۳۸۶) و یا درباره مکان نامعلوم شمس مشاهده کرد. (لوئیس، ۲۶۲/۱۳۸۶)

جامعیت کتاب

در معرفی کتاب مولانا دیروز تا امروز، شرق تا غرب می‌توان گفت این اثر در حوزه مولاناپژوهی همچون دایرةالمعارفی است که با تکیه بر رویکردی تاریخی نگاشته شده است. همان طور که از عنوان کتاب بر می‌آید، این اثر از حیث زمان دیروز تا امروز را و از نظر مکان شرق تا غرب قلمرو مولانا را در بر می‌گیرد.

امروز حتی اگر خواننده‌ای درصدد تهیه یکی از آثار مولانا یا آثار مربوط به مولانا برآید، برای شناخت نسخه‌های معتبر آن و یا شناخت آثار عالمانه‌ای که درباره مولانا نوشته شده می‌تواند به کتاب لوئیس و توضیحات او درباره آن آثار مراجعه کند.

در این کتاب لوئیس پس از درآمد، نخستین فصل را که براساس تحقیقات فریتز مایر سوئسی است (لوئیس، ۵۶/۱۳۸۶) با عنوان بهاءالدین‌ولد سلطان علماء آغاز می‌کند او با روش و رویکردی تاریخی و آمیخته به استدلال گرد زوایا و خفایای زندگانی بهاءالدین می‌گردد تا چهره واقعی او را از لابه‌لای افسانه‌ها و داستان‌های مورد علاقه برخی از شیفتگان خیال‌پرداز بهاءالدین به خواننده واقع‌گرا معرفی کند.

دکتر لوئیس این گونه تحقیقات و اطلاعات تاریخی-زندگینامه‌ای را تا اواسط کتاب دنبال و در ادامه در آغاز فصل هفتم کتاب آن مطالب را به طور بسیار مختصر و فشرده بیان می‌کند و جدولی تاریخی از رویدادهای

●●● اثر در حوزه
مولاناپژوهی همچون
دایرةالمعارفی است که
با تکیه بر رویکردی
تاریخی نگاشته شده
است. همان طور که از
عنوان کتاب بر می‌آید،
این اثر از حیث زمان
دیروز تا امروز را و
از نظر مکان شرق تا
غرب قلمرو مولانا را در
بر می‌گیرد ●●●



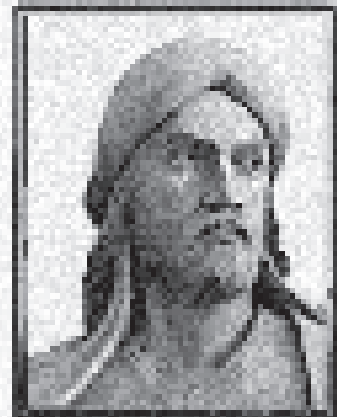
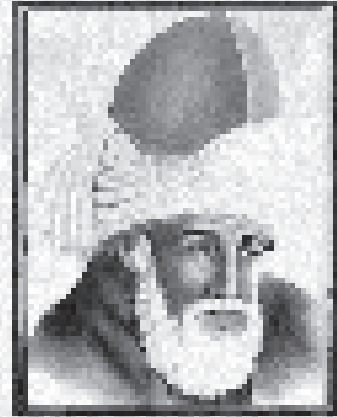
●●● در آن دوران
لوئیس از آن که پیروی
از مولانا در آمریکای
شمالی رو به فزونی
داشته خرسند بوده اما
امروز نگران آن است که
فرهنگ عوام در پیام
مولانا رخنه کرده و علاوه
بر تحریف آن ممکن
است متاع معنوی مولانا
به کالایی تجاری و مادی
تبدیل شود ●●●

خاندان ولد تا درگذشت مولانا ارائه می‌دهد این جدول که مختصریست مفید، با تولد بهاءالدین ولد در حدود سال ۵۴۷ هـ ق آغاز و با درگذشت مولانا در سال ۶۷۲ به اتمام می‌رسد. در دو فصل بعد (فصل ۸ و ۹) او دیگر از مولانا می‌گوید نه درباره مولانا. در آغاز این بخش نسبتاً مختصر بحث عروزی کوتاهی در مورد شعر فارسی آمده و پس از آن اشعاری از غزلیات شمس، مثنوی و رباعیات مولانا انتخاب شده‌اند. دکتر لوئیس بر این اشعار حاشیه‌هایی هم نوشته است، که شامل حوادث تاریخی، تلمیحات و برخی اصطلاحات ادبی نیز می‌شود. در فصل نهم، بخش معارف مولانا، که بیشتر بر مثنوی تکیه دارد برخی از مضامین کلیدی افکار مولانا، مانند صورت و معنی، عقل و جان، جبر و اختیار ... مطرح و به طور مجزا شرح شده است و در ذیل هر موضوع ابیات شاهد نیز آورده شده، که به جز پنج بیت این فصل، کلیه شاهد‌های دیگر از مثنوی مولانا انتخاب شده است.

در فصل‌های بعد از فصل نهم مسایل مربوط به دوران پس از حیات مولانا آغاز می‌شود و تا روزگار ما ادامه می‌یابد که شامل اطلاعات مفید و خواندنی بسیار است. دکتر لوئیس همانطور که اطلاعات مربوط به مولانای دیروز را موشکافانه مورد نقد و بررسی قرار داده چهره مولانای امروز را نیز به تصویر کشیده است. به طوری که یک خواننده آمریکایی-که مخاطب اصلی این کتاب است- یا هر خواننده انگلیسی زبان دیگر بتواند با چهره واقعی مولانا که در دنیای غرب گاهی دستخوش تغییر واقع شده و نیز با بازتاب افکار مولوی در جهان پس از او آشنا شود.

در فصل دهم کتاب که با عنوان «سلسله مولویان» نامگذاری شده است، تاریخچه‌ای از سلسله مولویان همراه با توضیح برخی از آداب و مناسک و معرفی تعدادی از چهره‌های این سلسله آمده است. در این بخش سالشماری از مولویان پس از مولانا گنجانده شده که با اختلاف پیروان بر سر جانشینی و انتخاب حسام‌الدین چلپی در سال ۶۷۲ هـ ق آغاز و به فاروق همدم چلپی که در سال ۱۳۷۵ ش. به این مقام منصوب شده و چلپی امروز سلسله مولاناست ختم می‌شود. همچنین منابع و مآخذ اطلاعاتی درباره پسران، نوادگان و مشایخ مولویان نیز در این فصل معرفی شده‌اند. فصل یازدهم کتاب مولانا دیروز تا امروز، شرق تا غرب رویکردی تاریخی-اسلامی به تحقیقات راجع به مولانا دارد. به عبارت روشن‌تر در این فصل به حضور مولانا در جهان اسلام پرداخته شده است. ایران، هند، عثمانی، پاکستان، افغانستان و نیز جهان عرب سرزمین‌هایی هستند که لوئیس درباره آنها اطلاعاتی که شامل مولوی‌پژوهان و آثار برجسته آنهاست، می‌دهد. در این بخش او به مولوی‌پژوهی و مولوی‌پژوهانی پرداخته است که با رویکردی اسلامی به مولانا نگرسته‌اند که از این میان می‌توان به نام کسانی چون علامه محمد اقبال لاهوری و دکتر عبدالکریم سروش اشاره کرد.

«آغاز آشنایی غرب با مولانا» عنوان فصل دوازدهم کتاب لوئیس است که از تأثیر مولویان بر ذهن



غربیان شروع می‌شود و به «رونق بازار تصوف» ختم می‌گردد. او در اینجا توضیح می‌دهد که ابتدا این مولویان بودند که باعث جلب توجه مسافران و دیپلمات‌های اروپایی به تصوف شدند و احتمال می‌دهد که قدیمی‌ترین سفرنامه اروپائیان سفرنامه جرجیوس مجارستانی باشد که در آن به آداب درویشان و سماع مولویان پرداخته شده است. (لوئیس، ۶۳۰/۱۳۸۶) چندان غیر طبیعی نیست که آنچه مورد توجه این مسافران اروپایی بوده همین «درویشان چرخزن» یا «درویشان رقصنده» با آن آداب ظاهریشان بوده‌اند.

لوئیس می‌نویسد رفته رفته در قرن نوزدهم برخی از آثار مربوط به تصوف و ترجمه بخش‌هایی از مثنوی معنوی به زبان‌های اروپایی انتشار یافت. عده‌ای از روحانیون مسیحی که از انتشار و محبوبیت رباعیات خیام نگران شده بودند و می‌دیدند که مردم اهل کلیسا به اشعار خیام روی آورده‌اند، دست روی دست گذاشتند تا اینکه یک روحانی اسکاتلندی به نام ویلیام هیستی (۱۹۰۳-۱۸۴۲) که اشعار مولانا را پادزهری برای اشعار خیام می‌دید اشعار مولانا را در اختیار مردم قرار داد. (لوئیس، ۶۴۲/۱۳۸۶ و ۶۴۳)

نکته دیگری که باعث شد غرب از افکار مولانا استقبال کند روحیه مدارا طلبانه اوست. این مطلب را در کتاب لوئیس ذیل مبحث «مولانا مکتب مدارا و مطالعات تطبیقی ادیان» به خوبی می‌توان مشاهده کرد. همچنین در لابه‌لای سطور کتاب مولانا دیروز تا امروز، شرق تا غرب می‌توان دریافت که روحیه مدارا طلب مولانا برای خود فرانکلین لوئیس نیز از اهمیت بالایی برخوردار بوده است. نگاه مهرآمیز لوئیس به مدارای مولانا موضوعی است که نگارنده در تحقیق پایان نامه به آن پرداخته است. در ادامه این فصل لوئیس منتقدانه به رویکرد غیراسلامی برخی به مولانا پرداخته و بعد از این مختصری از مولویان روزگار ما و رونق بازار تصوف در غرب خصوصاً در آمریکا سخن می‌گوید.

فصل سیزدهم کتاب مولانا دیروز تا امروز، شرق تا غرب به «تاریخ مولانا پژوهی» اختصاص دارد. خواننده این فصل درخواهد یافت که این مثنوی و شروح آن که امروز در دست ماست حاصل کدام تلاش‌ها و زحمات طاقت‌فرسا بوده است.

آن طور که از فصل قبل یعنی «آغاز آشنایی غرب با مولانا» مشخص شد در اوایل آشنایی غرب با مولانا آنچه بیشتر مورد توجه قرار گرفته بود رقص درویشان چرخزن و برخی آداب ظاهری مولویان بود. اما در این فصل لوئیس علاوه بر محققان شرق از غربیانی سخن می‌گوید که بیشتر به مفهوم تصوف و کلام مولانا توجه کرده‌اند تا به مراسم ظاهری سلسله‌های مولویان. در کل او مولوی پژوهان متعددی از غرب و شرق را نام می‌برد اما برای نه تن از ایشان سرفصلی جداگانه باز کرده است. همچون فصل قبل، در این فصل نیز می‌توان سر رشته‌هایی را به دست آورد تا

●●● نکته دیگری

که باعث شد غرب از

افکار مولانا استقبال

کند روحیه مدارا طلبانه

اوست. این مطلب را در

کتاب لوئیس ذیل مبحث

«مولانا مکتب مدارا و

مطالعات تطبیقی ادیان»

به خوبی می‌توان مشاهده

کرد. همچنین در لابه‌لای

سطور کتاب مولانا دیروز

تا امروز، شرق تا غرب

می‌توان دریافت که

روحیه مدارا طلب مولانا

برای خود فرانکلین

لوئیس نیز از اهمیت

بالایی برخوردار بوده

است ●●●

●●● انسان شاید
هرگز کتابی چون
مثنوی تصنیف نکرده
باشد. سخن زیبا و
زشت در آن فراوان
است، هر دو در
حد عالی، حکایات
مستهجن و داستان‌های
اخلاقی صرف، لطائف
شاعرانه و مضامین
سست کودکانه
و نکته‌های خردمندانه
و لطیفه‌های دلپذیر،
آمیخته به فکاهیات
بی‌مزه، در آن بسیار
است ●●●

دریابیم چگونه برخی از آثار ادب فارسی به دنیای خارج معرفی شده‌اند. از این رو فصل سیزدهم کتاب لوئیس گاه برای ما نقش راهنمایی را ایفا می‌کند تا روش‌های مؤثرتر در شناساندن ادبیات فارسی به جهان را بهتر بشناسیم و بیشتر بر آن مواضع تأکید کنیم.

از موارد خواندنی این بخش نقل قول‌هایی است که گاه از محققین غربی دربارهٔ مولانا آورده شده است. واکنش‌هایی که این محققان بزرگ هنگام رویارویی با افکار بلند مولانا نشان داده‌اند خود بیانگر ژرفا و تازگی سخن مولاناست که اینگونه باعث اعجاب آنان شده است. از نمونه‌های این نقل قول‌ها در کتاب لوئیس می‌توان به مطالبی اشاره کرد که در حاشیهٔ نسخهٔ مثنوی سر ویلیام جونز (۱۷۹۴-۱۷۴۶م) دربارهٔ مثنوی نوشته شده است. جونز قاضی شرق شناس و زبان‌شناس نامور انگلیسی است که کشف پیوند میان زبان‌های هند و اروپایی را به او نسبت می‌دهند (لوئیس، ۶۷۸/۱۳۸۶) وی دربارهٔ مثنوی می‌گوید:

«انسان شاید هرگز کتابی چون مثنوی تصنیف نکرده باشد. سخن زیبا و زشت در آن فراوان است، هر دو در حد عالی، حکایات مستهجن و داستان‌های اخلاقی صرف، لطائف شاعرانه و مضامین سست کودکانه، نکته‌های خردمندانه و لطیفه‌های دلپذیر، آمیخته به فکاهیات بی‌مزه، در آن بسیار است؛ با همه ادیان رسمی سر ریشخند دارد و دینداری از آن می‌بارد؛ مانند جنگلی است درهم و برهم در ناحیه‌ای خوش آب و هوا، که گل‌های با طراوت و بوی دد و دام سراسر آن را در برگرفته است. هیچ سرایندهٔ دیگری را نمی‌شناسم، مگر چاسر و شکسپیر، که بتوان مولانا را به حق با وی همانند کرد.» (لوئیس، ۶۷۹/۱۳۸۶)

و نیز سخن نیکلسون: «مثنوی دامنهٔ نبوغ اعجاب آور جلال‌الدین را در شاعری کامل‌تر نمایان می‌سازد تا دیوان شمس تبریز. غزل‌های مولانا بر بلندترین قله‌هایی که شعر انگلیخته از مکاشفه و شور و جذبه بر آن قادر است، پرگشوده و همین غزل‌ها کافی است که او را ملک‌الشعرای بلامنزاع ملک عرفان کرده باشد. اما این غزل‌ها در عالمی سیر می‌کنند که با مشاهدات عادی زندگی فاصله بسیار دارد، و کسی جز «غیب بینان» و «اهل شهود» بر آن آگاه نیست، حال آنکه مثنوی در درجه اول، بر مسائل و تفکراتی نظر دارد که با شیوه زندگی کردن، فایده و معنی حیات انسان ارتباط پیدا می‌کند.» (لوئیس، ۶۸۳/۱۳۸۶)

و نیز از نیکلسون: «آشنایی بسیار همیشه مایهٔ دلسردی نیست، کلماتی که سی و پنج سال پیش دربارهٔ مثنوی به کار بردم و او را بزرگترین شاعر عارف همهٔ روزگاران خواندم، امروز هم به چشم من عین صواب است در چه جای دیگری می‌توان صور متسلسل و متنوع هستی کل را در درازنای زمان تا ابدیت چنین بی‌پرده دید؟!» (لوئیس، ۷۳۱/۱۳۸۶) و همچنین از ادوارد گرنویل براون (۱۹۲۶-۱۸۶۲) دربارهٔ مولانا:

«او بی تردید نامدارترین شاعر صوفی است که از ایران برخاسته، اما مثنوی عارفانه او شایسته آن است که در زمرهٔ منظومه‌های بزرگ همه روزگاران قرار گیرد.» (لوئیس، ۶۸۱/۱۳۸۶)

پس از تاریخ مولانا پژوهی، فرانکلین لوئیس فصل جدیدی را با عنوان «ترجمه‌ها، انتقال‌ها، بازنویسی‌ها، روایت‌ها، و تقلیدها» باز می‌کند. آن طور که لوئیس نقل می‌کند در اوایل امر نگاه غرب بیشتر متوجه حافظ، سعدی، فردوسی و جامی بود. پس از ترجمهٔ عالی ادوارد فیتز جرال خیار هم بر



●●● او از خوانندگان
 اخیر ایران کسانی همچون
 محمدرضا شجریان، شهرام
 ناظری، مرضیه، پریسا و ...
 را نام می‌برد و از نوازندگان
 هنرمندانی مانند؛ استاد
 حسن کسایی و شاگردش
 محمد موسوی، حسین
 عمومی، محمدرضا لطفی
 و... را به مخاطبانش معرفی
 می‌کند ●●●



بچه

آنها اضافه شد و شعر فارسی شهرت مطلوبی در دنیای غرب یافت. اما هنوز مولانای غرب با خیام و حافظ فاصله بسیار داشت تا این که اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم رفته رفته مولانا هم مورد توجه دنیای غرب قرار گرفت و جایی در قفسه‌های کتاب اهل اندیشه پیدا کرد. (لوئیس، ۱۳۸۶/۷۴۹)

در این فصل دکتر لوئیس ترجمه‌های گوناگونی از آثار مولانا را معرفی می‌کند، ترجمه‌هایی به زبان انگلیسی، فرانسه، آلمانی، ترکی، اسپانیایی، سوئدی، لهستانی، روسی، ژاپنی و حتی عبری. این فصل که تاریخچه‌ای از ترجمه‌های آثار مولانا را به زبان‌های مختلف در بر می‌گیرد حاوی مطالبی است تا خواننده از وضعیت این ترجمه‌ها آگاهی یابد و بتواند پاسخ به سؤال‌هایی از این قبیل که: «آثار مولانا به چه زبان‌هایی، با چه کیفیتی و چه مقدار ترجمه شده است؟» دریافت کند.

البته باید ذکر کرد که یکی از جدیدترین ترجمه‌های مثنوی، بعد از نگارش کتاب مولانا دیروز تا امروز، شرق تا غرب انجام شده است. بنابراین در کتاب لوئیس از این ترجمه‌ها ذکر به میان نیامده و آن ترجمه‌ای است از مثنوی براساس تصحیح محمد استعلامی (ویکیپدیا، ۱۳۸۹) که یک افغانی مقیم آمریکا به نام جاوید مجددی در حال انجام آن است و تاکنون دفتر اول و ظاهراً دفتر دوم آن آماده شده است و آن طور که دکتر حسن لاهوتی می‌گوید، ترجمه او از کیفیت بالایی برخوردار است. این مترجم از سن دوازده سالگی در آمریکا زیسته است. (لاهوته، ۱۳۸۹)

آخرین فصل کتاب لوئیس، فصل پانزدهم، با عنوان «مولانا بر صفحه چندین رسانه» به بازتاب مولانا در رسانه‌های عصر جدید پرداخته است. تابلوهای نقاشی، نوارها، سی‌دی‌ها، فیلم‌ها، نمایش‌ها و نیز سایت‌های اینترنتی از مواردی هستند که لوئیس از آنها سخن می‌گوید.

بدون شک در دنیای جدید و عصر اطلاعات چند رسانه‌ای (Multimedia) نیاز به مرجعی برای معرفی منابع چند رسانه‌ای ضروری‌تر به نظر می‌رسد و از این جهت کتاب لوئیس که در اصل مخاطبانش آمریکاییان هستند، می‌تواند در معرفی مولانا و شعر و زبان فارسی مؤثر واقع شود.

از موارد عمده مورد بحث لوئیس در این فصل بازتاب اشعار مولانا در دنیای موسیقی است. او در این جا برخی از کنسرت‌هایی را که با اشعار مولانا یا برای مولانا برگزار شده معرفی می‌کند و درباره هر کدام مختصری شرح می‌دهد. در ادامه همین بحث، مبحث جداگانه‌ای با عنوان فرعی شعر خوانی به زبان فارسی باز شده که بیشتر به ایران اختصاص دارد و ضمن آن اشاره‌ای به افغانستان و پاکستان شده است.

از آنجا که موسیقی در معرفی ادبیات و فرهنگ یک ملت جایگاه ویژه‌ای دارد، دکتر لوئیس در این بخش مختصر اطلاعاتی جدید و خواندنی درباره وضعیت عمومی موسیقی ایران و خوانندگان و نوازندگان دیار وارثان مولانا در اختیار مخاطبان خود قرار می‌دهد. او از خوانندگان اخیر ایران کسانی همچون محمدرضا شجریان، شهرام ناظری، مرضیه، پریسا و ... را نام می‌برد و از نوازندگان هنرمندانی مانند؛ استاد حسن کسایی و شاگردش محمد موسوی، حسین عمومی، محمدرضا لطفی و... را به مخاطبانش معرفی می‌کند. (لوئیس، ۱۳۸۶/۸۴۶-۸۴۰)



پژوهان، میدان تحقیق بسیار محدودتر می‌شود. از آنجا که اینترنت در جهان امروز و در تحقیقات علمی نقش بسیار برجسته‌ای دارد، نویسنده کتاب مولانا دیروز تا امروز، شرق تا غرب ذیل عنوانی مجزا، «مولانا در اینترنت» نوزده پایگاه اینترنتی را با شرحی مختصر معرفی کرده تا خوانندگان کتابش بتوانند به سهولت اطلاعاتی مختلف راجع به مولانا به دست بیاورند. (لوئیس، ۱۳۸۶/۸۵۳-۸۵۰)

نتیجه

در پایان باید گفت هر چند در کتاب مولانا دیروز تا امروز شرق تا غرب آمده که مخاطبان اصلی آن آمریکاییان هستند، اما مولوی پژوهان و دوست‌داران مولانا در سایر ملل نیز این کتاب را سومند خواهند یافت چرا که نیمه دوم این کتاب مملو است از اطلاعات جدید درباره مولانا که دکتر لوئیس با ذکر منابع و مآخذ متعدد آنها را گردآوری کرده است. هدف این نوشتار آن بود تا گامی کوچک در معرفی این اثر و پدید آورنده آن برداشته شود، زیرا این کتاب آن گونه که باید، شناخته نشده و هنوز جای خود را در قفسه‌های کتاب‌فروشی‌های ما باز نکرده است. امید است که راه هموارتری برای همکاری این مولوی پژوه با پژوهشگران داخلی ایجاد شود.

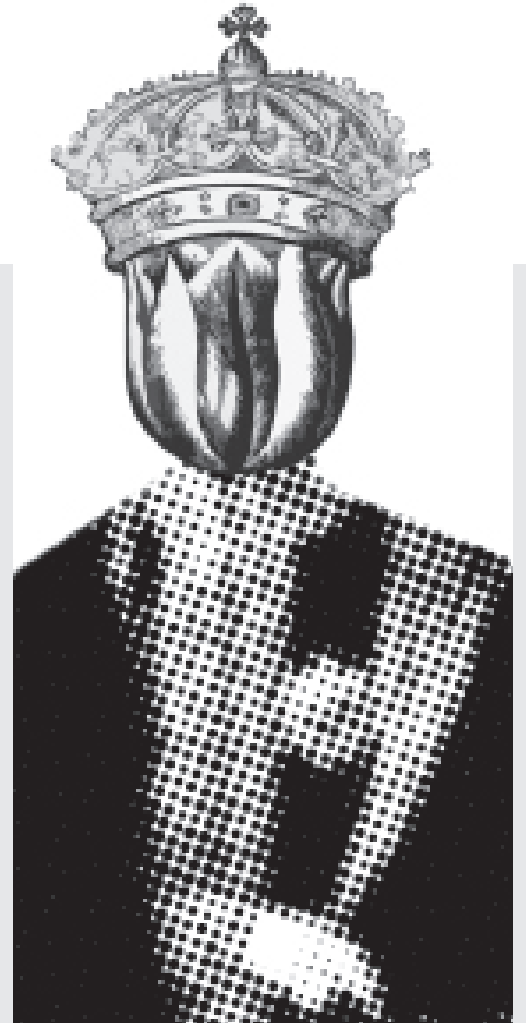
از فحوای سخن لوئیس که با خانواده‌ای کردنژاد وصلت کرده چنین برمی‌آید که او به صدای شهرام ناظری علاقه ویژه‌ای دارد. رگه‌های این علاقه را می‌توان در اشعار انتخابی فصل هشت کتابش نیز مشاهده کرد، چرا که از مجموع سی و هشت غزل برگزیده از دیوان شمس تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد شش غزل آن را شهرام ناظری در قالب تصنیف خوانده است که مطلع آن غزل‌ها چنین است: یار مرا غار مرا، عشق جگرخوار مرا، آب حیات عشق را در رگ ما روانه کن؛ مطرب مهتاب رو آنچه شنیدی بگو، دلا نزد کسی بنشین که او از دل خبر دارد، اندک اندک جمع مستان می‌رسد، در هوایت بی‌قرارم روز و شب. (لوئیس، ۱۳۸۶/۴۸۲-۴۴۳)

اما از صدای سخن موسیقی که بگذریم به مطلب مهم دیگری می‌رسیم که لوئیس به آن نیز پرداخته است. امروزه تحقیقات اینترنتی از ضروریات هر علم محسوب می‌شود و باید گفت که متأسفانه در اغلب دانشگاه‌های ما کمتر به آن توجه شده به طوری که حتی در بسیاری از «کتابخانه‌های» دانشگاه‌های مادر هم شبکه جهانی اینترنت (نه اینترنت) به سهولت در اختیار دانشجویان قرار نمی‌گیرد و در نتیجه علاوه بر اتلاف وقت دانش

منابع

- دین لوئیس، فرانکلین. (۱۳۸۵). مولانا دیروز تا امروز شرق تا غرب. ترجمه حسن لاهوتی. تهران: نامک.
دین لوئیس، فرانکلین. ایمیل به نویسنده. آوریل ۲۰۱۰. [ارتباط‌های شخصی با نویسنده]
سایت شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی، وب سایت تخصصی. (آخرین بازنگری، ۵ بهمن ۱۳۸۹)
www.persian-language.org
لاهوته، حسن. (۱۳۸۹). گفت و گوی تلفنی با نویسنده. ۷ مرداد ۱۳۸۹. [ارتباط شخصی]
Encarta 2008. Microsoft Corporation. (2008). Washington: Microsoft Corporation.[CD ROM].
NPR. (October 2010). NPR Radio. English. "Interview with Dr. SayyedHossein Nasr". (Morning Edition, October 2010).
www.wikipedia.org

●●● هر چند در کتاب
مولانا دیروز تا امروز
شرق تا غرب آمده که
مخاطبان اصلی آن
آمریکاییان هستند،
اما مولوی پژوهان و
دوست‌داران مولانا
در سایر ملل نیز این
کتاب را سومند خواهند
یافت ●●●



امپراطوران لاله

جغرافیای شاعرانگی صائب

خسرو احتشامی هونه گانی

شاعر و نویسنده

واژه پردیس به این باغها اطلاق می‌شد که با سفر فرهنگی این واژه‌ها به سرزمین‌های دوردست، در ملل و اقوام دیگر هم رایج گردید. گزنفون مورخ معروف یونانی در کتاب «کونومیک» از پردیس‌های شهر سارد درختان زیبا و عطر و بوی گل‌های آن احساس شگفتی می‌کند سرگذشت گل نیز در زبان فارسی چنین است ایران از دوران‌های کهن مهد پرورش گل بوده است. اگر نگاهی به تاریخ طبیعی پولین بیندازیم، می‌بینیم که چقدر بوی گل و گیاه سرزمین گل خیز ایران را می‌دهد میراثی که مغرب زمین از گل و گیاه گوناگون ایران ربوده است خود شایان گفتاری دیگر است.^۲

جهانگردان فرنگ در عصر طلایی سرخ کلاهان زیبایی باغ‌های بزرگ اصفهان را ستوده‌اند چرا که در اصفهان

جغرافیای شاعرانگی ادبیات پارسی از نخستین نگاه شاعران به طبیعت آغاز می‌شود. در این گستره «لاله‌ها» دلنوازترین صورت‌های خیال را در نظر آدمیزادگان قرار داده‌اند مگر نه آنکه در افسانه‌ها آمده است که خاستگاه آریائیان سرزمینی سرسبز پوشیده از چشمه و درخت و سبزه و گل بود، مگر نه آنکه در یشت‌ها زمزمه کرده‌اند: «که خوشا به شما ای آبها، ای گیاهان، خوشا به شما ای سرزمین‌ها، ای جویبارها، ای کشتزارهای با دانه‌های ریز. کی، چشمه‌ها به سوی کشتزارهای زیبا و دشتها و پایگاه‌ها رو خواهد آورد و ریشه‌های گیاهان را از تری نیرومند خویش بهره‌مند خواهد کرد.»^۱

ایرانیان به گزارش مورخان یونانی از چند هزار سال پیش گرداگرد خانه‌ها را با طراحی باغ‌ها احاطه می‌کردند

●●● ایران از دوران‌های
 کهن مه‌پرورش گل بوده
 است. اگر نگاهی به تاریخ
 طبیعی پولین بیندازیم،
 می‌بینیم که چقدر بوی گل
 و گیاه سرزمین گل خیز
 ایران را می‌دهد میراثی که
 مغرب زمین از گل و گیاه
 گوناگون ایران ربوده است



نزدیک شصت باغ سلطنتی بود که بزرگترین آن باغ حاج صالح یکصد و چهل هزار ذرع و کوچکترین آن باغ خیاط خانه دوازده هزار ذرع مساحت داشت که می‌توان برای نمونه به چند نام بسنده کرد مثل: باغ خرگاه، باغ نظر، باغ کجاده، باغ بلبل، باغ گل سرخ، باغ تخت، باغ زرشک و باغ چینی خانه و ...^۲

در حوزه حکومتی بابرین هند هم که بسیاری از مظاهر تمدن را چه از فرنگ، چه از دربار ایران و باب عالی، تقلید می‌کردند، باغ‌ها حضوری شاعرانه داشتند. شب نشینی‌های شاهانه جشن‌های مردمی و عروسی‌ها همه در این باغ‌ها سرانجام می‌گرفت. گلبدن بانو دختر با ذوق و شاعر مسلک بابر، خواهر همایون پادشاه در خاطرات خود از ده باغ نام می‌برد که در مجموعه باغ‌های سلطنتی بودند مثل باغ آینه، باغ بیگه بیگم، باغ چوکهندی، باغ خواجه غازی، باغ دوست منشی، باغ زرافشان، باغ گل افشان، باغ نارنج، باغ نوروزی و باغ حصار که غرق در گل‌های رنگین از انواع و اقسام بود. گل لاله از گیاهان اشرافی این باغ‌ها محسوب می‌شد. گلبدن بانو از یک شب نشینی که به فرمان حضرت پادشاهی صورت گرفته یاد می‌کند که الحاصل بازار زنانه کرده بودند، آش طوی «جشن» کشیدند و به مردم انعام‌ها دادند در لب حوض تالاری بود که جوانان در آن تالار نشسته و بازیگران بازی می‌کردند کشتی‌ها را آئین بسته بودند. در یک کشتی بالاخانه ساخته بودند و گل‌هایی از قسم قلعه که به آن لاله چین و لاله ختایی می‌گویند همراه تاج خروس و نافرمان که به فارسی گل زبان بقفاست و لاله کاشته بودند. غرض که خدای تعالی از این قسم اختراعات در دل مبارک ایشان عطا کرده بود که هر کس می‌دید متحیر می‌شد.^۴ جهانگیر هم در توزوک خود که خاطرات او را در بر می‌گیرد به گل‌های هندوستان اشاره‌هایی دارد که در آن میانه از دو نوع گل لاله نام می‌برد. یکی لاله جوشاگی که سیاه رنگ است و یکی هم تهل که پارسیان به آن لاله بیگانه می‌گویند. از نوعی گل سرنگون هم یاد می‌کند که رنگی زرد دارد با نام بولابنک.^۵ زلالی خوانساری از لاله جگری، لاله سرنگون، لاله گلگون و نوعی سرنگون زرد صحبت می‌کند که می‌باید جدا از لاله زردی باشد که صائب هم ذکر کرده است.^۶

در امپراطوری عثمانی نیز کاخ‌ها در انبوه بیشه‌ای از درختان و گل‌های رنگارنگ پنهان بودند و این قصرهای هزار تو را در قسطنطنیه در آغوش می‌فشردند که معروفترین آن «باغ سرای» بود که می‌شد از فراز تپه‌های گلپوش آن شهر را تماشا کرد مشهورترین گل این باغ‌ها «لاله» بود. آخرین پادشاه این امپراطوری سلطان احمد سوم هنگامی بر قدرت تکیه زد که دودمان‌های صفوی و مغولی هند در سرایشب سقوط بودند این سلطان، به سلطان «لاله» ملقب بود چرا که در باغ بزرگ پر از «لاله» ای که در شهر استانبول داشت ایام را به شادخواری می‌گذراند و به تماشا و آبیاری گل‌های خود که لاله بود می‌پرداخت باغچه‌های سرای



●●● در اصفهان نزدیک

شصت باغ سلطنتی بود
که بزرگترین آن باغ حاج
صالح یکصد و چهل هزار
ذرع و کوچکترین آن باغ
خیاط خانه دوازده هزار
ذرع مساحت داشت که
می توان برای نمونه به چند
نام بسنده کرد مثل: باغ
خرگاه، باغ نظر، باغ کجاده،
باغ بلبل، باغ گل سرخ، باغ
تخت، باغ زرشک و باغ
چینی خانه و ... ●●●



غرق در گل لاله بود تا سلطان از پشت پنجره‌های رنگین قصر هم بتواند در هنگام استراحت گل‌های لاله را تماشا کند.^۶

آنچه یقین است گل لاله از مشرق به اروپا رفته در سال یک هزار و پانصد و پنجاه و چهار میلادی در امپراطوری عثمانی فرستاده امپراطوری آلمان فردنیاند اول، برای اولین بار در یک باغ در «ادرنه» ترکیه امروز و پس از آن در قسطنطنیه آن را دیده و به عنوان هدیه به اروپا فرستاد. این گل در سال یک هزار و پانصد و هفتاد میلادی به هلند رفته و در آنجا به اندازه‌ای خوب پرورش یافت که امروزه آن کشور در کشت این گل نام بردار است و گل و پیاز آن از کالاهای صادراتی بزرگ به شمار می‌آید گویا ترک‌ها این گل را از صحراهای ترکستان که هنوز هم به صورت خودرو در آن می‌روید به عثمانی برده‌اند.^۸ البته با وجود همسایگی ایران با عثمانی و رویش خودروی این گل در دشت‌های ایران این نظریه نمی‌تواند مصداق درست داشته باشد. در جغرافیای شاعرانگی ادبیات پارسی گل لاله از دیوان رودکی تا مجموعه‌های بی‌شماره

عصر صفوی گسترده‌ترین صور خیال را پدید می‌آورد انواع لاله‌های وحشی در ایران عبارتند از لاله داغدار، لاله قرمز، لاله زرد، لاله سفید و لاله شیراز.

این لاله قدیمی را پرفسور گائوبا استاد سابق دانشکده کشاورزی به افتخار شاعر جهانی خواجه حافظ شیرازی «لاله حافظ» نامیده است.^۹ واژه‌نامه‌های عهد بابرین هر گل خودروی را به صورت مطلق لاله نامیده‌اند و انواع آن را هفت گونه دانسته‌اند: لاله کوهی، لاله صحرائی، لاله شقایق، لاله دورو، لاله دلسوز، لاله دلسوخته و لاله نعمانی که آن را لاله خطایی هم می‌گویند.

در کتاب واقعات بابری آمده است که در کوهستان کابل به اقسام رنگ می‌شود چنانکه حسب الحکم یک مرتبه به شمار آمد سی و دو قسم بود و نوعی لاله بود که از آن بوی گل سرخ می‌آمد من آن را گلبوی خطاب کردم و به همین نام شهرت یافت غیر از لاله‌های ذکر شده این اسامی نیز در هند معروف است: لاله الوندف، لاله آل، لاله مقراضی، لاله رومی و لاله دختری که کناره‌هایش به غایت

●●● لاله عباسی

و یا به قول هندیان

گل عباسی را هم شاه

عباس از سرزمینی

بیرون از قلمرو

حکومتی صفوی به

ایران آورده و به نام

او منتسب شده است



احسن گل لاله فراوان بود و میوه‌های ماوراءالنهری خراسانی در این گلشن‌های مصفا به عمل می‌آمد مثل باغ شهرآرا، باغ مهتاب، باغ چهارباغ و اروته باغ.^{۱۳}

با این اشارات مبادلاتی در پهنه فلاحی می‌توان پذیرفت که لاله عباسی و یا به قول هندیان گل عباسی را هم شاه عباس از سرزمینی بیرون از قلمرو حکومتی صفوی به ایران آورده و به نام او منتسب شده است. جهانگردان فرنگ به باغ‌ها و همچنین به گل‌های زینتی ایران نگاهی شاعرانه داشته‌اند. توصیف این زیبایی‌های طبیعی را در جای جای سفرنامه‌هایشان می‌توان دید.

کمپفر باغ‌های اصفهان را با دیوارهای گلی می‌ستاید باغ‌هایی با جویها روان آب، بوته‌های گل، باغچه‌های شکوفان و گل‌های نادر با انواع فواره‌ها. این زیبایی‌ها در باغ هزار جریب به اوج می‌رسد با متنوع‌ترین گیاهان زینتی، انواع سرخ گل‌های چینی و ایرانی، سه نوع یاسمن و بیدمشک و گل‌های کمیاب دیگر.^{۱۴} شاردن می‌پندارد که همه گل‌های موجود در اروپا در ایران یافت می‌شود و گل‌های ایرانی به خصوص در خراسان هنگام بهار طراوت بیشتری دارند. انواع گل‌ها عبارتند از: گل لاله ساده، لاله چند برگ با رنگ‌های گوناگون، شقایق نعمانی، آلاله، گل سرنگون، نسرين هفت گونه، نرگس، گل برف، سوسن، بنفشه با انواع رنگ‌ها، میخک، گل ختمی روشن، سنبل، مورد، یاسمن، شب بوی زرد، میخک رنگین که بسان گوهری طبیعی بود و رنگ قرمز آن بسیار چشم نواز، اقسام گل رز «سرخ» که عمدتاً زرد و قرمزهای مختلف بود در گلدانها و باغچه‌ها و محیط زندگانی کاشته می‌شد.^{۱۵} طرح این گلها در پارچه‌های بافت کارگاه‌های سلطنتی هم به کار می‌رفت با رنگ‌های درخشان و جالب که عشق ایرانیان به گل را بهتر تجسم می‌کرد. مثل گل سرخ، لاله، و نیلوفر که با منتهای استادی در تار

سرخ رنگ و میانهاش سیاه است به این اقسام باید لاله پیکانی، لاله چوغاسی، لاله چین، لاله عباسی، لاله سرنگون، لاله دشت، لاله رازی و لاله داغ را هم افزود اما لاله صدبرگ گلی است که در هندوستان آن را هزاره می‌خوانند و تحقیق آن که به گل‌هایی که برگ بسیار دارند اطلاق می‌شود. لاله عباسی که در ولایت ایران می‌باشد را در هند گل عباسی هم می‌خوانند. لاله‌ای که وقت شام می‌شکفتد و بامدادان غنچه می‌گردد. ترکیبات گل لاله چندان وسیع است که می‌توان رساله‌ای پرداخت.

ولی قلی خان شاملو در قصص‌الخاقانی از گل لاله و گل عباسی^{۱۶} مکرر نام می‌برد که معمول باغ‌های ایرانی است؛ می‌نویسد که: «به سال هزار و پنجاه و نه شهریار به دارالسلطنه اصفهان فرود آمدند، کتاب هستی اوراق دفتر گل را از شکنج صیغه غنچگی رخصت خروج داد و گل‌های عنبر بوی همیشه بهار عباسی در هر کناری رنگ رنگ شکفته و عندلیب دستانسرای بیان به هزار زبان بیتی مناسب این حال خواند.»^{۱۱}

هنری لوکاس در مبادلات فلاحی و کشاورزی معتقد است که شیوه نوین کشتکاری و آبیاری را مسلمانان به مردم اسپانیا آموختند و زندگی کشاورزی و روستایی این کشور را دگرگون ساختند. گذشته از انواع گل‌ها، هلو، زردآلو، انار، پرتقال، برنج، زعفران، پنبه و نیشکر را به اسپانیا بردند این گیاهان از اسپانیا به سایر بخش‌های اروپا رفته رواج پیدا کرد یکی از گل‌های معروفی را که مسلمانان به اروپا بردند گل نیلوفر بود.^{۱۲} در داد و ستد فرهنگی و کشاورزی میان هند و دربار صفوی هم گیاهان بسیاری را با عنوان هدیه مبادله می‌کردند. جهانگیر پادشاه تیموری می‌گوید که میوه آناناس را از بنادر فرنگان پدرش اکبرشاه به هند آورد. و در باغ گل افشان کاشت و درخت گیلان را محمدقلی افشار از کابل آورد و پیوند زد در باغ‌های معروف کابل در عهد ظفر خان





●●● کمپفر باغ‌های
اصفهان را با دیوارهای
گلی می‌ستاید باغ‌هایی با
جویهاروان آب، بوته‌های
گل، باغچه‌های شکوفان
و گل‌های نادر با انواع
فواره‌ها. این زیبایی‌ها در
باغ هزار جریب به اوج
می‌رسد ●●●

می‌رسد. و خوشرنگ می‌شود. لاله گلگون مشهور به لاله رومی است و آن را لاله استرآبادی هم می‌گویند. کشت آن مثل لاله خطایی است. برگ‌هایش در تیرماه خط‌های سفید و زرد پیدا می‌کنند و بسیار خوش نماست.^{۱۸} محسن تأثیر از شاعران پر آوازه عصر شاه سلیمان در مثنوی «گلزار و الوان گلها» انواع گل‌هایی را که در باغ سعادت‌آباد اصفهان مشاهده کرده به این صورت نام می‌برد: لاله، لاله پیکانی، لاله عباسی، لاله خطایی، نیلوفر، ریحان، جعفری، شب بو، شب بوی فرنگی، تاج خروس، بنفشه، گل خیری، رازقی، سمن، پامچال، مشکچیچه، نرگس شهلا، نرگس، یاسمن کبود، سوسن، گلنار و سنبل.^{۱۹}

صائب برآمده این جغرافیای شاعرانگی است شاید بتوان در رگه‌هایی از طبیعت‌گرایی و تصویرگری جغرافیای اقلیمی او را بر شاعران مکتب خراسان برتری داد. درست است که سادگی، پاکی، زلالی و اصالت تصویر زبان شاعران آغازین در شعر صائب، باران زده، نیمه شفاف، شب‌نم‌آلود و سایه روشن به نظر می‌آید اما نفوذ نگاه صائب که تا ژرفای سنگ و خاک ریشه می‌دواند، عمیق‌تر از احساس قبیله‌ای استادان سلف است. شاعر خراسانی با آن که در درباری مجلل بر بافته‌های پرنیانی تمدن شهری می‌آمد نگاهش به باغچه‌ها و گل‌های باغ فیروزی غزنین از روزنه چادرنشینی است. جسمش در تالار خوشباشی و روحش در بیابان است. آنچه را هم از کوه و دشت به خاطر می‌آورد بی‌گمان نقیبی است که به ایام کودکی و جوانی می‌زند تشبیب شاعر از بیابان‌های بی‌آب و علف شروع می‌شود به باغ‌های سلطانی می‌رسد و در نهایت به ممدوح بر تخت زرین لمیده خاتمه می‌یابد. تثنیثی که چندان هماهنگی و یگانگی با هم ندارد. آمیزه‌ای از بدویت سرایی و شهری‌گری که در زبان شاعران عصر سرخ کلاهان یکدست و یکرنگ طلوع می‌کند.

و پود ظریف این پارچه‌ها تعبیه شده بود. شاردن بر کتیبه‌های گچ‌بری در تالارهای شاهی نیز که متن گل و گیاهی دارند مضامینی از گل لاله را یادداشت کرده که این گل را نماینده راز درون عاشق می‌داند با چهره‌ای سوخته و معنی آن این است که چون برگ‌های لاله سرخ و دل آن سیاه است عاشق را نیز قلبی سوخته و صورتی فروزان می‌باشد.^{۱۶}

جملی کارری می‌نگارد که در ایران بهترین نوع گل را می‌پروراند. گل‌های وحشی بسیاری چون لاله نعمانی در ایالات می‌روید. با وجود این همه گل، بهترین آن گل سرخ است که انواع مختلف دارد از این گل‌ها عطر و گلاب می‌گیرند و به کشورهای مجاور و هند صادر می‌کنند. در باغی گل قشنگی دیدم که شاخه آن با طول قریب پنج انگشت به شش گل زیبا مختوم می‌شد. سه تایی آن سفید و سه تایی دیگر آن بنفش که چون کلاه‌خودی بر سر شاخه قرار گرفته بود. این گل شاید پیش یک شاهزاده ایتالیایی ارزش بسیار داشته باشد.^{۱۷} قاسم هروی در ارشادالزراعة از گل‌های لاله اهلی که در باغچه‌ها و باغ‌های عصر صفوی می‌کارند، شرحی به تفصیل می‌آورد و گاهی خاصیت این گل‌ها را از حیث دارویی ذکر می‌کند. لاله شامل لاله کوهی، لاله باغی، دُر در گوشف لاله کاکلی زرد، لاله کابلی و لاله نعمان است.

لاله کوهی چهار قسم است زرد، سرخ، سفید، نارنجی و لاله باغی از یک رنگ سمی و دو رنگ مشهدی که سرخ و سفید است و به آن لاله ابلق می‌گویند. پیاز این لاله را در میزان و عقرب و قوس می‌کارند. لاله کاکلی دارای چهار گل سرنگون و بعضی هم شش گل می‌دهد و گل آن از لاله باغی رنگین‌تر است. لاله زرد در ماه جوزا گل می‌دهد. لاله کابلی مثل شقایق است با رنگ‌های سفید، سرخ، جگری، گل کز، قرمز، پیازی، ارغوانی، گلناری، شفتالویی و گلگون که با گل خشخاش



●●● شاعر مکتب خراسان
در رویارویی با طبیعت
آنچنان ساده برخورد
می‌کند که برای مخاطب
نیازی به تفکر نمی‌ماند
هر چه را می‌بیند عیناً
نقش می‌زند، مثل تمامی
صحراگردان ●●●

این تضاد به هیچ وجه در شعر شاعران صفوی و تصویری که از طبیعت می‌آفرینند دیده نمی‌شود. چرا که شاعر زائیدهٔ واقعیات پیرامون خویش است. بسامد گل‌های شاعران مکتب خراسان چندان گسترده نیست. گل‌های پرورشی زینتی و گیاهان صحرایی نیز بیشتر از تعداد انگشتان نیستند، لاله حمرا، خودرو، لاله نعمان و لاله رازی که در مقایسه با بسامد از انواع آن در دیوان صائب بسیار نازل است صائب پروردهٔ فرهنگی غنی است که به ساحت تمدنی نوین رسیده است. شاعر مکتب خراسان در رویارویی با طبیعت آنچنان ساده برخورد می‌کند که برای مخاطب نیازی به تفکر نمی‌ماند هر چه را می‌بیند عیناً نقش می‌زند، مثل تمامی صحراگردان. ولی کشف صائب در پشت پردهٔ زیباشناسی اتفاق می‌افتد. پس خواننده ناچار است که خود را در نگاه شاعر شریک کند تا به همان زیبایی دست یابد. وگرنه ادراک شاعر از طبیعت پنهان را در نمی‌یابد. اگر شاعر خراسانی پره‌ای مخملی سیاه رنگ گوش کبک را می‌بیند و آن را توصیف می‌کند تا جایی

که همین امروز برای من ایلپاتی هم جای شگفتی دارد، برای مخاطب پس از یک بار دیدار این اعجاز پایان می‌پذیرد. ولی صائب از هر کشفی منشوری رنگین می‌سازد به این ترتیب می‌توان شاعر طبیعت سرای آغاز ادبیات را به عکاس طبیعت با زوایای دور و نزدیک تشبیه کرد و شاعر عصر صفوی را نقاش طبیعت دانست. نقاش تقلید نمی‌کند، انعکاس هم نمی‌دهد، بلکه تلاش دارد در برابر طبیعت بایستد و نقشی برتر بیافریند. اگر درختانی، مثل سرو، چنار و سپیدار مظهر استواری و سربلندی در ادبیات ایرانی بوده‌اند در روزگار صائب دارای ویژگی‌هایی می‌شوند که سابقه دیرینگی ندارند. جغرافیای شاعرانگی صائب نقش کهن را نمی‌پذیرد. همهٔ گیاهان در این محیط تولدی دیگر را تجربه می‌کنند از نو می‌بالند، می‌رویند و رنگ می‌پذیرند، باغ‌هایی که در عطر و بوی خیری و ختمی و بوستان افروز و شاه اسپرم روی می‌پوشانند. چنان پیرایش می‌یابند که انگار هویت هزارساله خود را از دست می‌دهند. کلید این باغها دست باغبانانی است که از



آن سوی کلام و تصویر می‌آیند. طبیعی است که ره آوردشان هدیه نوینی است از دنیای شاعرانگی عصر جدید. حتی گاهی نام گلها هم غریب به نظر می‌آید و چه فراوانند درختان، گیاهان، حشرات، پرندگان و حیواناتی که برای نخستین بار جواز عبور از پرچین بلند این باغها را می‌گیرند و راه قمریکان، صلُکلان، و بلبلکان را بر آواز می‌بندند. کجاوه‌ها و محمل‌ها بار می‌گذارند و تخت روان‌ها و کالسکه‌های دست ساز فرنگ بر دوش سنگینی می‌کنند.

در این جغرافیا خیابان‌های سنگ فرش دروازه‌های گل آذین و راه‌های شسته رفته بر سواران آغوش می‌کشایند. پل‌های کاشی کاری پیادگان را در سایه سار خویش می‌گیرند و چونان رنگین کمان از پشت آجر و گل، خیالی متبلور را عرضه می‌کنند. نوعی سوررئالیسم بومی بر تمامی حیات اثر می‌گذارد. رگ‌های تاک راه به میخانه پیدا می‌کنند، بر قطره بارانی پل می‌بندند. گل دوباره غنچه می‌شود، لاله خاکستری می‌روید، آفتاب رنگ سایه دارد، شکسته بالی قفس است، لاله یک لخته خون است که هرگز نمی‌چکد، آب و آتش صلح می‌کنند، دامن ابر را می‌توان گرفت و به دریا زد و رفت، رنگ پریده بوست، پریده رنگ است، گردباد به استقبال کاروانیان می‌آید، عطر گل آنقدر ادب دارد که پایش را در چمن دراز نمی‌کند، گل قالی بوی بهار می‌دهد، ترانه را با دیده می‌شنوند و جمال را با گوش می‌نوشند. صبح آواز سر می‌دهد، غبار می‌نالد و زمین در پیراهن آسمان نمی‌گنجد. این گوشه کوچکی از فضای حاکم بر جغرافیای شاعرانگی عصر صفوی است. فضای همه گیر از باب عالی تا آگره، از اکبرآباد تا کابل از هرات تا اصفهان و از اصفهان تا فرارودان. چندان که پس از سقوط پایتخت، با فتنه غلجائیان هم تا امروز بیش و کم این جغرافیای شاعرانگی چه در باغ‌های سلطنتی، چه در خانه‌های اشرافی چه در فضای عمومی شهرها و چه در باغچه‌های پنهان و پشت دیوارهای گلین ادامه یافته است. هنوز هم معاصران ما در آرزوی این فضا به کوچه پس کوچه‌ها سرک می‌کشند تا مگر از نو خود بیابند.

جابجایی پایتخت به شیراز در عصر کریمخانی و جایگزین شدن تهران به جای شیراز در عصر قاجار تغییر عمده‌ای در این جغرافیا نداد، چرا که گیاهان و گل‌های زینتی مخصوصاً لاله‌ها همچنان چشم و چراغ این جغرافیا باقی ماندند. دکتر پولاک، طبیب عصر ناصری انواع گل‌های وحشی و اهلی را

در سفرنامه خود ثبت کرده است. پولاک در باغها و باغچه‌های ایرانی گل‌هایی را تماشا می‌کرد که در بیابان‌ها می‌رویدند یا در ازمنه قدیم از فرنگ به ایران آورده بودند. سفری بالعکس در این عصر. این گل‌ها صبغه اقلیمی و بومی داشتند که بیش از همه گل نرگس در چهارنوع مختلف بود. بنفشه با رنگ‌های زرد، آبی، نارنجی، قهوه‌ای و کبود، تاج خروس، لاله، لاله سرنگون، لاله عباسی، سنبل، سوسن، میخک و زنبق ایرانی و فلورانس و از گل‌های پاییزی گل داوودی دیده می‌شد. شقایق را هم در رده گل‌های لاله با یونجه در باغچه‌ها می‌کاشتند یکی از باغ‌های بزرگ که به پادشاه تعلق داشت باغ لاله‌زار بود که ای پسوند را به سبب لاله‌های فراوانش به آن داده بودند.^{۲۰}

کمی نزدیک‌تر به دوران ما در اواخر همین ایام، یک جهانگرد اروپایی هنوز عطر و بوی باغ‌های صفوی را در تهران می‌شنید و می‌نوشت که لاله‌ها در بهار همه اطراف تهران و باغ‌های آن را می‌پوشانند. گل‌های شقایق، لاله، لاله داغدار، لاله‌های کوچک نوک تیز که شاید همان لاله پیکانی عصر صفوی بوده، لاله صورتی رنگ، لاله زرد، لاله قرمز، لاله سفیدرنگ که خط‌های راه راه قهوه‌ای داشت همه جا جلوه‌گری می‌کردند اما این جهانگرد افسوس می‌خورد که متأسفانه تهرانی‌های فرنگ دیده هرگز نمی‌توانستند زیبایی وحشی این گل‌ها و باغ‌ها را که در دامنه البرز در دسترس بود درک کنند.^{۲۱} بیچاره میرزا حبیب قانلی که این مناظر را می‌دید و ساحرانه و هنرمندانه بر کاغذ نقش می‌زد. دریغا که زیباشناختی شعر و طبیعت‌گرایی افسونگرانه‌اش در اثر مدح و رنگ چاپلوسی در تنداب نقد ادبیات مشروطه افتاد و شاعر را کوچک ابدال منوچهری و فرخی و عنصری کرد. در حالیکه همانان نیز در کاسه لیبی کمتر از این شیرازی خوش ذوق نبودند که لطافت و ساخت و صورت هنری‌اش سرنوشتی محتوم داشت. حتی پس از مشروطه هم بُتک ادبیات کارگری چنان بی‌رحمانه بر سر او فرود آمد که هنوز بسیاری از منتقدان با بیم و تردید از زیبایی شناسی دیوانش سخن می‌گویند. این تهاجم و این کوبندگی به سبب بی‌اطلاعی از تاریخچه گل‌ها و گیاهان زینتی و مبادلات فلاحتی و انس و الفت نداشتن منتقدان فرنگ زده با طبیعت ایران بود. زیرا همانگونه که سکوتل وست به درستی ادراک کرده این روشنفکران غرب‌زده زیبایی‌های طبیعی آن روز را در نمی‌یافتند و همه عقب ماندگی‌های علمی و

●●● در این

جغرافیا خیابان‌های

سنگ فرش

دروازه‌های گل آذین

و راه‌های شسته رفته

بر سواران آغوش

می‌کشایند. پل‌های

کاشی کاری پیادگان

را در سایه سار

خویش می‌گیرند و

چونان رنگین کمان

از پشت آجر و گل،

خیالی متبلور را

عرضه می‌کنند. نوعی

سوررئالیسم بومی

بر تمامی حیات اثر

می‌گذارد ●●●



دیپ

●●● گل و گیاه
دیوان صائب هم بوی
بیابان را با خود دارند
و هم رنگ و روی
شهرهایی مثل آگره
و کابل و اصفهان را،
چنین است که لاله‌ها
سراسر غزلیات او را
پوشانده‌اند و با تنوع
رنگ‌ها، گویی با ما
گفت‌وگومی کنند



فنی را به پای شاعر بیچاره می‌گذاشتند، در صورتی که می‌شد از آن قصائد بلند صورت‌گرای رقص‌انگیز مدایح زاید را شست و آنچه را جوهر شعری داشت با انصاف معرفی کرد.

این گونه داوری یک سوپیه و سراپا غلط‌گریبان صائب را هم از آتشکدهٔ آذر تا روزگار ما به مدت دو بیست سال رها نکرد. لذا طبیعت‌گرایی او چون نیازمند نگاهی تازه و غریب بود از تلاطم این قضاوت‌های شتابزده و ارزش‌گذاری‌های تفننی در امان نماند، تا جایی که نویسنده‌ای بزرگ که توانسته بود با تألیفات متعدد در زمینه ادبیات و نقد و تحلیل هنری طرحی نو در افکند در رویارویی با صائب تحمل خود را یکباره از دست می‌داد و برای اثبات ادعای خود به طنز پناه می‌برد. در شرح یکی از غزل‌های طبیعت‌گرایانهٔ صائب که شاعر از دریاچه «طرز نو» به باغ نگاه می‌کند کاسهٔ صبر منتقد لبریز می‌شود که نخل درخت خرماست و به هر درختی اطلاق نمی‌شود. مخصوصاً به درختان شکوفه‌ای چو درختان بادام و سیب و هلو و آلو و گوجه و غیره. زیرا نخل شکوفه ندارد؛ یا باغ چه شباهتی به میخانه دارد؛ یا چادر لیلی چه شباهتی به نخل پرشکوفه دارد؛ یا زنان بادیه سیاه می‌پوشند ولی چادر نمازهای زنان عصر صفوی رنگارنگ بوده است؛ یا درخت گلابی و سیب چه شباهتی به آسمان دارد تا بتوان شکوفه‌ها را ستاره فرض کرد و یا لاله سرنگون که نمی‌تواند مایع در خود نگاه دارد.

این نویسندهٔ بزرگ اگر تنها یک واژه‌نامه را باز می‌کرد، می‌دید که فارسیان نخل را به معنی مطلق درخت با لفظ بستن، پروردن، پیچیدن و نشانیدن استعمال می‌کنند مثل نخل بید، نخل صندل، نخل کدو و غیره.^{۲۲} هم معاصران صائب و هم شاعران به اصطلاح سبک بازگشت می‌دانستند که صائب در سه منطقه اقلیمی زیسته است در کابل، آگره و اصفهان که از لحاظ محیط جغرافیایی و آب و هوایی تفاوت‌های فاحش دارند. صائب با طبیعت این نواحی آشنایی داشت. کوه، گیاه، جنگل، دریا، رود، کویر، سیل، گل و درخت را مثل یک صحرا نشین می‌شناخت ایماژهای او از طبیعت واقعی‌تر از آنند که پنداشته‌اند و یا می‌پنداریم، گل و گیاه دیوان صائب هم بوی بیابان را با خود دارند و هم رنگ و روی شهرهایی مثل آگره و کابل و اصفهان را، چنین است که لاله‌ها سراسر غزلیات او را پوشانده‌اند و با تنوع رنگ‌ها، گویی با ما گفت‌وگو می‌کنند. دیالوگی دو سوپیه هم وام می‌دهند هم وام می‌ستانند و در نهایت سرنوشت ما را رقم می‌زنند. ما آدمیانی که به این لاله‌ها از هر چیزی شبیه‌تریم. مگر نه آنکه لاله‌ها مثل ما متولد می‌شوند، دلبری می‌کنند،

می‌بالند، می‌پژمرند و ناگهان بر باد می‌روند. کدام پدیدهٔ طبیعی می‌تواند این همه به ما نزدیک باشد و حضور و افول آدمیان را بیان کند. در این تصویرها هر چه شاعر بیشتر طبیعت را تجربه می‌کند بیشتر به هنر ناب می‌رسد. متفکرانه‌تر می‌نویسند و فیلسوفانه‌تر می‌سرایند. بی‌سبب نبود که فیلیپ سیدنی می‌اندیشید که شاعر از گردن نهادن به قیود عار دارد و به قوهٔ ابداع خود سرفراز است. در عمل طبیعت دیگری را ایجاد می‌کند که در آن اشیاء بهتر از آنست که طبیعت ارائه می‌دهد. کار شاعر یا کاملاً بدیع است، به صورتی که هرگز نظیر آن در طبیعت نیست و یا دست در دست طبیعت پیش می‌رود.^{۲۳} این همان حال و هوایی است که بر جغرافیای شاعرانگی صائب سایه افکنده است.

در میان نمونه‌هایی از این زیباشناسی می‌باید با شاعر هم‌آوا شد. طبیعت را به خانه دعوت کرد و میزبان طبیعت شد. چنان که پدرانمان با این میزبانی‌ها می‌زیستند. اگر در کمترین بسامد یعنی صفر، صائب در هر هفت غزل یک بار از لاله تصویر ساخته باشد- که چنین نیست- در هفت هزار غزل این بسامد به هزار بیت می‌رسد. که خود دفتریست دیدنی! در لابلای این ابیات به اسامی کمیابی از لاله‌ها می‌رسیم که عشق صائب را به این گل بهتر نشان می‌دهد. این نام‌ها در مجموعه شاعران هم‌عصر او به چشم نمی‌آیند. گاهی هم معاصران او از لاله‌هایی نام برده‌اند که در تذکره‌ها و واژه‌نامه‌ها با عنوان شاهد آمده که پذیرای ذهنیت صائب نبوده‌اند. این نام‌ها بار شاعرانه نداشته‌اند که بسیار هم نادرند. مثل لالهٔ چوغاسی، لالهٔ مقراضی، لالهٔ پیکانی و لالهٔ رومی که در غزل صائب نمی‌توانستند حامل اندیشهٔ زیباشناختی باشند ولی صائب به رنگ‌های خاصی اشارت دارد که در دیگر مجموعه‌ها نیست. لاله‌هایی که دست پرورد باغبانان هنرمند اصفهانی است. گل‌هایی که رنگ‌های متفاوتی با لاله‌های مشهور دارند. مثل لاله‌های پرورشی هلند. امروز، یکی از این گل‌ها که در دیوان معاصران صائب کمتر از آن یاد شده لالهٔ سرنگون یا نگون‌سار می‌باشد. این گل‌ها از گیاهان دامنه‌های سلسله جبال زاگرس‌اند که از آذربایجان تا فارس پراکنده‌اند و در کوهپایهٔ زردکوه بختیاری در نزدیک شهرستان خوانسار هر بهار، خاک را مخمل پوش می‌کنند و در گلستان کوه هزاران زائر طبیعت را به سوی خود می‌کشند که یقیناً در عصر صفوی از دید مردم با ذوق و شه‌پیاران طبیعت پرست و گل دوست پنهان نبوده‌اند.

این لاله‌ها با شواهدی که از متون ادبی در دست است در باغچه‌های پایتخت غرس می‌شده‌اند و هوای شهر را

از عطر و بو بی‌نصیب نمی‌گذاشته‌اند. نام این لاله‌ها که در بسامد، بیشتر از گل‌های معمولی است سرآغاز معرفی انواع دیگر در جغرافیای شاعرانگی صائب‌اند.

لاله سرنگون:

از آن لبریز باشد از می‌لعلی ایاغ من
که دارد سرنگون چون لاله دائم ساغر خود را
ج ۱-ص ۱۸۳

همان درد سیه بختی می‌ام را بی‌صفا دارد
اگر چون لاله سازم سرنگون پیمانه خود را
ج ۱-ص ۱۸۴

در این بستان سرازان کاسه خود سرنگون سازم
که جام سرنگون لاله بی‌صهبا نمی‌باشد
ج ۳-ص ۱۵۱۴

مرا چون لاله داغ خشک مغزی نیست امروزی
ز مغز خاک بیرون کاسه من سرنگون آمد
ج ۳-ص ۱۵۲۴

ز خودداری نمی‌سازند کام خاکساران تر
اگر چه سرنگون باشد ایاغ لاله رخساران
ج ۶-ص ۳۰۰۳

از دل سوخته خونم به چکیدن نرسد
کاسه هر چند که چون لاله نگون است مرا
ج ۱-ص ۲۵۵

چولاله در چمن از کاسه سرنگونی‌ها
تهی ز باده ندیدست کس ایاغ مرا
ج ۱-ص ۳۰۴

صائب چو لاله هر که بود کاسه سرنگون
بی‌دردسر مدام می‌ناب می‌خورد
ج ۴-ص ۱۹۶۰

گر چه چون لاله نگونسار بود کاسه من
از دل سوخته خونم به چکیدن نرسد
ج ۴-ص ۱۶۵۲

به خوشدلی گذرانید زندگانی را
اگر چه لاله گل کاسه سرنگون باشید
ج ۴-ص ۱۹۴۰

صائب چو لاله هر که شود کاسه سرنگون
خالی نمی‌شود ز می‌لعل ساغرش
ج ۵-ص ۲۴۳۶

●●● صائب از هر

کشفی منشوری رنگین

می‌سازد به این ترتیب

می‌توان شاعر طبیعت

سرای آغاز ادبیات را به

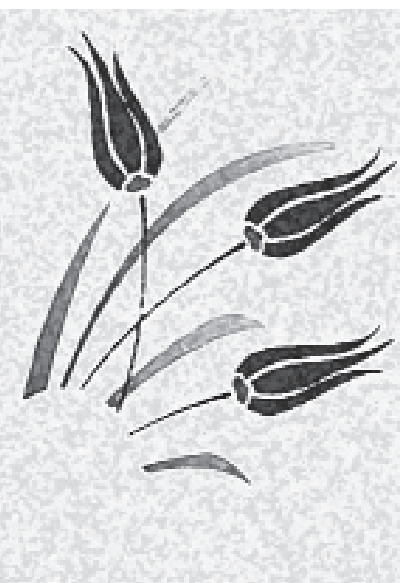
عکاس طبیعت با زوایای

دور و نزدیک تشبیه

کرد و شاعر عصر

صفوی را نقاش طبیعت

●●● دانست



لاله داغدار:

چون لاله داغدار شود پرده‌های گوش
هر جا شود ز خامه صائب فغان بلند
ج ۴-ص ۲۰۲۸

لاله زرد:

رنگ در آب و گِلِمِ گریه خونین نگذاشت
لاله از تربت من زرد برون می‌آید
ج ۴-ص ۱۷۵۳

لاله سرخ:

چون لاله سرخ روی برآید ز زیر خاک
هر کس به خون، قناعت از این سبز خوان کند
ج ۴-ص ۲۰۱۰

لاله سیاه، کبود و جوشاغی:

خوش است داغ که از لخت دل برآرد دود
همین چو لاله ورق را سیاه نتوان کرد
ج ۴-ص ۱۸۲۳

لاله فتراک:

من کیم و کیستم تا سر سودایی‌ام
داغ گذارد به دل لاله فتراک را
ج ۱-ص ۴۱۷

به خون دل ورقی چند را سیه کردم
چو لاله زندگی‌ام در سیاهکاری رفت
ج ۲-ص ۹۰۴

لاله صحرايي:

چون نسوزد جگر از داغ ندامت صائب
کآنچه می‌جست دلم لاله صحرايي یافت
ج ۲-ص ۸۰۷

لاله حمرا:

اندیشه معاش گل زرد می‌کند
رخساره چو لاله حمراي مرد را
ج ۱-ص ۳۳۷

لاله دل سوخته:

مشتاب در این ره که نفس سوخته گانند
هر لاله دل سوخته کاین مرحله دارد
ج ۴-ص ۲۰۸۵

لاله الوند:

هر که چون صائب شود قانع به درد داغ عشق
بی‌نیاز از لاله دامان الوندش کنند
ج ۳-ص ۱۲۷۰

لاله خودرو:

صائب از پرده افلاک قدم بیرون نه
تا چو خورشید دو صد لاله خودرو بینی
ج ۶-ص ۳۳۳۴

لاله قرمز:

شکوفه چون سپه روم روی گردانده است
شده است تا چو قزلباش جلوه‌گر لاله
ج ۶-ص ۳۲۱۸

لاله نعمان:

در قدح تست خون هر جگر تست داغ
دامن این دشت را لاله نعمان تویی
ج ۶-ص ۳۴۱۸

لاله عباسی:

از گل عباسی‌اش باغ صفی‌آباد را
گشت منشور بهار تازه هر برگ خزان
ج ۶-ص ۳۵۶۴

لاله آل:

هر چند که گیرنده بود خون شهیدان
چو لاله بود داغ دل از چهره آتش
ج ۵-ص ۲۴۴۷

لاله شقایق:

شقایق حقه تریاک تا گردید دانستم
که افیونی کند آخر خمار می‌شرابی را
ج ۳-ص ۲۱۶

لاله گلغام:

داغی که به خون جگر کرده بود دل
از روی گرم لاله گلغام تازه شد
ج ۴-ص ۱۹۷۷

لاله بی‌داغ:

خال عصیان بر نمی‌تابد دل خونین من
لاله بی‌داغ صحراي قیامت کن مرا
ج ۱-ص ۱۲۷

شیوه ما سخت جانان نیست اظهار ملال
لاله ها بی داغ می رویند از کهسار ما
ج ۱-ص ۸۹

لاله رنگین:

رنگ نتوانند مردم دید در روی کسی
لاله از رخسار رنگین داغدار مردم است
ج ۲-ص ۵۳۰

لاله هامون:

تا قیامت دهد از سلطنت مجنون یاد
سکه داغ که بر لاله هامون زده است
ج ۲-ص ۷۶۲

لاله آتشین:

ز نان سوخته رزقش همیشه آماده است
چو لاله هر که در این باغ آتشین جگر است
ج ۲-ص ۸۲۷

لاله کوهی:

لاله کوهم شراب من ز جوش غیرت است
می کنم رنگی به صد خون جگر حاصل ز سنگ
ج ۵-ص ۲۵۱۹

مردم به روی هم نتوانند رنگ دید
خوش وقت لاله ای که به کوه و کمر شکفت
ج ۲-ص ۱۰۳۱

لاله عقیقی:

من مسکین به داغ تشنگی تنها نمی سوزم
ز برگ لاله هر خاری عقیقی در دهن دارد
ج ۳-ص ۱۴۲۴

لاله باغ:

همچو داغ عشق می جویم دل صد پاره ای
لاله هر باغ و شمع هر شبستان نیستم
ج ۵-ص ۲۵۷۴

می کرد داغ سینۀ کان عقیق را
می داشت چون رخ تو اگر باغ لاله ای
ج ۶-ص ۳۳۷۵

لاله بیابان:

در بیابانی که باشد لاله زارش بوی خون
مست گردند از شراب لاله گون دیوانگان
ج ۶-ص ۲۹۰۳

لاله کشت (آبی):

فکر رنگین جلوۀ دیگر کند با بخت سبز
خوش نماید لاله ای کز طرف کشت آمد برون
ج ۶-ص ۲۹۷۷

لاله خونین:

شهادت عشق مستغنی ز شمع دیگران باشد
که سازد خاک خود را لاله خونین کفن روشن
ج ۶-ص ۳۰۱۹

لاله لعلی:

به هر دو دست سر خویش توبه می گیرد
چو تاج لعل نهد کج به طرف سر لاله
ج ۶-ص ۳۲۱۷

لاله شفقی:

شکوفه از افق شاخ همچو صبح دمید
شفق نگار شد از لاله دامن کهسار
ج ۶-ص ۳۵۵۱

لاله داغ:

نیست موقوف سبب سوز دل ما صائب
لاله داغ در این غمکده خودرو باشد
ج ۴-ص ۱۶۷۱

لاله جگری:

نیست چون لاله ز خونین جگری رنگ ترا
ورنه شیرازۀ اوراق پریشان داغ است
ج ۲-ص ۷۳۲

لاله ارغوانی:

در این دو هفته که در آتش است فصل بهار
مده چو لاله ز کف جام ارغوانی را
ج ۱-ص ۳۱۶

لاله گلگون:

ندانم جمع چون کرده است لاله
دل پرداغ با گلگون قبایی
ج ۶-ص ۳۴۰۹

داستان

«همه ساکت بودند»

احمد بیگدلی

البته که این واقعه نگرانم می‌کند. زمانی که نخستین باران پاییزی - که این همه انتظارش را کشیده‌ام، نتواند مرا سر ذوق بیاورد، فاجعه است. آن وقت در یک چنین وضعیت غم‌انگیزی از من انتظار دارید داستانی برایتان بنویسم که ارزش ترجمه کردن داشته باشد؟

تمام روزهای هفته را بارید، درست همان جور که من دوست داشتم: نم نمک و پیوسته؛ مثل پرده حریری که باد تویش افتاده باشد. بارانی لازم بود و چتر، تا بروم زیر این باران نرم قدم بزنم. می‌شد رفت. بارانی گل رخت آویز بود. چتر هم بود، دم دستم، حوصله می‌خواست و کمی آسودگی خاطر، که نبود.

باران هم نتوانست کمکی بکند جز اینکه تمام وقت بایستم پشت پنجره و به نگاه کردن اکتفا کنم. یا توی اتاقم راه بروم و دور خودم چرخ بزنم و فکر کنم از کجا و چطور باید شروع کرد. با کدام جمله یا حتی با کدام کلمه... یا دست آخر کتابی را از قفسه بیرون بکشم، ورق بزنم. چند سطری بخوانم، آنهایی را که زیرشان خط کشیده‌ام؛ برای یک همچنین وقت‌هایی که اغلب پیش می‌آمد و تا این حد طول نمی‌کشید: بره گمشده



راعی، کلیسای جامع یا حتی تولدی دیگر...

سطرهای نشان کرده را با دقت خواندم و منتظر ماندم تا مگر از راه برسد و کلید بیاندازد و در اتاق را باز کند. کلید چهلچراغ را بزند تا اتاق از تاریکی مطلق بیرون بیاید و من، آن چیزی را که گم کرده‌ام، پیدا کنم. پیدا می‌شد اگر به خودم فرصت می‌دادم. اما آنچه را که اکنون و به سرعت از دست می‌دادم، همین فرصت بود؛ داشتن زمان پایداری که، عقربه‌های ساعت تا این حد آن را تحلیل نبرده باشند. نشستن لب جوی و تماشا کردن لحظه‌هایی که می‌آمدند تا به شتاب بگذرند و برگ خزان زده‌ای را جا بگذارند. اغلب وقتی به آن فکر می‌کنم، نفسم بند می‌آید... باران یک سره می‌بارید و من دور خودم چرخ می‌زدم. گاه وقتی هم اگر می‌نشستم، کنار پنجره بود تا گوشم به صدای باران باشد و داستان‌های کوتاهی را که این چند روزه در ماهنامه‌های داستانی خوانده بودم، دوباره بخوانم. باید همانجا خوابم برده باشد، روی صندلی. صدای باران تا انتهای خوابم رفت و دیگر هیچ صدایی نشنیدم. انگشتم لای کتاب بود به گمانم که، راسکولنیکف از لای پرده حریر بیرون آمد. چراغ خیابان، پرتوی کمرنگ انداخته بود توی حیاط. تردید نکردم. خودش بود. چند بار از نزدیک و در آن اتاقی که به اندازه تابوت کوچک بود، دیده بودم. از آخرین باری که با هم غذای گرم خورده بودیم، لاغرتر به نظر می‌آمد... و حالا می‌توانستم به وضوح ببینمش و مطمئن بشوم. همان قدر هراسان بود که دستایوفسکی در کتابش نوشته بود. باید از خانه پیرزن آمده باشد بیرون که این طور دست‌ها و صورتش پر از خون بود و آن پالتوی کهنه، که برای جثه کوچکش گشاد بود و تا پایین پایش می‌رسید. از دیوار فاصله گرفت و آمد وسط حیاط ایستاد؛ زیر باران، لای پرده حریر، و با آن دست‌هایش را شست. و با کاسه پنجه‌هاش کمی آب خورد و بعد که سرش را بالا گرفت، تبر از لای پالتو افتاد روی موزاییک و صدا کرد. وقتی وحشت زده خم شد تا آن را بردارد و برود زیر درخت انجیر، کتاب از دستم افتاد و صدای باران برگشت پشت پنجره.

باران پشت پنجره بود و هنوز همانطور می‌بارید که از صبح شروع کرده بود. وقتی زیر نور چهلچراغ، برگشتم طرف میز تا پاکت سیگارم را بردارم، دیدن ناگهانی قطره‌های خون روی شیشه میز تحریر و دسته کاغذهایی که برای نوشتن آماده کرده بودم، مرا چنان ترساند که

نگاهی به داستان «همه ساکت بودند»

محمد رحیم اخوت

نویسنده

می‌شود که تنها نکته (فعلاً) مجهولی‌ست که در میان آن همه معلومات می‌درخشد؛ و خواننده را به پیگیری داستان برمی‌انگیزد. چیزی که در بسیاری از داستان‌های کوتاه معاصر جایش خالی‌ست؛ و چه بسا باعث می‌شود که اغلب این داستان‌ها ناخوانده بماند. با این همه، راوی از آن «نویسنده / خواننده» هابی‌ست که «داستان‌های کوتاهی را که این چند روزه در ماهنامه‌های داستان» چاپ شده، می‌خواند و — حتی — دوباره می‌خواند تا شاید — آن‌طور که خودش به ابهام و اشاره می‌گوید — «جمله یا حتی [...] کلمه» بی‌پیدا کند که ذهنش را روشن کند و قلمش را راه بیندازد؛ تا بفهمد «از کجا و چطور باید شروع کرد.» مخصوصاً که فرصت تنگ است؛ و این‌طور که پیداست «راوی / نویسنده» آن را «به سرعت از دست» می‌دهد. در بند سوم داستان، گرچه در بیان سراسرست و روایت روشن و روان راوی خللی پیش می‌آید و با ابهامی کم‌رنگ روبه‌رو می‌شویم، اما با کمی تأمل می‌توان فهمید آن چیزی که راوی منتظر آن (او)ست «تا مگر از راه برسد

در همان دو — سه سطر اول، تقریباً تمام اطلاعات اساسی مورد نیاز برای شکل گرفتن داستان و درک حال و فضای آن، به شکلی فشرده و بی‌هیچ حشو و زوائدی ارائه می‌شود: راوی که داستان‌نویسی با سابقه و شناخته شده است (از او خواسته‌اند داستانی بنویسد «که ارزش ترجمه کردن داشته باشد») آن قدر «نگران» «واقعۀ» بی‌ست که حتی «نخستین باران پاییزی — که این همه انتظارش را کشیده» هم نمی‌تواند او را «سر ذوق بیاورد.» «وضعیت غم‌انگیز» راوی، هوای بارانی پاییز، چرایی روایت، نثر پیراسته و لحن ویژه، یعنی مقتضیات روایت و تمام آن چیزهایی که برای شروع و ادامه یک روایت داستانی ضروری‌ست، در همین دو — سه سطر آغازین، به روشنی بیان می‌شود. در ادامه روایت، سایر عناصر داستان هم — شخصیت‌پردازی، زمان، مکان، حال و هوای فرهنگی و اجتماعی و حتی عادت‌ها و احساسات مکتوم و آشکار راوی — نشان داده می‌شود. در همان اولین جمله داستان به «واقعۀ» بی‌ اشاره

می فهمیم راوی از آن نویسنده‌های تنها و تک افتاده هدایتی نیست که در کنج تنهایی‌اش برای سایه‌اش بنویسد. او خانواده و «بچه‌ها» بی دارد که «دو سه روزی» رفته‌اند «سر بزندان» بنابر این نویسنده که به این تنهایی دو سه روزه عادت ندارد، بدجوری اسیر اوهام می‌شود



و کلید بیندازد و در اتاق را باز کند، کلید چهلچراغ را بزند تا اتاق [ذهن؟] از تاریکی مطلق بیرون بیاید و ...، نه یک آدمی، بلکه همان الهام یا «جمله یا حتی [...] کلمه» راهگشاست؛ طوری که انگار برای این نویسنده کهنه‌کار، تشخیصی آدمی‌وار دارند. این ابهام اگر ابر می‌ماند و فقط به همین یک‌بار اکتفا می‌شد، البته از آن «نوآوری (!)» هایی می‌بود که فقط به کار نویسنده‌های خودنما و خواننده‌های متفنن می‌آید - چنان که در بسیاری از «داستان‌های کوتاهی» که این روزها «در ماهنامه‌های داستانی» فراوان است. اما در این داستان، این شخصیت‌بخشی به پدیده‌های داستانی، در حضور واضح و بی‌تردید «راسکولنیکف» داستایوفسکی و دست و صورت پر از خون و «آن پالتوی کهنه» و «تبر» خون‌آلود نیز دیده می‌شود. حضور این شخصیت داستانی آن‌قدر برای راوی «واضح» و بی‌تردید است که گویا چند باری هم با هم غذا خورده‌اند! خودش می‌گوید: «دیده بودمش. از آخرین باری که با هم غذای گرم خورده بودیم، لاغرتر به نظر می‌آمد.»

از قطعیت و اهمیت یا تفاوت و تقابل - به اصطلاح: - «واقعیت داستانی» با واقعیت بیرون از داستان (که درباره‌اش بسیار گفته‌اند) می‌گذریم. اینجا چیزی که دارای اهمیت است و شخصیت‌بخشی به پدیده‌های داستانی را در این داستان توجیه می‌کند، نقش ساختاری آن در داستان است؛ به‌حدی که می‌توان گفت این داستان بر چنین بنیانی بنا شده است.

بر چنین بنیانی‌ست که حضور همزمان خواب و خاطره و نیز اوهام یا واقعیت‌های ذهنی راوی، در کنار واقعیت‌های بیرونی، مثل اتاق و پنجره و پاییز و باران، توجیه و باورپذیر می‌شود. یعنی داستان به تشکلی ساختارمند و صنعتی یگانه می‌رسد؛ که زمین تا آسمان با صنعتگری‌های تصنعی معمول در شعر و داستان این روزها فرق دارد. بله، این صنعت هم کمی زیادی (!) خودنماست (چیزی که من آن را نمی‌پسندم). اما این صنعتی‌ست که از دل داستان رویداده و سرتاسر داستان را پوشانده و به آن تحمیل نشده است. تا حدی که می‌توان گفت «طبیعت» این داستان است. یعنی (اگر بشود گفت) نوعی فطرت داستانی؛ نه کالایی باب پسند بازار و تقاضاهای رنگارنگ فراورده‌هایی نوظهور و هرچه تازه‌تر. بله، ما هم شنیده‌ایم که گفته‌اند «سخن نو آر که نو را حلاوتی‌ست دگر»؛ اما چه بسیار چیزهای به ظاهر «نو» که از هر حلاوتی بی‌بهره است. به قول خواجه بزرگ:

نه هر که چهره برافروخت دلبری داند
نه هر که آینه سازد سکندری داند

نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست
کلاه‌داری و آئین سروری داند
برگردیم به داستان.

تازه در میانه داستان است که می‌فهمیم راوی از آن نویسنده‌های تنها و تک افتاده هدایتی نیست که در کنج تنهایی‌اش برای سایه‌اش بنویسد. او خانواده و «بچه‌ها» بی دارد که «دو سه روزی» رفته‌اند «سر بزندان» بنابر این نویسنده که به این تنهایی دو سه روزه عادت ندارد، بدجوری اسیر اوهام می‌شود. خانه خالی و هجوم اوهام او را می‌ترساند («خانه خالی بود و این بیشتر مرا می‌ترساند»). خیالش سرکشی می‌کند؛ و او را «به هزار راه» می‌کشاند. زبانش سنگین می‌شود و نفسش در نمی‌آید؛ و زمینه آماده می‌شود برای زنده شدن خاطره‌های دور از دوران کودکی. «از این واقعه بیشتر از پنجاه‌وشش هفت سال می‌گذرد» و خاطره‌اش این همه سال منتظر مانده تا در فرصتی مناسب دوباره گریبان راوی را بگیرد و از یکی از داستان‌ها سر بکشد. چه فرصتی مناسب‌تر از این؟ پاییز و باران و تنهایی و «وضعیت غم‌انگیز» راوی و اجبار به نوشتن داستانی «که ارزش ترجمه کردن داشته باشد.»

حالا می‌فهمیم آن «واقعه» بی که در آغاز داستان به آن اشاره شده و راوی را آن‌طور «نگران» کرده بود، چه بوده است. واقعه‌ای که «پنجاه‌وشش هفت سال» در ضمیر ناهشیار نویسنده پنهان شده و منتظر فرصتی بوده تا به حوزه خودآگاه او بیاید و در داستانش متجلی شود.

بارها گفته‌ام در نوشتن داستان، نویسنده باید دارایی‌های هر دو حوزه ذهن آگاه و ضمیر ناهشیار را به کار گیرد؛ یعنی زمینه را برای بروز آن مهیا کند؛ تا داستانش اثری اصیل و ماندگار شود. در این میان تجربه‌های زیستی و زندگی شخصی نویسنده هم جایی خاص دارد. مصداق همان «نفتخ فیه من روحی» که از بس تکرار کرده‌ام، برای خودم هم دیگر زیادی تکراری و کلیشه‌ای شده است.

علاوه بر آنچه به اشاره آمد و به گمان من ویژگی‌های یک داستان درخشان و ساختارمند و البته از ضروریات هر داستان خوبی است، بخصوص می‌خواهم بر نثر پاک و پیراسته این داستان تأکید کنم. نثری پاکیزه و میرا از هرگونه خطای نگارشی و ویرایشی؛ و به‌ویژه میرا از آرایه‌ها و آذین‌های ناضرور؛ که جز به کار فریب خواننده‌های ظاهر بین نمی‌آید. نثری روان و تقریباً ساده که مصداق همان «سهل و ممتنع» معروف است.

چهارشنبه ۵ / بهمن / ۱۳۹۰
اصفهان



تحلیل نمادها در نخستین سده پادشاهی در شاهنامه فردوسی

زینب چوقادی

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان

چکیده

نخستین بهره شاهنامه روایت صد سال پادشاهی فرمانروایان اساطیری چون کیومرث، هوشنگ و تهمورث است. دوره‌ای که اگر از دیدی نمادشناسانه بدان بنگریم درآمدی بر اتفاقاتی است که در باقی شاهنامه رخ خواهد داد. و یا به عبارتی چکیده تمام قصه پیش روست. داستان نبرد خیر و شر؛ شاه و اهریمن، شاهزاده و دیو که در حقیقت نماد اندیشه دوگانه‌گرایی ایران باستان است که اهورا و اهریمن را در برابر یکدیگر قرار می‌دهد. کشاکشی چند هزار ساله که در نهایت باید به پیروزی نیکی و از میان رفتن کامل بدی بیانجامد.

این بخش موجز شاهنامه حاوی داستان نبرد خیر و شر در شکلی بسیار ساده و بدوی است. بدویتی که حسن آغاز روایت است و می‌تواند الگویی ابتدایی برای نمادشناسی داستانهای پس از خود باشد. داستانهایی که شاید در یک نگاه سطحی هویتی مستقل از یکدیگر داشته باشد اما از

این دیدگاه، ساختاری مستحکم و پیوندی استوار دارد چنانکه کنش نیروهای مثبت و منفی هر روایت در ارتباط با روایت‌های پیشین شکل می‌گیرد و تا پایان پادشاهی کیخسرو روندی ثابت و مشخص دارد.

مقدمه

داستان اسطوره ایرانی داستان نبرد خیر و شر و نهایتاً پیروزی نیروی خیر است. در جریان این کشاکش‌ها، آزمون‌ها، رنج‌ها، پیروزی‌ها و به سامان رسیدن‌ها، اسطوره تشخیص می‌یابد. بیم‌ها، آلام، آرزوها و امیدهای قومی در قالب نمادین نبردها، دیوان، جادوان، عشق بازی‌ها و پادشاهی‌های بزرگ آشکار می‌شود. از این روست که داستان‌های حماسی یا اسطوره‌ای هر جا که متولد شده باشد، آخرش خوش است. زیرا آرزوی هر قومی سامان یافتن و نیک بختی است. شاهنامه نیز تا پیش از آنکه روی از اسطوره، که سری در خیال دارد، بگرداند و در

بستر روایات تاریخی، که رویی در واقعیت دارد، بیان شود؛ پیوسته به سوی پایان خوش و پیروزی خیر در حرکت است.

در حقیقت نبرد خیر و شر در روایات کهن ایرانی، اسطوره بنیادین محسوب می‌شود: «در اساطیر هر قوم همواره اسطوره شاخصی چون آفتاب بر همه روایات اساطیری‌اش می‌تابد و اشراف دارد و شناخت آن اسطوره مادر روشنگر رسالت و سرنوشت فرهنگی آن قوم است.» (ستاری، ۱۳۸۵: ۲۴)

این امر به عقیده برخی، تابع اسطوره بنیانی نبرد ضحاک و کوه و فریدون است و این اسطوره نیز با تأثیر از اندیشه‌های مزدیسنايي شکل گرفته که در پایان کار جهان سوشیانت موعود بر اهریمن چیره خواهد شد. این پیروزی پیوسته خیر بر شر، در داستانهای کهن ایرانی مؤید آن است که «نگرش دین بهی به جهان و کار جهان خوش‌بینانه است. زیرا جهان روی در پیشرفت و بهبود دارد و قهراً به سوی زوال و تباهی نمی‌رود و بدین جهت سرانجام در آخرین نبرد کیهانی روشنایی ظفر می‌یابد و انسان نیز مکلف است که در این پیکار مشارکت جوید.» (همان: ۱۱۷)

چنانکه گفته شد، ریشه اصلی تمامی این داستانها و از جمله اسطوره بنیادین نبرد فریدون و ضحاک، به اندیشه دوگانه گرای وجود اهریمن و اهورا مزدا و نبرد این دو مربوط می‌شود. از همین رو سرزمین ایران به عنوان نماد اهورا و توران به عنوان نماد اهریمن شکل گرفته است و در اساطیر ایران دیوان و اژدهایان به تورانیان و ایزدان و فرشتگان به شهریاران زمینی ایرانی تبدیل می‌شوند. (ن.ک: جوزف کارنوی، ۱۳۸۳: ۱۱۶)

در نخستین قرن پادشاهی شاهنامه نیز کنش اصلی روایت باز نمودن همین نبرد در میان شاهان سه‌گانه به عنوان نمایندگان اهورا در برابر اهریمن و آفریدگانش است. روایت حاکی رویارویی قهرمان با سایه اهریمنی و سرکوب آن و در نهایت تعادل و آرامش سرزمین ایران است که می‌توان آنرا سرزمین جان این قوم دانست که آرزوی ثبات و آرامشش در قالب چنین نمادها و روایاتی بروز می‌کند.

با توجه به شناخت بنیان اسطوره ایرانی و ثنویت حاکم بر آن، باز شناخت نمادها و تحلیل آنها در آغاز شاهنامه چندان دشوار نیست. زیرا از سویی داستان نخستین پادشاهان، داستانی ساده و الگویی منطبق بر روایات اوستایی نبرد اهریمن و اهورا دارد؛ آنجا که دیو، زاده اهریمن، در برابر انسان، نماینده اهورا، قرار می‌گیرد و از سوی دیگر با توجه به سبک سرایش شاهنامه و آنچه

منظومه داستانی ایجاد می‌کند، نمادها طیف مشخص و محدودی از مصادیق را در بر می‌گیرند که با شناخت بن‌مایه‌های کهن و سیر داستانی شاهنامه می‌توان این مصادیق را یافت.

در این مقاله بر آنیم تا با تحلیل نمادهایی که ریشه در باورهای کهن ایرانی دارد، به بررسی نخستین سده پادشاهی در شاهنامه بپردازیم که در حقیقت مقدمه، الگو و طرح ابتدایی داستانهای پسین است؛ طرحی که آنرا می‌توان در چارچوب کلی شاهنامه، به شکلی تکرار شونده یافت.

کیومرث، شهریار نخستین

سیر داستانی شاهنامه با وصف بهار و در آمدن خورشید به برج حمل آغاز می‌شود. آنگاه که جهان مرده دگرگون می‌شود و گیتی در جریان تولدی دوباره سیمایی تازه به خود می‌گیرد. سرآغاز بهار زمانی نمادین برای بالیدن جوانه روایتی است که تاریخ تحولی شگرف را از زندگی بدوی انسان تا شکل‌گیری روزگاران تاریخی در خود جای می‌دهد. بهار از سوی دیگر آغاز شکوفایی و دگرذیسی طبیعت با آغاز پادشاهی ۳۰ ساله کیومرث همراه است. آن پلنگینه‌پوشی که نخست در کوه‌جای اقامت دارد و بر دد و دام و پری فرمانروا است:

چو آمد به برج حمل آفتاب
جهان گشت با فر و آئین و آب

بتابید از آنسان ز برج بره
که گیتی جوان گشت از آن یکسره

کیومرث شد بر جهان کدخدای
نخستین به کوه‌اندورن ساخت جای
(صفحه ۱۸، بیت ۹-۷)

نخستین پادشاه کوه نشین شاهنامه همان انسان نخست در اندیشه‌های کهن ایرانی است. نام او معادل «زندگی میرا» است و به عنوان نخستین بشر در اندیشه‌های زرتشتی شناخته می‌شود. به گزارش دینکرد این انسان نخستین حاصل پیوند اورمزد و یزت سپندارمذ، یعنی الهه بانوی زمین است. این تولد همزمان با تولد گاو مقدس صورت می‌گیرد. (کریستین سن، ۱۳۶۳: ۳۷) کیومرث الگوی ابتدایی انسان است. درازا و پهنایی مساوی دارد آئین سخن گفتن و راه پیمودن و... نمی‌داند. در بندش آمده است که گاو و کیومرث از خاک درست شدند. این دو نخستین موجودات آفریده شده در کنار رود دائیتی بودند که در مرکز زمین در ایران‌نوخ قرار داشت. گاو در طرف چپ و کیومرث در طرف راست رودخانه قرار داشت



●●● ارتباط خدایان با کوه و اقامت و زاد و ولدشان در آن باعث شده که بشر از دیرباز تا کنون گونه‌های الوهیت برای کوه متصور شود. چنان که در اساطیر یونان، کوه، جایگاه کشف و شهود به شمار می‌رفته است ●●●

رواست. موجوداتی که می‌توانند نمادی از نیروهای درونی یا روح حیوانی این مدل ابتدایی انسان باشند، این همزیستی و تعادل بین جنبه‌های بدوی روان در نمود دد و دام و پری با جنبه‌های متعالی روح در شکل کیومرث و فرزندان؛ آشکارا آرزوی دیرین هماهنگی را در جان و جهان آدمی نشان می‌دهد.

در این دوره از پادشاهی سخنی از کاخ و سرا و ... نمی‌رود. تنها جایگاه آدمی کوه است، براساس اسطوره آفرینش، نزد ایرانیان باستان در اثر لرزه‌ای که اهریمن در زمین پدید آورد، کوهها از آن بیرون آمدند. آمدن کوه اصلی (البرز کوه) حدود هشتصد سال طول کشید. در طی این مدت، ارتفاع آن به منتهی الیه آسمان رسید و بدین ترتیب، این کوه میان گیهان کشیده شد. ریشه‌های این کوه گیهانی در زمین پراکنده شده و آن را به هم پیوسته نگاه داشت و از ریشه‌های آن همه کوههای دیگر سر برآوردند. (ن.ک: هینلز، ۱۳۸۲: ۲۹) تقدس باستانی کوه به ارتباط تنگاتنگ کوهها با خدایان مورد پرستش انسانهای نخستین مربوط است چنان که بر اساس افسانه‌های باز مانده از ساکنان شبه قاره، کوهها و خدایان هر دو تشکیل خانواده می‌دهند. (قرشی، ۱۳۸۰: ۱۶۰-۱۵۹)

ارتباط خدایان با کوه و اقامت و زاد و ولدشان در آن باعث شده که بشر از دیرباز تا کنون گونه‌ای الوهیت برای کوه متصور شود. چنان که در اساطیر یونان، کوه، جایگاه کشف و شهود به شمار می‌رفته است. کوه «اوشیدرنه» نیز نزد ایرانیان، جایگاه وحی اهورامزدا به زرتشت است.

تا این که پس از حمله اهریمن به جهان آفریده اورمزد، هر دو مردند. (رضایی، ۱۳۸۴: ۱۶۴)

در شاهنامه اما سخن از کیومرث به عنوان شهریار نخستین می‌رود. به موجب شاهنامه و متون مذهبی ایران باستان «پادشاه، نماد انسان نخستین است و فراتر از آن نماد انسان است؛ چون انسان، پادشاه و سرور کاینات است. این پادشاهی و سروری به نخستین انسان منسوب است و این کار در نسلهای پسین نخستین انسان پیگیری شده است.» (واحد دوست، ۱۳۷۹: ۱۳۷) از این رو کیومرث، زاده اهورایی میرا، به عنوان نماینده تام الاختیار اورمزد، بر آفریدگان او حکمرانی می‌کند. تفاوت بنیادی او با خدایان در نام وی نهفته است. کیومرث جاودانه نیست. و همین بیم میرا بودن که در قالب بیم از دست دادن فرزند متجلی می‌شود، کار و کنش او را شکل می‌دهد. این موجود فانی، در عین بیم و هراس، سرزمین و آئین تازه‌ای برای زندگی آدمیان بنیان می‌نهد و در کوهسار، ملک رویایی او همه آفریدگان می‌آسایند:

دد و دام و هر جانور کش بدید

ز گیتی به نزدیک او آرمد

دوتا می‌شدندی بر تخت او

از آن بر شده فرۀ بخت او

(صفحه ۱۸، ب ۱۴)

بر این اساس سرزمین جان روایت به ظاهر، در نهایت تعادل و سازواری و آرامش بسر می‌برد. کیومرث بر فراز کوه که تقدسی آئینی دارد بر همه موجودات فرمان



(همان، ۱۳۸۰: ۵۵-۵۲)

بدین جهت کیومرث که در اندیشه باستانی ایران زاده ایزدان، اهورامزدا و سپندارمذ، است؛ همچنان در ارتباط با جایگاه نخستین ایزدی خود قرار دارد. کیومرث در سرزمین علوی آسودگی‌اش پسری سیامک نام دارد که آیین تمام نمای خود اوست:

پسر بد مر او را یکی خو بروی
خردمند و همچون پدر نامجوی
سیامک بدش نام و فرخنده بود
کیومرث را دل بدو زنده بود
ز گیتی به دیدار او شاد بود
که بس بارور شاخ و بنیاد بود
به جاننش بر از مهر گریان بدی
ز بیم جداییش بریان بدی
(ص ۱۹، ب ۲۰-۱۷)

در حقیقت سیامک همان وجه بالقوه کیومرث است، شاهزاده‌ای که باید بر تخت پدر بنشیند و مکمل کار و کنش او باشد. وابستگی بسیار کیومرث به فرزند و بیم او از جدایی سیامک آغاز بر هم خوردن تعادل سرزمین جان اوست. کیومرث میرا جاودانگی خویش را در وجود فرزند و ادامه نسل خویش جستجو می‌کند. بیم نابودی و مرگ که نقطه ضعف بزرگ شاه به حساب می‌آید، راه را برای نفوذ اهریمن، می‌گشاید. اهریمنی که تا کنون نامی از او برده نشده و شاه از وجودش بی‌خبر است. دشمنی به خون تشنه که سوگندش در گاه نخست رویارویی با اورمزد از میان بردن آفریدگان اوست:

«اهریمن گفت که نبرم بر آفرینندگان تو یاری
و ندهم ستایش؛ بلکه تو و آفریدگان تو را نیز
جاودانه بمیرانم (و) بگروانم همه آفرینندگان
تو را به نادوستی تو دوستی خود.» (فرنبغ
دادگی، ۱۳۸۵، ۳۴)

در اسطوره آفرینش آمده است که پس از آن که اهورامزدا دست به آفرینش جهان مینوی و مادی زد و امشاسپندان و ایزدان و فروهرها پدید آمدند، اهریمن هم بیکار ننشست و دست به آفرینش جهان بدی زد و در برابر

امشاسپندان، کماریکان و در برابر ایزدان، دیوان را پدید آورد. بدین ترتیب در برابر هر ایزدی، دیوی به کار گمارده شد. (ر.ک. عقیقی، ۱۳۷۴: ۵۲۳-۵۲۲)

علت اصلی دشمنی اهریمن با اهورا رشک و حسدی است که او به فراز پایه روشن، جایگاه اهورا می‌برد:

«اهریمن، به سبب پس‌دانشی، از هستی هرمزد آگاه نبود؛ سپس، از آن ژرف پایه برخاست، به مرز دیدار روشنان آمد. چون هرمز و آن روشنی ناملموس را دید، به سبب زدارکامگی و رشک گوهری، فراز تاخت، برای میراندن تاخت آورد. سپس، چیرگی و پیروزی فرا (تر) از آن خویش را دید و باز به (جهان) تاریکی تاخت، بس دیو آفرید: آن آفرینندگان مرگ آور مناسب برای نبرد (با هرمز) را.» (فرنبغ دادگی، ۱۳۸۵، ۳۴)

بی سبب نیست که در داستان کیومرث هم فردوسی حکیم به رشک اهریمن اشاره می‌کند. حسدی که موجب می‌شود تا دیو اهرمن‌زاد را به نبرد آدمی‌زاده بفرستد:

به رشک اندر آهرمن بدسگال
همی رای زد تا ببالید بال
(ص ۱۹، ب ۲۴)

در جهان آرمانی نخستین، در آن گاه کوهیاری و آشتی دام و دد و آدمی و پری کیومرث را تصور پیدایش دشمن نیست. آن پیش آگاهی اورمزد به زاده او نرسیده و همین بی‌آگاهی و نبودن دستور خرد راه دیگری برای آشکار شدن دشمن پنهان، اهریمن، می‌گشاید:

به گیتی نبودش یکی دشمن
جز اندر نهران ریمن آهرمن
(ص ۱۹، ب ۲۳)

اهریمن در همان شکل و نام اساطیری خود آشکار می‌شود و زاده پلیدش برای از میان برداشتن آدمیان که جانشینان اورمزد بر زمینند؛ سپاه مهیا می‌کند.

ایزد سروش در شکل «پری پلنگینه پوش» بر کیومرث ظاهر می‌شود و خطر وجود اهریمن و فرزند اهریمن را به راز با او در میان می‌نهد:

یکایک بیامد خجسته سروش
بسان پری پلنگینه پوش

●●● ریشه اصلی تمامی

این داستانها و از جمله

اسطوره بنیادین نبرد

فریدون و ضحاک، به

اندیشه دوگانه گرای وجود

اهریمن و اهورا مزدا و نبرد

این دو مربوط می‌شود. از

همین رو سرزمین ایران به

عنوان نماد اهورا و توران به

عنوان نماد اهریمن شکل

گرفته است ●●●



بگفتش به راز این سخن در به در
که دشمن چه سازد همی با پسر
(ص ۱۹، ب ۳۰ و ۳۱)

فکند آن تن شاهزاده به خاک
به چنگال کردش جگرگاه پاک
(ص ۱۹، ب ۳۸-۳۶)

از آنجا که پسر اهریمن، دیو سیاه است؛ سروش اهلو که وظیفه اصلی اش مبارزه با دیوان است؛ به یاری شهریار نخست می‌آید. سروش نام یکی از مهمترین ایزدان آئین مزدیسنا است. این نام در اوستا به صورت سروشه و به معنی اطاعت و فرمانبرداری به کار رفته است. صفاتی که برای او آمده عبارتند از: اهروب (پاک و پرهیزگار)، توانا، دلیر، پیروزمند، خوش اندام و تن فرمان.

سروش از ایزدانی است که در مبارزه و پیکار بر ضد دیوان، وظایفی خاص به عهده دارد. (ر.ک: عقیقی، ۱۳۷۴: ۵۵۸) در اوستا آمده است: «آن که سرکوبی دیوان را رزم‌افزایی برنده، تیز و خوب‌زنش در دست گرفته، سه بار در هر روز و هر شب بدین کشور خونیرث درخشان درآید.» (اوستا، ج ۱، ۱۳۷۰: ۲۲۷-۲۲۲) چه رخ می‌دهد که کیومرث راز پری پلنگینه‌پوش را در نمی‌یابد، آیا دل‌بستگی او به فرزندش سیامک و ترسی که در جان‌ش رخنه کرده، راه را بر خرد او می‌بندد؟ آیا سرمستی فرمانروایی بر سرزمینی بی‌منازع او را به این گمان انداخته که دشمنی نخواهد بود؟ تنها سیامک است که راز سروش را در می‌یابد و یک تنه به جنگ زاده اهرمن می‌رود. وی پلنگینه‌ای می‌پوشد زیرا در آن زمان آئین ساخت جوشن وجود ندارد و همین کاستی در ساز و برگ، زمینه دردناک‌ترین پیشامد تاریخی زندگی بشر را تا آن روزگار فراهم می‌کند:

پپوشید تن را به چرم پلنگ
که جوشن نبود آنکه آئین جنگ
(ص ۱۹، ب ۳۴)

در این مرحله نیروی خیر برای روبارویی با نیروی شر چنانکه بایسته است، آماده نیست. از سوی دیگر ناآگاهی کیومرث از خطر اهریمن و تنهایی سیامک بر این کاستی می‌افزاید و به همین سبب نیز اهرمن زاده به آسانی چنگ بر می‌یازد و سیامک را بر زمین می‌زند و جگرگاهش را می‌درد:

سیامک بیامد برهنه تن
بیاویخت با پور اهرمن
بزد چنگ وارونه دیو سیاه
دو تا اندر آور بالای شاه

در این میان باید پادشاهزاده با زاده اهریمن و نه خود اهریمن، روبرو شود تا هماهنگی برقرار باشد. وجود پور اهرمن در سیمای وارونه دیو سیاه، نخستین نمود پیکرگردانی و بروز مجسم اهریمن در شاهنامه است. سرخ چشمی با چنگال آهنین که پلنگینه سیامک در برابرش بی توش و تاب است.

این اهرمن‌زاده در حماسه ملی ایران و متون دینی چهره‌ای کریمه و نمایی بس منفی دارد. واژه‌ای که از ریشه «دوا» به معنای خدا گرفته شده، در زبان قوم همسایه، سنسکریت، واژه‌ای مقدس به حساب می‌آید. دوا نامی است که آریاییهای ابتدایی بر دسته‌ای از خدایان خویش اطلاق می‌کردند. پس از جدایی آریاییهای هند و ایران، به دلیل رقابت یا شاید دشمنی، آنچه برای هر گروه مقدس به حساب می‌آمد برای گروه دیگر منفور بود. از این جهت دواها یا دیوها فرزندان پلید اهرمن و نمایندگان گمراهی نام گرفتند. (ر.ک. پورآلاشتی، ۱۳۸۵: ۱۵)

جدای از منشا نام دیو، نباید از نظر دور داشت که بنابر متون دینی باستانی، دیو تصور ناخوشایندی از صفات ناشایست است: «در دادستان دینیک فهرستی از دیوان به سرکردگی آز آمده است که چهار تن آنان، آز و نیاز و خشم و ننگ در حماسه و اثر پهلوی مشترکند. بقیه عبارتند از: دیو دروغ، دیو مرگ، دیو خواب سنگین و سستی آور، دیو پیری و فرتوتی، دیو هوای ناپاک و زبان آور، دیو گرسنگی و دیو بیم و هراس.» (کویاجی، ۱۳۷۱: ۱۹)

در اسطوره و حماسه گاه انسانهای بی‌روش و نامتعادل و ناسازگار نیز دیو نامیده می‌شدند و ذهن روایات کهن ایشان را به عنوان دیوان گوناگون به خاطر می‌سپرد. حکیم توس خود می‌گوید که «تو مر دیو را مردم بد شناس.» در شاهنامه هر جا صفت یا ویژگی ناشایستی نهادینه شده باشد، پای دیوی در میان است.

شاید غفلت کیومرث که به اندوه فراوان او می‌انجامد زاده چیرگی دیو بیم و هراس باشد. هراس از فقدان فرزند دل‌بند و جاودانگی نمادین و حالا که پند آن پری پلنگینه‌پوش را در نیافته با اندوهی بسیار به سوگ پسر می‌نشیند و دد و دام در این سوگ با او هم ناله می‌شوند. سوگی که سالی به طول می‌انجامد:

●●● حکیم توس خود
می‌گوید که «تو مر دیو
را مردم بد شناس» در
شاهنامه هر جا صفت یا
ویژگی ناشایستی نهادینه
شده باشد، پای دیوی در
میان است ●●●

●●● اگر اسطوره را به
 مثابه روان قومی ایرانی
 در نظر بگیریم؛ کیومرث،
 سیامک و هوشنگ نماد
 واحدی از کهن الگوی نفس
 در سه نمود متفاوتند. هر
 سه الگویی از وجود شاه
 به معنای جانشین اورمزد
 هستند که کار و کنش
 آنها در تعامل و به موازات
 یکدیگر روی می‌دهد ●●●

نشستند سالی چنین سوگوار
 پیام‌آور از داور کردگار
 درود آوریدش خجسته سروش
 کز این بیش مخروش و باز آر هوش
 سپه ساز و برکش به فرمان من
 برآور یکی گرد از آن انجمن
 (ص ۲۰، ب ۴۹-۴۶)

غفلت، فقدان و پشیمانی و سوگواری کیومرث موازی
 داستان آدم است. بهشت جان کیومرث سیامک است،
 آنکه می‌خواهد جاودان در برش باشد. غفلت و خطای
 او از نشنیدن پند سروش و دخالت اهریمنی که به او
 رشک ورزیده، پردیس وجودش را به باد می‌دهد و او
 را به سوگی می‌نشانند که چون پشیمانی آدم تا زمان
 باز آمدن سروش به طول می‌انجامد. یک سال سوگ
 سیامک گویی چنان وجود کیومرث را پالوده که خجسته
 سروش از جانب کردگار چنان که هست بر او وارد شود و
 نه به شکل پری پلنگینه‌پوش.

کیومرث از درگاه الهی یاری می‌جوید و بدخواه را
 نفرین می‌کند چنان که پس از این مرسوم پهلوانان ایران
 در همه جنگ‌های بزرگ می‌شود که پیش از مواجهه با
 نیروی اهریمنی و پس از شکست آن، به نیایش و ستایش
 پروردگار پردازند. حال که با از دست رفتن سیامک، دیگر
 دیو بیم و هراس در جان شاه راهی ندارد، زمان مناسبی
 برای پدید آمدن دستور خرد است. سیامک پسری
 هوشنگ نام دارد که «تو گفתי همه هوش و فرهنگ
 بود» و این پسر از پس مرگ پدر چون وزیری خردمند،
 دستور کیومرث می‌شود. شاه نخستین اسرار را با نبیره
 در میان می‌نهد و هوشنگ به یاری خرد سپاه می‌آراید:

پری و پلنگ انجمن کرد و شیر
 ز درندگان گرگ و ببر دلیر
 به فرمان شاه جهان بُد همه
 سپاهی و وحشی و گرگ و رمه
 سپاه دد و دام و مرغ و پری
 سپهدار با کبر و گنداوری
 پس پشت لشکر کیومرث‌شاه
 نبیره به پیش اندرون با سپاه
 (ص ۲۱، ب ۶-۳)

همراهی کیومرث با سپاهی به سرکردگی هوشنگ
 که نماد خرد است، آن کاستی بی‌جوشنی را این بار
 از میان می‌برد. زیرا این بار با همراهی هوشنگ جوان،

چون جوشن خرد و هوش بر قامت سپاه اورمزد است و با
 پشتیبانی کیومرث پیر که اکنون آگاه و پالوده است؛ این
 سپاه می‌تواند بر زاده اهریمن پیروز شود. پس در ادامه
 داستان هوشنگ دیو را می‌کشد و از میان رفتن دیو با
 مرگ کیومرث و پایان پادشاهی او همراه می‌شود. زیرا
 هم اکنون جوان دیو کش که بار دیگر تعادل را در این
 سرزمین برقرار ساخته است؛ شایستگی پادشاهی را دارد.
 اگر اسطوره را به مثابه روان قومی ایرانی در نظر بگیریم؛
 کیومرث، سیامک و هوشنگ نماد واحدی از کهن الگوی
 نفس در سه نمود متفاوتند. هر سه الگویی از وجود شاه
 به معنای جانشین اورمزد هستند که کار و کنش آنها
 در تعامل و به موازات یکدیگر روی می‌دهد. کهن الگوی
 نفس بیانگر نیروهای بالقوه و نیروهای بالفعل روان آدمی
 است که در افسانه‌ها و اساطیر به شکل شاه و شاهزاده
 دیده می‌شود و در حقیقت در جریان شناخت خویش و
 تشخیص ناب، نیروهای بالقوه نفس به فعلیت می‌رسند.
 این فعلیت یافتن در گرو رنج و ریاضت و غلبه بر ابعاد
 منفی یا نیروی شر است که در این بخش به شکل فرزند
 اهریمن، دیو سیاه بروز می‌کند و از آنجایی که این
 شناخت، در جریان ملاقات با راهنما در مسیر درست
 خود قرار می‌گیرد؛ سروش به شکل پری بر شاه آشکار
 می‌گردد. در این زمان غلبه دیو هراس چنان قوی است
 که شاه نمی‌تواند با این خرد که درشکلی کاملاً ابتدایی
 و بدوی و شبیه خود این انسانهای نخستین بروز کرده
 است؛ هماهنگ و همراه شود و پند او را بپذیرد. پذیرش
 راهنمایی خرد بطور بالقوه در روان روایت وجود دارد به
 همین دلیل فرزند شاه، سیامک، پند را می‌پذیرد اما او نیز
 مغلوب می‌شود. عامل ترس و وابستگی با مرگ سیامک
 دیگر از میان می‌رود و در جریان اندوهی یک ساله وجود
 او مهبای ملاقات با تجسم خرد می‌شود و این بار خجسته
 سروش در شکل اصلی خود بر او تجلی می‌کند. اکنون
 هنگام نمود مادی و زمینی داعی خرد در روایت است. به
 همین سبب بی‌مقدمه هوشنگ آشکار می‌شود. هماهنگی
 و همراهی شاه و شهزاده، نقص پیشین را جبران می‌کند
 و شر در شکل بدوی و ابتدایی‌اش مغلوب می‌شود.
 کارکرد کیومرث به عنوان والد نخستین یا پادشاه کوه
 نشین در این بخش به پایان می‌رسد و هوشنگ با رسیدن
 به پادشاهی نماینده فعلیت یافتن امکانات بالقوه روان
 اسطوره می‌گردد.

پادشاهی هوشنگ

هوشنگ چهل سال بر هفت کشور پادشاهی می‌کند و
 سرزمین او در نهایت آراستگی و بایستگی اداره می‌شود.

●●● هوشنگ چهل سال
 بر هفت کشور پادشاهی
 می کند و سرزمین او در
 نهایت آراستگی و بایستگی
 اداره می شود.
 عدد چهل و عدد هفت
 هر دو نمادهایی از انتظار،
 تمامیت و کمال را در خود
 جای داده اند ●●●



یچ

عدد چهل و عدد هفت هر دو نمادهایی از انتظار، تمامیت و کمال را در خود جای داده اند و بنابر این کمال پادشاهی در روزگار هوشنگ و آغاز دوره‌ای تازه را نشان می‌دهند: «چهل، عدد انتظار، آمادگی، آزمایش و تنبیه است که بدون شک جنبه نخستین آن یعنی انتظار کمتر شناخته شده و در عین حال از همه مهمتر است. به زعم رنه آلنده، عدد چهل، نشانه به پایان رسیدن یک دور تاریخ است؛ دوره‌ای که می‌باید نه فقط به تکرار بلکه به تغییری اساسی و گذر از نظام عملی یک زندگی به زندگی دیگر منتهی شود.» (شوالیه، ج ۲، ۱۳۷۹: ۵۷۶)

عدد هفت نیز، یکی از مقدس‌ترین و محبوبترین اعداد نزد تمامی اقوام و ادیان و مذاهب در تمامی دورانها به شمار می‌رود. در اساطیر ایران آفرینش کیهان در شش گاهنبار صورت گرفته است: ۱- آسمان ۲- آب ۳- زمین ۴- گیاه ۵- جانور ۶- انسان. پس از ذکر آفرینش انسان هفتمین گاهنبار را به هرمزد نسبت می‌دهند و از این رو این عدد تقدس می‌یابد. آسمان نیز در هفت پایه توصیف می‌شود: ۱- ابر پایه ۲- سپهر اختران ۳- ستارگان نیامیزنده ۴- بهشت که ماه بدان پایه ایستد ۵- گرودمان(خانه بلند) که خورشید بدان پایه ایستد ۶- گاه امشاسپندان ۷- روشنی بی‌کران که جای هرمزد است. (ن.ک: اسماعیل پور، ۱۳۸۷: ۹۳)

علاوه بر این، نماد شناسی عدد هفت طیف گسترده‌ای از مصادیق را در بردارد: هفت روز هفته، هفت مرحله سلوک، هفت اقلیم، هفت اختر، هفت خط جام و ... (ن.ک: امین و زارعی: ۱۳۸۴: ۵۷)

هوشنگ، سازنده خانه‌های نیک، در نهایت تعادل به مدت چهل سال هفت کشور را می‌دارد و گیتی را از داد پر می‌کند. آن کوه، آن سرای دیرینه آشنای آدمی دیگر از یادها رفته و آدمی زادگان در کنار هم گرد آمده‌اند.

هوشنگ در این جایگاه تازه آئین زندگی آدمیان را که در زمان نیای او نو شده بود بسیار می‌گسترده. او با زه‌کشی و آوردن آب از دریاچه‌ها و رودها به نزدیک این شهر نو آسانی و آسایش را می‌افزاید. کشاورزی را بنیان می‌نهد و پوشیدن جامه‌های بافته را بجای پلنگینه مرسوم می‌کند. دد و دام را از یکدیگر جدا می‌سازد و آنهایی که به کار می‌آیند را نگاه می‌دارد و جفت جفت از یکدیگر جدایشان می‌کند. بنا نهادن تمدن هوشنگی ظاهراً در دشت صورت می‌گیرد. جایی که مهیای کشاورزی و زه‌کشی است. اگر این داستان را به موازات داستان آدم در ادیان بنگریم، در خواهیم یافت که زندگی در دشت پس از اشتباه کیومرث و سوگواری او، موازی روایت هیوط آدم به زمین است.

مهمترین اتفاق روزگار پادشاهی هوشنگ کشف آتش است. آن هم در روزی که شاه با گروهی در راه عبور از کوهی هستند و ناگاه موجودی اهریمنی شکل را مشاهده می‌کنند. موجودی سیاه، سرخ چشم که از دهان او دودی بر می‌آید که جهان را تیره کرده است. فردوسی در چند بیت بعدی این موجود را مار می‌نامد اما وصف ابتدایی این مار، آنرا از آفریدگان اهریمن معرفی می‌کند. موجودی که درست مانند زاده سرخ چشم سیاه پیکر اهریمن در داستان کیومرث است. هوشنگ با فرّ و هوش سنگی بر می‌دارد تا سر این زشت دیدار اهریمنی را بکوبد اما مار می‌جهد و سنگ بر سنگ دیگری می‌خورد. شری از سنگ می‌جهد و در بوتۀ خاری می‌گیرد و اینچنین آتش پیدا می‌شود. شاه از شادی یافتن این عنصر گرانبها که فروغ اورمزد است؛ مار را از یاد می‌برد و دیو می‌گریزد. پس پادشاه با فرّ و هوش آتش را چون آب برای آدمیان به ارمغان می‌آورد و در انتهای سال چهلم پادشاهی از دنیا می‌رود. اهریمن در این دوره نیز جان سالم بدر می‌برد. و این بار در پیکری مارگون به عنوان دومین پیکر گردانی‌اش در شاهنامه نمود می‌یابد. بر این اساس در ادامه این روند تکاملی، باید شاهی پیدا شود که اهریمن گریخته از دست شاه پیشین را به بند کشد و به همین دلیل فرزند هوشنگ؛ تهمورث دیو بند به پادشاهی می‌رسد.

بر این اساس تهمورث کارهای نیک پدر را به بهترین شکل پی می‌گیرد و همه چیز را از آسایش و رفاه آدمیان گرفته تا نظم و نظام کار جهان، به سوی کمال تعادل پیش می‌برد. آنچه توفیق تهمورث را می‌افزاید و یا آن را موجب می‌شود وجود دستوری شیدسپ [شهرسپ] نام است. وزیر ی زاهد و مبارک روی و نیک روش که بند و زنجیر بد خواه پادشاه، اهریمن دیو سیما، به سبب وجود او مهیا می‌گردد:

مر او را یکی پاک دستور بود
که رایش ز کردار بد دور بود

خنیده به هر جای و شیدسپ نام
نزد جز به نیکی به هر جای گام
همه روز بسته ز خوردن دو لب
به پیش جهاندار بر پای شب
همان بر دل هر کسی بوده دوست
نماز شب و روزه آئین اوست
سـر مایه بُد اختر شاه را
از او بند بُد جان بد خواه را
(ص ۲۶، ب ۲۵-۲۰)

وجود چنین وزیر خردمندی که در حقیقت همان خرد یا عقل تهمورثی است، موجب می‌شود تا فر ایزدی در سیمای وی درخشیدن گیرد و پادشاهی به کمال مطلوب رسد و چنان از هر بدی پالوده شود که به راحتی اهریمن را به بند کشد و بر آن زین نهد و چون اسبی رام بر او سوار شود:

چنان شاه پالوده گشت از بدی
که تابید زو فرۀ ایزدی

چو دستور باشد چنین کاردان
تو شه را هنر نیز بسیار دان
برفت اهرمن را به افسون بیست
چو بر تیز رو بارگی بر نشست

پادشاهی تهمورث

تهمورث نیز چون کیومرث سی سال پادشاهی می‌کند و سال پادشاهی او با نیاکانش به صد می‌رسد. از آنجا که هوشنگ در بخش پیشین دیو را رها کرده است در همین ابتدای داستان به دیوبند بودن تهمورث اشاره می‌شود تا کفۀ ترازوی روایت به سمت اهریمن سنگینی نکند:

پسر بُد مر او را یکی هوشمند
گرانمایه تهمورث دیوبند
(ص ۲۵، ب ۱)

در روزگار هوشنگ با زیب و فر، به دلیل مشغولیت پادشاه به فراهم آوردن اسباب آسایش آدمیان و فاصله گرفتن از کوه، جایگاه قدسی جاودانگان، دشمن زخم خورده پنهان می‌شود و می‌گریزد. اما شادی یافتن آتش و بی خبری که دامنگیر شاه و یارانش گشته مانع از این می‌شود که اهریمن را خطری جدی به حساب آورند. زیرا زاده او را نیز از میان برده‌اند و روان روایت او را ناکارآمد و بی جنبش تصور می‌کند اما این مار خزیده در تار و پود اسطوره جایی با نیرویی مضاعف سر بر خواهد آورد و تنها چاره پیروزی بر او یاری و همراهی پیوسته خرد است. پس تهمورث در آغاز پادشاهی از رای و خرد سخن می‌گوید و پس از آن از کوتاه کردن دست دیو از جهان:

جهان از بدی‌ها بشویم به رای
پس آنکه کنم در گهی گرد پای
ز هر جای کوتاه کنم دست دیو
که من بود خواهم جهان را خدیو
(ص ۲۵، ب ۶۵)

آنچه تهمورث وعده می‌دهد الگوی شاهان خردمند و با تدبیر پس از او نیز خواهد بود. جهان به رای از وجود دیو ستردن و پس از آن رها کردن کار و بار شاهی و در کوهی به عبادت نشستن. پس شاه را آرزوی بازگشت به موطن اصل و مدینه فاضله کیومرثی است.

●●● شادی یافتن آتش
و بی خبری که دامنگیر
شاه و یارانش گشته مانع
از این می‌شود که اهریمن
را خطری جدی به حساب
آورند. زیرا زاده او را نیز
از میان برده‌اند و روان
روایت او را ناکارآمد و
بی جنبش تصور می‌کند اما
این مار خزیده در تار و پود
اسطوره جایی با نیرویی
مضاعف سر بر خواهد آورد
و تنها چاره پیروزی بر او
یاری و همراهی پیوسته
خرد است ●●●



زمان تا زمان زینش بر ساختی
همی گرد گیتیش بر تاختی
(ص ۲۶، ب ۲۹-۲۴)

دیوان که مخلوق و زاده اهریمن‌اند چون چنین می‌بینند سرکشی می‌کنند و به همراه جادوان سپاه می‌آریند اما تهمورث با سپاه خویش به آسانی و بی‌درنگ ایشان را شکست می‌دهد، دوبهره را به بند می‌کشد و یک بهره را از میان می‌برد. تقسیم بندی دیوان به سه بهره بی‌سبب نیست و به کشتش نمادین عدد سه در اساطیر ایرانی مربوط می‌شود. این عدد بار معنایی مثبت و منفی توامان دارد. دیوان این داستان سه بهره‌اند. از سوئی اورمزد با سه بار خواندن دعای اهونور اهرمن را می‌رانند. این عدد بیش از آنکه مفهوم تمامیت را در خود نهفته باشد نوعی معنای تشدید و تأکید را به همراه دارد. در باره جهیکا، دختر اهریمن در اوستا آمده است:

«نگاه او یک سوم از سیلابهای روان کوهساران را می‌خشکاند. نگاه او یک سوم از گیاهان رویان زیبایی زرین‌فام را می‌پژمراند. نگاه او یک سوم از رستنیهایی را که پوشش زمین است، می‌پژمراند. نزدیک شدن بدو یک سوم از اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک و یک سوم از نیرومندی و توان اشون مرد را می‌کاهد.» (بخش چهارم فرگرد هجدهم و نندیداد، اوستا، ج ۲، ۱۳۷۰: ۸۵۸)

این منطق سه گانه مثبت و منفی را می‌توان در موارد زیر نیز مشاهده کرد:

سه دستور پاک؛ سه قهرمان در یادگار زریران؛ فر جمشید که سه بار از او می‌گسلد؛ افراسیاب که برای یافتن فر ناگرفتنی، سه بار جامه از تن برمی‌گیرد و به دریای فراخ‌کرت می‌جهد؛ اما هر سه بار فر از او می‌گریزد؛ سه اصل مقدس؛ سه روز درنگ روان آدمی پس از مرگ و ...

بار قوی نمادی عدد سه شاید ریشه‌ای در تقسیم‌بندی زروانی زمان حکمرانی اهورا و اهریمن به بخش‌های سه هزار ساله داشته و سپاه سه بهره‌ای دیوان شاید

نمادی از سلطنت سه هزار ساله اهریمن بوده باشد. اما تهمورث این سه بهره شوم را به تمامی از میان نمی‌برد. وی با وجود تمام خرد و دانش خویش و دستوری چون شیدسپ که در این بخش روایت دیگر سخنی از او نیست؛ از راه هنرپرستی‌اش خام دیوان می‌شود و دو بهره دیگر را که به او وعده آموختن هنری نو داده بودند، امان زیستن می‌دهد:

از ایشان دو بهره به افسون ببست
دگرشان به گرز گران کرد پست
کشیدندشان خسته و بسته خوار
به جان خواستند آن زمان زینهار
که ما را مکش تا یکی نو هنر
بیاموزی از ما کت آید به بر
(ص ۲۷، ب ۷-۵)

تهمورث تشنه آموختن است و این تشنگی همانا سرچشمه در نقصانی دارد که موجب فریفته و شیفته شدن او می‌شود. هنر نوشتن را از دیوان می‌آموزد. هنری که هر چند یار دانش اندوزی است، اما از سوئی کار سپاه اهریمن را یکسره نمی‌کند و از سوی دیگر کم کم آدمی را از آن زندگی بدوی و کوه نشینی نخستین دور می‌نماید و یاد و خاطره‌ای شگرف را از میان می‌برد. هنری که سر آغاز معرفی تفاوت اقوام و پراکندگی آدمیان در روایت شاهنامه است:

نشستن به خسرو بیاموختند
دلش را به دانش بر افروختند
نشستن یکی نه که نزدیک سی
چه رومی چه تازی و چه پارسی
چه سعدی چه چینی و چه پهلوی
ز هر گونه‌ای کان همی بشنوی
(ص ۲۷، ب ۱۱-۸)

پادشاهی سی ساله تهمورث نیز با مرگ او پایان می‌یابد. اگر این پادشاه فریفته هنر دیوان نمی‌گشت و

●●● تهمورث تشنه

آموختن است و این

تشنگی همانا سرچشمه

در نقصانی دارد که موجب

فریفته و شیفته شدن او

می‌شود. هنر نوشتن را از

دیوان می‌آموزد. هنری که

هر چند یار دانش اندوزی

است، اما از سوئی کار

سپاه اهریمن را یکسره

نمی‌کند و از سوی دیگر

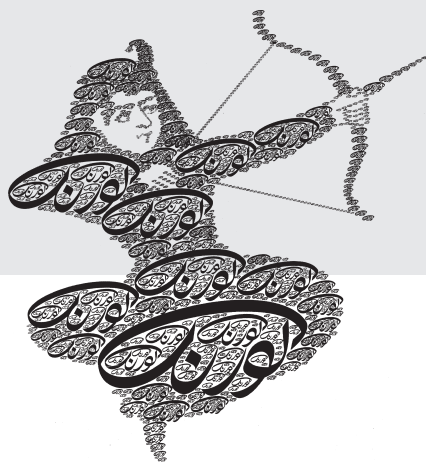
کم کم آدمی را از آن

زندگی بدوی و کوه نشینی

نخستین دور می‌نماید و

یاد و خاطره‌ای شگرف را از

میان می‌برد ●●●





جمع بندی و نتیجه گیری

شاهنامه فردوسی با بافت سه گانه و تفکیک ناپذیر اسطوره‌ای، حماسی و تاریخی‌اش؛ مکتوب گرانسنگی است که آیین آیین‌ها، رسوم، خواسته‌ها، نیازها و ترس‌های ملت ایران است. شاهنامه اثری کاملاً نمادین است که حتی در بافت تاریخی‌اش رگه‌هایی ارزشمند از الماس تراش نخورده نمادها دیده می‌شود. نخستین بهره از شاهنامه که روایت اولین سده پادشاهی را بیان می‌کند، حاوی نمادهای بسیار برجسته‌ای است که منطق کلی آن را می‌توان در سراسر این اثر یافت. بررسی کشمکش نیروهای خیر و شر در حالت بدوی و تغییر نیافته شان درآمدی بر پیگیری پیکرگردانی این دو نیرو و بویژه اهریمن، در سایر داستان‌های شاهنامه است. روایت این سده با سه پادشاهی نمود بارزی از سلوک بی‌انتهای کمال در جریان غلبه نیکی بر بدی است. سلوکی که نهایتاً باید به ظهور انسان کامل و جوادان شاهنامه، کیخسرو، در داستان‌های بعدی بیانجامد.

سودابه فضایی، تهران، جیحون، ۱۳۸۵.
عفیفی، رحیم، اساطیر و فرهنگ ایرانی در نوشته‌های پهلوی، تهران، توس، ۱۳۷۴.
فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، تصحیح: محمد دبیر سیاقی، تهران، علمی، ۱۳۷۰.
فرنخ دادگی، بندهش، گزارش: مهرداد بهار، تهران، توس، ۱۳۸۵.
قرشی، امان الله، آب و کوه در اساطیر هند و ایرانی، تهران، هرمس، ۱۳۸۰.
کریستین سن، آرتور، نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شه‌ریار در تاریخ افسانه‌ای ایرانیان، ترجمه: احمد تفضلی و ژاله آموزگار، تهران، نشر نو، ۱۳۶۳.
کویاجی، جهانگیر، پژوهش‌هایی در شاهنامه، گزارش جلیل دوستخواه، اصفهان، زنده رود، ۱۳۷۱.
واحددوست، مهوش، نهادینه‌های اساطیری در شاهنامه، تهران، سروش، ۱۳۷۹.
هینلز، جان، شناخت اساطیر ایران، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، چاپ چهارم، تهران، چشمه، ۱۳۸۲.

آن دو بهره دیگر را از میان می‌برد، قصه شاهنامه همین جا بسر می‌رسید. زیرا اساس داستانهای شاهنامه همان نبرد خیر و شر است که در جنگ بزرگ کیخسرو به نهایت خود می‌رسد. اما منطق اسطوره مهلت و درنگ را ایجاب می‌کند تا دو قطب مخالف، نیروهای خود را به تمامی فراهم آورند و با همه ساز و برگ در کامل‌ترین و پر تنش‌ترین وضعیت با یکدیگر مواجه شوند. در این بخش روایت، نیروی خیر آنچنان پخته و آماده نیست که اهریمن را از پای در بیاورد و تنها او را مقهور می‌کند. اصلاً در اسطوره ایرانی اهریمن نابود ناشدنی است زیرا اهورامزدا مهلتی برای او قرار داده و در پایان دوران دوازده هزار ساله پس از جنگ بزرگ کیهانی او را از میان خواهد برد. اما مخلوقات اهریمنی در پیکره‌های گوناگون، قهرمانان اسطوره، حماسه و افسانه را به نبرد می‌طلبند و تنها سلاح مبارزه با افسون و جادوی ایشان خرد است. در این بخش داستان دو بهره از فرزندان اهریمن زنه‌ار می‌یابند. همان دو بهره‌ای که در پیکرگردانی ظریفی در داستان‌های بعدی ظاهر خواهند شد و چون دو مار از شانه‌های ضحاک سر بر خواهند آورد.

منابع

اوستا، گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه، ج ۱ و ۲، تهران، مروارید، ۱۳۷۰.
اسماعیل‌پور، ابوالقاسم، اسطوره بیان نمادین، تهران، سروش، ۱۳۸۷.
پورآلاشتی، حسین و زیور قلی‌زاده، «بررسی مفهوم دیو از اوستا تا شاهنامه»، دانشکده ادبیات و علوم انسانی سمنان، شماره ۱۶، زمستان ۱۳۸۵.
امین، احمد و فخری زارعی، «اعداد و بررسی رمزهای آن در شاهنامه»، مجله دانشکده علوم انسانی دانشگاه سمنان، سال ششم، شماره ۱۳۸۶، ۲۰.
جوزف کارنوی، آلبرت، اساطیر ایرانی، ترجمه احمد طباطبایی، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳.
رضایی، مهدی، آفرینش و مرگ در اساطیر، تهران، اساطیر، ۱۳۸۴.
ستاری، جلال، جهان اسطوره شناسی (اسطوره ایرانی)، تهران، مرکز، ۱۳۸۵.
شوالیه، ژان و آلن گربران، فرهنگ نمادها، ج ۴-۱، ترجمه

●●● منطق اسطوره
مهلت و درنگ را ایجاب
می‌کند تا دو قطب مخالف،
نیروهای خود را به تمامی
فراهم آورند و با همه ساز
و برگ در کامل‌ترین و
پر تنش‌ترین وضعیت با
یکدیگر مواجه شوند ●●●

شخصیت پردازی زن در آثار محمود دولت آبادی

رضوان محمدشریفی

دانشجوی کارشناسی ارشد، زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اصفهان

چکیده

همگام با تغییر و تحولات فرهنگی و اجتماعی جامعه در دهه‌های اخیر، ادبیات داستانی نیز دستخوش تغییراتی اساسی گردید؛ بعد از این رویدادها توجه نویسندگان معطوف به زن و مسائل مربوط به او می‌شود. تا قبل از آن هر گاه قرار بود زنی در «یک داستان» وجود داشته باشد معمولاً در قالب نقش‌های مطلق و کلیشه‌ای ظاهر می‌شد اما به وجود آمدن رخدادهایی که ذکر آن شد، باعث گردید که داستان نویسان با دیدی انتقادی به جایگاه و نقش اجتماعی زن توجه نموده و در قصه‌های خود شخصیت زن را بیشتر مورد بررسی قرار دهند. در آثار محمود دولت آبادی به عنوان نویسنده‌ای برجسته، زنان نقش ویژه‌ای را ایفا می‌کنند. با توجه به آن که بسیاری از ویژگی‌های شخصیتی زنان از نگاه تیزبین نویسنده دور نمانده است؛ نگارنده در این نوشتار بر آن است که به بررسی شخصیت پردازی زنان در آثار وی بپردازد.

کلیدواژه‌ها: ادبیات داستانی معاصر، زن، شخصیت، محمود دولت آبادی

مقدمه

«در ادبیات، شخصیت فرد ساخته شده‌ای است که مانند اشخاص حقیقی از ویژگی‌هایی برخوردار است و با این ویژگی‌ها در داستان ظاهر می‌شود.» (داد، ۱۳۸۷: ۳۰۷)

شخصیت اساس و پایه هر داستانی است، داستان بدون شخصیت معنایی ندارد. اگر عامل شخصیت را از یک داستان بگیریم آن داستان اهمیت خود را از دست داده، دیگر وجود خارجی برای آن قابل تصور نخواهد بود. هر داستانی می‌تواند از یک شخصیت تا دهها شخصیت را در خود بگنجاند، نویسنده می‌تواند هر تعداد شخصیتی که بخواهد در قصه خود خلق نماید به شرط آن که به روند اصلی داستان صدمه‌ای وارد نگردد. هر چه تعداد

●●● شخصیت‌ها

همان آدم‌های حاضر در

داستان هستند که دست

به کنش‌هایی می‌زنند که

منجر به حل قطعی داستان

می‌شود ●●●

حل قطعی داستان می‌شود.»

رمان شخصیت:

داستانی که حادثه و عمل در آن نمود چندانی نداشته و برجستگی شخصیتی آن بارزتر باشد، می‌توان آن را داستان شخصیت نامید. این نوع روایت: «رمانی است که عمدتاً با ارائه عمیق شخصیت‌ها و تحول آنها سروکار دارد و یا در پی یافتن به وحدت در طرح داستان و ساختمان اثر است بنابراین چنان‌که پیداست رمان شخصیت توجه چندانی به حوادث مهیج ندارد.» (سلیمانی، ۱۳۶۹: ۵۱)

در آغاز بحث ذکر این نکته ضروری است که محققان و صاحب نظران حیطه ادبیات معاصر، به دلیل آن که اکثر حوادث و اتفاقات رمان‌های دولت آبادی در محیط‌هایی روستایی و ایلی رخ داده‌اند، آنها را در زمره رمان‌های اقلیمی دسته‌بندی کرده‌اند، در نتیجه نکاتی که در ادامه می‌آید بیانگر نفی و یا رد نظرات این عده از منتقدان نیست. بدیهی است هر رمانی را می‌توان از زوایای گوناگون بررسی و طبقه‌بندی کرد.

رمان‌های دولت آبادی را نمی‌توان صرفاً در دسته رمان‌های شخصیت طبقه‌بندی کرد زیرا که در تعدادی از آثار او داستان با یک حادثه شروع می‌شود به عنوان مثال در «جای خالی سلوچ» داستان با اصلی‌ترین حادثه آغاز می‌گردد:

«مرگان سر از بالین که برداشت سلوچ نبود.» (جای خالی سلوچ، ۱۳۶۱: ۹) که در واقع می‌توان گفت این حادثه یعنی نبودن «سلوچ»، آغاز حوادث بعدی در این رمان است.

در «گاوآره‌بان» داستان با فردی به نام «سید عاشق» آغاز می‌شود. همان ابتدا خواننده متوجه می‌شود که «سید عاشق» حامل خبر مهمی برای «قنبرعلی» است و آن خبر این است: «قنبرعلی جان، آدمم خبرت کنم که اجباریا دارن میان.» (گاوآره‌بان، ۱۳۸۳: ۹) حادثه اصلی در این داستان آمدن اجباری‌ها برای گرفتن سربازهای فراری است و حوادث بعدی حول محور این حادثه اتفاق می‌افتند. در داستان‌های «هجرت سلیمان»، «پای گلدسته امامزاده شعیب»، «سفر» و «آوسنه باباسبحان» گاهی حوادث فرعی باعث رخ دادن حوادث اصلی در داستان می‌شوند؛ به عنوان نمونه در «هجرت سلیمان» اولین اتفاق در داستان درگیری «سلیمان» با زنش «معصومه» است، «معصومه» برای کمک به زن اربابش که تازه زایمان کرده است به شهر می‌رود

شخصیت‌ها بیشتر باشد آن اثر جذابیت بیشتری خواهد داشت که البته این مسئله بستگی تام به قدرت نویسندگی و خلاقیت خالق اثر دارد، هر اندازه نویسنده در پردازش شخصیت‌های داستانش واقع بینانه‌تر و دقیق‌تر عمل نماید به همان اندازه می‌تواند امیدوار باشد که کار موفق و پربرای ارائه داده است. دولت آبادی از جمله نویسندگانی است که با آگاهی کامل از این مسئله، دست به آفرینش آثاری زده است که به زعم بسیاری هر یک از آنها شاهکاری در عرصه ادبیات داستانی معاصر محسوب می‌شوند. از آنجایی که زنان بخش مهمی از داستان‌های او را تشکیل می‌دهند. همچنین به سبب آن که دولت آبادی در آثار خود زنان و خصوصیات و اعمال و رفتارشان را آن‌گونه واقعی و زیبا بیان نموده است که گاهی خواننده از یاد می‌برد نویسنده داستان یک مرد است و قلم شیوای او با قدرت و مهارت کامل به شخصیت‌های داستان‌هایش عینیت می‌بخشد به همین علت توانسته نظر مخاطبان زیادی را به خود جلب نماید، همچنان که گفته‌اند: «سخنی کز دل برآید لاجرم بر دل نشیند» بر این اساس لزوم بررسی نحوه پرداختن به شخصیت زنان در آثار این نویسنده به خوبی احساس می‌شود.

آنچه در این مقاله آمده در ابتدا معانی عبارت‌های شخصیت، رمان شخصیت، شیوه‌های شخصیت پردازی، زاویه دید و... می‌باشد و در دنباله بر اساس آن به بررسی این تعاریف با تکیه بر آثار دولت آبادی خواهیم پرداخت:

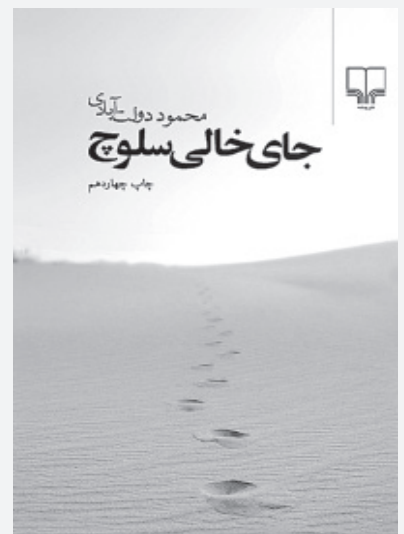
شخصیت:

«شخصیت عبارت است از مجموعه غرایز، تمایلات، صفات و عادات فردی، یعنی مجموعه کیفیات عادی معنوی و اخلاقی که حاصل عمل مشترک موروثی و طبیعت اکتسابی است که در کردار و رفتار و گفتار فرد جلوه می‌کند و وی را از دیگر افراد متمایز می‌کند.» (یونسی، ۲۸۹: ۱۳۸۲)

بر اساس تعریف فوق هر فردی شخصیتی منحصر به خود دارد که بر اساس آن شناخته می‌شود.

در واقع شخصیت، مجموعه رفتارها و عکس‌العمل‌هایی است که از یک انسان سر می‌زند و از طریق آن به دیگران معرفی می‌شود. در تعریفی ادبی‌تر آسابرگر شخصیت در داستان را چنین بیان می‌کند:

«شخصیت‌ها همان آدم‌های حاضر در داستان هستند که دست به کنش‌هایی می‌زنند که منجر به



دیپ

و وقتی به روستا باز می‌گردد شوهرش او را به طرز وحشیانه‌ای کتک می‌زند، حوادث بعدی اتهام دزدی به «سلیمان»، اخراج او از کارش و شلاق خوردن اوست. با آن که هر یک از این اتفاقات می‌تواند حادثه اصلی در این داستان باشد اما در پایان می‌توان به این نتیجه رسید که همان اتفاق آغازین یعنی رفتن «معصومه» به شهر منشاء همه اتفاقات دیگر است که بهانه‌ای برای «سلیمان» شده است تا به واسطه آن تمامی عقده‌های خود را بر سر زن خود خالی کند. داستان در حالی پایان می‌پذیرد که مرد فرزندان را با خود می‌برد و «معصومه» با درد و رنج خود تنها می‌ماند.

داستان‌های دیگر نویسنده نیز خالی از حوادث نیست. در «پای گلدسته امامزاده شعیب» اتفاقات زیادی رخ می‌دهد از جمله پناه آوردن زنی جوان به نام «عذرا» به امامزاده، پناه دادن او توسط «سید داور»، تعریف سرگذشت زن برای «سید داور»، به عقد در آوردن «عذرا» توسط سید داور، آگاه شدن «سید داور» به این مسئله که «عذرا» خواهرش است، قفل نمودن در بر روی «عذرا» توسط «سید داور»، رفتن «سید داور» به شهر نزد روحانی برای کسب تکلیف و در پایان «عذرا» خود را از بالای گلدسته امامزاده به پایین پرتاب می‌کند و کشته می‌شود.

در «آوسنه بابا سبحان» حادثه اصلی اختلاف میان «صالح» پسر «بابا سبحان» با «عادل» و «غلام» بر سر تکه‌ای زمین است و در نهایت، داستان با حادثه تکان دهنده کشته شدن «صالح» به دست «غلام» به اوج خود می‌رسد.

در رمان مفصل «کلیدر» داستان با این جملات شروع می‌شود:

«اهل خراسان مردم کرد بسیار دیده‌اند. بسا که این دو قوم با یکدیگر در برخورد بوده‌اند. خوشایند و ناخوشایند.» (کلیدر، ۱۳۶۴: ۱۱) که نشانه روند آرام و باحوصله داستان است اما این شیوه تا پایان داستان ادامه نمی‌یابد. با آن که مسیر اصلی داستان مراحل تبدیل «گل محمد» (شخصیت اصلی داستان) را از فردی ساده و ایللیاتی به کسی که در نهایت خواهان حق و حقوق مردم است و در این راه علیه حکومت دست به شورش می‌زند، دنبال می‌کند و در بعضی از بخش‌های داستان، قصه روندی کند و ساکن را طی می‌کند اما در عین حال حوادث و وقایع بسیاری در این میان دست در دست هم می‌دهند تا «گل محمد»، «سردار گل محمد» می‌شود یعنی چنین

نیست که «گل محمد» یک شبه و به طور ناگهانی تبدیل به قهرمانی مردمی و به یادماندنی شود.

حوادث مهیج نیز در این رمان کم نیستند، مانند آمدن دو مأمور امنیه به نام‌های «گریلی» و «چمنداری» به چادر «گل محمدها» برای گرفتن مالیات و کشته شدن آنها توسط «گل محمد» و «خان عمو»، همچنین سر به نیست کردن اجساد آنها. شاید بتوان گفت که این حادثه آغاز فصل محمد» به عنوان فردی شورشی است. در همین بخش از داستان، پندار «زیور» مبنی بر این که یکی از دو مأمور امنیه در صدد تجاوز به او بوده و پناه بردن او به شوهرش «گل محمد»، همچنین بخش‌های مربوط به حمله «گل محمدها» به خانه «پدر نادعلی چارگوشلی» برای ربودن «صوفی» دختری که «مدیار دایی گل محمد» عاشق او شده است، کشته شدن «مدیار» به دست «نادعلی چارگوشلی»، سالم به در بردن جسد «مدیار» از تیررس نادعلی و افرادی توسط «گل محمد» و نحوه خاکسپاری او، از حوادث مهم و تأثیرگذاری است که ذهن خواننده را برای مدت‌ها به خود مشغول می‌کند.

بر اساس موارد مذکور، طبقه‌بندی آثار محمود دولت آبادی صرفاً در یک گروه کار آسانی نیست چرا که بسیاری از داستان‌های او حاوی حوادث و رخداد‌های مهیج است از طرفی نیز در برخی موارد، قصه‌هایش بیشتر بر حول محور شکل‌گیری و رشد و بالندگی شخصیت اصلی داستان می‌گردد و داستان به آرامی پیش می‌رود.

شیوه‌های شخصیت پردازی

«افرادی که در داستان حاضر می‌شوند و اعمال و رفتاری انجام می‌دهند، شخصیت نامیده می‌شوند. این افراد در داستان با یکدیگر سخن می‌گویند و با هم ارتباط دارند. به عبارت دیگر «اشخاص ساخته شده‌ای (مخلوقاتی) را که در داستان و نمایش و ... ظاهر می‌شوند شخصیت می‌نامند و خلق چنین شخصیت‌هایی را که برای خواننده در حوزه داستان تقریباً مثل افراد واقعی جلوه می‌کنند شخصیت پردازی می‌خوانند.» (میرصادقی، ۱۳۶۴: ۱۲۰)

شیوه‌های شخصیت پردازی در داستان متعدد و انتخاب شیوه آن با نویسنده است «نویسنده با توسل به ابعاد مختلف شخصیت، او را به خواننده معرفی می‌کند و در جریان داستان به نقطه اوج و پایان داستان راهنمایی می‌کند. شخصیت داستانی مانند

●●● حوادث و وقایع

بسیاری در این میان دست

در دست هم می‌دهند تا

«گل محمد»، «سردار گل

محمد» می‌شود یعنی چنین

نیست که «گل محمد»

یک شبه و به طور ناگهانی

تبدیل به قهرمانی مردمی و

به یادماندنی شود ●●●



بج

انسان واقعی است. دارای ابعاد متفاوت که بعضی از آنها از چشم انسان پوشیده‌اند و بعضی در معرض چشم نیز قرار دارند. بعد اصلی و زیربنای شخصیت، اندیشه و روان است.» (عبداللهیان، ۱۳۸۱: ۶۲) معمولاً شخصیت پردازی در داستان به دو شیوه شخصیت پردازی مستقیم و شخصیت پردازی غیر مستقیم انجام می‌پذیرد. در شیوه شخصیت پردازی مستقیم، درباره شخصیت داستان آشکارا سخن گفته می‌شود اما در روش غیر مستقیم واسطه‌هایی برای معرفی شخصیت وجود دارد که توسط آنها، شخصیت به خواننده شناسانده می‌شود.

«در این روش (غیرمستقیم) نویسنده از طریق اعمال، رفتار و گفتار شخصیت‌ها، اطلاعاتی را درباره فرد به خواننده می‌دهد. در این روش درباره شخصیت به صراحت سخنی گفته نمی‌شود؛ بلکه از کنش‌ها، گفتار، نام، وضعیت ظاهری و محیط او کمک می‌گیرد.» (اخوت، ۱۳۷۱: ۱۴۲)

در شخصیت پردازی مستقیم نویسنده از زبان خود یا از زبان یکی دیگر از شخصیت‌های داستان، خصوصیات اشخاص داستان را برای خواننده به طور مستقیم بیان می‌کند. این شیوه از طریق نام گذاری، توصیف و غیره انجام می‌شود.

امروزه شخصیت پردازی مستقیم در داستان نویسی کاربرد چندانی ندارد، زیرا مخاطب امروزی برای لذت بردن از داستان نیازمند آزادی عمل بیشتری در درک و دریافت درونی شخصیت‌ها است.



خواننده امروزی از پیچیدگی داستان و شخصیت‌های آن، لذت بیشتری می‌برد و علاقه‌مند است که نویسنده، او را به درون قصه سوق دهد و وارد ماجراهای داستان بکند. اما گاهی نویسنده به ضرورت به طور مستقیم به شخصیت می‌پردازد.

اغلب شخصیت پردازی‌های دولت آبادی در داستان‌هایش به ویژه در دو رمان «جای خالی سلوچ» و «کلیدر» غیرمستقیم است. در این روش نویسنده از طریق به نمایش گذاشتن رفتار شخصیت‌ها و یا بیان صحبت‌ها و یا گفتگوهایی که بین آنها صورت می‌گیرد، به توصیف غیرمستقیم شخصیت‌ها می‌پردازد. از آنجایی که دولت آبادی چهره‌ای توانا و شاخص در عرصه نویسندگی است، با انتخاب این شیوه (غیرمستقیم) در اکثر داستان‌هایش، با مهارت کامل خواننده را در تحلیل شخصیت داستانی و شناخت آن سهیم و ذهن خواننده را با آن درگیر می‌کند و اندیشه او را به چالش می‌کشد. همین امر سبب شده آثار وی در زمره بهترین نمونه‌های ادبیات داستانی معاصر باشد، منتقدی درباره داستان و شخصیت‌ها در آثار دولت آبادی چنین می‌گوید:

«داستان، بازتاب زندگی مردم یک جامعه است، بازسازی حوادث و شخصیت آدم‌هاست و این مهم در وهله نخست در حادثه پردازی و شخصیت پردازی می‌تواند شکل بگیرد. شخصیت‌های داستانی با رفتار، عمل و عکس‌العمل‌هایشان خود را می‌سازند و شکل می‌گیرند. شخصیت یک

●●● معمولاً شخصیت
پردازی در داستان به دو
شیوه شخصیت پردازی
مستقیم و شخصیت
پردازی غیر مستقیم
انجام می‌پذیرد. در شیوه
شخصیت پردازی مستقیم،
درباره شخصیت داستان
آشکارا سخن گفته می‌شود
اما در روش غیر مستقیم
واسطه‌هایی برای معرفی
شخصیت وجود دارد ●●●



داستان با عادت‌هایی که دارد، با خصوصیات ویژه خود، با رفتارهای بیرونی و درونی و با علائقی که دارد دست به عمل و عکس‌العمل‌هایی می‌زند که به واسطه آنجایگاه خاص خود را در داستان می‌یابد. شخصیت داستانی بدون این عمل و عکس‌العمل‌ها و بدون رفتارهای طبیعی بیرونی و درونی، موجودی است بی‌هویت که با نظیر خود در خارج از داستان و در عرصه زندگی فاصله‌ای عمیق دارد. این نکته مهمی است که دولت‌آبادی آن را دریافته و به خوبی در «کلیدر» به کار بسته است.» (قربانی، ۱۳۷۳: ۵۲)

دولت‌آبادی خود خلق و خوی شخصیت‌های «کلیدر» را ناشی از طبیعت درونی آنها می‌داند. او در ترسیم شخصیت‌های دیگر داستان‌هایش نیز همچنان موفق است، به عنوان مثال در پردازش شخصیت «سلوچ» و معرفی او به خواننده در داستان بسیار ماهرانه عمل می‌کند:

«مثل کیمیاگرها کار می‌کرد، سلوچ ... همه در او به چشم یک صنعتگر نگاه می‌کردند. به چشم کسی که از هر انگشتش کاری، هنری می‌چکید...» (جای خالی سلوچ، ۱۳۶۱: ۱۴) با خواندن همین چند جمله شخصیت «سلوچ» به عنوان مردی کاری و پرتلاش در برابر دیدگان مخاطب نمایان می‌گردد. او در معرفی دیگر شخصیت‌های این رمان نیز با همان مهارت پیشین به شرح احوال و خصوصیات آنها پرداخته است، «کربلایی دوشنبه» در جوانی کاروان سالار بوده و با وجود داشتن



زن و فرزند، دختری بلوچ را به زنی می‌گیرد، او این زن را به دلیل آن که فرزندش را هفت ماهه به دنیا می‌آورد و مردم برای او حرف در می‌آورند، در سرمای زمستان با بچه‌ای در بغل از خانه بیرون می‌اندازد حالا هم در غیبت «سلوچ» به خانه «مرگان» رفت و آمد دارد چون پیرمردی است فرصت طلب و هوسباز که چشم طمع به «مرگان» دارد، اعمال و رفتار و گفتار او همه بیانگر شخصیت درون او هستند که به خوبی توسط نویسنده به تصویر کشیده شده است، برای آشنایی با شخصیت او قسمت‌هایی از گفت و گوی او با «مرگان» در این بخش نقل می‌شود:

«... اگر مردی زن خود را همین جور یله کند و برود، و تا چند ماه ... نمی‌دانم تا چند ماه خبری و نشانی از او بدست نیاید، زن مطلقه حساب می‌شود؟! درست مثل مسلمانی که اگر شبانه روز گوشت نخورد، کافر حساب می‌شود؛ می‌دانستی؟ این را می‌دانستی، زن مسلمان؟ زمین، آدم بی جفت را نفرین می‌کند.» (همان: ۳۱۱-۳۱۲)

دولت‌آبادی در جایی در مورد شکل‌گیری شخصیت‌های «کربلایی دوشنبه» و «سردار» چنین گفته است:

«هم سردار، هم کربلایی دوشنبه، اینها دست کم به عنوان چهره‌هایی اگر نه مطلق، نموده‌ای زنده‌ای بوده‌اند که من باهاشان برخورد داشته‌ام و هیچ چهره گمی از نظر من نیستند.» (ما نیز

●●● از آنجایی که

دولت‌آبادی چهره‌ای

توانا و شاخص در عرصه

نویسندگی است، با انتخاب

این شیوه (غیرمستقیم)

در اکثر داستان‌هایش، با

مهارت کامل خواننده را در

تحلیل شخصیت داستانی

و شناخت آن سهیم و ذهن

خواننده را با آن درگیر

می‌کند و اندیشه او را به

چالش می‌کشد ●●●



بچه

●●● **رمان «شوهر آهو خانم»** نوشته علی محمد افغانی نمونه بارز دیگری است از داستان‌هایی که درباره وضعیت زنان و مسائل مربوط به آنان در ایران قرن بیستم به رشته تحریر در آمده است و در آن یک زن (آهو خانم) در جایگاه شخصیت اصلی داستان قرار می‌گیرد؛ تا قبل از آن به زن و مسائل و گرفتاری‌های او به طور سطحی و ساختگی پرداخته می‌شد و از علل بدبختی‌های زن ایرانی سخنی گفته نمی‌شد ●●●



بچ

شماره ۲۸ / صفحه ۱۱۸

مردمی هستیم، ۱۳۶۸: ۱۶۴)

بر این اساس شکل‌گیری شخصیت‌های داستان‌ها گاهی نتیجه تجربه‌های شخصی نویسنده است و در عالم حقیقی نمودی عینی و آشکار دارند.

شخصیت پردازی زنان در آثار دولت‌آبادی:

ادبیات معاصر ایران قبل از «سووشون» از تصویر شخصیت اصلی زن ناتوان بود. شخصیت زن در آثار داستانی جز در تعداد بسیار محدودی از آنها، همیشه در دو قطب متضاد قرار می‌گیرد. در این راستا شخصیت اصلی زن یا روسپی است که به عنوان عنصری فعال در داستان، تأثیرات بسزایی را در روند داستان می‌گذارد یا موجودی منفعل، مظلوم و مطیع است که بدون هیچ اعتراضی تسلیم محض اراده مردان است.

البته قبل از «سووشون»، رمان «شوهر آهو خانم» نوشته علی محمد افغانی نمونه بارز دیگری است از داستان‌هایی که درباره وضعیت زنان و مسائل مربوط به آنان در ایران قرن بیستم به رشته تحریر در آمده است و در آن یک زن (آهو خانم) در جایگاه شخصیت اصلی داستان قرار می‌گیرد؛ تا قبل از آن به زن و مسائل و گرفتاری‌های او به طور سطحی و ساختگی پرداخته می‌شد و از علل بدبختی‌های زن ایرانی سخنی گفته نمی‌شد، بعد از علی محمد افغانی نویسندگان برجسته دیگری نیز در این وادی قدم نهاده‌اند از جمله محمود دولت‌آبادی که در تعداد زیادی از آثارش از زن و مسائل پیرامون آن به خوبی سخن به میان رفته است. «جای خالی سلوچ» یکی از داستان‌هایی است که در آن ماجراهای زنی به نام «مرگان» که در نبود همسرش مجبور به تحمل بسیاری از مصائب و گرفتاری‌ها است توسط وی به بهترین وجه ممکن به تصویر کشیده شده است. خود او درباره چگونگی شخصیت گرفتن «مرگان» در این رمان چنین می‌گوید:

«با توجه به این که جوهره و شیرۀ آن را من از طریق شنیدن، دریافت کرده‌ام از زبان مادرم و پدرم؛ اما به هر حال، نمود عینی آن زن یعنی «مرگان» را آورده‌ام در جان یک زن دیگری که می‌شناختمش و در واقع این دو تا را تبدیل کرده‌ام به یکی، به جهت سنخیتی که این دو زن در وجوه مختلف زندگی داشته‌اند: مسئله از دست دادن شوهر، مسئله بزرگ کردن فرزندان، مسئله کار در روستاها، مسئله دفاع از زندگی، این وجوه متشابه سبب شد که این دو قهرمان که یکی را من از راه شنیدن درک کرده بودم،

و یکی را از طریق مشاهده و مرادده، در هم ادغام و بر هم منطبق بشوند و بشوند «مرگان». بنابراین، آن طور که اشاره شد اینها نمونه‌هایی نیستند که صرفاً ذهنی باشند.» (ما نیز مردمی هستیم، ۱۳۶۸: ۱۶۴) به عبارت دیگر در شکل‌گیری شخصیت «مرگان»، نویسنده به دریافت‌ها و خاطرات خود نیز رجوع نموده و چنین نیست که «مرگان» شخصیتی خیالی و زائیده تخیلات صرف نویسنده باشد. دولت‌آبادی در جای خالی سلوچ «مرگان» را به عنوان زنی قوی و با اراده به خواننده معرفی می‌کند و در این کار بسیار ماهرانه عمل می‌نماید به همان اندازه نیز در معرفی «عادل» در «اوسنه بابا سبحان» به عنوان زنی هوسباز و خوشگذران موفق است:

«همان بار اولی که «غلام» را دید دلش لرزید ... قد و بالای خوش، صورت بزرگ، چشم‌های گرد و آبی، گوش‌های قرمز و سینه‌ای که انگار سپر اسکندر بود. و دست‌هایی به آن بزرگی! ... همه اینها برای «عادل» شیرین بود. و او تا یاد می‌داد چشمش پی این جور مردی چار چار زده بود. حتی وقتی که «عطاء...» شویش زنده بود «عادل» نمی‌توانست نگاهش را که روی شانه و گردن هر مردی می‌دوید، بگیرد...» (جای خالی سلوچ، ۱۳۶۱: ۳۸-۳۹)

در مورد رمان «کلیدر» با توجه به این که این رمان با روش دانای کل نوشته شده در نتیجه شخصیت‌های داستان به وسیله نویسنده دانای کل با شرح و تفسیر ارائه شده‌اند.

نویسنده در تفسیر شخصیت هر یک از زنان این داستان و معرفی آنها به خواننده تعبیری زیبا و جالب به کار برده است؛ معرفی «مارال» در آغاز این رمان نمونه بسیار خوبی برای این ادعا است. خصوصیات و حالت‌هایی را که برای او بیان می‌کند خواننده را آماده می‌کند که با دختری شجاع و با اعتماد به نفس که متکی به خود و مغرور نیز می‌باشد، رو به رو شود:

«مارال دختر کُرد دهنه اسب سیاهش را به شانه انداخته بود، گردنش را سخت و راست گرفته بود و با گام‌های بلند، خود دار و آرام رو به نظمیه می‌رفت ... چشم‌هایش به پیش رویش دوخته شده و نگاهش را از فراز سر گذرندگان به پیشاپیش پرواز داده لب‌های چو قندش را بر هم چفت کرده بود و چنان گام از گام بر می‌داشت که تو پنداری پهلوانیست به سرافرازی از نبرد بازگشته. هم اسب سیاهش (قره آت) چنان گردن گرفته، سینه پیش داده و غراب (خرامان) سم بر سنگفرش خیابان می‌خواباند، که

انگار بر زمین منت می گذاشت و به آنچه دورش بود فخر می فروخت ...» (کلیدر، ۱۳۶۴: ۱۱)

در همین داستان، نویسنده وصف عشق را از نگاه متفاوت دو زن، (بلیسی و شیرو) به زیبایی بیان نموده، با مطالعه این بخش از قصه می توان به آگاهی و دقت نویسنده پی برد و متوجه این نکته شد که اطلاعات دولت آبادی از زن و مسائل مربوط به او تا چه اندازه وسعت دارد:

«شیرو از شب و ستاره و کوه، از دشت و آفتاب عشق می طلبد، از باد، پیغام عشق. بره به عشق رو می کشد، اسب شیهه به عشق سر می دهد» و خشکسالی عطش عشق را تندتر می کند:
«نان اگر می خورم برای این است که جان به نیرو در عشق نهم.»
«بلیسی اما در خاک و باد و بیابان، عشق از یاد برده بود. عشق از گونه دیگر او را زنده و می داشت. عشقی پهناتر، حتی می توان گفت، ژرفتر، عشقی به خود آمیخته. از آن گونه که چشم ببند، نه فقط دل ...» (همان: ۹۰)

دولت آبادی در عین حال که با ارائه صریح، شخصیت هایش را به ما نشان می دهد، شخصیت ها را در عین عمل نیز تصویر می کند مثلاً شرحی که از خصوصیات «شیرو خواهر گل محمد» می دهد ما را آماده می کند که در انتظار عمل و کنش متفاوت «شیرو» که کندن و فرار از خانواده است، باشیم. نویسنده پیشاپیش مقدمات عمل «شیرو» را فراهم می کند.

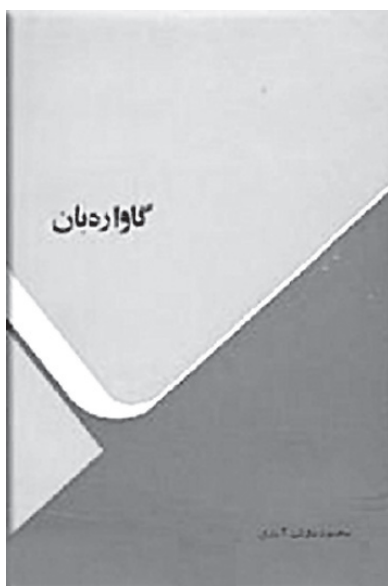
در بخش دیگری از داستان هنگامی که «زیور» پسر «مارال» را به دوش می کشد تا به سوی چاه ببرد و دست و روی او را بشوید، «مارال» دچار بدگمانی می شود و ... تمامی این حالت های مادرانه «مارال» از نگاه تیز بین نویسنده دور نمانده است:

«زیور پسر «مارال» را قلمدوش کرده بود و سوی چاه آب می بردش به شستشوی دست و روی ... چاه و کودک و نامداری! بدگمانی و بیم به یک آن وجود «مارال» را بر آتش زد و او بی قرار از کنار «گل محمد» برید و قدم به سوی «زیور» کشید... هم بدان التهاب و شتاب خود را به «زیور» رسانید و فراغوش ستاندن طفل را دست گشود...» (همان: ۲۱۲۶ - ۲۱۲۸)

به دلیل شخصیت پردازی های ماهرانه نویسنده، خواننده ضمن آشنا شدن با هر یک از شخصیت ها احساس می کند که همه آدم های ترسیم شده توسط نویسنده، وجودی عینی و خارجی دارند. خود او در جایی در پاسخ خواننده ای که پرسیده بود آیا «مدیار» تجلی دریغ های خود دولت آبادی از جوانمردی برادرش نیست؟ گفته بود که: «نه فقط در «مدیار» بلکه نفرت انگیزترین قهرمان آن یعنی (عباسجان) را نیز اضافه کن، چون همه اینها در وجود من هستند، دست کم همه این آدم ها در درون من جاری بوده اند که توانسته اند به این شکل نمود پیدا کنند...» (ما نیز مردمی هستیم، ۱۳۶۸: ۹۷)

یکی از وسایل ارزیابی موفقیت یا عدم موفقیت داستان نویس، در واقعی جلوه دادن شخصیت های داستان و یا غیر واقعی بودن آنهاست و موفقیت

●●● دولت آبادی در
جای خالی سلوچ «مرگان»
را به عنوان زنی قوی و با
اراده به خواننده معرفی
می کند و در این کار بسیار
ماهرانه عمل می نماید به
همان اندازه نیز در معرفی
«عادل» در «آوسنه بابا
سبحان» به عنوان زنی
هوسباز و خوشگذران
موفق است ●●●



●●● شخصیت‌هایی که نویسنده به عنوان شخصیت اصلی معرفی می‌کند، باید به نوعی با ذهنیت خواننده تناسب داشته باشند. در واقع رمان نویس باید با تمام شخصیت‌های داستانش زندگی کند و آنها را بشناسد و بشناساند ●●●

نویسنده هنگامی اتفاق می‌افتد که هر یک از قهرمانان و شخصیت‌های داستان‌هایش در او تجلی نمایند و جزئی از وجود نویسنده باشند، میریام آلوت در این مورد چنین می‌گوید:

«رمان منعکس کننده روزگار خویش است و گزارشی آشنا از حوادث و وقایعی است که هر روز از جلو چشمان ما می‌گذرد.» (آلوت، ۱۳۶۸: ۲۵)

دولت‌آبادی با توانایی خاص خود، همراه حوادث و اتفاقات داستان‌هایش، خواننده را به عمق قصه می‌کشاند تا به آن اندازه که خواننده در طول مسیر داستان همگام با شخصیت‌های داستان احساسات متفاوتی از قبیل عشق، نفرت، مهر، کینه، حسادت، بخل و... را تجربه می‌کند، همراه آنها می‌خندد، می‌گرید، عشق می‌ورزد، در حقیقت با آنان احساس همدردی و آشنایی می‌کند.

شخصیت‌های اصلی و فرعی در آثار دولت‌آبادی
کسی را که در طول داستان محور قرار می‌گیرد و توجه مخاطب به او جلب می‌شود «شخصیت اصلی» می‌گویند.

به نظر میور «دو عنصر شخصیت و عمل، نقش اساسی را در میان عناصر داستان بر عهده دارند و تقسیم‌بندی داستان‌ها گاهی بر اساس اهمیت هر کدام از این دو است. در رمان، شخصیت قهرمان داستان (شخصیت اصلی) به عنوان جزئی از طرح اندیشیده نمی‌شود، بلکه وجودی مستقل دارد و عمل تابع و در خدمت اوست.» (میور، ۱۳۷۳: ۱۷)

ویل نیز در مورد شخصیت اصلی چنین می‌گوید: «توجه خواننده در طول داستان به شخصیت اصلی بیشتر است. نقش آفرینی او از سایر شخصیت‌ها بیشتر است. خواننده به وی بیش از دیگر شخصیت‌ها شناخت پیدا می‌کند و دلش بیشتر برای او می‌تپد. با وی بیشتر از دیگر شخصیت‌ها ارتباط برقرار می‌کند و با او احساس همدردی می‌کند و نقشش بیشتر جلوه‌گر می‌شود. در رمان معمولاً ریخت ظاهری قهرمان مبهم می‌ماند و نویسنده رمان هر قدر هم به طول و تفسیر شخصیت قهرمان داستان بپردازد، هر خواننده‌ای تصویری جدا از آن شخصیت در ذهن خود ایجاد می‌کند و هر کس با خواندن کتاب رمان، قهرمان را در ذهن خود به نحوی زنده و بازسازی می‌کند.» (ویل، ۱۳۶۰: ۸-۹)

شخصیت‌هایی که نویسنده به عنوان شخصیت اصلی معرفی می‌کند، باید به نوعی با ذهنیت خواننده تناسب داشته باشند. در واقع رمان نویس

باید با تمام شخصیت‌های داستانش زندگی کند و آنها را بشناسد و بشناساند.

شخصیت فرعی نیز همان‌گونه که از نامش مشخص است شخصیتی است که در درجه دوم اهمیت در داستان قرار دارد و شکل‌گیری آن وابسته به شخصیت اصلی می‌باشد اما این سخن بدان معنا نیست که وجود یا عدم وجود او تأثیری در روند کلی داستان ندارد چرا که در بسیاری از موارد شخصیت فرعی به طور مستقیم بر روی شخصیت اصلی تأثیرگذار است تا آنجا که حذف آن باعث خدشه‌دار شدن کل قصه می‌گردد. در حقیقت گاهی شخصیت فرعی حکم نقش مکمل را برای شخصیت اصلی ایفا می‌کند و یا به عنوان شخصیتی محوری در بیشتر صحنه‌های داستان حضور دارد و بار و همراه شخصیت اصلی است، «ستار» در «کلیدر» نمونه‌ای از این شخصیت‌های فرعی به حساب می‌آید. با توجه به این که این پژوهش بیشترین تأکید را بر دو اثر شاخص «کلیدر» و «جای خالی سلوچ» دارد، اکثر موارد ذکر شده متعلق به این دو رمان است.

دولت‌آبادی درباره شخصیت اصلی رمان «جای خالی سلوچ» چنین می‌گوید:

«در جای خالی سلوچ» اول «مرگان» بود که ظهور کرد و سایه خودش را بر همه جهات انداخت و بعد شخصیت‌های دیگر در ارتباط با او خودشان را بهش نزدیک کردند و مناسبات را برقرار کردند.» (ما نیز مردمی هستیم، ۱۳۶۸: ۱۴۳)

با این توضیحات می‌توان تشخیص داد که شخصیت اصلی در این داستان به طور حتم «مرگان» است اما خواننده در طول داستان پی می‌برد که «مرگان» تنها شخصیت اصلی قصه نیست و داستان شخصیت مهم دیگری نیز دارد و آن «سلوچ» است، بنابراین «مرگان» با عنوان شخصیت اصلی آشکار و «سلوچ» با عنوان شخصیت اصلی پنهان، خود را نشان می‌دهند. «سلوچ» با وجود آن که در داستان حضور فیزیکی ندارد ولی در همه جای آن حضورش و وجودش احساس می‌شود، شخصیت‌های دیگر داستان اعم از «هاجر»، «عباس»، «ابراو»، «علی گناو»، «سردار»، «کربلایی دوشنبه»، «سالار عبدالله»، «رقیه» و ... همگی فرعی هستند. «هاجر» یکی از شخصیت‌های فرعی داستان می‌باشد اما با وجود آن که شخصیتی فرعی است در روند کلی داستان بسیار مؤثر واقع می‌شود؛ خصوصیات او از قبیل مظلوم بودن و رام بودن و در آخر ازدواجش که ازدواجی است نامناسب و ناخواسته از عوامل این تأثیرگذاری است.



●●● بررسی داستان و شخصیت‌های داستانی، نشانگر جامعه‌ای است که در آن زندگی می‌کنیم و از آنجا که «جنسیت» به عنوان یکی از عناصر سازنده شخصیت نقش مهمی دارد، پرداختن به آن، یکی از مسئله‌های اساسی شخصیت‌پردازی در داستان است ●●●

«هر چند شخصیت اصلی در یک داستان شخصیتی است که توجه خواننده را بیشتر به خود جلب می‌نماید و گاهی نیز به عنوان قهرمان داستان از او یاد می‌شود اما ضرورتی ندارد که شخصیت اصلی داستان همیشه ویژگی‌ها و خصوصیات قهرمانان و پهلوانان را داشته باشد.» (میرصادقی، ۱۳۷۷: ۷۴).

در «جای خالی سلوچ»، «مرگان» به عنوان شخصیت اصلی داستان است که همه حوادث داستان حول محور زندگی و شخصیت او است. «مرگان» با وجود آن که به عنوان یک قهرمان به خواننده معرفی نمی‌شود اما به عنوان زنی که در غیبت شوهر تمامی مسئولیت‌های زندگی بر دوش او سنگینی می‌کند و او با تمام توان و به هر قیمتی سعی دارد که خانواده‌اش را سرپا نگه دارد، شناخته می‌شود، زنی بی‌پناه و در عین حال قدرتمند. دولت‌آبادی در جایی «مرگان» را نماد مادران ایرانی دانسته است:

«دقیقاً «مرگان» یک مادر ایرانی است به نظر من، و روی این موضوع خود بخود، آگاه و ناآگاه نظر داشته‌ام که او نشانه همه مادران ماست و تقدیم‌نامه‌چو کتاب هم روی این موضوع تأکید دارد؛ و این که واقعاً مادران ما به طرز وحشتناکی زندگی می‌کنند و رنج می‌برند و می‌میرند، و بخصوص زنانی که دچار رنج مضاعف از دست دادن مردشان می‌شوند.» (ما نیز مردمی هستیم، ۱۳۶۸: ۱۴۹-۱۵۰)

به اعتقاد نرگس باقری داستان‌ها همان چیزی هستند که در جامعه رخ می‌دهند، هم مردان، هم زنان در این اتفاقات سهیم هستند:

«داستان انعکاسی از جامعه است، آنچه در جامعه انسانی روی می‌دهد، در داستان نمودی تازه پیدا می‌کند. همان طور که زنان و مردان سازنده جامعه‌اند، داستان را نیز شخصیت‌های داستان می‌سازند. آنها متأثر از جامعه خویشند و همان رفتار و اعمالی را که در جامعه مرسوم است بازتاب می‌دهند. از این رو بررسی داستان و شخصیت‌های داستانی، نشانگر جامعه‌ای است که در آن زندگی می‌کنیم و از آنجا که «جنسیت» به عنوان یکی از عناصر سازنده شخصیت نقش مهمی دارد، پرداختن به آن، یکی از مسئله‌های اساسی شخصیت‌پردازی در داستان است.» (باقری، ۱۳۸۷: ۱۱۵)

بنابراین در یک اثر داستانی اشاره به جنسیت و چگونگی تعامل شخصیت‌های داستانی با آن از موارد ناگزیری است که نمی‌توان از آن به سهولت گذشت. در «کلیدر»، «گل محمد» شخصیت اصلی داستان

است و داستان سیر تبدیل او را به یک قهرمان نشان می‌دهد هر چند دولت‌آبادی خود معتقد است که فقط «گل محمد» محور «کلیدر» نیست (ما نیز مردمی هستیم، ۱۳۶۸: ۳۰۷)، شخصیت‌های دیگری نیز کنار او هستند که ایفای نقش‌های مهم و برجسته‌ای را در داستان بر عهده دارند؛ شخصیتی چون «ستار» با وجود فرعی بودنش، از تأثیرگذارترین شخصیت‌های فرعی داستان است؛ در میان زنان «بلیس»، «مارال»، «زیور» و «شیرو» هر کدام به نحوی در این داستان نقش‌های مهمی را برعهده می‌گیرند؛ دولت‌آبادی معتقد است که: «چهاربیتی‌هایی که درباره «گل محمد» گفته شده و او آنها را شنیده باعث خلق شخصیت «بلیس» در ذهن او گردید زیرا که چهاربیتی‌های سروده شده از قول مادر «گل محمد» بعد از کشته شدن او نقل می‌شود.» (همان: ۲۶۳)

همچنین در مورد آفرینش شخصیت‌های «زیور»، «مارال» و «شیرو» چنین می‌گوید:

«یک روز رفتم سوزن ده (محل اقامت گل محمدها) ببینید من (مارال و شیرو و زیور) را از چی گرفته‌ام، کنار راه پیاده شدم و رفتم طرف سوزن ده همین جوری که می‌رفتم طرف قبله راه، دیدم زنی کنار جوی باریک نشسته، آنجا زن‌ها، سربندهای مخصوصی می‌بندند، طوری که بال چارقد را بالا می‌آورند و از زیر بینی و می‌برند کنار سربند گیر می‌دهند و من از دور که به این زن نزدیک می‌شدم یک جفت چشم سیاه دیدم که داشت همین جور مرا نگاه می‌کرد و افکار مرا همین جوری می‌برد به داخل سوزن ده ...» (همان: ۲۶۳-۲۶۴)

داستان «کلیدر» با یک زن به نام «مارال» آغاز می‌گردد. رفتار و حرکاتی که نویسنده در ابتدای داستان از او وصف می‌کند، انتظار قهرمان بودن و یا قهرمان شدنش را در ذهن خواننده متبادر می‌کند. اگرچه در دنباله داستان می‌بینیم که او قهرمان نمی‌شود؛ اما با قهرمان اصلی داستان «گل محمد» آشنا می‌شود و با او ازدواج می‌کند و همه این عوامل باعث می‌شود که در نهایت خواننده متوجه این نکته گردد که «مارال» شخصیتی استثنایی دارد و همین او را از دیگران متمایز می‌کند و توصیفاتی که در آغاز از او شده بیهوده نبوده است. «زیور» یکی دیگر از زنان «کلیدر» است او همسر «گل محمد» است که نازا نیز هست علاوه بر این چند سالی هم از شوهر خود بزرگتر است؛ همه این موارد باعث می‌شوند که آمدن دختر خالوی «گل محمد» (مارال) به چادر



بچه

●●● نویسنده‌ای

موفق‌تر است که بتواند هر شخصیتی را با لحن مربوط به آن، به خواننده نشان دهد و این امر تنها در پرتو نشست و برخاست نویسنده با مردمانی است که صاحب آن لحن و لهجه خاص می‌باشند، به این معنا که آگاهی کاملی به آنها داشته باشد. ●●●



پنجه

شماره ۲۸ / صفحه ۱۲۲

«گل محمدها» برای او ناخوشایند جلوه کند با وجود آن که «زیور» دل خوشی از «مارال» ندارد و به او روی خوش نشان نمی‌دهد اما در ادامه داستان می‌بینیم که «گل محمد»، «مارال» را به ازدواج خود در می‌آورد؛ نکته قابل توجه در مورد شخصیت «زیور» این است که بعد از آن که متوجه باردار بودن «مارال» می‌شود تصمیم می‌گیرد که با تکه سنگ به «مارال» حمله‌ور شود و شکم او را زیر ضربه سنگ بگیرد و بدین ترتیب بچه‌ای را که «مارال» در شکم دارد بکشد این تصمیم به سبب نفرت عمیق «زیور» است نسبت به «مارال»، پس سنگ بر می‌دارد و به «مارال» حمله‌ور می‌شود؛ اما وقتی رو در روی «مارال» قرار می‌گیرد ناگهان نفرت او بی‌هیچ دلیلی به عشق تبدیل می‌شود. (کلیدر، ۱۳۶۳: ۸۳۵)

به اعتقاد آقای قربانی «رفتاری که «زیور» نسبت به هوویش «مارال» نشان می‌دهد بیش از هر چیزی بر دوگانگی و تناقض احساسات و شخصیت او انگشت می‌گذارد.» (قربانی، ۱۳۷۳: ۹۱)

در دیگر آثار دولت‌آبادی نیز گاهی زنان به عنوان شخصیت اصلی وجود دارند. در داستان «سفر» «خاتون»، زندگی و مشکلات او محور اصلی داستان است. سفر «مختار» همسر «خاتون» به کویت برای کار و تنها ماندن «خاتون» و مشکلاتی که برای او در نبود «مختار» اتفاق می‌افتد همه بیانگر نقش اصلی او در داستان است. اشخاصی مانند «مختار»، «مرحب» و «بی بی» در شمار شخصیت‌های فرعی قرار می‌گیرند که در طول داستان همراه با شخصیت اصلی، داستان را به پیش می‌برند. در داستان‌های «اوسنه بابا سبحان»، «گاواربان» و «هجرت سلیمان» شخصیت‌های اصلی مردان هستند و زنانی همچون «شوکت» و «عادل» در «اوسنه بابا سبحان»، «نساء» و «صفورا» در «گاواربان» و «معصومه» در «هجرت سلیمان» شخصیت‌های فرعی این داستان‌ها را شکل می‌دهند، اما این مطلب به آن معنا نیست که زنان حاضر در داستان‌های مذکور نقش چندانی در داستان ندارند، بلکه همان‌گونه که بیان شد گاهی همین زنان باعث تغییر اساسی در روند داستان می‌گردند و داستان را به سمت و سویی پیش می‌برند که خواننده انتظار آن را نداشته است مانند نقش «عادل» در «اوسنه بابا سبحان» که به سبب تأثیرش بر روی «غلام»، به طور غیرمستقیم باعث کشته شدن «صالح» می‌گردد. به طور کلی شخصیت‌های اصلی در آثار دولت‌آبادی از هر دو جنس (مرد و زن) می‌باشند و آن‌گونه

نیست که شخصیت‌های اصلی داستان‌های او صرفاً مرد یا زن باشند، خود او درباره قهرمان‌های «کلیدر» چنین می‌گوید: «من قهرمان‌هایی در «کلیدر» خلق کرده‌ام که هیچ زنی نیست که آرزو نکند مثل آن زن باشد و هیچ مردی نیست که آرزو نکند مثل آن مرد باشد.» (ما نیز مردمی هستیم، ۱۳۶۸: ۲۷۷)

لحن

با توجه به این که شخصیت‌های داستان‌ها از طریق لحن شناخته می‌شوند، نویسنده باید سخن‌ها و گفتگوهای آدم‌های قصه‌اش را متناسب با شخصیت آنها بیان کند. رمان نویس باید با تمام شخصیت‌های داستانش زندگی کند و آنها را بشناسد و بشناساند: لحن کلام آنها را به خاطر بی‌آورد و بر روی کاغذ منعکس کند؛ در لحظه شادی، شادی را بیان کند و در لحظه غم، غم را.

«باتوجه به زبان و واژگانی که نویسنده از زبان شخصیت داستانی بازگو می‌کند، خصوصیات اخلاقی، اجتماعی و فکری‌ای را برایش رقم می‌زند که بازتاب همان شخصیت موردنظر خواهد بود. زبان هر شخصیتی سمبل محتوای ذهنی و سوابق زندگی اوست. نویسنده با ارائه شخصیت در زبانی که در طبیعت اوست یا در طبیعت او باید باشد او را صاحب لحن می‌کند و در واقع بعد چهارم، یعنی زبان را بر ابعاد زمان، مکان و علیت او می‌افزاید و شخصیت را از کمال و تمامیت برخوردار می‌کند.» (براهنی، ۱۳۶۲: ۳۵۴)

به نظر آقای فتاحی «شخصیت‌های داستان هر کدام باید با لحن خاص خود حرف بزنند چرا که رمان قصه‌گویی نیست که نویسنده خود مستقیماً لحن کلامش را مثل مادر بزرگ‌ها و پدر بزرگ‌ها عوض کند بلکه باید این لحن در نثر ایجاد شود.» (فتاحی، ۱۳۸۶: ۲۲۵-۲۲۶)

نویسنده‌ای موفق‌تر است که بتواند هر شخصیتی را با لحن مربوط به آن، به خواننده نشان دهد و این امر تنها در پرتو نشست و برخاست نویسنده با مردمانی است که صاحب آن لحن و لهجه خاص می‌باشند، به این معنا که آگاهی کاملی به آنها داشته باشد. دولت‌آبادی به دلیل آشنایی با خراسان و لهجه‌ها و لحن‌های خاص این خطه توانسته این موارد را در آثار خود به بهترین نحو انعکاس دهد و آثاری موفق بیافریند.

«لحن در اثر ادبی، طرز برخورد نویسنده را نسبت به موضوع نشان می‌دهد و آن را می‌توان با لحن

گوینده در موقع حرف زدن مقایسه کرد. بدین گونه که لحن نویسنده در نوشته می‌تواند محزون، جدی، احساساتی، ریشخند آمیز یا طنز آمیز باشد. هر کدام از این‌ها نشانه طرز برخورد نویسنده با موضوع است. این عنصر با همه عناصر سبک یعنی زبان (واژگان، نحو) معنی‌شناسی و موسیقی سروکار دارد و نویسنده از همه آنها برای ایجاد لحن در داستان استفاده می‌کند مثلاً در تنظیم و ترکیب کلمه‌ها و جمله‌ها در انتخاب واژگان و آهنگ و ساختمان جمله‌ها و تشبیه‌ها و استعاره‌ها و نمادها و نشانه‌ها، «میرصادقی، ۱۳۷۷» (۲۳۳)

دولت‌آبادی برای هر شخصیتی لحن مخصوص آن شخصیت را به کار برده است همچنین لحن وی در داستان‌هایش بر اساس وقایع و حوادث تغییر می‌نماید. یعنی لحن او یکنواخت نیست و بسته به شرایط و موقعیت‌های داستان دچار تحول می‌شود.

در دو اثر مهم مذکور نیز کاربرد لحن‌ها متعدد و متنوع می‌باشد از لحن‌های پرخاشگرانه، بی‌ادبانه و طلبکارانه گرفته تا لحن‌های ادیبانه، احساسی، مهربان و ... در این دو رمان دیده می‌شود مثلاً لحن «عباسجان» به عنوان یکی از منفورترین شخصیت‌های «کلیدر» با لحن شخصیتی مانند «ستار» بسیار متفاوت است و یا لحن «گل محمد» در مواقعی که مشغول جنگ با دشمنانش می‌باشد با مواقعی که در جمع خانواده‌اش به سر می‌برد قاعدتاً متفاوت است. به جرأت می‌توان گفت که لحن زیبا

و آهنگین دولت‌آبادی به صورت شاعرانه و حماسی در «کلیدر» به اوج خود رسیده است. این موفقیت چشمگیر به استفاده درست و بجا از کلمات و عبارات‌ها توسط نویسنده باز می‌گردد که این مسئله خود نیز نشأت گرفته از ذهنی پویا و دقیق می‌باشد؛ خود او در جایی می‌گوید:

«این را تا حدودی فهمیده‌ام که با حسی موسیقایی با کلمه و عبارت برخورد کنم.» (مانیز مردمی هستیم، ۱۳۶۸: ۳۴)

از همین روست شاید که در «کلیدر» کلمه را به دقت انتخاب می‌کند، صیقل می‌دهد و سپس با ظرافتی که خاص اوست در جای مناسب می‌نشانند؛ به گونه‌ای که کلام در تسلسل خود آنچنان غنایی می‌یابد که احساس می‌کنیم داریم شعر می‌خوانیم و نه داستان؛ و این نثر زیبای شاعرانه گاه تا آنجا پیش می‌رود که ما را به یاد اشعار بعضی شاعران رمانتیک می‌اندازد:

«بگذار از چشمانت اشک بریزد. بگذار از قلبت غریو شوق بر خیزد. بگذار دست‌های کهنه‌ات، بازوی فرزند را بفشارند. کبر مکن! مهر خود را، خود را، در بند مکن! عشق حاشا مکن!» (کلیدر، ۱۳۶۳: ۱۲۰۷)

«و اما با همه زیبایی نثر و شاعرانه بودن آن، گاه که سایه نویسنده بر داستان افکنده می‌شود، لحن او حالتی مداخله‌گرانه پیدا می‌کند.» (قربانی، ۱۳۷۳: ۹۷)

«کلیدر» از توصیفات و لحن‌های شاعرانه و زیبا

●●● در «کلیدر» کلمه را به دقت انتخاب می‌کند، صیقل می‌دهد و سپس با ظرافتی که خاص اوست در جای مناسب می‌نشانند؛ به گونه‌ای که کلام در تسلسل خود آنچنان غنایی می‌یابد که احساس می‌کنیم داریم شعر می‌خوانیم و نه داستان





اندیشیده‌ای؟ گدگی! از آن پهنه‌های بیکران آزادی بریدی و سر به خط که و کدام نهادی، درویش! با سبزی و سبزه تو خویش بودی. دشت‌های تو بی‌مرز بودند. ما دیانت در چشم رعیت برکت در رکاب داشت... اکنون گیر افتاده دندان‌های آهنین تله‌ای هستی، ای مرغ زیرک! این دام بر تو چگونه روا شد؟ فقرت بر جا، اما رهاییت از دست رفته است...» (همان: ۳۴۶)

گاهی در بخش‌هایی از داستان، روایت حال و هوای حماسی به خود می‌گیرد، هنگامی که «گل محمد» تصمیم می‌گیرد هر طور شده از قره‌آت، اسب یکه‌شناس «مارال» رکاب بگیرد و قره‌آت نیز به راحتی اجازه سواری گرفتن نمی‌دهد، در این بخش قصه لحنی حماسی به خود می‌گیرد:

«حالا دو حریف، برابر هم بودند. «گل محمد» همچنان پیش می‌خزید و قره همچنان ایستاده و خیره بود... اسب سم از خاک بر کند، روی دو پای پسین راست شد، گردن خمیده تر خت (راست) گرفت و شپه سر داد. «گل محمد» وا پس نزد. پیش پرید و دست به لگام برد ... «گل محمد» تن فرس خاک کرد، در غلتید، دست و پا جمع کرد، از جای جهید به دور اسب بی‌تاب به چرخ درآمد و رو در رویش، آماده به خیز ایستاد. چنگ در چنگ. همان دو ببر...» (همان: ۱۱۱)

در قسمتی از داستان که مربوط به کشته شدن «بیگ محمد» برادر کوچک‌تر «گل محمد» است، لحن راوی حماسی و همراه با حزن و غم می‌باشد: «بیگ محمد بود آن که چون درختی در طوفان به جنبشی رعشه وار در آمده بود. چرا که جوان کلمیشی در زیر بارش بی‌امان گلوله، قامت بر افراشته و تفنگ را بالای سر برآورده داشته بود و داشت پر پر می‌شد... پس «بیگ محمد» هم از فراز پشته‌ای که در آن پناه گرفته بود، واژگون شد و فرو غلتید، فرو غلتید و خود چون گلوله‌ای از سرب بر شیار و شکن بدنه کوه پایین آمد ... صدا از سنگ برآمد: برادرم!...» (همان: ۲۸۱۴)

دولت‌آبادی در بخش پایانی داستان چنان زیبا و دلنشین صحنه‌های مربوط به سوگواری زنان «کلیدر» برای از دست دادن عزیزشان را ترسیم

سرشار است در اینجا نمونه‌هایی دیگر از آن را می‌آوریم. او در وصف انتظار «شیرو» برای آن که شب فرا رسد و بتواند با «ماه درویش» از خانه بگریزد چنین می‌گوید:

«اما چه دور و دراز بود این روز؟ انگار تمامی نداشت. خورشید هر چه بخواهی کند می‌رفت. خسته و مانده گام بر می‌داشت. می‌تافت، زیر ابر- ابرهایی که لحافی کهنه را می‌مانستند- فرو می‌رفت، بیرون می‌آمد و باز سرجایش بود. گویی جم نخورده بود! ... «شیرو» در تن گردان آفتاب دقیق شده بود و آرزومند این که فروغلتد، معلق شود، در ته دنیا گم شود، غروب بیاید و در پی‌اش شام گام پیش گذارد. اما پنداری این شام خیال آمدن نداشت.» (کلیدر، ۱۳۶۴: ۱۲۲)

در جایی دیگر از این رمان، به زیبایی آسمان شب و ستاره‌های آن توصیف شده‌اند:

«شب خاموش و آسمان وهم آلود بود. ستاره‌ها، تیغکان برهنه و براق خنجری، فرو آویخته از شب. به خیره‌سری می‌درخشیدند. پاک و درخشان و بلورین، اما هراس آور. دل عاشقانه اگر می‌بودت، می‌شد بر گنبدی بام بایستی و هر کدام را که می‌خواهی، چون غوزه‌ای که از دشت پنبه، بچینی. ستاره به دست. چنین شبانی بیهوده نیست اگر که پلنگان بر یال بلندترین قله فراز روند و پر غرور پنجه در آسمان افکنند تا درشت‌ترین ستاره از قلب آسمان برکنند و به زیر در آورند. بسا که در این بر جهیدن شکوهمند و ستیزه جو، از قله فرو درغلتند و سنگ‌وار بر تنه کوه بلغزند، به ژرفای دره تاریک فرو افتند، بشکنند و بمیرند با زوزه‌هایی چون شیون زنان سالخورده. بیهوده نیست رمز لوندی این دخترکان سپید روی، زیبایی شگفت شب پرستاره.» (همان: ۲۹۲-۲۹۳)

در فرود آمدن رحمت الهی (باران) نیز توصیف بسیار زیبایی آورده است:

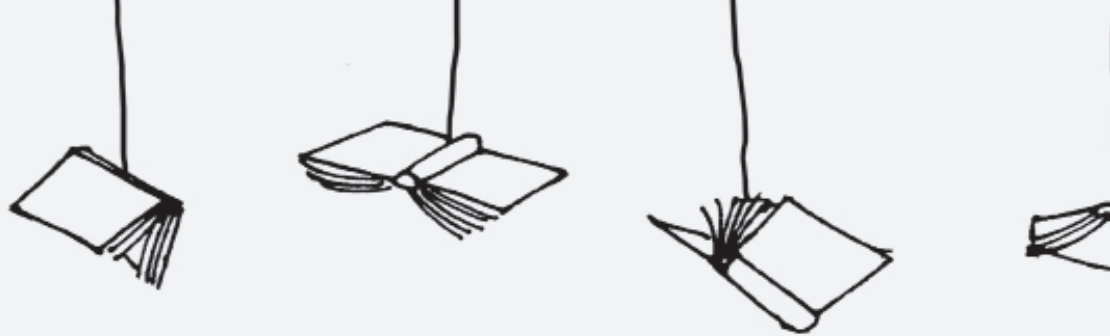
«ای زمین! دست و یال بر افشان. خدای بر تو وارد آمده است. میهمانی شکوهمند: باران.» (همان: ۴۳۳)

حالات «ماه درویش» بعد از آن که «بیگ محمد» برادر «شیرو» او را در جمع بی‌آبرو می‌کند، توسط نویسنده به زیبایی بیان گردیده است:

«چگونه به دام افتادی «ماه درویش»؟ هیچ به این

●●● از طریق لحن است
که نویسنده می‌تواند
تمام حالات و واکنش‌های
شخصیت‌های خود را در
معرض دید خوانندگان
بگذارد و خواننده از این راه
باشخصیت داستان عجین
می‌گردد و مانند این است
که او را می‌بیند و درک
می‌کند ●●●





●●● دولت‌آبادی در
بخش پایانی داستان چنان
زیبا و دلنشین صحنه‌های
مربوط به سوگواری زنان
«کلیدر» برای از دست
دادن عزیزشان را ترسیم
می‌کند که ناخودآگاه
حادثه کربلا و صبر و
استقامت بازماندگان آن
در ذهن خواننده تداعی
می‌شود ●●●

«مارال» همسر دوم «گل محمد»، بعد از کشته شدن «گل محمد» اعتراف می‌کند که: «زیور» زینده زنی «گل محمد سردار» بود که در کنار او تا آخرین لحظه ماند. (همان: ۲۸۳۲)

در «جای خالی سلوچ» نیز لحن شخصیت‌های آن متناسب با محیط و مردمان آن متعدد و متنوع می‌باشد: جایی که «مرگان» در تنهایی‌های خود سیر می‌کند داستان لحن شاعرانه‌تری به خود می‌گیرد، هر گاه و هر جا که زن، نبودن شوهرش «سلوچ» را بیشتر احساس می‌کند این لحن نیز پررنگ‌تر می‌گردد:

«درون» «مرگان» آتشباران بود. غوغای خاموش. دهقانانی زمخت، با خیش‌های خود، قلب زن را شخم می‌زنند. ریشه‌ها ریشه‌های سالیان در این قلب از جای هزار ساله خود برکنده و باژگونه می‌شدند... « (جای خالی سلوچ، ۱۳۶۱: ۳۲)

همان گونه که ذکر شد لحن شخصیت‌ها در مواقع مختلف با هم تفاوت دارند چنان که لحن آدم مهربان با آدم عصبانی بسیار متفاوت است. در بخشی از داستان که «مرگان» نزد «سردار» می‌رود تا مزد پرسش را از او بگیرد لحن او در ابتدا لحنی قهرمانانه و پیروزمندانه است اما در ادامه وقتی با مقاومت و مخالفت «سردار» مواجه می‌شود لحنی آرام‌تر و تا حدودی ملتمسانه به خود می‌گیرد و در پایان بعد از تجاوز «سردار» به او، داستان لحنی غمگین به خود می‌گیرد.

آقای مندنی پور معتقد است که «لحن به نثر داستان‌های خون و بوی می‌دهد، به عبارت دیگر، لحن، شیمی معدنی جمله را به شیمی آلی تبدیل می‌کند...» (شهریار مندنی پور، بی‌تا: ۷۰) که این سخن چندان هم بیراه نیست چرا که از طریق لحن است که نویسنده می‌تواند تمام حالات و واکنش‌های شخصیت‌های خود را در معرض دید خوانندگان بگذارد و خواننده از این راه باشخصیت داستان عجین می‌گردد و مانند این است که او را می‌بیند و درک می‌کند. پس یکی از مهم‌ترین ابزار نویسنده برای نزدیکی بیشتر با خواننده استفاده بجا از لحن در قاصه است.

می‌کند که ناخودآگاه حادثه کربلا و صبر و استقامت بازماندگان آن در ذهن خواننده تداعی می‌شود؛ مویه‌های «بلقیس» و «مارال» در مرگ دل‌آور مردانشان لحنی بسیار غمگین و حزن آور دارد و بر دل می‌نشیند:

«پس قتلگاهتان کجاست پسرانم، برادرم. کوه، ای کوه از کدام شانه تو تن قدیمی خود را بالا بکشانم به جستجوی برادرم. ای آب، ای شیرین چشمه... آشنای قدیمی من، برادرم را به من بازگردان. ای گرگ مرد. ای خان عموی پسرانم تو مرده‌ای؟ نه، باور نمی‌کنم... برخیز برادرم!» (همان: ۲۸۳۱)

واگویی‌های «مارال» نیز شنیدنی است:
«من» «زیور» را بر زمین نخواهم گذاشت، ای همه مردان به خاک در افتاده‌ام، ای «خان عموی» خوب که چنین زیبا سر باختن آموخته بودی. من تمام سیاهی را فتح خواهم کرد، ای مرد من، «گل محمد». تو در من به ودیعه خواهی بود... تو را افتاده نخواستم تا ببینم، ای ایستاده شایسته خاک. من صدای پرنوی نقره کوبت را در گوش خواهم داشت ای مرد ساده من... پس ای اسب من، ای قره‌آتم سرگشته چرایی؟ ای یار باوفای «گل محمد»، ای قره‌آت نه هنگام گریستن توست، پای از چه روی و پس می‌زنی؟ من را ببر به سوی خون سوارت، من را ببر به منزل عشق.» (همان: ۲۸۳۲)

از نکات جالب توجه در این بخش داستان، نقش «زیور» به عنوان زن اول «گل محمد» می‌باشد، با آن که «گل محمد» در حق «زیور» جفا می‌کند و بعد از او زنی دیگر می‌گیرد اما باز هم «زیور» دیوانه‌وار به شوهر خود عشق می‌ورزد و در پایان داستان شاهد حضور او در جنگ آخر «گل محمد» هستیم جنگی که در نهایت منجر به کشته شدن همه مردان کلمیشی می‌شود، در میان کشته شدگان یک زن نیز وجود دارد و آن زن کسی نیست جز «زیور» که اوج عشق خود را به «گل محمد» با بذل جانش نشان می‌دهد. «گل محمد» وقتی متوجه حضور «زیور» در کنارشان می‌شود چنین می‌گوید:

«زیور... زیور... عاقبت من را شرم‌نده خود کرد.» (همان: ۲۸۱۸)



تنگنا

●●● اهمیت زاویه

دید از این جهت است

که نگرش نویسنده را در

تعیین میزان ارزیابی‌ها
و بافت چگونگی اندیشه

نشان می‌دهد، بنابراین

نویسنده بدون درک و

انتخاب صحیح دیدگاه

نمی‌تواند به بافت و ساخت

داستان خود مسلط باشد



زاویه دید

«زاویه دید (دیدگاه، چشم انداز، نظرگاه) نمایش دهنده شیوه‌ای است که نویسنده به کمک آن مصالح و مواد داستانی خود را به خواننده ارائه می‌کند و در واقع رابطه نویسنده را با داستان نشان می‌دهد.» (میرصادقی، ۱۳۶۴: ۲۹۳)

میرصادقی رمان و داستان کوتاه را از لحاظ زاویه دید به پنج گروه تقسیم نموده است:

۱- من روایتی (اول شخص)

۲- دانای کل (سوم شخص)

۳- روایت نامه‌ای (زاویه دید: دوم شخص و گاهی هم اول شخص)

۴- روایت یادداشت گونه (اول شخص)

۵- تک‌گویی (درونی، نمایشی، حدیث نفس یا خودگویی)

(جمال میرصادقی، ۱۳۸۲: ۴۹۲-۵۱۶)

زاویه دید باید به گونه‌ای در داستان انتخاب شود که داستان را به حقیقت نزدیک نماید. آنچه که اهمیت دارد این است که تعیین زاویه دید توسط نویسنده بسیار مهم است. در واقع گزینش زاویه دید در داستان تأثیر چشمگیری بر روی سایر عناصر مانند لحن، شخصیت پردازی و ... می‌گذارد. اهمیت زاویه دید از این جهت است که نگرش نویسنده را در تعیین میزان ارزیابی‌ها و بافت چگونگی اندیشه نشان می‌دهد، بنابراین نویسنده بدون درک و انتخاب صحیح دیدگاه نمی‌تواند به بافت و ساخت داستان خود مسلط باشد.

انتخاب دیدگاه، نویسنده را موظف می‌سازد تا راوی داستان، خود را طبق ضوابط مدون و دقیق در صحنه‌های مختلف ظاهر کند. به طور کلی با تغییر دیدگاه، داستان خود به خود عوض می‌شود.

تعیین این که داستان چگونه روایت شود و چگونه گفته شود بر عهده نویسنده است نویسنده با گزینش زاویه دید، تمامی داستان را بر اساس آن پیش می‌برد و بر طبق آن، روایتگر و راوی با داستان خود ارتباط برقرار می‌کند. در حقیقت نوع دیدگاه روایتگر به روایت زاویه دید را به وجود می‌آورد.

«تا قرن ۱۸ اصطلاح زاویه دید و یا چشم انداز در داستان نویسی مطرح نبود. زاویه دید نخستین بار توسط هنری جیمز مطرح می‌شود. پس از طرح تئوری انیشتین است که در باور به یکه بودن حقیقت (هر چه که باشد) شکافی پدید می‌آید و زاویه دید نسبت به پیرامون تغییر می‌کند و آنگاه که نیچه حقیقت را تنها به نوع تفسیر از جهان نسبت

می‌دهد و اینکه هر کس از زاویه دید خود هستی را تفسیر و یا تعبیر می‌کند، دیدگاه انسان نسبت به اشیاء و پدیده‌ها تغییری بنیادی می‌یابد که تأثیر آن را در هنر و ادبیات شاهدیم. نیچه حتی زبان را به عنوان زاویه دیدی می‌دانست که از طریق آن چیزها دریافت می‌شوند. بدین گونه است که حقیقت هر کس از طریق زاویه دید او به وسیله زبان تعبیر یا تفسیر می‌شود. نقاشی کوبیسم (پیکاسو) نشانگر بارز تغییر یا انقلاب در زاویه دید است که در آن، دیگر هیچ چیز سر جای خود قرار نمی‌گیرد. یعنی یک شیء ثابت را می‌توان از زاویه‌های مختلف، دگرگونه مشاهده کرد.» (فلکی، ۱۳۸۲: ۴۰)

در داستان‌های «جای خالی سلوچ» و «کلیدر» نویسنده از شیوه دانای کل استفاده نموده است. او در کتاب «ما نیز مردمی هستیم» در این باره چنین می‌گوید:

«به نظر خودم، حضور نویسنده در «کلیدر» یک شیوه است و این چیزی بود که خودم بعد از نوشتن دریافتم، و آن مربوط می‌شود به بیش از حد عجین بودن من با آن محیط و قهرمان‌هایش ...»

همچنین در مورد نزدیکی با قهرمان‌های داستان چنین می‌گوید: «جاهایی هست که مستقیم یا غیرمستقیم با «ماه درویش» صحبت می‌کنم، جاهایی هست که با «گل محمد» صحبت می‌کنم، جاهایی هست که با «شیرو» صحبت می‌کنم، جاهایی هست که با «عباسجان» صحبت می‌کنم و این حضور از نظر خودم نابهنجار نمی‌نماید و ناهموار هم ننموده، و گرنه لابد تغییر می‌کرد. مگر در چاپ چهارم چهار جلد اول که در یکی دو مورد ضمیر اول شخص به کار رفته بود، که گرفته‌ام، چرا گرفته‌ام؟ برای این که ناگهان خواننده را از فضا در می‌آورد و نه به هیچ علت دیگر ...» (ما نیز مردمی هستیم، ۱۳۶۸: ۹۲)

در قسمت‌هایی از «کلیدر»، «نویسنده از شیوه برخی نویسندگان رئالیست بهره می‌جوید؛ بدین گونه که ناگهان با تغییر زاویه دید از سوم شخص به دوم شخص، از نویسنده‌ای که روی سخنش با خوانندگان است تغییر موقعیت داده و شخصیت‌های داستانش را مورد خطاب قرار می‌دهد و با آنها شروع می‌کند به صحبت کردن. گفتگوی گاه گاهی دولت‌آبادی با «گل محمد» و برخی دیگر از قهرمان‌های داستانش نمونه‌ای از این دست هستند.» (قربانی، ۱۳۷۳: ۹۸)

«کلیدر» از جهت شخصیت‌ها و قهرمان‌ها بسیار متنوع است و چه بسا جاهایی که الآن به یاد می‌آید



پیش



●●● دولت‌آبادی با شیوه
 دانای کل «کلیدر» را به
 نگارش درآورده و به وسیله
 آن خواننده را از این سو به
 آن سوی شهرهای خراسان
 می‌برد و از این شخصیت
 به آن شخصیت می‌برد و
 گاه به اقتضای داستان،
 وضعیت‌ها و موقعیت‌ها را
 تشریح می‌کند ●●●

شیوه فوق شیوه چندگانه روایت داستان نام دارد و نویسنده زمانی می‌تواند از آن استفاده کند که:

الف- خود از تمامی ماجراهای داستان (به طور فرضی) آگاه نباشد.

ب- ماجراهای داستان به گونه‌ای باشد که هر پاره‌اش را فقط یکی از شخصیت‌های داستانی بداند و لذا نویسنده برای تسلسل منطقی حوادث داستانش ناگزیر از این باشد که روایت را بر دوش این افراد بگذارد.

ج - نویسنده درصدد باشد که وسعت دیدش را از دانای کل به دانای محدود و یا حتی در صورت امکان به صفر برساند؛ مورد اخیر و نیز، وسعت دید محدود نویسنده بهترین شکل روایت چندگانه داستان است. بر این اساس از نظر آقای محمدرضا قربانی «روزگار سپری شده مردم سالخورده» هیچ دلیلی برای چند روایتی شدن خود ندارد، زیرا:

اولاً- نویسنده خود بر تمامی ماجراهای داستان آگاه است و از این رو داستان می‌تواند بدون روایت شخصیت‌های دیگر پیش برود. ثانیاً- وسعت دید نویسنده (زمانی که خود به روایت داستان می‌پردازد) دانای کل است و همین موضوع شیوه چند روایتی داستان را زیر سؤال می‌برد، زیرا نویسنده‌ای که خود دانای کل است دیگر چه دلیلی دارد دیگران را به روایت پاره‌هایی از داستان وا دارد؟ ثالثاً، به جز موارد فرعی در موارد اصلی که حوادث داستان به زندگی «عبدوس» و برادرش «بایادگار» و خواهرش «خورشید» و غیره مربوط می‌شود، همه شخصیت‌ها، بیش و کم از ماجراهای داستان به یک اندازه آگاهی دارند ... «قربانی، ۱۳۷۳: ۱۰۴-۱۰۵»
 با توجه به مطالب فوق می‌توان چنین نتیجه‌گیری نمود که دولت‌آبادی در شیوه دانای کل موفق‌تر بوده است ولی این سخن به معنای نادیده گرفتن محسنات رمان «روزگار سپری شده مردم سالخورده» نیست. دولت‌آبادی با استفاده از شیوه دانای کل در قالب تک تک شخصیت‌های داستان‌های خود می‌رود و از زبان آنها صحبت می‌کند و همان گونه که خود

دیالوگ دارم با قهرمان‌هایم، یعنی می‌گویم، قهرمان جواب می‌دهد.» (همان: ۹۳)

همان‌گونه که قبلاً ذکر شد دولت‌آبادی با شیوه دانای کل «کلیدر» را به نگارش درآورده و به وسیله آن خواننده را از این سو به آن سوی شهرهای خراسان می‌برد و از این شخصیت به آن شخصیت می‌برد و گاه به اقتضای داستان، وضعیت‌ها و موقعیت‌ها را تشریح می‌کند.

دیگر اثر او «جای خالی سلوچ» نیز به همین شیوه به نگارش در آمده است. در این روش، نویسنده در حوادث داستان دخالت می‌کند در حالی که حضور فیزیکی ندارد:

«شیوه دانای کل، به قصه پردازی کهن باز می‌گردد. در این نوع زاویه دید، نویسنده به قالب تک تک شخصیت‌ها می‌رود و خصوصیات روحی و خلقی و احساسات و عواطف و افکار و واکنش‌های آنها را تشریح می‌کند و از گذشته و حال و آینده آنها خبر می‌دهد. در این شیوه نویسنده یا راوی حضور فیزیکی ندارد، بلکه به منزله خدایی است که همه چیزدان است. وقایع و آدم‌ها را از پشت سر و یا از بالا می‌نگرد و از آغاز و پایان داستان باخبر است. خواننده در مقابل این شیوه داستان‌گویی، نقش فعالی ندارد و مانند شاگردی حرف شنو، گوش به زنگ و چشم به دهان نویسنده ایستاده است.» (اصغری، ۱۳۷۷: ۵۴)

اما دولت‌آبادی در داستان «روزگار سپری شده مردم سالخورده» از روشی کاملاً متفاوت نسبت به دیگر نوشته‌هایش استفاده می‌نماید. او که تا قبل از این رمان، تقریباً داستان‌هایش را به شیوه دانای کل به رشته تحریر در آورده این بار در این قصه با رویکردی متفاوت روایت داستان را بر دوش چند تن از شخصیت‌های داستانی خود می‌گذارد. نخستین راوی داستان «عبدوس» است که در زمان روایت داستان ظاهراً باید حدود هفتاد، هشتاد سال سن داشته باشد. دیگری «خورشید» خواهر اوست. راوی سوم به ترتیب روایت داستان، خود نویسنده است.



دیده‌اربلوچ

●●● دولت‌آبادی
 نویسنده پرکار معاصر
 در بسیاری از آثار
 خود به زن و شخصیت
 زن پرداخته است.
 می‌توان گفت که او در
 شخصیت پردازی زنان
 جانب انصاف و عدالت
 را تقریباً رعایت نموده
 و از اظهار نظرهای
 غرض ورزانه و متعصبانه
 نسبت به زن و مسائل
 مربوط به آن تا حدود
 زیادی پرهیز نموده
 است ●●●

زیادی پرهیز نموده است. در اکثر داستان‌های او، از زن ایرانی به عنوان موجودی مظلوم، فداکار و تحت ستم یاد شده است. البته در مواردی نیز از زن چهره‌ای قدرتمند و استوار ارائه می‌دهد. (زنانی چون بلقیس در «کلیدر» و مرگان در «جای خالی سلوچ» از این نمونه می‌باشند) که البته این موارد در مقایسه با مورد اول کمتر است. دولت‌آبادی بسیاری از شخصیت‌های زن داستان‌های خود را نمونه‌ای از زنان و مادران ایرانی می‌داند که در جامعه ما به وضوح و عینی وجود خارجی دارند. در مجموع می‌توان این گونه نتیجه گرفت که دولت‌آبادی برخلاف بسیاری از نویسندگان معاصر، تنها به صورت ظاهری و ساختگی به زن و امور مربوط به او نپرداخته است بلکه ضمن پرداختن به شخصیت و ویژگی‌های زنان، به علل مشکلات و گرفتاری‌های آنان نیز به شیوه‌ای ماهرانه پرداخته است و چنین نیست که از زن به عنوان موجودی منفعل و بی‌دست و پا یاد کرده باشد. حتی در بسیاری از داستان‌هایش زن حضوری فعال و سازنده دارد و این خود بیانگر دید وسیع و منصفانه ایشان در این باره است.

گفته است: «این مربوط می‌شود به بیش از حد عجین بودن من با قهرمان‌های داستان‌هایم ...» (ما نیز مردمی هستیم، ۹۲: ۱۳۶۸)

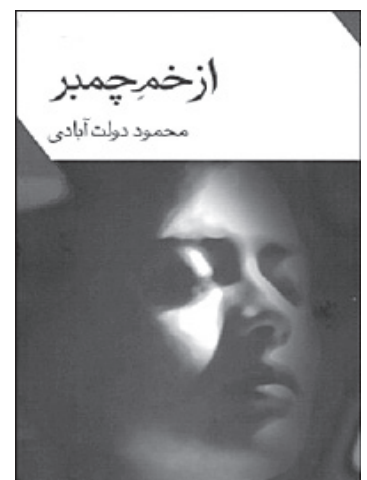
زاویه دید از برجسته‌ترین عناصر داستانی در داستان است که به نثر و روایت داستان حالتی ملموس و تجربه پذیر می‌دهد. زاویه دید از نگاهی دیگر به طور غیر مستقیم برای انتقال اطلاعات در داستان است. این عنصر در پرورش شخصیت راوی نقش بسزایی را به عهده دارد. دولت‌آبادی با مهارت کامل شخصیت‌های داستان‌های خود را به تصویر می‌کشد و واقعیت زندگی آنها را در مقابل دیدگان مخاطب آشکار می‌سازد که تمامی این موارد را علاوه بر استعداد ذاتی خود مدیون شیوه نگارش و انتخاب صحیح زاویه دید یعنی (دانای کل) در آثارش می‌باشد.

نتیجه‌گیری

دولت‌آبادی نویسنده پرکار معاصر در بسیاری از آثار خود به زن و شخصیت زن پرداخته است. می‌توان گفت که او در شخصیت پردازی زنان جانب انصاف و عدالت را تقریباً رعایت نموده و از اظهار نظرهای غرض ورزانه و متعصبانه نسبت به زن و مسائل مربوط به آن تا حدود

منابع

- اخوت، احمد، دستور زبان داستان، اصفهان، فردا، ۱۳۷۱.
- آسپرگر، آرتور، روایت در فرهنگ عامیانه، رسانه و زندگی روزمره، ترجمه محمدرضا لیراوی، تهران، سروش، ۱۳۸۰.
- اصغری، حسن، دست یابی به بهترین شیوه روایت (مقاله)، تهران، کلک، ش ۱۰۱ تا ۱۰۳، بی تا.
- افلاکی، محمود، روایت داستان، تهران، بازتاب نگار، ۱۳۸۲.
- آلوت، میریام، رمان به روایت رمان نویسان، ترجمه علی محمد حق شناس، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۰.
- باقری، نرگس، رمان در داستان، تهران، مروارید، ۱۳۸۷.
- براهنی، رضا، قصه نویسی، تهران، انتشارات نو، ۱۳۶۲.
- داد، سیما، فرهنگ اصطلاحات ادبی، چ سوم، تهران، مروارید، ۱۳۷۸.
- دولت‌آبادی، محمود، جای خالی سلوچ، تهران، نو، ۱۳۶۱.
- _____، کلیدر، تهران، پارسی.
- _____، آوسنه بابا سبحان، تهران، نگاه، ۱۳۸۳.
- _____، گاوآره بان، تهران، نگاه، ۱۳۸۳.
- سلیمانی، محسن، رمان چیست؟ تهران، نی، ۱۳۶۹.
- عبداللهیان، حمید، شخصیت و شخصیت پردازی در داستان معاصر، تهران، انتشارات آن، ۱۳۸۱.
- فتاحی، حسین، داستان، گام به گام، چ اول، تهران، بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، ۱۳۸۱.
- قربانی، محمدرضا، نقد و تفسیر آثار محمود دولت‌آبادی، چ اول، تهران، آروین، ۱۳۷۳.
- مندی پور، شهریار، آواز بر تل برج بابل (مقاله)، تهران، آروین، ۱۳۷۳.
- میرصادقی، جمال، عناصر داستان، چ اول، تهران، شفا، ۱۳۶۴.
- میرصادقی، جمال، واژه نامه هنر داستان نویسی، تهران، آکتاب مهناز، ۱۳۷۷.
- میور، ادوین، ساخت رمان، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۷۳.
- ویل، یوجین، فن سناریو نویسی، مترجم پرویز دوابی، چ اول، تهران، وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۰.
- یونسی، ابراهیم، هنر داستان نویسی، تهران، نشر نگاه، ۱۳۸۲.



معرفی کتاب

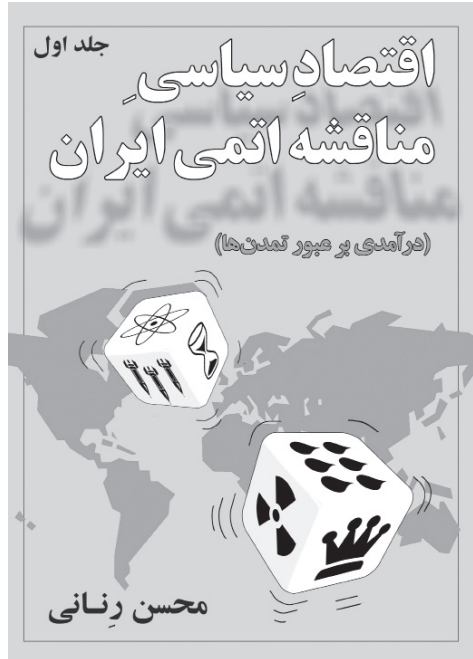
«اقتصاد سیاسی مناقشه اتمی ایران: درآمدی بر عبور تمدن‌ها»

نوشته دکتر محسن رنانی

دانشیار اقتصاد دانشگاه اصفهان

منافع بلندمدت نسل‌های بعد هم دیده شود. اما حتی یک تلفن یا یک اعلام وصول هم به دست او نرسید. و «در» همچنان بر همان پاشنه چرخید که می‌چرخید. تا این که در نوروز ۱۳۹۲ تصمیم گرفت کتابش را منتشر کند. گمان می‌کرد اکنون وقت آن است که هشدارهای این کتاب وارد عرصه عمومی جامعه شود و با توجه به این که انتخابات ریاست جمهوری در پیش بود، امید داشت که فضای مناسبی برای مطرح شدن هشدارهای این کتاب به وجود آید و برخی از زوایای پنهان مناقشه اتمی برای جامعه کارشناسی کشور بازگشوده شود. و چنین شد که جلد اول کتاب «اقتصاد سیاسی مناقشه اتمی ایران: درآمدی بر عبور تمدن‌ها» در اردیبهشت امسال توسط نویسنده بر روی تارنمای رسمی‌اش قرار گرفت. مجله دریاچه در این شماره، بخش‌هایی از قسمت‌های اولیه آخرین کتاب دکتر محسن رنانی را که بیشتر به بیان هدف و ایده اصلی کتاب اختصاص یافته است برگزیده و در این جا به عنوان معرفی کتاب به علاقه‌مندان تقدیم می‌کند. خوانندگانی که علاقه‌مند به مطالعه کل کتاب هستند می‌توانند به تارنمای رسمی محسن رنانی، نویسنده کتاب، در آدرس اینترنتی (www.renani.ir) مراجعه کنند. دریاچه از خانم بهاره اکبری برای تهیه این «معرفی کتاب» سپاسگزاری می‌کند.

دریاچه: هشت سال پیش، دست به کار شد. آرام و بی سروصدا. هدفش این نبود که کتابی بنویسد تا روزی منتشر کند. بلکه هدفش این بود که هشدارهای بدهد به مقامات کشور و زنه‌شان دهد درباره راه پر هزینه‌ای که در پیش پای ملت ایران گذاشته‌اند. هر چه پیش رفت و تحقیق کرد و آمار جمع کرد بیشتر متوجه جدی بودن مسئله شد و مصمم‌تر شد که دقیق‌تر و گسترده‌تر بنویسد. تا چشم باز کرد دید سه سال است دارد آمار جمع می‌کند و تحلیل می‌کند و می‌نویسد و البته تعدادی از دانشجویان علاقه‌مند هم یاری‌اش می‌کردند. هیچ سفارشی در کار نبود، هیچ بودجه‌ای اختصاص نیافته بود، کار دل بود. دلش به حال این کشور و این همه نعمت و این مردم صبور و نجیب می‌سوخت. پس، می‌آرزید که برای راضی کردن دلش هم که شده سه سال بی سر و صدا کار کند و گزارشی مفصل و تحلیلی در مورد داستان مناقشه اتمی و پیامدهای خطرناک و هزینه‌های اقتصادی بین نسلی آن برای ایران و منافع بلندمدت آن برای غرب بنویسد. حاصل کارش هفتصد صفحه شد که به صورت یک کتاب قطور درآمده بود. سپس نتیجه کارش را در پنج نسخه تکثیر کرد و برای پنج تن از مقامات ارشد کشور فرستاد به امید آن که در کار سیاست‌های انرژی اتمی بازنگری شود و



«حقوق مسلم» دیگر. حفاظت از منابع نفتی هم برای نسل کنونی و هم برای نسل‌های آینده نیز حق مسلم مردم است. اگر دستیابی به انرژی هسته‌ای در کوتاه مدت منجر به از دست رفتن حقوق مسلم بلندمدت نسل جاری و نسل‌های آینده شود این جز نبودکردن حقوق مسلم ما نخواهد بود. به کارگیری انرژی هسته‌ای برای تولید انرژی، حداقل در وضعیت کنونی علم و فناوری در جامعه ما، در بهترین حالت، می‌تواند تولید برقی به اندازه نصف سد کارون ۳ یا برابر نیروگاه گازی چهلستون اصفهان (متعلق به بخش خصوصی) داشته باشد. اما سیاست کنونی ما در دستیابی به انرژی هسته‌ای موجب از دست رفتن منافع نفتی چند نسل آینده ما خواهد شد. رنایی در کتاب خود ادامه می‌دهد: از دیدگاه نظریه اقتصاد توسعه، نه دستیابی به انرژی اتمی الزاماً نشانه توسعه‌یافتگی است یا انقلابی در فرایند توسعه به وجود می‌آورد و نه فقدان آن نشانه توسعه نیافتگی. پس باید در دستیابی به آن بر اساس محاسبات عقلانی اقتصادی حرکت کنیم، یعنی به گونه‌ای که با کمترین هزینه، بیشترین منافع را برای ملت‌مان به ارمغان آوریم. و اگر به درست یا غلط دستیابی به آن را به آرمایی برای نسل کنونی تبدیل کرده‌ایم، روش ما در دستیابی به آن، نباید متضمن ضایع شدن منافع نسل‌های آینده باشد. این کتاب نشان می‌دهد که ظاهراً و براساس شواهد موجود، ایران در مسئله انرژی اتمی در بازی‌ای وارد شده است که یا از آغاز توسط کشورهای غربی طراحی شده است و یا اگر چنین نبوده است، و برای غرب یک حادثه پیش‌بینی نشده بوده است، اکنون غرب به رهبری آمریکا می‌کوشد با طولانی کردن این منازعه و قرار دادن ایران در موضع پایداری و لجاجت، نتیجه مطلوبی را در جهت منافع بلندمدت خویش از آن برگیرد. و اگر غرب بتواند نتیجه موردنظر را از این منازعه برگیرد، حاصل آن برای ایران، ضایع شدن منافع ملی و فقر عمومی برای نسل‌های آینده، به خطر افتادن فرایند رشد و توسعه در ایران برای چند دهه و احتمالاً آسیب دیدن امنیت ملی ما خواهد بود. بنابراین، سخن بر سر رها کردن یا عدم استفاده از انرژی اتمی نیست. سخن بر سر این است که باید منافع ملی را به صورت یک بسته از منافع در حوزه‌های مختلف ببینیم. و سرانجام سخن این است که با آبی که نسل‌های امروز باید بخورند، برای ساختن تاریخ فردا خشت نمالیم. کوتاه سخن، این کتاب می‌گوید که از زمان کشف نفت در ایران تاکنون، در هیچ دوره‌ای نیاز ما به درآمدهای با ثبات نفت به حدی نبوده است که در سه دهه آینده به آن نیازمندیم، و شاید هیچ تحولی در حوزه نفت، برای

نویسنده کتاب، دکتر محسن رنایی را نه تنها از طریق نوشته‌هایی که در حوزه‌های متعددی مانند اقتصاد سیاسی، جامعه‌شناسی اقتصادی و نظایر این‌ها انتشار داده است می‌شناسیم، بلکه، از میان ۱۴ کتابی که ترجمه یا تألیف کرده است، انتشار دو کتاب مهم و تأثیرگذار «بازار یا نابازار؟» و «چرخه‌های افول اخلاق و اقتصاد» نیز کارنامه علمی او را پر بار کرده است. اما او این بار با انتشار کتاب «اقتصاد سیاسی مناقشه اتمی ایران: درآمدی بر عبور تمدن‌ها» که شاهکار تحقیقی او طی سال‌های اخیر محسوب می‌شود، یکی از مهم‌ترین تحولات اقتصادی قرن جاری، یعنی تغییر الگوی انرژی جهانی، را از نگاه اقتصاد سیاسی تحلیل کرده است. در واقع این کتاب، گزارشی نگران‌کننده از پیش‌بینی آینده نفت و تفسیر متفاوتی از مناقشه اتمی ایران و نقش غرب در آن است. بازگویی طرح احتمالی‌ای است که غرب و بویژه آمریکا از طریق دمیدن در تنور مناقشه اتمی ایران، برای رهایی تمدن غرب از گرفتاری‌های تاریخی خودش، دنبال می‌کند. آن گونه که نویسنده در مقدمه جلد اول کتاب آورده است، تدوین اولیه این کتاب هشت سال پیش (در سال ۱۳۸۴) آغاز شده و بسط‌ها و بازنویسی‌های آن در زمستان ۱۳۸۵ و بهار ۱۳۸۶ انجام شده است. آنگاه یک‌بار دیگر در بهار و تابستان ۱۳۸۷ اطلاعات آن به‌نگام سازی شده و سرانجام متن نهایی آن در مهر ۱۳۸۷ «فقط» برای چند نفر از مقامات ارشد جمهوری اسلامی ایران ارسال شده است.

نظریه اصلی مطرح شده در کتاب «اقتصاد سیاسی مناقشه اتمی ایران» را به طور خلاصه می‌توان چنین جمع‌بندی کرد: نویسنده معتقد است گرچه انرژی اتمی «حق مسلم» ماست و البته دستیابی به و استفاده از آن می‌تواند ارزشمند باشد، اما نه به بهای از دست دادن

●●● من این کتاب را برای دلم و به امید کمک به بهروزی ملت‌م‌نوشت‌م و به امید اثر گذاری بر سیاست‌های جاری ایران در حوزه مناقشه اتمی، آن را فقط برای برخی مقامات کشورم فرستادم و «پنج سال» صبر کردم ●●●



اقتصاد ایران، خطیرتر، پرهزینه‌تر و ویرانگرتر از افزایش شدید و یکباره‌ای که اکنون در قیمت نفت در حال رخ دادن است، وجود نداشته است. افزایش شدید قیمت نفت موجب تغییر الگوی تولید و مصرف انرژی جهانی می‌شود و اگر در بلندمدت ادامه یابد، موجب می‌شود تحول در الگوی انرژی جهانی که به طور طبیعی در طول حداقل نیم قرن رخ می‌داد تنها در طول یک دهه یا اندکی بیشتر رخ دهد. و این به معنی آن است که دنیا صبر نخواهد کرد تا نفت تمام شود بلکه پیش از پایان نفت با تغییر الگوی تولید و مصرف انرژی، از نفت ما بی‌نیاز خواهد شد.

بنابراین اکنون باید مراقب باشیم که به گونه‌ای سیاست‌ورزی نکنیم که به شوق افزایش درآمد نفت امروز، در آینده نه چندان دور درآمد نفت را از دست بدهیم و آنگاه به دامن بحرانهای زنجیره‌ای اجتماعی و اقتصادی گرفتار شویم.

در واقع ما خودمان نباید به دست خودمان به شرایطی دامن بزنیم که نفتمان به زودی بی‌ارزش شود و پس از یک دوره کوتاه فروش نفت با قیمت‌های شدیداً بالا، وارد دوره‌ای از سقوط قیمت نسبی و کاهش شدید درآمد نفت شویم (توجه کنیم که تأکید بر قیمت‌های نسبی است نه مطلق). اگر روزگاری نگران این بودیم که ذخایر نفت در پنجاه سال آینده پایان می‌یابد، امروز باید نگران آن باشیم که با بازی‌ای که غرب شروع کرده است و ما هم با افتخار در آن شرکت کرده‌ایم، جهان به سویی خواهد رفت که احتمالاً در یک دهه آینده، نفت با انرژی‌های نو و پاک جایگزین خواهد شد و ما دیگر برای گذار از بحران‌های در پیش رو نمی‌توانیم از درآمد نفت استمداد جوییم. و البته غرب در این راه چندین منفعت بزرگ دیگر را نیز برای خود دنبال می‌کند.

در واقع اگر فرایند جایگزینی انرژی‌های نو به جای انرژی‌های فسیلی به گونه‌ای طبیعی پیش می‌رفت با توجه روندی که در سی سال گذشته طی شده است حداقل تا سال ۲۰۴۰ انتظار تحقق آن نمی‌رفت. مثلاً در حال حاضر تقاضای پایه نفت مربوط به بخش حمل و نقل است (۵۰ درصد) و ۸۰ درصد از نفت مورد استفاده در این بخش نیز در کاربردهایی است که به راحتی قابل جایگزینی نیست. پس اگر روندهای گذشته ادامه یابد، حداقل تا اواسط قرن بیست و یکم در بخش حمل و نقل امکان جایگزینی فراگیر انرژی‌های نو به جای فسیلی وجود ندارد. مثلاً جایگزینی هیدروژن به عنوان جدی‌ترین رقیب انرژی‌های فسیلی نیازمند رقابتی شدن عرضه آن است و این نیز مستلزم پیشرفت جدی در

فناوری آن است که در یک دوره گذار طولانی دو تا سه دهه‌ای امکان پذیر است. بنابر پیش‌بینی سازمان جهانی انرژی (IEA)، هیدروژن به عنوان اصلی‌ترین منبع قابل اتکای جایگزین مصارف نفت عمدتاً بخش حمل نقل در فاصله ۲۰۲۰ تا ۲۰۳۰ به مرحله تولید تجاری می‌رسد و پس از آن هر سال با درصدی فزاینده جایگزین مصارف نفت می‌شود. به گونه‌ای که تا سال ۲۰۵۰ می‌تواند تأمین کننده ۳۰ درصد نیاز سوختی جهان در بخش حمل و نقل باشد.

اما اگر شرایط و روندی غیرطبیعی و برنامه‌ریزی شده پیش بیاید و ظرف مدتی کوتاه تمام سرمایه‌گذاری‌ها و تحولات لازم در فناوری‌ها محقق شود که با تجربه جهش‌هایی که در سالهای اخیر در زیست فناوری و ریز فناوری شاهد بوده‌ایم، چنین تحولی در حوزه فناوری‌های سوختی و انرژی نیز امکان‌پذیر می‌نماید در این صورت دیگر نباید نگران آن باشیم که نفت ما در ۵۰ سال آینده تمام می‌شود و باید برای پس از آن چه فکری کرد. بلکه باید نگران آن باشیم که وقتی در آینده‌ای نه چندان دور دیگر قادر به کسب درآمدهای کنونی نفت نیستیم (هم به علت کاهش شدید قیمت آن و هم به علت فقدان خریدار برای فروش نفت با ظرفیت کنونی) با نیازهای فزاینده جمعیتی که موج دومش نیز در راه است، چه کنیم. اگر دقیق‌تر ببینیم براساس پیش‌بینی‌های اولیه خود غربی‌ها حداقل تا سال ۲۰۳۰ بعید می‌نمود که نفت از محوریت انرژی دنیا خارج شود (در سال ۲۰۰۰ استراتژیست‌های آمریکایی به صراحت گفته‌اند که حتی اگر یک نوآوری عمده نیز در زمینه انرژی رخ دهد، حداقل ربع قرن طول خواهد کشید تا بتواند با تحول زیر ساخت‌ها، در مقیاس جهانی مورد استفاده قرار گیرد). بنابراین اگر روندهای گذشته در حوزه انرژی ادامه می‌یافت، ما حداقل سه دهه

پیش‌بینی‌های
به‌ظاهر جسورانه
من در این
کتاب، بسیار
محافظه‌کارانه‌تر
از تحولات دنیای
واقع بوده است و
فرصت‌های ما با
سرعت بیشتری
روبه پایان است

●●● امروز
اقتصاد ما هیچ
راه حل اقتصادی
ندارد. اقتصاد ما در
بن‌بست سیاست به
دام افتاده است و
سیاست ما نیز در
دام مناقشه اتمی
زمین گیر شده است



زمان داشتیم تا بحران‌های بزرگ در پیش‌رو در کشورمان را به کمک درآمدهای نفت تسکین دهیم. توجه کنیم که درمان آن بحرانها از طریق نفت نیست، بلکه نفت تنها تسکینی است که مانع تبدیل شدن چالش‌ها به بحران و بحران‌ها به انفجار می‌شود و به ما فرصت می‌دهد تا آن بحران‌ها را با دقت و آرامش بیشتر و از طریق تحولات درون سیستمی، درمان کنیم.

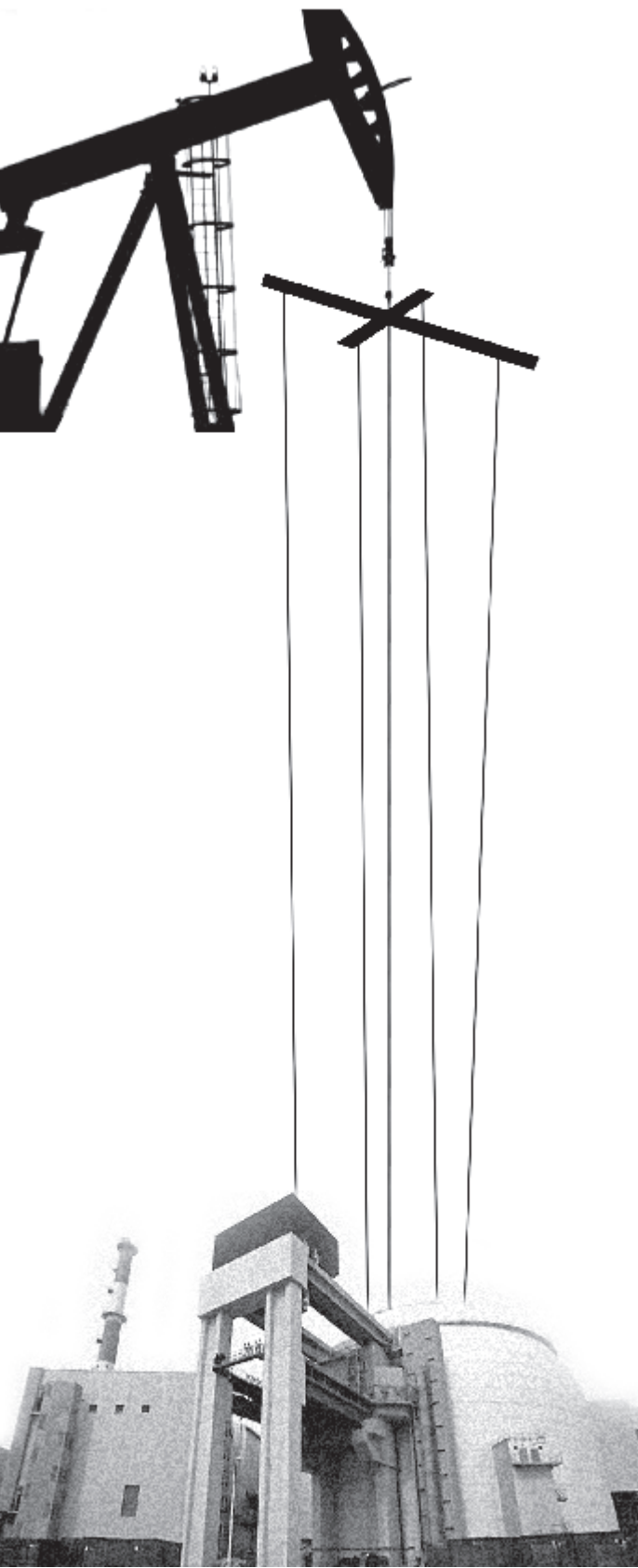
نویسنده در مقدمه کتاب می‌نویسد: «آنگاه که این کتاب را تدوین می‌کردم آگاهانه پیش‌بینی‌هایم را با اندکی نمک بدبینی همراه می‌کردم. هدفم این بود که این نگرانی‌های بدبینانه را به مقامات کشور منتقل کنم، تا شاید به فکر بازبینی در چیدمان اولویت‌های ملی بیفتند. اما اکنون که به آن پیش‌بینی‌ها می‌نگرم درمی‌یابم که بسیار محافظه‌کارانه‌اند. یعنی نه تنها برخی از پیش‌بینی‌های جسورانه آن - که برای یک افق بیست ساله بوده - هم اکنون محقق شده است بلکه حتی در برخی حوزه‌ها پیش‌بینی من از واقعیت عقب مانده است.»

او همچنین در مقدمه کتاب افزوده است: «من این کتاب را «از ترس» نوشتم، ترس از واقعیت هولناکی که خموشانه دارد محاصره‌مان می‌کند؛ و اکنون نیز «با ترس» منتشر می‌کنم، ترس از این که دیر شده باشد و تازه عده‌ای گریبان چاک کنند که زود بود. اما می‌دانم که زمان انتشار آن اکنون نیز دیر شده است. من این کتاب را برای دلم و به امید کمک به بهروزی ملت‌م نوشتم و به امید اثر گذاری بر سیاست‌های جاری ایران در حوزه مناقشه اتمی، آن را فقط برای برخی مقامات کشورم فرستادم و «پنج سال» صبر کردم. اکنون که دریافتم پافشاری بر تداوم مسیر گذشته همچنان پای برجاست و هنگامی که دریافتم پیش‌بینی‌های به‌ظاهر جسورانه من در این کتاب، بسیار محافظه‌کارانه‌تر از تحولات دنیای واقع بوده است و فرصت‌های ما با سرعت بیشتری روبه پایان است، تصمیم به انتشار عمومی آن گرفتم.» او علت این تصمیم را چنین بیان داشته است: «امروز اقتصاد ما هیچ راه حل اقتصادی ندارد. اقتصاد ما در بن‌بست سیاست به دام افتاده است و سیاست ما نیز در دام مناقشه اتمی زمین‌گیر شده است، ... اکنون که در آستانه انتخابات ریاست جمهوری یازدهم هستیم صرف نظر از این که چه کسی و از چه جناحی ریاست جمهوری را به‌دست گیرد باید زمینه‌های فکری و روانی لازم برای یک «چرخش بزرگ» را در سیاست خارجی‌مان فراهم کنیم. بنابراین هم نیاز است که سیاستمداران خودشان را به لحاظ روانی آماده کنند و

هم لازم است مردم کشورمان را از نظر فکری توجیه کنیم که اکنون زمان «چرخش بزرگ» است تا «فرصت بزرگ» از دست نرود و به زودی گرفتار یک «بحران بزرگ» نشویم. ایران عزیز کشتی‌ای است که همه ما بر آن سواریم و صرف نظر از نژاد و مذهب و اختلافات سیاسی‌مان همه باید به نجات آن از گرداب‌های هائل بیندیشیم. این کتاب، کمکی فکری و «فوری» است به سیاست‌گذاران ارشد و به کاندیداهای ریاست جمهوری که به کمک ایده‌های آن، شرایط حساس امروز کشور را برای مردم روشن کنند و زمینه‌های فکری لازم را برای برون رفتن از بن‌بست کنونی کشور فراهم کنند.»

اکنون اندکی تفصیلی‌تر به نظریه محوری بیان شده در این کتاب نگاهی می‌افکنیم. این کتاب می‌گوید رفتاری که غرب در دوازده سال اخیر در خلیج فارس در پیش گرفته به این معنی است که تصمیم گرفته است نه به «رویارویی تمدن‌ها» تن دهد و نه به «گفت‌وگوی تمدن‌ها». به نفع غرب است که «پایان تاریخ» و سلطه بلامنازع خود را بر نظام جهانی، با پروژه «عبور تمدن»‌ها رقم زند. پروژه «عبور تمدن»‌ها وقتی محقق می‌شود که غرب بتواند گریبان نظام تولیدی خود را از اتکا به انرژی‌های فسیلی رها کند و نظام تازه‌ای متکی بر انرژی‌های نو و پاک بنا کند تا هم مسئله گازهای گلخانه‌ای که با افزایش آنها و گرم شدن زمین، بازنده اصلی‌اش غرب خواهد بود - را حل کند و هم صنایع فرسوده و ناکارآمد به جا مانده از عصر صنعتی را مجبور کند تا خود را متحول کند و یا از صحنه فعالیت اقتصادی حذف شوند. برای چنین هدفی، غرب هیچ ابزاری مؤثرتر از افزایش قیمت نفت برای مدت دستکم ده سال ندارد. بر خلاف تصویری که ما ایرانیان از افزایش قیمت نفت داریم و آن را به سود خود می‌انگاریم، نخستین برنده افزایش قیمت نفت، غرب خواهد بود.

نویسنده می‌کوشد تا نشان دهد که تمام سیاست‌های آمریکا در خلیج فارس در دوازده سال اخیر بر مدار همین پروژه «عبور تمدن‌ها» چرخیده است. سیاست‌هایی نظیر اعلام ایران، عراق و کره شمالی به عنوان «محور شرارت» در سال ۲۰۰۲، حمله به عراق در ۲۰۰۳، اغواگری و افشاگری در مورد فعالیت‌های اتمی ایران از سال ۲۰۰۴ به بعد، تلاش برای صدور قطعنامه‌ها و تحریم‌ها علیه ایران و اعمال سیاست چماق و هویج در جهت طولانی شدن مناقشه اتمی ایران در تمامی سال‌های پس از ۲۰۰۵، و نیز سیاست‌های داخلی و جهانی آمریکا در حوزه انرژی (نظیر انتخاب یک فیزیکدان برنده جایزه نوبل به عنوان وزیر انرژی آمریکا در سال ۲۰۰۸ و هدایت اعتبارات تخصیص یافته به شرکت‌های خودروسازی ورشکسته در



بحران اقتصادی در جهت تولید اتومبیل‌های کوچک‌تری که سوخت‌های پاک و غیرفسیلی مصرف کنند (آشکارا سیاست‌هایی هستند که در جهت تضمین تحقق هدف غرب اجرا شده‌اند.

رنانی حتی این احتمال را مطرح می‌کند که ورود ایران به فعالیت‌های اتمی طرحی بوده است که توسط دیگران در مسیر ایران قرار داده شده است تا غرب بتواند یک پروژه دست کم ده ساله را برای تنش آلوده کردن خلیج فارس راه‌اندازی کند و ایران نیز خوشبینانه خود را در یک بازی اتمی طراحی شده، گرفتار کرده است. کتاب می‌گوید که اگر غرب نتواند تا پیش از سال ۲۰۲۰ الگوی مصرف انرژی جهانی را متحول کند، در دهه بیست‌قرن جاری به بحران‌های بزرگی در حوزه اقتصاد و انرژی گرفتار می‌شود و بنابراین غرب راهی ندارد جز این که بی سروصدا از طریق بحران آفرینی در منطقه نفتی خلیج فارس، قیمت نفت را برای مدت پنج تا ده سال بالای ۹۰ تا ۱۰۰ دلار نگه دارد تا سرمایه‌گذاری در همه حوزه‌های انرژی‌های نو و پاک، مقرون به صرفه شود. برای این کار هیچ راهی بهتر از تنش‌آلود کردن خلیج فارس نیست و غرب هیچ دشمنی نجیب‌تر از ایران نخواهد یافت تا در یک بازی پیچیده اما کم‌خطر با او، این پروژه بزرگ تاریخی را اجرا کند. پیام این کتاب را در یک جمله می‌توان چنین توصیف کرد: در بازی‌ای که غرب طراحی کرده است، ایران گل بزند یا گل بخورد، برنده نهایی غرب است و منافع تاریخی ما در این است که به سرعت از این بازی کناره بگیریم.

نویسنده معتقد است که اکنون، هم برای زدن بازی غرب و هم برای بیرون کشیدن کشور از مسیر خطرناکی که در آن افتاده، زمان آن است که سیاست‌های خارجی و داخلی کشور را به گونه‌ای «سریع»، «آشکارا»، «چشم‌گیر» و «صادقانه» بازنگری کنیم. سپس می‌افزاید: «به گمان من، انتخابات یازدهم ریاست‌جمهوری «آخرین فرصت»ی است که نظام تدبیر ما می‌تواند با «هزینه اندک» به «چرخشی بزرگ» دست بزند و دریچه‌های تحول مصلحانه و عبور از فروبستگی کنونی را به روی خود بگشاید. و این رسالت همه عالمان و روشنفکران و دانش‌گامیان و کارشناسان این دیار است که در این شرایط حساس، نظام تدبیر کشور را یاری کنند و فضای فکری و روانی لازم برای «تصمیمات بزرگ» توسط آن را فراهم آورند.» رنانی در پایان مقدمه خویش چنین می‌گوید: «این شهروند این کتاب را با همین انگیزه منتشر می‌کند و از همه دلبستگان و دلسوختگان این دیار نیز ملتسانه درخواست می‌کند در تلاش این قلم برای تغییر فضای خسارت‌باری که بر سیاست‌های خارجی ما سایه افکنده است با او همراهی کنند.»

آن‌گونه که دکتر رنانی معتقد است، از دیدگاه نظریه اقتصاد توسعه، نه دست‌یابی به فناوری انرژی هسته‌ای الزاماً نشانه توسعه‌یافتگی است یا انقلابی در فرایند توسعه به وجود می‌آورد و نه فقدان آن نشانه توسعه نایافتگی. پس باید در دست‌یابی به آن بر اساس محاسبات عقلانی اقتصادی حرکت کنیم، یعنی به گونه‌ای که با کمترین هزینه، بیشترین منافع را برای ملتمان به ارمغان آوریم. و اگر به درست یا غلط دست‌یابی به آن را به آرمانی برای نسل کنونی تبدیل کرده‌ایم، روش ما در دست‌یابی به آن، نباید متضمن ضایع شدن منافع نسل‌های آینده باشد. این کتاب نشان می‌دهد که ظاهراً و براساس شواهد موجود، ایران در مسئله انرژی اتمی در بازی‌ای وارد شده است که یا از آغاز توسط کشورهای غربی طراحی شده است و یا اگر چنین نبوده است، و برای غرب یک حادثه پیش‌بینی نشده بوده است، اکنون غرب به رهبری آمریکا می‌کوشد با طولانی کردن این منازعه و قرار دادن ایران در موضع پایداری و لجاجت، نتیجه مطلوبی را در جهت منافع بلندمدت خویش از آن

●●● رفتاری که

غرب در دوازده سال

اخیر در خلیج فارس

در پیش گرفته به

این معنی است که

تصمیم گرفته است

نه به «رویاری»

تمدن‌ها» تن دهد

و نه به «گفت‌وگویی

تمدن‌ها». به نفع

غرب است که «پایان

تاریخ» و سلطه

بلامنازع خود را بر

نظام جهانی، با پروژه

«عبور تمدن‌ها رقم

زند ●●●

برگیرد. اگر غرب بتواند نتیجه موردنظر را از این منازعه بگیرد، حاصل آن برای ایران، ضایع شدن منافع ملی و فقر عمومی برای نسل‌های آینده، به خطر افتادن فرایند رشد و توسعه در ایران برای چند دهه و احتمالاً آسیب دیدن امنیت ملی ما خواهد بود. بنابراین، سخن بر سر رها کردن یا عدم استفاده از انرژی اتمی نیست. سخن بر سر این است که باید منافع ملی را به صورت یک بسته از منافع در حوزه‌های مختلف ببینیم.

رنانی معتقد است که از زمان کشف نفت در ایران تاکنون، در هیچ دوره‌ای نیاز ما به درآمدهای با ثبات نفت به حدی نبوده است که در سه دهه آینده به آن نیازمندیم، و شاید هیچ تحولی در حوزه نفت، برای اقتصاد ایران، خطیرتر، پرهزینه‌تر و ویرانگرتر از افزایش شدید و یکباره‌ای که اکنون در قیمت نفت در حال رخ دادن است، وجود نداشته است. افزایش شدید قیمت نفت موجب تغییر الگوی تولید و مصرف انرژی جهانی می‌شود و اگر در بلندمدت ادامه یابد، موجب می‌شود تحول در الگوی انرژی جهانی که به طور طبیعی در طول حداقل نیم قرن رخ می‌داد تنها در طول یک دهه یا اندکی بیشتر رخ دهد. و این به معنی آن است که دنیا صبر نخواهد کرد تا نفت تمام شود بلکه پیش از پایان نفت با تغییر الگوی تولید و مصرف انرژی، از نفت ما بی‌نیاز خواهد شد.

او چنین نتیجه می‌گیرد که: بنابراین اکنون باید مراقب باشیم که به گونه‌ای سیاست‌ورزی نکنیم که به شوق افزایش درآمد نفت امروز، در آینده نه چندان دور درآمد نفت را از دست بدهیم و آنگاه به دامن بحران‌های زنجیره‌ای اجتماعی و اقتصادی گرفتار شویم.

در واقع ما خودمان نباید به دست خودمان به شرایطی دامن بزنیم که نفت‌مان به زودی بی‌ارزش شود و پس از یک دوره کوتاه فروش نفت با قیمت‌های شدیداً بالا، وارد دوره‌ای از سقوط قیمت نسبی و کاهش شدید درآمد نفت شویم. اگر روزگاری نگران این بودیم که ذخایر نفت در پنجاه سال آینده پایان می‌یابد، امروز باید نگران آن باشیم که با بازی‌ای که غرب شروع کرده است و ما هم با افتخار در آن شرکت کرده‌ایم، جهان به سویی خواهد رفت که احتمالاً در یک دهه آینده، نفت با انرژی‌های

نو و پاک جایگزین خواهد شد و ما دیگر برای گذار از بحران‌های در پیش‌رو نمی‌توانیم از درآمد نفت استمداد جوییم. و البته غرب در این راه چندین منفعت بزرگ دیگر را نیز برای خود دنبال می‌کند.

رنانی در بخش دیگری از کتاب آورده است: «تجربه گذشته و نیز سازوکارهای عقلانی حاکم بر فرایندهای سیاسی غرب ایجاب می‌کند ما بپذیریم که غرب هیچگاه بدون داشتن «استراتژی» روشن، وارد بازی آن هم بازی‌های بزرگ نمی‌شود. بنابراین بازی کنونی که غرب به رهبری آمریکا در حوزه خلیج فارس و در بازار نفت در انداخته است، بازی «برد-برد» نیست بلکه بازی «برد باخت» است و همان‌گونه که نشان داده‌ایم (در فصل‌های هفتم، هشتم و نهم)، ابزار تحقق این بازی «برد باخت» دو چیز است: «زمان» و «افزایش قیمت نسبی نفت».

اکنون اجازه بدهید تا مروری بر محتوای برخی بخش‌ها و فصل‌های این کتاب داشته باشیم: جلد اول کتاب «اقتصاد سیاسی مناقشه اتمی ایران»، شامل پنج فصل (سه فصل اول بعلاوه فصل‌های هشتم و دهم) از ده فصل کتاب اصلی است. در واقع ایده‌های اصلی کتاب در مورد بازی‌ای که غرب از طریق مناقشه اتمی ایران دنبال می‌کند، در همین فصل‌ها به طور اجمال آمده است. البته نویسنده نامه مفصلی که در ابتدای کتاب اصلی خطاب به مقام معظم رهبری درج کرده است را در جلد اول نیز آورده است. در این نامه، که در مهرماه ۱۳۸۷ توسط نویسنده کتاب خطاب به رهبری نوشته و همراه یک نسخه از کتاب برای ایشان ارسال شده است، نویسنده هشدار داده است که اوپاما (که در آن زمان هنوز به ریاست جمهوری آمریکا نرسیده بود) در مورد مناقشه اتمی ایران از جرج بوش جدی‌تر و سرسخت‌تر برخورد خواهد کرد. بر همین اساس، نویسنده (در سال ۱۳۸۷/۲۰۰۸) به مقامات ایران توصیه کرده است که از پیشنهادی که اوپاما در آن سال و پیش از انتخابات ریاست جمهوری آمریکا مبنی بر اعلام آمادگی مذاکره بی‌قید و شرط با ایران کرده است استقبال کنند و مذاکره را تا پیش از انتخابات و مشخص شدن پیروزی یا شکست آقای اوپاما، آغاز کنند.

گرچه نویسنده انتشار برخی فصل‌های کتاب را به جلد

دوم واگذار کرده است اما در ابتدای جلد اول اشاره‌ای به محتوای آن فصل‌ها نیز کرده است. مثلاً آن‌گونه که در جلد اول آمده است در فصل نهم توضیح داده شده است که چگونه غرب نوعی بازی «خودآچمزی» را با ایران دنبال می‌کند. غرب ظاهراً خود را ناتوان از کنترل ایران برای توقف غنی‌سازی نشان می‌دهد ولی باطناً به گونه‌ای رفتار می‌کند که ایران مسئله غنی‌سازی را به صورت «کج‌دار و مریز» دنبال کند. نشان داده شده است که بازی ایران و غرب اکنون در وضعیت «تعادل ناش» قرار دارد و این بهترین وضعیت برای غرب است.

اما پرسش این است که هدف غرب از دنبال کردن یک بازی «خودآچمزی» با ایران چیست؟ پاسخ سریع و ساده نویسنده این است: غرب این بازی را در انداخته است تا اهداف تاریخی و بزرگی را که خود به تنهایی و به سادگی نمی‌تواند آنها را محقق سازد، از طریق این بازی محقق سازد و البته تحقق آن اهداف متضمن خسارت‌های بزرگی برای ما (ایران و خاورمیانه اسلامی) است. همان‌گونه که در فصل‌های دوم تا چهارم توضیح داده شده است، غرب با مشکلات، بحران‌های محتمل و بیماری‌های ساختاری متعددی روبه‌روست که راه حل دورن‌زایی برای درمان آنها ندارد. بنابراین در صورتی که بخواهد پیش از فرارسیدن قطعی بحران‌ها، از وقوع آنها پیش‌گیری کند، چاره‌ای ندارد که دست به یک «جراحی بزرگ» بزند. اما انجام این جراحی بزرگ از طریق خود غربی‌ها ممکن نیست. انگیزه‌ای، عامل حرکتی، فشاری و هراسی از بیرون لازم است تا نیروهای درونی سیستم خود را متحول و با نیازها و شرایط جدید منطبق کنند. اعتیاد گسترده به نفت و خطر قطعاً در رسنده یک بحران بزرگ در حوزه انرژی در اواخر دهه دوم قرن جاری، آلودگی جوی و خطر فزاینده پیش‌روی اقیانوسها که نیمی از ثروت غرب را در مخاطره می‌اندازد، کهولت سیستمی و کسری فزاینده‌تر از انرژی سیستمی غرب، کاهش مداوم مزیت‌ها و خلاقیت‌های بالقوه درونی نظام غرب، و بنابراین خطر فزاینده از دست رفتن اقتدار اقتصادی و مرجعیت سیاسی غرب، و سرانجام خطر روزافزون جهان اسلام برای غرب، تهدیدهایی هستند که اقتدار و حتی موجودیت نظام غرب را به چالش گرفته‌اند.

غرب باید کاری می‌کرد، اما رفع خطر و حل هر کدام از این چالش‌ها یا بحران‌های محتمل، نیازمند صرف هزینه و زمان زیادی است. غرب تصمیم گرفته است با یک «جراحی بزرگ»، همه این بیماری‌ها را یکجا درمان کند.

در یک کلام، غرب اکنون دقیقاً در دامنه‌ای از منحنی عمر خود قرار گرفته است که دوران کهولت محسوب می‌شود (در فصل چهارم توضیح داده شده است)، اجرای یک سیاست فشار بزرگ می‌تواند سیستم غرب را به سطح بالاتری از منحنی عمر سیستم منتقل کند. ایجاد یک فشار بزرگ تنها و تنها از طریق عاملی ممکن است که در همه اجزاء سیستم رسوخ کرده یا حضور داشته باشد. و از آن جا که هیچ بخشی از یک نظام اقتصادی و سیاسی نیست که انرژی مصرف نکند، انرژی بهترین ابزار برای تحمیل یک فشار بزرگ است. انرژی همچون خون در تمام زوایای یک اقتصاد، یک جامعه یا یک تمدن در جریان است و می‌تواند حامل خوبی برای سیاست‌های معطوف به تحول سیستمی باشد. افزایش مدیریت شده قیمت نفت، بهترین ابزار برای تحمیل یک فشار بزرگ به نظام سیاسی و اقتصادی غرب است (منافع افزایش قیمت نفت برای غرب را در فصل‌های ششم و نهم بازکاویده ایم). اما این افزایش باید مدیریت شده باشد یعنی دامنه، سرعت، طول مدت و اندازه آن باید مرحله‌بندی و کنترل شده باشد. و نظریه این کتاب این است که غرب مدیریت خود برای افزایش تدریجی و مداوم قیمت نفت را از طریق مناقشه اتمی با ایران اعمال می‌کند.

ممکن است سؤال شود که مگر بالا رفتن قیمت نفت موجب تحمیل هزینه بر اقتصاد غرب نیست؟ نویسنده در پاسخ به این سؤال می‌نویسد: البته بالا رفتن قیمت نفت در آغاز اندکی فشار بر اقتصاد غرب وارد می‌آورد اما اولاً با طرحی که غرب در انداخته است، این افزایش هم «تدریجی» و هم «کنترل‌شده» خواهد بود (بنگرید به فصل هفتم) و هم تحمل آن به عنوان هزینه یک زایمان اقتصادی یا هزینه یک دوره گذار و انتقال، یا هزینه‌ای برای بیمه کردن آینده نظام غرب، قابل توجه است. بی‌گمان تحمل فشار ناشی از افزایش تدریجی

●●● ظاهراً و
براساس شواهد
موجود، ایران
در مسئله انرژی
اتمی در بازی‌ای
وارد شده است که
یا از آغاز توسط
کشورهای غربی
طراحی شده است
و یا اگر چنین
نبوده است، و برای
غرب یک حادثه
پیش‌بینی نشده
بوده است، اکنون
غرب به رهبری
آمریکا می‌کوشد با
طولانی کردن این
منازعه و قرار دادن
ایران در موضع
پایداری و لجاجت،
نتیجه مطلوبی را
در جهت منافع
بلندمدت خویش از
آن برگیرد ●●●



●●● غرب راهی
ندارد جز این که بی
سروصدا از طریق
بحران آفرینی در
منطقه نفتی خلیج
فارس، قیمت نفت
را برای مدت پنج تا
ده سال بالای ۹۰ تا
۱۰۰ دلار نگه دارد
تا سرمایه‌گذاری
در همه حوزه‌های
انرژی‌های نو و پاک،
مقرون به صرفه
شود. برای این کار
هیچ راهی بهتر از
تنش آلود کردن
خلیج فارس نیست
و غرب هیچ دشمنی
نجیب‌تر از ایران
نخواهد یافت تا در
یک بازی پیچیده اما
کم خطر با او، این
پروژه بزرگ تاریخی
را اجرا کند ●●●

قیمت نفت تا حتی ۲۰۰ دلار برای غرب بسیار آسان‌تر و قابل‌مدیریت‌تر است تا آن که در آینده در دوره کوتاهی بدون آن که غرب فرصت کافی برای چاره‌سازی و انطباق اقتصاد خویش داشته باشد، قیمت‌ها تا چند صد دلار بالا برود. بنابراین غرب با این کار می‌تواند فشار تدریجی و اندک اما مداوم را جایگزین یک فشار سریع و عظیم کند. ضمن این که غرب به سادگی می‌تواند با کاهش ارزش دلار، ارزش واقعی دلارهایی که به کشورهای نفتی می‌دهد را کاهش دهد و از این طریق بخشی از فشار بر اقتصادش را بکاهد و آمارها نشان می‌دهد که در عمل چنین شده است (فصل ششم).

غرب با این راهبرد به چند دستاورد مهم دست می‌یابد. نخست این که احتمال ایجاد یک بحران نفتی در دهه دوم و سوم قرن بیست و یکم را (که هم اقتصاددانان و هم کارشناسان نفتی بر وقوع آن تأکید دارند و اختلاف آنها فقط در مورد زمان وقوع است) منتفی می‌کند، چرا که با جایگزین شدن انرژی‌های نو به جای انرژی‌های فسیلی، عملاً نفت نقش خود را به عنوان «خون اقتصاد غرب» از دست می‌دهد و تقاضای آن محدود می‌شود به صنایعی مانند پتروشیمی و برخی فعالیت‌های دیگر (مثل تولید آسفالت، روغن صنعتی و ...) که از آن به عنوان مواد اولیه تولیدی و نه سوخت استفاده می‌کنند. در چنین شرایطی حتی ممکن است اهمیت نفت در حد اهمیت امروز خواهرش زغال سنگ کاهش یابد.

دوم این که با کاهش اهمیت نفت در مصرف جهانی انرژی و جایگزین و فراگیر شدن سریع و زود هنگام مصرف انرژی‌های نو، منبع اصلی آلودگی و تخریب جو حذف می‌شود. و بدین ترتیب غرب می‌تواند در بلندمدت مسئله گرم شدن زمین را متوقف کند و خود را از خطرات این میراث شوم قرن بیستمی آزاد کند.

سومین دستاورد مهم غرب این خواهد بود که برای همیشه خود را از وابستگی به منطقه پرتنش، پرهزینه و غیرقابل پیش‌بینی خاورمیانه رها می‌کند. وقتی نفت ارزش و اهمیت راهبردی امروز را نداشته باشد، این منطقه اهمیت استراتژیک خود را برای غرب از دست می‌دهد و دیگر نیازی به حضور مستقیم غرب در این منطقه و صرف مخارج سنگین وجود ندارد.

اما چهارمین دستاورد البته بسیار مهم این تحول این خواهد بود که خاورمیانه اسلامی که نه تنها ثروت اقتصادی عظیمی (منابع انرژی فسیلی) را در خود جای

داده است، بلکه حامل ثروت‌های معنوی و تمدنی جهان اسلام نیز هست و منبع تولید مواد تمدنی و خوراک فکری برای جهان اسلام است و همواره نیز منشأ تنش‌های منطقه‌ای و جهانی بوده است، قدرت و ثروت اقتصادی خود را از دست می‌دهد و دیگر مانند گذشته نمی‌توانند در صحنه جهانی نقش‌آفرینی کنند. از آن پس کشورهای مسلمان خاورمیانه که در دو دهه آینده با رشد شدید جمعیتی و نیازهای فراوان اقتصادی رو به رو خواهند بود بیشتر باید به گرفتاری‌های داخلی حاصل از کاهش شدید درآمدهای نفتی سابق و انفجار جمعیت مشغول باشند (در سال‌های اخیر نرخ رشد جمعیت کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس حدود ۳/۵ درصد بوده است)، بنابراین دیگر نمی‌توانند منشأ انواع نقش‌آفرینی‌های مثبت و منفی در صحنه منطقه‌ای و جهانی باشند. در واقع غرب بدین وسیله می‌تواند با خاورمیانه و همه گرفتاری‌های آن «خداحافظی» کند. و از این طریق راه خود را از تمدن اسلامی جدا کند. یعنی حتی امکان کسب همبستگی برای تمدن اسلامی را هم منتفی کند.

در نهایت نیز به عنوان دستاورد پنجم حاصل از افزایش قیمت نفت و شاید برای غرب مهم‌تر از همه باید به مسئله درمان شدن کپه‌ولت سیستمی غرب اشاره کرد. فشار ناشی از افزایش قیمت نفت همه صنایع را به بازنگری در سازماندهی تولید و ارتقاء فناوری‌های خود وا می‌دارد. چنین کاری هم سرمایه‌گذاری عظیمی در تحقیق و توسعه می‌طلبد و هم نیازمند ارتقای نیروی انسانی بنگاه‌ها است. وقتی این دو تغییر محقق شود، در واقع کارایی و بهره‌وری بنگاه‌های غربی جهش کرده است و هنگامی که این جهش به صورت فراگیر در کل سیستم انجام شود، سیستم به یک منحنی عمر بالاتر جهش می‌کند (بنگرید به فصل ۹). بنابراین فشار ناشی از افزایش قیمت نفت برای اقتصاد غرب، همانند فشار ناشی از فعالیت ورزشی برای بدن است که تمامی عضلات و سلول‌های آن به تحرک بیشتر واداشته می‌شوند و توانایی‌شان افزایش می‌یابد. البته همان‌گونه که برای بدن، این فشار باید «تدریجی» افزایش یابد و «پیوسته» نیز باشد، برای یک نظام اقتصادی اجتماعی نیز تدریجی و مداوم بودن این فشار، شرط لازم است. متن کامل جلد اول کتاب «اقتصاد سیاسی مناقشه اتمی ایران» را می‌توانید از سایت رسمی دکتر رنانی در آدرس (www.renani.ir) دانلود کنید.